

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اہل بیت

پیام امام

امیرالمؤمنین علیہ السلام

کلمات قصار

۴۸۰ - ۴۰۱

جلد بیستم

کتاب برگزیده سال

بہکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعی برنج لبلاغ

پیام امام
امیرالمومنین
علیہ السلام

کلمات قصار

۴۸۰-۴۰۱

جلد بیستم

کتاب برگزیدہ سال

بایکادری جمعی از فضلاء و دانشمندان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه. فارسی - عربی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۵۲۷ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱
وضعیت فهرست نویسی	فایبا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م ۱۳۹۷
رده بندی دیوبند	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل
سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۲۰

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۲۷ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۵-۱۶-۴



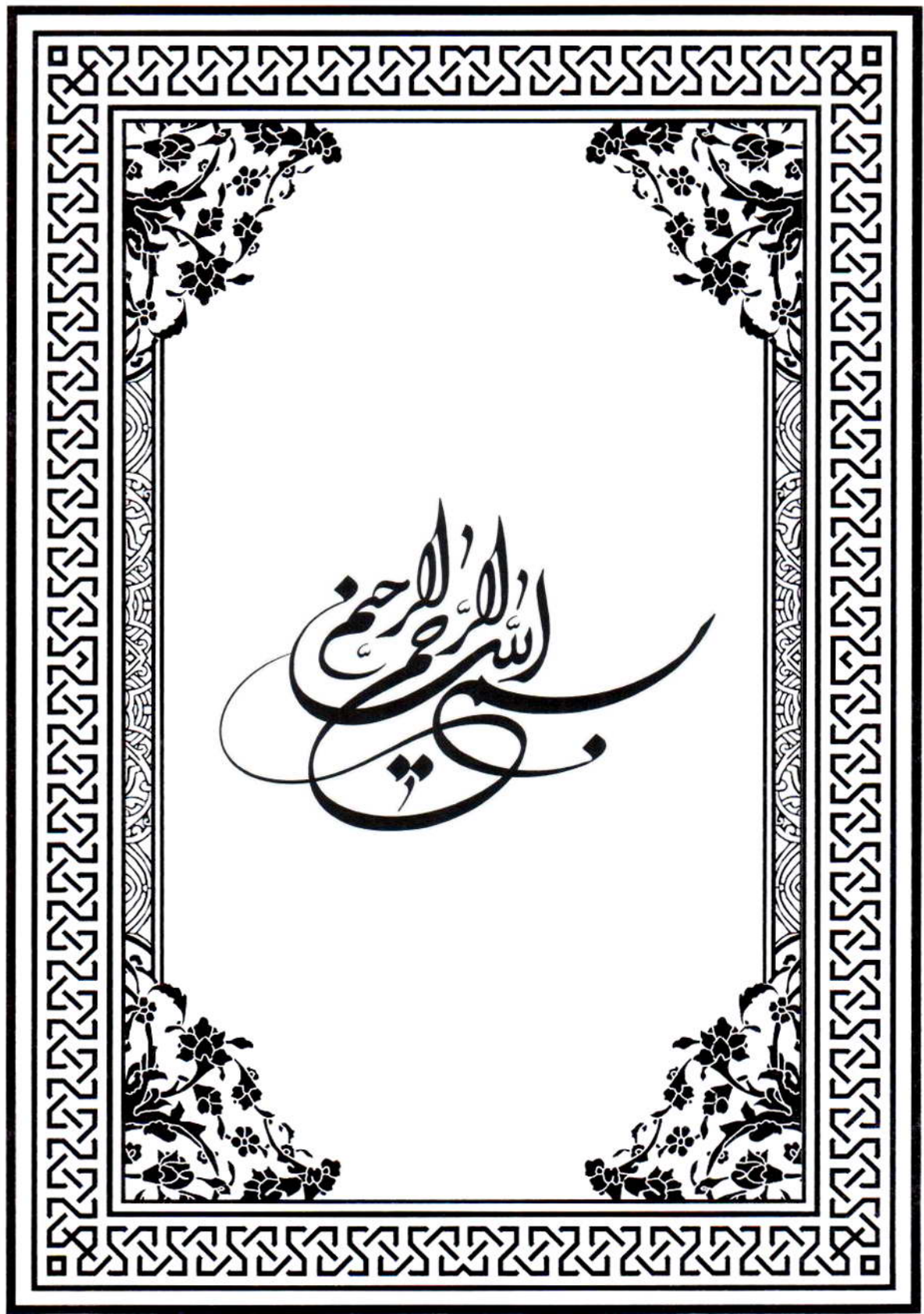
آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا



فهرست مطالب

گفتار حکیمانهٔ ۴۰۱	۱۵
شرح و تفسیر: هماهنگی معقول با مردم	۱۶
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۲	۱۹
شرح و تفسیر: فراتر از حد تو سخن مگو	۲۰
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۳	۲۳
شرح و تفسیر: پراکنده کاری و شکست	۲۴
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۴	۲۷
شرح و تفسیر: هر چه هست از اوست!	۲۸
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۵	۳۳
شرح و تفسیر: این مرد لجوج را رها کن	۳۴
نکته‌ها	۳۷
۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره	۳۷
۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم	۳۷
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۶	۴۳
شرح و تفسیر: دو کار زیبا!	۴۴
گفتار حکیمانهٔ ۴۰۷	۴۹
شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است	۵۰

- گفتار حکیمانه ۴۰۸ ۵۳
- شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد ۵۴
- گفتار حکیمانه ۴۰۹ ۵۹
- شرح و تفسیر: قلب کتاب چشم است ۶۰
- گفتار حکیمانه ۴۱۰ ۶۳
- شرح و تفسیر: رئیس صفات پسندیده ۶۴
- گفتار حکیمانه ۴۱۱ ۶۹
- شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟ ۷۰
- گفتار حکیمانه ۴۱۲ ۷۳
- شرح و تفسیر: بهترین راه تأدیب خویشتن ۷۴
- نکته: روح ادب و اسباب آن ۷۶
- گفتار حکیمانه ۴۱۳ ۷۹
- گفتار حکیمانه ۴۱۴ ۷۹
- شرح و تفسیر: دو راهی مصائب ۸۱
- نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی ۸۳
- گفتار حکیمانه ۴۱۵ ۸۷
- شرح و تفسیر: سه ویژگی دنیا ۸۸
- نکته: ناپایداری مواهب این جهان ۹۱
- گفتار حکیمانه ۴۱۶ ۹۳
- شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می‌گذاری؟ ۹۵
- گفتار حکیمانه ۴۱۷ ۱۰۱
- شرح و تفسیر: مراحل استغفار کامل ۱۰۳
- نکته‌ها ۱۰۷
۱. شرایط توبه واقعی ۱۰۷
۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر ۱۱۱

۱۱۳	گفتار حکیمانه ۴۱۸
۱۱۴	شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان
۱۱۹	گفتار حکیمانه ۴۱۹
۱۲۰	شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!
۱۲۳	نکته‌ها
۱۲۳	۱. نیرومند ضعیف!
۱۲۵	۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو
۱۲۶	۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز
۱۲۷	گفتار حکیمانه ۴۲۰
۱۲۹	شرح و تفسیر: راه غلبه بر شهوت
۱۳۳	نکته: راه‌های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی
۱۳۷	گفتار حکیمانه ۴۲۱
۱۳۸	شرح و تفسیر: عقل کافی
۱۴۱	گفتار حکیمانه ۴۲۲
۱۴۲	شرح و تفسیر: کار نیک کمش، بسیار است
۱۴۷	گفتار حکیمانه ۴۲۳
۱۴۸	شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی
۱۵۳	گفتار حکیمانه ۴۲۴
۱۵۴	شرح و تفسیر: نقش حلم و عقل
۱۵۹	گفتار حکیمانه ۴۲۵
۱۶۰	شرح و تفسیر: واسطه‌های فیض
۱۶۳	گفتار حکیمانه ۴۲۶
۱۶۴	شرح و تفسیر: بی‌اعتباری این دو نعمت

- گفتار حکیمانه ۴۲۷ ۱۶۷
- شرح و تفسیر: مشکل خود را با خدا بگو. ۱۶۸
- گفتار حکیمانه ۴۲۸ ۱۷۱
- شرح و تفسیر: عید واقعی ۱۷۲
- گفتار حکیمانه ۴۲۹ ۱۷۷
- شرح و تفسیر: بزرگترین حسرت. ۱۷۸
- گفتار حکیمانه ۴۳۰ ۱۸۳
- شرح و تفسیر: زیانکارترین انسانها ۱۸۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۱ ۱۸۹
- شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت ۱۹۰
- گفتار حکیمانه ۴۳۲ ۱۹۳
- شرح و تفسیر: دوازده صفت اولیاءالله ۱۹۵
- نکته: اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟ ۲۰۱
- گفتار حکیمانه ۴۳۳ ۲۰۳
- شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار ۲۰۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۴ ۲۰۷
- شرح و تفسیر: نخست او را بیازمای. ۲۰۸
- نکته: آزمودن قبل از دوستی ۲۱۰
- گفتار حکیمانه ۴۳۵ ۲۱۳
- شرح و تفسیر: گشایش درهای امید ۲۱۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۶ ۲۱۹
- شرح و تفسیر: معرف کریمان ۲۲۰
- گفتار حکیمانه ۴۳۷ ۲۲۳
- شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟ ۲۲۴

گفتار حکیمانهٔ ۴۳۸	۲۲۹
شرح و تفسیر: مردم دشمن چه چیزند؟	۲۳۰
گفتار حکیمانهٔ ۴۳۹	۲۳۳
شرح و تفسیر: عصاره مفهوم زهد	۲۳۴
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۰	۲۳۷
شرح و تفسیر: به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید	۲۳۸
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۱	۲۴۱
شرح و تفسیر: میدان آزمون بزر	۲۴۲
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۲	۲۴۷
شرح و تفسیر: بهترین شهرها	۲۴۸
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۳	۲۵۳
شرح و تفسیر: مالک، بزرگمرد نستوه	۲۵۵
نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار	۲۵۷
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۴	۲۶۱
شرح و تفسیر: بهترین روش برای کار کردن	۲۶۲
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۵	۲۶۷
شرح و تفسیر: پیوند اخلاق نیک با یکدیگر	۲۶۸
نکته: صفات اخلاقی کلیدی	۲۶۹
گفتار حکیمانهٔ ۴۴۶	۲۷۳
شرح و تفسیر: بهترین مصرف مال	۲۷۴
نکته‌ها	۲۷۵
۱. اهمیت زکات	۲۷۵
۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟	۲۷۷

- گفتار حکیمانه ۴۴۷ ۲۷۹
- شرح و تفسیر: هشدار به بازرگانان ۲۸۰
- نکته: خطرات ربا ۲۸۳
- گفتار حکیمانه ۴۴۸ ۲۸۵
- شرح و تفسیر: مصائب کوچک را بزرگ نشمرید ۲۸۶
- گفتار حکیمانه ۴۴۹ ۲۸۹
- شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش ۲۹۰
- نکته: عواقب شوم هواپرستی ۲۹۱
- گفتار حکیمانه ۴۵۰ ۲۹۳
- شرح و تفسیر: شوخی نامناسب ۲۹۴
- نکته: خطرات مزاح و شوخی ۲۹۶
- گفتار حکیمانه ۴۵۱ ۲۹۹
- شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد ۳۰۰
- نکته: نقش دوستان در زندگی انسان ۳۰۱
- گفتار حکیمانه ۴۵۲ ۳۰۵
- شرح و تفسیر: غنا و فقر حقیقی ۳۰۶
- گفتار حکیمانه ۴۵۳ ۳۱۱
- شرح و تفسیر: پسر شوم زییر! ۳۱۲
- نکته: زییر و عبدالله بن زییر ۳۱۳
- گفتار حکیمانه ۴۵۴ ۳۱۷
- شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟ ۳۱۸
- نکته: بلای تکبر ۳۲۰
- گفتار حکیمانه ۴۵۵ ۳۲۳
- شرح و تفسیر: برترین شعرای عرب ۳۲۴

نکته‌ها	۳۲۷
۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه	۳۲۷
۲. امرؤ القیس کیست؟	۳۲۸
۳. تمسک امام <small>علیه السلام</small> به اشعار پرمعنای عرب	۳۳۰
گفتار حکیمانه ۴۵۶	۳۳۳
شرح و تفسیر: تنها بهای وجود انسان	۳۳۴
نکته‌ها	۳۳۶
۱. هدف امام <small>علیه السلام</small> از نکوهش دنیا	۳۳۶
۲. ارزش وجود انسان	۳۳۷
گفتار حکیمانه ۴۵۷	۳۳۹
شرح و تفسیر: دو کس هرگز سیر نمی‌شوند	۳۴۰
گفتار حکیمانه ۴۵۸	۳۴۳
شرح و تفسیر: حقیقت ایمان	۳۴۴
گفتار حکیمانه ۴۵۹	۳۴۹
شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می‌گیرد	۳۵۰
گفتار حکیمانه ۴۶۰	۳۵۵
شرح و تفسیر: بردباری و ترک شتاب	۳۵۶
گفتار حکیمانه ۴۶۱	۳۵۹
شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است	۳۶۰
نکته: غیبت و آثار شوم آن	۳۶۱
حق الناس یا حق الله؟	۳۶۳
گفتار حکیمانه ۴۶۲	۳۶۷
شرح و تفسیر: بی‌اعتنایی به تعریف و تمجید	۳۶۸
نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال	۳۷۰

- گفتار حکیمانه ۴۶۳ ۳۷۳
- شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف ۳۷۴
- گفتار حکیمانه ۴۶۴ ۳۷۷
- شرح و تفسیر: پایان عمر بنی امیه ۳۷۹
- گفتار حکیمانه ۴۶۵ ۳۸۳
- شرح و تفسیر: طایفه پرافتخار انصار ۳۸۴
- نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی ۳۸۵
- گفتار حکیمانه ۴۶۶ ۳۸۹
- شرح و تفسیر: یک تشبیه عجیب ۳۹۱
- گفتار حکیمانه ۴۶۷ ۳۹۳
- شرح و تفسیر: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیین الهی را سامان بخشید ۳۹۴
- گفتار حکیمانه ۴۶۸ ۳۹۹
- شرح و تفسیر: یک پیشگویی مهم ۴۰۰
- نکته‌ها ۴۰۳
۱. نکوهش شدید از بخل ۴۰۳
۲. فرق میان بیع مکره و مضطر ۴۰۵
- گفتار حکیمانه ۴۶۹ ۴۰۷
- شرح و تفسیر: هر دو گروه هلاک می‌شوند ۴۰۸
- نکته‌ها ۴۱۱
۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟ ۴۱۱
۲. ناصبی‌ها ۴۱۵
- گفتار حکیمانه ۴۷۰ ۴۱۹
- شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل ۴۲۰

گفتار حکیمانهٔ ۴۷۱	۴۲۵
شرح و تفسیر: حق گفتار صحیح	۴۲۶
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۲	۴۲۹
شرح و تفسیر: باران‌های مفید	۴۳۱
نکته‌ها	۴۳۲
۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران)	۴۳۲
۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان	۴۳۵
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۳	۴۳۹
شرح و تفسیر: ما به سو پیامبر نشستیم	۴۴۰
نکته‌ها	۴۴۲
۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام	۴۴۲
۲. خضاب در اشعار شعرا	۴۴۳
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۴	۴۴۵
شرح و تفسیر: همسان شهیدان	۴۴۶
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۵	۴۴۹
شرح و تفسیر: گنج پایان‌ناپذیر!	۴۵۰
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۶	۴۵۳
شرح و تفسیر: هرگز مردم را تحت فشار قرار مده	۴۵۴
نکته‌ها	۴۵۵
۱. چرا امام <small>علیه السلام</small> زیاد را به این منصب گماشت؟	۴۵۵
۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می‌گفتند؟	۴۵۶
۳. عدالت و سختگیری و خشونت	۴۵۷
گفتار حکیمانهٔ ۴۷۷	۴۶۱
شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می‌شمری بترس!	۴۶۲

- گفتار حکیمانه ۴۷۸ ۴۶۵
- شرح و تفسیر: مسئولیت سنگین دانشمندان ۴۶۶
- نکته: آموزش کدام علم واجب است؟ ۴۶۸
- گفتار حکیمانه ۴۷۹ ۴۷۱
- شرح و تفسیر: دوستان پر تکلف ۴۷۲
- گفتار حکیمانه ۴۸۰ ۴۷۷
- شرح و تفسیر: اسباب جدایی دوستان ۴۷۸
- نکته: شرایط دوستی ۴۸۰
- فهرست منابع ۴۹۷

مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

هماهنگی (معقول) با مردم در اخلاقشان سبب ایمنی از
کینه توزی و دشمنی آنهاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را به این صورت آورده است: «قَارِبِ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَأْمَنُ غَوَائِلِهِمْ» (این تفاوت نشان می دهد که غرر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه آورده است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).

شرح و تفسیر

هماهنگی معقول با مردم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یک نکته لطیف اجتماعی می‌کند می‌فرماید: «هماهنگی با مردم در اخلاقتان سبب در امان بودن از کینه‌توزی و دشمنی آنهاست»؛ (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ).

شک نیست که هر قوم و جمعیت بلکه هر انسانی صفات و اخلاق ویژه خود را دارد و به کسانی علاقه‌مند است که در صفات و اخلاق با او هماهنگ باشند، به آداب و رسوم احترام بگذارند و مطابق خواسته‌های او عمل کنند. هماهنگی با مردم در این امور - البته در مواردی که برخلاف شرع و عقل نیست - سبب می‌شود که آنها انسان را از خود بدانند و با او رابطه دوستی برقرار کنند و همین امر سبب امنیت از کینه‌توزی و دشمنی آنها می‌شود.

البته همان‌گونه که اشاره شد منظور، هم‌رنگ جماعت شدن در زشتی و بدی‌ها و آداب و رسوم غلط و کارهای خلاف شرع و عقل نیست چراکه نه شرع به ما چنین اجازه‌ای را می‌دهد و نه عقل و خرد.

در روایات اسلامی عنوان دیگری مطرح است که با آنچه در این کلام شریف آمده قریب‌المضمون می‌باشد و آن مسأله مدارا با مردم است.

در احادیث فراوانی به مدارا کردن با مردم توصیه و بر آن تأکید شده است

از جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «دَارِ النَّاسِ تَأْمَنُ غَوَائِلَهُمْ وَ تَسْلَمُ مِنْ مَكَائِدِهِمْ؛ با مردم مدارا کن تا از دشمنی آن‌ها و کید و مکرشان در امان باشی».^۱

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی تحت عنوان «باب المداراة» مطرح کرده که در ذیل آن روایات متعددی آورده است از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ وَ رَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ خُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ؛ سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کاری از کارهای او سامان نمی پذیرد: ورع و تقوایی که او را از معصیت خدا بازدارد و اخلاقی که او را به مدارا کردن با مردم وادارد و حلم و بردباری ای که جهل جاهلان را با آن از خود دور سازد».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت این مسأله با تأکید بیشتری عنوان شده است، می فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم دستور داده همان گونه که دستور به فرائض و واجبات داده است».^۳

و در حدیث سومی باز هم تأکید بیشتری در این زمینه شده، می فرماید: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفاقت با آن‌ها نصف زندگی است».^۴

کلام امام علیه السلام درباره هماهنگی با اخلاق مردم و احادیث متعددی که در بالا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مدارا کردن با خلق خدا و رفاقت با آن‌ها نقل کردیم نشانه روشنی از روح اجتماعی تعلیمات اسلام است که تا چه اندازه مسائل مختلف

۱. غررالحکم، ح ۱۰۱۷۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱.

۳. همان، ص ۱۱۷، ح ۴.

۴. همان، ح ۵.

اخلاقی و روانی را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با مردم مورد توجه قرار داده است.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: «إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَأَنْفُوا (فَنُفُوا) مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَإِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ حَسَنَتْ مُدَارَاتُهُمْ فَأَلْحَقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ؛ گروهی از مردم مدارا کردنشان نسبت به دیگران کم و ضعیف بود و لذا از قبيله قريش نفی و طرد شدند و به خدا سوگند از نظر حسب و نسب مشکلی نداشتند (مشکلشان عدم مدارا بود) و گروهی از غیر قريش مدارا کردنشان خوب بود و ملحق به این بیت رفیع شدند».^۱

بار دیگر تأکید می‌کنیم که منظور از هماهنگی و مدارا با مردم این نیست که هم‌رنگ آن‌ها در خلاف‌کاری‌ها و معاصی و آلودگی شویم. به یقین کسی که پایبند به موازین شرع باشد چنین فکری به خود راه نمی‌دهد بلکه منظور هماهنگی و مدارا در امور مباح و چیزهایی است که مورد علاقه آن‌ها و مشروع می‌باشد.

۲۰۲

لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصْعَرُ مِنْهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا:
لَقَدْ طَرْتُ شَكِيرًا، وَ هَدَرْتُ سَقْبًا.

امام علیؑ به شخصی که در حضورش سخنی بالاتر از شأن خود گفت، فرمود:
پیش از پردرآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگ برآوردی.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می‌شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ، فریاد مخصوص را سر نمی‌دهد؛ (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ینبت من ریش الطائر قبل أن یقوی ویستخصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا یهدر إلا بعد أن یستفجل).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل نمی‌کند جز چیزی که از غررالحکم نقل کرده و معتقد است عبارت غرر غلط می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).
اضافه می‌کنیم که زمخشری در ربیع الابرار آن را به همین صورت نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۱).

شرح و تفسیر

فرا تر از حد تو سخن مگو

از مقدمهٔ این کلام استفاده می‌شود که شخصی در حضور امام علیه السلام سخنی بیش از حد و مقدار خود گفت (و به تعبیر رایج میان مردم: بزر تر از دهانش حرف زد) امام علیه السلام برای این که او را بر سر جایش بنشانند و او دیگر زیاد از حد خود سخن نگوید با تعبیر بسیار زیبا و ذکر دو مثال جالب اشتباه او را به او گوشزد کرد و فرمود: «پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگی که درخور بالغان است سردادی»؛ (لِبَعْضِ مُخَاطَبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَضَعَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا: لَقَدْ طَرَّتْ شَكِيرًا، وَ هَدَرَتْ سَقْبًا).

مرحوم سید رضی در شرح کلام امام علیه السلام چنین می‌گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می‌شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ فریاد مخصوص را سر نمی‌دهد»؛ (قال الرّضی: والشّکیر هاهنا: أوّل ما ینبئ من ریش الطائر قبل أن یقوی ویستخصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا یهدر إلا بعد أن یستفجل).

امام علیه السلام دو تشبیه دربارهٔ عمل شخصی که در محضرش بیش از حد خود سخن گفته بود بیان فرمود. نخست او را تشبیه به پرندگانی کرد که هنوز بال و پر آنها قوی نشده سعی می‌کنند مانند بزرگسالان پرواز کنند؛ بر می‌خیزند و بر زمین می‌خورند.

تشبیه دیگر این که شتربچه آن صدای مخصوص شتران را که عرب آن را «هدیر» می‌گوید سر نمی‌دهد. امام علیه السلام می‌فرماید: به شتر بچه‌ای می‌مانی که مانند شتران بزرگسال هدیر سر می‌دهی.

فصاحت و بلاغتی که در این کلام کوتاه و پرمعنا به کار رفته بر هیچ‌کس پوشیده نیست و این نشان می‌دهد که امام علیه السلام چنان بر سخن گفتن مسلط بود که با دو جمله کوتاه مطلب مهمی را به زیباترین وجه بیان می‌کند.

یکی از آداب مجلس این است که هرکس در جای خود بنشیند و هرکس به اندازه قدر و مقام خود سخن بگوید. حافظ نیز با توجه به این رسم و آداب چنین گفته است:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

بنابراین کسانی که بلندپروازی می‌کنند و بیش از حد خود سخن می‌گویند

کارشان نوعی بی‌ادبی محسوب می‌شود و همگان بر آن‌ها خرده می‌گیرند.

از این رو در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللهُ امراً عَرَفَ قَدْرَهُ

وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خداوند رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد

خود تجاوز نکند».^۱

تاریخ نشان می‌دهد افرادی که بلندپروازی کردند و از حد خود تجاوز نمودند

و سخنان نامناسبی گفتند گرفتار مشکلات مهمی شدند و شاید گاه جان خود را

بر سر سخنان خود دادند.

بنابراین، گفتار امام علیه السلام خطاب به شخص معینی نیست بلکه همه انسانها مخاطب آن حضرت اند که حد و مقام خود را بشناسند و در گفتار و عمل و ادعا از آن تجاوز نکنند تا آبروی آن‌ها در میان خاص و عام نرود.

در عربی و فارسی نیز ضرب‌المثل‌هایی مشابه این سخن دیده می‌شود هرچند هرگز آن فصاحت و بلاغت را ندارد. مثلاً عرب‌ها به کسی که بیش از حد خود سخن بگوید یا عملی انجام دهد می‌گویند: «زببت و انت حصرم؛ هنوز غوره هستی مویز شدی».

در فارسی گفته می‌شود: سخن بزرگتر از دهانت می‌گویی، یا گفته می‌شود: هنوز غوره نشده مویز شدی.

اشتباه نشود، ممکن است افراد کوچکی دارای استعدادهای مهم و فوق‌العاده باشند و سخن‌های مهمی بگویند. این‌گونه افراد نه تنها نباید تحقیر شوند بلکه باید مورد تشویق قرار گیرند. سخن امام علیه السلام ناظر به کسانی است که ادعایی بیش از حد خود دارند و بیش از آنچه زینده آن‌هاست حرف می‌زنند.

مرحوم حاج شیخ محمدعلی انصاری، برادر واعظ معروف حاج شیخ مرتضی انصاری که شاعر باذوقی بود و تمام نهج‌البلاغه را به شعر درآورده و با شرح و ترجمه آمیخته که در چندین جلد منتشر شده است در ترجمه این کلام امام علیه السلام چنین می‌گوید:

تو پیش از پر درآوردن پریدی	نگشته فحل، فریادی کشیدی
تویی کوچک نشاید در محافل	بزرگان را شوی قرن و ممائل
فراتر از گلیم خویش پا را	مکش، در جای خود راحت بیاسا

مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَذَلْتَهُ أَلْحِيلُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به کارهای مختلف بپردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکمت‌آمیز را پیش از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول در ضمن وصیتی که امام علیؑ به مالک اشتر فرمود، آورده است اما با این تفاوت: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷).

ولی در نسخه‌ای که از تحف العقول نزد ماست چنین آمده است: «مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (تحف العقول، ص ۲۰۲).

شرح و تفسیر

پراکنده‌کاری و شکست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از اصول مهم مدیریت کرده، می‌فرماید: «کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد»؛ (مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ أَلْحِيلُ).

افراد زیادی را در جامعه می‌بینیم که قانع به یک یا چند شغل نیستند و حتی گاهی شغل‌های متضاد و مختلف برای خود انتخاب می‌کنند و با این‌که از استعداد خوبی برخوردارند و گاه ممکن است جزء نخبه‌ها و نابغه‌ها باشند باز می‌بینیم به موفقیت چشمگیری نائل نمی‌شوند.

دلیل آن روشن است؛ هر کاری تدبیر خاص خودش را می‌طلبد و کارهای مختلف تدبیرهای مختلفی را طلب می‌کند و جمع کردن بین تدبیرهای متضاد، کار بسیار مشکلی است به همین دلیل افرادی را می‌بینیم که تمام هم خود را مصروف به یک فن می‌کنند و توفیقات زیادی به دست می‌آورند ولی افرادی که چندین فن مختلف و گاه متضاد را بر عهده می‌گیرند غالباً همه را ناقص می‌گذارند و یا نتیجه مهم و چشمگیری به دست نمی‌آورند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام نورانی را به معنای جمع دنیا و آخرت گرفته و گفته‌اند: کسانی که بخواهند هم دنیا و هم آخرت را به طور کامل به دست آورند ناکام می‌مانند زیرا این دو با هم جمع نمی‌شوند.

و بعضی آن را به معنای جمع میان حق و باطل تفسیر کرده‌اند؛ کسی بخواهد از حق طرفداری کند و در عین حال حامی باطل نیز باشد و یا به تعبیر دیگر بخواهد همه را از خود راضی کند. تدبیرهای چنین کسی نیز به جایی نمی‌رسد. این تفسیرها را به‌عنوان یکی از مصادیق آن مفهوم کلی و جامع کلام امام علیه السلام می‌توان پذیرفت اما منحصر ساختن مفهوم کلام به این تفاسیر، صحیح به نظر نمی‌رسد.

بعضی نیز آن را به معنای قبول کردن شغل‌های زیاد گرفته‌اند که حتی در زمان ما مرسوم است بعضی چندین شغل برای خودشان انتخاب می‌کنند اما هیچ‌کدام را به‌طور صحیح نمی‌توانند انجام دهند ولی این تفسیر با تعبیر «متفاوت» سازگار نیست زیرا متفاوت، مفهومی «ناهماهنگ» و یا «متضاد» است و این غیر از شغل‌های زیادی است که ممکن است ناهماهنگ نیز نباشد.

اصولاً پیشرفت کارها بدون مدیریت صحیح امکان‌پذیر نیست و مدیریت صحیح، اصول و شرایطی دارد. یکی از شرایط مهمش همان است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و آن این است که مدیر از پراکنده‌کاری بپرهیزد کارها را از هم جدا کند و هر کاری را به کسی یا به گروهی واگذار نماید و ناظرانی بر آن‌ها بگمارد. اما هرگاه به یک نفر یا یک گروه چندین کار متضاد و مختلف را بدهد به یقین همه آن‌ها ناقص خواهد شد و این برخلاف مدیریت صحیح است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی نقل کرده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصش به نام فضیل بن یسار فرمود: «إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَمَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ؛ به یقین کسی که یک هدف داشته باشد خداوند او را برای رسیدن به هدفش کمک می‌کند اما آن‌کس که هم او در وادی‌های مختلف است در هر وادی‌ای هلاک شود خدا او را کمک نخواهد کرد».^۱

البته برای این حدیث تفسیرهای دیگری هم شده است، که انسان باید مذهب حق را پیدا کند و برگزیند و در مسیر آن گام بردارد و از سیر در مذاهب باطل گوناگون پرهیزد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامهٔ پرمحتوای مالک اشتر هنگامی که دستورات مربوط به فرماندهی لشکر را می‌دهد می‌فرماید: «وَأَفْضَلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ وَيَسْعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ؛ دستور بده که فرماندهان لشکر از امکاناتی که در اختیار دارند به سپاهیان کمک کنند به اندازه‌ای که نفراتی که تحت تکفل آنها هستند به خوبی اداره شوند به گونه‌ای که هم آن‌ها هم واحدی باشد و آن جهاد با دشمن است».

این دستور نیز نشان می‌دهد که تمرکز بر برنامه‌ها و فعالیت در یک بخش سبب پیروزی و موفقیت است.

این جمله از شیخ بهایی نیز معروف است که می‌گوید: «غَلَبْتُ كُلَّ ذِي فُنُونٍ وَغَلَبَنِي ذُو فَنٍّ وَاحِدٍ؛ بر تمام دانشمندانی که مثل من در علوم مختلفی کار کرده بودند غلبه کردم اما دانشمندی که تنها در یک علم فعالیت داشت بر من غلبه نمود».

۲۰۲

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ:
«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَانَا؛
فَمَتَى مَلَكَانَا مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفْنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا.

امام علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» چنین فرمود:
ما در برابر خداوند با مالکیت او شریک نیستیم بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده و هرگاه قدرت یا مالی را به ما ببخشد - در حالی که او از ما به آن مال سزاوارتر است - ما را مکلف به وظایفی (درباره آن) فرموده و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که مضمون این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول (که پیش از نهج البلاغه تألیف شده) در لابه لای سؤالاتی که عبایه بن ربیع اسدی از حضرت کرد آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷). (و عبارت تحف العقول چنین است که امام علیه السلام در تفسیر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» فرمود: «لَا حَوْلَ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ قَالَ: فَوُثِّبَ عِبَايَةَ فَقَبِلَ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ». تحف العقول، در کلمات امام هادی علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام، ص ۴۶۸).

شرح و تفسیر

هر چه هست از اوست!

به نظر می‌رسد - همانگونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده‌اند^۱ - شخصی که معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» برای او مفهوم نبود و گرفتار شبهه جبر شده بود سؤالی در این باره از حضرت کرد و امام علیه السلام برای رفع شبهه او سه جمله بیان فرمود.

نخست فرمود: «ما در برابر مالکیت خداوند مالک چیزی نیستیم»؛ (وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» - : إِنْ لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً).

بنابراین مالک اصلی خداست و هیچ کس استقلال در مالکیت ندارد و به تعبیر دیگر، توحید در مالکیت، یکی از شاخه‌های توحید افعالی است که بدون اعتقاد به آن توحید انسان کامل نمی‌شود.

سپس در جمله دوم می‌افزاید: «بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده است»؛ (وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا).

بنابراین مالکیت ما از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد؛ آنچه اراده کند به ما می‌دهد و آنچه را اراده کند باز پس می‌گیرد و به تعبیر دیگر، مالکیت ما نسبت به مالکیت خداوند مالکیت طولی است نه مالکیت عرضی.

۱. مرحوم محقق کمره‌ای در شرح نهج البلاغه خود این سخن را آورده است.

آنگاه در جمله سوم می فرماید: «هرگاه او چیزی را به ما تملیک کند که در واقع خودش به آن سزاوارتر از ماست ما را (درباره آن) مکلف به وظایفی می کند و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را از ما برمی دارد»؛ (وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَانَا؛ فَمَتَى مَلَكَانَا مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلْفَنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَانَا).

این همان نکته باریک و دقیق و بسیار جالب «الأمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است. نه چنان است که ما از خود استقلال تام داشته باشیم و صاحب قدرتی در برابر خدا و مالکیتی در برابر مالکیت او گردیم و نه چنان است که در اعمال خود مطلقاً اراده و اختیاری نداشته باشیم. بلکه او به ما قدرت و قوت و اختیار داده و هماهنگ با آن تکالیفی بر عهده ما گذاشته است. تا زمانی که آن قدرت و قوت وجود دارد تکالیف هم هست هنگامی که گرفته شد تکالیف از بین می رود.

او به ما اموالی بخشیده و تملیک کرده و تکلیف خمس و زکات را در کنار آن قرار داده است، قوت و قدرت جسمانی داده و تکلیف نماز و روزه و حج و جهاد را در کنار آن مقرر فرموده، هرگاه مال را باز پس گیرد تکلیف خمس و زکات نیز برداشته می شود هرگاه قوت و قدرت جسمانی را از ما سلب کند و اجباتی که نیاز به قوت و قدرت جسمانی دارد از ما برداشته خواهد شد.

همین معنا در حدیث دیگری که از امام علیه السلام نقل شده منعکس است:

«عبایه، از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حضرت درباره مسأله توانایی های انسان که با آن برمی خیزد و می نشیند و کارهایی انجام می دهد سؤال کرد (که آیا این ها جبری است یا اختیاری؟) امام امیرمؤمنان علی علیه السلام از او پرسید: منظور تو کدام توانایی است؟ توانایی بدون پروردگار یا با پروردگار؟ عبایه ساکت شد و پاسخی نداد، امام علیه السلام فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم، فرمود: اگر بگویی با خداوند (در عرض خداوند) مالک قدرتی هستی، مایه هلاکت توست و اگر بگویی بدون خداوند چنین قدرتی را پیدا کردی آن هم مایه هلاکت

توست. عبايه عرض کرد: چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: باید بگویی که این قدرت را خداوند به تو ارزانی داشته اگر این قدرت را برای تو ادامه دهد عطا و بخشش اوست و اگر از تو بگیرد بلا و آزمایش اوست. او مالک قدرتی است که به تو داده و قادر بر چیزی است که تو را بر آن قادر نموده، آیا نشنیدی مردم حول و قوه الهی را می طلبند در آن جا که می گویند: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظيم». عبايه عرض کرد: تفسیر این سخن چیست؟ فرمود: پناهی در برابر معاصی الهی نیست مگر پناه خداوند و قوتی بر طاعات نیست مگر با اعانت پروردگار. عبايه برخاست و خود را به روی دست و پای امام علیه السلام انداخت و بوسه زد.^۱

برای روشن شدن این بحث پیچیده و دقیق و ظریف یک مثال حسی داریم که سابقاً نیز به آن اشاره کردیم و آن این است که فرض کنید یک قطار برقی به حرکت درآمده است این قطار نیروی خود را لحظه به لحظه از سیم برقی که در طول مسیر کشیده اند و حلقه لغزنده قطار روی آن حرکت می کند دریافت می دارد هر لحظه مسئول اداره برق اراده کند می تواند برق آن قطار را از همان مبدأ قطع کند ولی مادامی که قطع نکرده راننده قطار با میل و اراده و آزادی، قطار را در مسیر به حرکت وامی دارد. هر کجا لازم بود توقف می کند هر کجا لازم بود سرعت می گیرد و هر کجا خواست ملایم می رود، این راننده قادر است قطار را به صورت های مختلف هدایت کند ولی این قوت و قدرت را از مبدائی می گیرد که لحظه به لحظه به او نیرو می بخشد و هر لحظه بخواهد می تواند این قدرت و نیرو را قطع کند. بنابراین این راننده، هم اختیار دارد و هم ندارد، اختیار برای انتخاب حرکت و توقف ولی عدم اختیار در بقاء نیرویش.

و این است معنی الامر بین الامرین: نه جبر و سلب اختیار و نه آزادی مطلق.

۱. تحف العقول، ص ۳۴۵، در کلمات امام هادی علیه السلام.

نکته قابل توجه این است که «حول» در لغت به دو معناست: یکی حرکت و تحول و دیگری ممانعت و حائل شدن. اگر در لغت عرب به «سال» حول گفته می‌شود به این دلیل است که انسان از زمانی به زمان دیگر متحول می‌شود و حرکت می‌کند.

بنابر این معنا، معنی لاحول ولا قوة الا بالله این است که هیچ نوع حرکت و تحول و هیچ قوت و قدرتی جز از سوی خدا نیست، اوست که به ما این نیروها را بخشیده و به ما توانایی و اختیار داده تا بتوانیم به سوی مقاصد خویش حرکت کنیم.

و بنابر معنی دوم، معنی جمله این است که هیچ مانعی در برابر معاصی و هیچ قدرتی بر اطاعات جز به وسیله خداوند نیست، همانگونه که در ذیل حدیث عبایه آمده بود و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» می‌خوانیم که فرمود: «لا يحول بيننا وبين المعاصي الا الله ولا يقوينا على اداء الطاعة والفرائض الا الله؛ میان ما و گناهان جز خداوند حائل نمی‌شود و برای ادای اطاعت و واجبات جز خداوند به ما نیرو نمی‌بخشد».^۱

به این ترتیب جمله پرمعنی و پرمحتوای «لا حول ولا قوة الا بالله» دو معنی دارد که هر دو در روایات معصومین علیهم السلام آمده است.^۲



۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۸۹، ح ۲۴.

۲. برای توضیح بیشتر درباره مسئله جبر و تفویض و قضا و قدر می‌توانید به کتاب انوار الاصول، ج ۱، و تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۳۸ سوره نبأ و همچنین ج ۱۱، ذیل آیه ۳۳ سوره نحل، و بحث‌هایی که سابقاً در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۴۶۱، ذیل حکمت ۷۸ داشتیم، مراجعه کنید.

لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَاماً:
 دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ
 لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِراً لِسَقَطَاتِهِ.

امام علیه السلام هنگامی که شنید عمار یاسر با مغیره بن شعبه (آن مرد منافق لجوج) جزو و بحث می کند، فرمود:

ای عمار! رهائش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزشها و خلافهایش قرار دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکیمانه را ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مغیره بن شعبه و ابن قتیبه در الامامة و السياسة با تفاوتی نقل کرده اند و (قبل از سید رضی) مرحوم شیخ مفید آن را در کتاب مجالس آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۸).

شرح و تفسیر

این مرد لجوج را رهاکن

از مقدمه این کلام استفاده می‌شود که عمار یاسر، آن صحابی پاکباز و شجاع و مخلص با مغیره بن شعبه در مسائل مهم دینی گفتگو داشت و مغیره، آن مرد منافق و کوردل نمی‌پذیرفت. امام علیه السلام گفتگویی را که میان این دو نفر رد و بدل می‌شد شنید و چند جمله کوتاه و پرمعنا درباره مغیره بن شعبه فرمود که تمام روحیات و برنامه زندگی او در آن خلاصه شد. فرمود: «ای عمار! رهایش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش‌ها و خلاف‌هایش قرار دهد؛ (لِعَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا: دَعَاهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ).

امام علیه السلام روی دو نکته اساسی در این کلام حکیمانه تکیه فرموده که یکی مربوط به دنیای مغیره است و دیگری مربوط به اعتقادات و آخرتش. در نکته اول می‌فرماید: او اعتقادی به مسائل اسلامی ندارد با آن هماهنگ نیست، آن‌جا که به نفع دنیای او باشد دیندار می‌شود و آن‌جا که به زیان دنیای او باشد احکام دین را رها می‌کند.

قرآن مجید این وصف را برای جمعی از منافقان بیان کرده که راه تبعیض را پیش می‌گرفتند و آنچه را به نفعشان بود می‌پذیرفتند و بقیه را انکار می‌کردند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ «کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند».^۱

یکی از صفات زشت یهود نیز همین بود همان‌گونه که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست».^۲

همین معنا در کلام سالار شهیدان امام حسین علیه السلام به هنگام ورود به کربلا، در دوم محرم آمده است آن‌جا که رو به سوی یارانش کرد و فرمود: «الْإِنْسَانُ عَابِدٌ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ لِعَقْبِ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ؛ مردم، بردگان دنیا هستند و دین، تنها بر زبان آن‌هاست؛ تا آن زمان که زندگی آن‌ها تأمین شود به دنبال دین هستند اما هنگامی که گرفتار بلا و آزمون

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

۲. بقره، آیه ۸۵.

الهی شدند (و دین از منافع مادی آن‌ها جدا شد) دینداران کم‌اند»^۱. ولی مؤمنان راستین کسانی هستند که آیین خدا را به‌طور کامل با تمام وجود می‌پذیرند خواه به منفعت مادی آن‌ها باشد یا به زیان آن و اصولاً بر سر همین دو راهی، دینداران از افراد منافق و بی‌دین، شناخته می‌شوند که دین از یک مسیر می‌رود و منافع مادی آن‌ها از مسیر دیگر.

در جمله دوم می‌فرماید: او برای این‌که خود را در نظر خویش یا در نظر مردم معذور بشمرد عمداً حقایق را بر خود مشتبه می‌سازد و شبهاتی را بهانه برای کارهای خلافش قرار می‌دهد و این همان کاری است که همه منافقین انجام می‌دهند؛ به شبهات پناه می‌برند و وجدان خود را فریب می‌دهند و کارهای خلاف خود را به این وسیله توجیه می‌کنند.

قرآن مجید درباره بعضی از کافران می‌گوید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟» (انسان شک در معاد ندارد) بلکه می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟»^۲.

بر این اساس امام علیه السلام عمار را نهی کرد از این‌که سخن را با او ادامه دهد زیرا او کسی نبود که در برابر حق تسلیم شود و یا حتی حق را نشناخته باشد آگاهانه مخالفت می‌کرد و برای حفظ منافع مادی خود طرح شبهه می‌نمود، و سخن گفتن با چنین کسی روا نیست؛ نه مصداق ارشاد جاهل است و نه تنبیه غافل.

این‌گونه افراد در واقع مصداق آیه شریفه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۳ می‌باشند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۲. قیامت، آیات ۵ و ۶.

۳. بقره، آیه ۶.

نکته‌ها

۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره

مرحوم سید رضی به این نکته اشاره نکرده که میان عمار یاسر و مغیره بن شعبه چه گفتگویی بود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عمار چنان فرمود. اما مرحوم علامه شوشتری نقل می‌کند که گفتگوی عمار با مغیره درباره این بود که عمار مغیره را دعوت کرد تا با امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کند و او را در برابر دشمنانش (از جمله معاویه) یاری دهد. مغیره نپذیرفت و به عمار گفت: یاری تو برای علی بن ابی طالب مانند کسی است که از گرما به بیابان سوزان فرار کند یعنی تو از آن مصیبت‌های زمان عثمان فرار کردی و الآن در فشار معاویه‌ای خواهی افتاد که مصائبش بیشتر از اوست. هنگامی که امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این گفتگو را (یا گوشه‌ای از آن را شنید) آن سخنان را به عمار فرمود.^۱

۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم

درباره عمار یاسر، آن صحابی بزرگ و مخلص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابی فداکار جانشینش، امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش از این در جلد ۷، صفحه ۸۳ از همین کتاب و جاهای دیگر سخن گفته‌ایم ولی فضایل و مناقب آن مرد پاکباز بیش از این‌هاست. او کسی است که یکی از آیات قرآن درباره او نازل شد زمانی که جماعتی از مشرکین، او و پدر و مادرش را شکنجه کردند تا اظهار براءت از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنند پدر و مادرش حاضر نشدند و شهید گشتند ولی عمار با زبان و لفظ خود آنچه را می‌خواستند گفت و گریه‌کنان خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد. آیه شریفه نازل شد: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛

۱. بهج الصباغة، ج ۹، ص ۵۹۳.

«کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (مجازات می شوند) به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است»^۱ در این جا بعضی از ناآگاهان گفتند: عمار با گفتن الفاظ مربوط به برائت و بیزاری از اسلام، کافر شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كَلَّا إِنَّ عَمَّاراً مَلَىٰ إِيمَانًا مِنْ قَرْنِهِ إِلَىٰ قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ چنین نیست، عمار از فرق سر تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: اگر باز در چنین شرایطی قرار گرفتی همین‌گونه عمل کن.^۲

این آیه و روایت از مدارک روشنی است که اجازه تقیه را در شرایطی که جان انسان در خطر است می‌دهد.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داد، فرمود: «یا ابا الیقظان (انتخاب این کنیه برای عمار شاید به این دلیل بود که در بعضی از جنگ‌ها او و بعضی دیگر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله شب بیدار بودند و از لشکریان حفاظت می‌کردند تا دشمن به آن‌ها شیخون نزند) فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ وَ مِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَ لَآئِيْتِهِ وَ مِنَ الْمُقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو برادر علی در دیانتش هستی و از افراد برجسته اهل ولایت او می‌باشی و از کسانی هستی که در محبت او شهید می‌شوی و تو را گروه ستمکار شهید می‌کند».^۳

و همین‌گونه شد؛ او در صفین به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید. جالب این‌که علمای اهل سنت نیز در فضیلت عمار مطالب قابل توجهی نقل کرده‌اند ولی با نهایت تأسف عثمان بلایی بر سر عمار آورد که هر مسلمانی از شنیدن آن ناراحت می‌شود. بلاذری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب

۱. نحل، آیه ۱۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۳. همان، ج ۲۲، ص ۳۳۳.

انساب الاشراف می‌نویسد که مقداد و عمار یاسر و طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب رسول خدا ﷺ نامه‌ای نوشتند و کارهای خلاف عثمان را در آن برشمردند و او را از عذاب الهی ترساندند و به او گفتند که اگر دست از کارهایش برندارد بر ضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفت و نزد عثمان آمد و بخشی از آن را برای عثمان خواند. عثمان گفت: تو چرا از میان آن‌ها داوطلب شدی؟ عمار گفت: برای این‌که من بیش از آن‌ها خیرخواه تو هستم. عثمان به او گفت: دروغ گفתי ای فرزند سمیه (او را به نام مادرش نامید که توهین بزرگی محسوب می‌شد، یعنی پدر تو معلوم نیست) عمار گفت: من فرزند سمیه هستم و پدرم یاسر است. عثمان دستور داد غلامانش دست و پای او را گرفتند و کشیدند و عثمان با دو پای خود با کفش به پایین شکم او زد و او دچار فتق (پارگی پرده شکم) شد.^۱

همین داستان را ابن عبدالبر، عالم دیگر اهل سنت در کتاب الاستیعاب در شرح حال عمار نقل کرده و افزوده که یکی از دنده‌های عمار را نیز شکستند.^۲ اما مغیره بن شعبه: بسیاری در مورد او نوشتند که مرد بسیار باهوشی بود و به همین دلیل بعد از پیامبر اکرم ﷺ نیز از طرف خلفا مناصب مهمی به او داده شد که آخرین منصبش فرمانداری کوفه بود ولی در عین حال مردی بسیار سنگدل و جنایت‌پیشه بود.

ابوالفرج اصفهانی درباره اسلام آوردن او چنین نوشته است که مغیره درباره اسلام آوردن خودش می‌گوید: با گروهی از طائفه بنی مالک در عصر جاهلیت نزد پادشاه مصر رفتیم و هدایایی برای او بردیم. او هدایا را گرفت و دستور داد جوایزی به همه ما دادند بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر ولی به من چیز بسیار

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹ طبق نقل الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

۲. الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

کمی داد و چندان اعتنایی به من نکرد. گروهی از قبیله بنی مالک که با من بودند با استفاده از کمک سلطان مصر هدایایی برای خانواده خود گرفتند و بسیار خوشحال بودند و هیچ کدام حاضر نشدند با من مواسات کنند (و من کینه آن‌ها را به دل گرفتم). هنگامی که از مصر خارج شدیم مقداری شراب با خود آوردند و از آن نوشیدند من هم با آن‌ها خوردم ولی دوست نداشتم با آن‌ها باشم، با خود گفتم: این‌ها به طائف باز می‌گردند و به قبیله من می‌گویند که سلطان مصر به من بی‌اعتنایی کرد به همین دلیل تصمیم گرفتم آن‌ها را به قتل برسانم. به آن‌ها گفتم: من گرفتار سردردی شده‌ام. آن‌ها شراب خود را حاضر کردند و مرا دعوت نمودند. گفتم: چون سردرد دارم نمی‌نوشم اما شما بنشینید من ساقی شما می‌شوم. قبول کرده و شروع به نوشیدن شراب نمودند و هنگامی که در آن‌ها اثر کرد باز هم تقاضای شراب کردند. آنقدر نوشیدند و مست شدند که به خواب عمیقی فرو رفتند. من برخاستم و همه آن‌ها را به قتل رساندم و آنچه با آن‌ها بود برداشتم و به مدینه آمدم. دیدم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسجد است و ابوبکر نزد اوست، مرا می‌شناخت (پرسید: برای چه آمده‌ای؟) گفتم: آمده‌ام شهادتین بگویم و مسلمان شوم. ابوبکر گفت: از مصر آمده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: آنهایی که با تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آن‌ها اختلافاتی بروز کرد و ما مشرک بودیم من همه آن‌ها را کشتم و غنائمشان را برگرفتم و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم تا خمس آن را تقدیم کنم چون غنیمت مشرکین است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلامت را می‌پذیرم ولی چیزی از اموالت را نمی‌گیرم و آن را تخمیس نمی‌کنم زیرا تو به آن‌ها خیانت کردی. عرض کردم: هنگامی که آن‌ها را کشتم بت پرست بودم اکنون مسلمان شده‌ام. فرمود: بسیار خوب، اسلام، گذشته‌ها را می‌پوشاند. چیزی نگذشت که این خبر (قتل سیزده نفر) به قبیله ثقیف رسید که در طائف بودند.

آن‌ها تصمیم گرفتند با طائفه ما بجنگند سپس صلح کردند که سیزده ديه پرداخت شود و غائله پایان یابد.^۱

آری این است سابقه مغیره بن شعبه.

ابن ابی‌الحدید این داستان را نقل کرده و بعد از آن می‌افزاید: جمعی از اصحاب ما چنین می‌گویند: کسی که اسلام آوردنش این‌گونه باشد و پایان کارش خبر متواتری باشد که تا پایان عمرش علی علیه السلام را بر منابر لعن می‌کرد و در میان این آغاز و پایان، کارش فسق و فجور و پر کردن شکم و هوس‌بازی جنسی و همراهی با فاسقان و صرف وقت در غیر اطاعت خدا بود چگونه ممکن است کسی به او علاقه داشته باشد و ما چه عذری داریم اگر فسق او را برای مردم آشکار نسازیم.^۲

این گفتار ابن ابی‌الحدید در واقع اشاره به داستان عدالت صحابه است که اهل سنت همه آن‌ها را از خوب و بد و زشت و زیبا و مؤمن و فاسق، محترم می‌شمارند. مقصود ابن ابی‌الحدید این است که آیا کسی را با این زندگی سراسر کثیف و آلوده تنها به عنوان این‌که جزء صحابه بوده یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده می‌توان تبرئه کرد یا او را عادل شمرد؟^۳

۱. اغانی، ج ۱۶، ص ۸۰ طبق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۹، ص ۵۹۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰.

۳. کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری درباره مغیره و کارهای زشت و کثیف او پیدا کنند می‌توانند به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۱۳-۶۳ مراجعه کنند.

۲۰۶

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلِبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ
الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به
پادشاه‌های الهی، و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزرگ‌منشی مستمندان است
در برابر اغنیا برای توکل بر خدا.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده‌اند ابو طالب مکی در قوت القلوب است سپس در داستانی از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حالات فتح بن شخرف نقل می‌کند که او بعد از ختم قرآن در یکی از کوه‌های انطاکیه شبی امیر مؤمنان علیه السلام را در خواب دید و تقاضا کرد کلام خیری به او تعلیم دهد امام علیه السلام دست مبارکش را باز کرد در آن دو سطر نوشته شده بود و آن این بود: مَا رَأَيْتَ أَحْسَنَ مِنْ تَوَاضُعِ الْغَنِيِّ لِلْفَقِيرِ يَطْلُبُ ثَوَابَ اللَّهِ، وَأَحْسَنَ مِنْ ذَلِكَ تِيَهُ الْفَقِيرِ عَلَى الْغَنِيِّ ثِقَةً بِاللَّهِ (کلامی که شباهت زیادی به گفتار حکیمانه بالا دارد). نیز از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).

شرح و تفسیر

دوکار زیبا!

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته اشاره می‌کند که اگر در جامعه پیاده شود بسیاری از نابسامانی‌ها سامان می‌یابد. زیرا دو چیز است که باعث تباهی جامعه و شکاف وسیع طبقاتی می‌شود: تکبر صاحبان ثروت و خضوع ذلت‌بار مستمندان در برابر آنها.

در واقع این دو رذیله اخلاقی علاوه بر این که چهره جامعه انسانی را زشت و نفرت‌انگیز می‌کند سرچشمه انواع نابسامانی‌ها، عداوت‌ها و کینه‌ها و بی‌ثباتی‌هاست.

به همین دلیل امام علیه السلام در جمله اول، اغنیا و ثروتمندان را به تواضع دعوت می‌کند و به آنها مژده پاداش الهی می‌دهد، می‌فرماید: «چه خوب و زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش‌های الهی»؛
(مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ!).

وقتی افرادی که امکانات مالی فراوان دارند در برابر نیازمندان تواضع کنند که لازمه این تواضع آن است که به درد دل آن‌ها گوش فرادهند و مشکلاتشان را تا آن جا که در توان دارند حل کنند، کینه‌ها تبدیل به دوستی، و فاصله‌ها مبدل به نزدیکی خواهد شد و اغنیا علاوه بر پاداش‌های الهی آرامشی نیز در این جهان خواهند داشت که زندگی را برای آن‌ها شیرین می‌کند.

آری، تواضع از سوی هر کسی زیباست ولی از سوی اغنیا و ثروتمندان زیباتر

است چراکه نشان می‌دهد آن‌ها به سبب ثروت، بر مرکب غرور سوار نشده‌اند و خود را گم نکرده‌اند و این فضیلت بزرگی است که به هنگام فزونی نعمت‌های الهی، انسان خود را فراموش نکند.

از این گذشته، اغنیا نباید فراموش کنند که همهٔ اموال و ثروت‌ها از آنِ خداست و همهٔ ما نمایندگان و خلفای او در استفاده از آن اموال هستیم همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»؛ «انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نمایندهٔ خود در آن قرار داده است».^۱

آنگاه امام علیه السلام به سراغ جملهٔ دوم رفته، چنین می‌فرماید: «و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزر منشی مستمندان در برابر اغنیا برای تکیه کردن بر خداست»؛ (وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ).

«تیه» در لغت به دو معنا آمده است: نخست، سرگردانی؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید دربارهٔ قوم بنی اسرائیل و سرگردانی آن‌ها در صحرای سینا به مدت چهل سال می‌فرماید: «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ».^۲

و معنای دیگر، تکبر و بزر منشی و بی‌اعتنایی است و در کلام امام علیه السلام منظور، معنای دوم است.

روشن است که اگر نیازمندان دست حاجت به سوی اغنیا دراز کنند و خود را در برابر آنان ذلیل و خوار نمایند از یک سو شخصیت خود را پایمال کرده‌اند و از سوی دیگر به جای این‌که به خدا پناه ببرند به غیر خدا پناه برده‌اند و این نوعی شرک خفی است.

به همین دلیل در کلام حکیمانه ۲۲۸ آمده بود: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ»؛ کسی که به سراغ ثروتمندی برای ثروتش برود و در برابر او تواضع

۱. حدید، آیه ۷.

۲. مائده، آیه ۲۶.

کند دو سوم دینش از دست رفته است». و همانگونه که در آن جا گفتیم ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می‌کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق‌آمیزش درهم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است. بنابراین، دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.

اشتباه نشود، منظور این نیست که نیازمندان در برابر اغنیا موضع‌گیری کرده و راه خصومت در پیش گیرند و آتش دشمنی و عناد در میان این دو گروه برافروخته شود بلکه منظور این است که آن‌ها بزرگ منشی خود را حفظ کنند و اغنیا نیز در برابر آن‌ها متواضع باشند و کمک‌های خود را بدون منت در اختیارشان بگذارند.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: «ذَكَرَ رَجُلٌ عَبْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْأَغْنِيَاءَ وَ وَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنِيَّ إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَحْمِهِ بَارًّا بِإِخْوَانِهِ أَضْعَفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمُونُونَ؛ مردی نزد امام صادق عليه السلام سخن از اغنیا به میان آورد و درباره آن‌ها بدگویی کرد. امام عليه السلام فرمود: ساکت باش، اگر غنی صلۀ رحم به جا آورد و به برادران دینی خود نیکی کند خداوند اجر او را دو چندان خواهد داد زیرا در قرآن مجید فرموده: اموال و اولادتان شما را به ما نزدیک نمی‌کند مگر کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد که پاداش آن‌ها به دلیل اعمالشان دو چندان است و در غرفه‌های بهشتی در امنیت خواهند بود».^۱

در حالات معصومین علیهم السلام نیز می‌خوانیم که به گونه‌ای به نیازمندان کمک می‌کردند که هرگز شخصیت آن‌ها درهم نشکند و احساس شرمندگی نکنند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲، ح ۳.

در حدیث جالبی از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام می‌خوانیم که مردی خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار فقر و پریشانی فراوان کرد و این دو بیت شعر را برای بیان نهایت فقر و درماندگی خود تقدیم نمود:

لَمْ يَبَقْ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ يَكْفِيكَ مَنَظَرُ حَالَتِي عَن مَخْبَرِي
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجَهٍ صُنَّتُهُ أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

چیزی در بساط من باقی نمانده که حتی یک درهم ارزش داشته باشد. نگاه به چهره من کافی است و نیازی به خبر دادن نیست.

تنها چیزی که باقی مانده آبرویم است که آن را هرگز نفروخته‌ام ولی اکنون تو را مشتری یافتیم و می‌خواهم به تو بفروشم.

امام مجتبیٰ علیه السلام وکیل خویش را طلبید و فرمود: چقدر مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه آن را به این مرد فقیر بده، من از او شرمندهم. عرض کرد: چیزی برای مخارج روزانه نمی‌ماند. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، خداوند جبران می‌کند.

سپس امام علیه السلام آن مرد فقیر را طلبید و پول‌ها را به او داد و این دو بیت شعر را در جواب اشعارش فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَاتَاكَ وَإِبْلُ بَرْنَا طَلًّا وَلَوْ أَمَهَلْتَنَا لَمْ تُمِطِرْ
فَخَذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتُهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِي

به سراغ ما آمدی و باران فیض ما به سراغ تو آمد و اگر دیر آمده بودی شرمندهم می‌شدیم.

با این حال این مقدار کم را بگیر و چنان باش که گویی آبرویت را که محفوظ می‌داشتی به ما نفروختی و ما هم از تو چیزی نخریدیم.^۱
آری! این پاسخ از آن عطای فوق‌العاده زیباتر بود.

۱. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبیٰ علیه السلام.

مَا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا!

امام علیه السلام فرمود:

خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی
به وسیله آن وی را نجات خواهد داد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر غیر از نهج البلاغه نقل کرده روایت آمدی در غرر الحکم است که آن را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۰).
اضافه می‌کنیم که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی خود از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با تفاوتی ذکر کرده که عبارت او چنین است: «ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوما». (امالی طوسی، ص ۵۶، ج ۴۸).

شرح و تفسیر

هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به حکمت خداوند می‌کند و این‌که هرچه را به هرکس داده روی حساب و کتابی بوده است، می‌فرماید: «خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این‌که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد»؛ (مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أُمَّراً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا!).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که عقل، شاخه‌های مختلفی دارد و خداوند در هر کسی شاخه یا شاخه‌هایی از آن را به ودیعت می‌نهد. تعبیر امام علیه السلام به «عقلا» به صورت نکره اشاره به همین نکته است.

آری، بعضی عقل معاد دارند، بعضی عقل معاش و بعضی هر دو. عقل معاد نیز شاخه‌های متعددی دارد؛ کسانی از طریق ادله عقلی وارد می‌شوند و افرادی از طریق ادله نقلی که هرکدام نیز شاخه‌های متعددی دارد و در عقل معاش نیز بعضی عقل صنعت دارند، بعضی استعداد خوبی برای کشاورزی و بعضی برای امور دیگر و هرکدام از این‌ها نیز برای خود شاخه‌هایی دارد.

امام علیه السلام می‌فرماید: این نقاط قوت که نامش عقل است و خداوند در میان بندگانش تقسیم کرده همه روی حساب است. ممکن است کسی عقل خاصی در وجودش باشد و سالیان دراز از آن استفاده نکند و گاه حتی خودش فکر کند که این عقل و استعداد خاص در وجود او به چه کار می‌آید ولی ناگهان جریانی در

زندگانی او رخ می‌دهد که تا دست به دامن آن عقل و استعداد خاص نزنند نجات نمی‌یابد و این نکته‌ای است که کمتر کسی به آن توجه دارد و یا در نوشته‌های خود آورده است ولی امام علیه السلام به واسطه علم گسترده و وسعش به این نکته اشاره فرموده است.

قابل توجه این‌که غالب شارحان نهج البلاغه به نکره بودن «عقل» که اشاره به شاخه‌های خاص عقل است توجه نکرده‌اند و نقش عقل را به‌طور کلی در زندگی انسان ستوده و تشریح کرده‌اند در حالی که منظور امام علیه السلام بیان اهمیت عقل در این گفتار حکیمانه نیست هرچند عقل از نظر اسلام فوق‌العاده اهمیت دارد و در آیات و روایات اشارات گسترده‌ای درباره آن آمده بلکه منظور امام علیه السلام این است که بسیاری از افراد، دارای عقل خاصی هستند که از مواهب الهی است و آن عقل خاص روزی به یاری آن‌ها می‌آید و آن‌ها را از مشکلات مهمی نجات می‌دهد، که نمونه‌های آن عبارت است از:

سلمان فارسی دارای یک عقل تجربی در مورد راه دفاع از شهرها از طریق کندن خندق در اطراف آن بود این عقل همواره در وجود او بود تا جریان جنگ احزاب پیش آمد، از آن استفاده کرد و نه تنها خودش را نجات داد بلکه لشکر اسلام را نیز از این طریق محافظت نمود.

مرحوم علامه شوشتی مثال دیگری در این‌جا انتخاب کرده، می‌گوید: داستان عابد بنی اسرائیل و آن زن بدکاره که هشیاری او سبب نجات عابد شد نمونه‌ای از این کلام است. این عقل در واپسین روزهای زندگی به کار او آمد که هم خودش را نجات داد هم دیگری را.

و این‌که در قرآن و روایات اسلامی تأکید بر مشورت شده ممکن است به ملاحظه همین امر باشد که هرکس دارای عقل و تدبیر و هشیاری خاصی است که به‌هنگام مشورت ظاهر می‌شود و ممکن است یکی از آن‌ها مورد قبول همه طرف‌های مشورت قرار گیرد و سبب نجات گردد.

در داستان مبارزه امیرمؤمنان علی علیه السلام با عمرو بن عبدود نیز می بینیم که حضرت با استفاده از یک شگرد، عمرو را مغلوب کرد و بر زمین انداخت.



مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که «قبل از سید رضی» این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد است و از کسانی که «بعد از سید رضی» آن را در کتب خود آورده‌اند میدانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و قضاعی در دستور معالم الحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

شرح و تفسیر

با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهم و سرنوشت‌سازی اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌کس که با حق درافتد حق او را بر زمین خواهد زد»؛ (مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهً).

آنچه امام علیه السلام در این گفتار نورانی بیان فرموده همان چیزی است که بارها تجربه شده و تاریخ شواهد فراوانی برای آن دارد.

زیرا حق به معنای واقعیت است و در برابر آن، باطل چیزی است که برخلاف واقع است و طرفداران آن می‌خواهند با زور و فشار آن را سرپا نگاه دارند و طبیعی است روزی فرا می‌رسد که آن زور و فشار کم می‌شود و بساط باطل برچیده خواهد شد.

شک نیست که طرفداری از حق نیز گاه مشکلات فراوانی دارد و طرفداری از باطل گاه ساده و آسان است ولی اصل کلی بر این است که حق چون بر پایه واقعیت‌ها استوار است سرانجام ثابت و برقرار خواهد شد و باطل چون برخلاف واقعیت‌هاست سرانجام شکست خواهد خورد.

قرآن مجید در مثالی که برای حق و باطل زده می‌فرماید: حق همچون آب است و باطل همچون کف‌های روی آب، این کف‌ها مدتی خودنمایی و جوش و خروش دارند ولی چیزی نمی‌گذرد که محو و نابود می‌شوند و آب که حق

است باقی می ماند: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»^۱.

از این گذشته، بالاترین حق و واقعیت در عالم، ذات پاک خداست و اوست که از حق حمایت می کند و فرشتگان او مأمورند که طرفداران حق را حمایت کنند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است»^۲.

هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور کرد تنها بود و با گروه عظیم دشمنان سرسخت و لجوج و نیرومند روبرو شد اما چون طرفدار حق بود پیروز گشت و چون دشمنانش با حق درآویختند بر زمین خوردند. سایر انبیا از ابراهیم گرفته تا موسی بن عمران عَلَيْهِمُ السَّلَام و مردان مبارزی که حمایت از حق کردند به پیروزی رسیدند گرچه گروهی از آنها در این راه شربت شهادت نوشیدند ولی اهداف و برنامه های آنها زنده و جاویدان ماند.

این وعده الهی است که در آیات متعددی از قرآن نیز به آن اشاره شده از جمله: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. فصلت، آیه ۳۰.

بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت»^۱.

جالب توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه قاصعه پس از اشاره به فعالیت‌های تبلیغاتی بنی‌امیه برای محو آثار علی علیه السلام و فضایل او و تعیین جایزه برای کسانی که اخبار و احادیث برای خلفای پیشین ذکر کنند می‌گوید: آن‌ها در هنگامی که قدرت به دست داشتند از هیچ کوششی برای محو کردن نام علی علیه السلام و فرزندانش و خاموش کردن نور آن‌ها و کتمان فضایل و مناقب و سوابقشان و وادار کردن مردم به سب و لعن آن‌ها بر منابر کوتاهی نکردند. پیوسته خون از شمشیرهای آن‌ها می‌چکید در حالی که اهل بیت علیهم السلام در آن زمان عده کمی بودند و دشمنان، بسیار. بعضی را کشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را تبعید نمودند و بعضی فرار کردند و پنهان شدند و بعضی پیوسته در خوف به سر می‌بردند این اوضاع به قدری وخیم بود که گاه فقیه و محدث و قاضی و متکلمی را ملاقات می‌کردند و او را تهدید شدید به اشد عقوبات می‌نمودند که کمترین سخنی از فضایل اهل بیت علیهم السلام نگوید و کار تقیه به جایی رسید که وقتی یکی از محدثین می‌خواست حدیثی از علی علیه السلام نقل کند نام او رانمی‌برد و به جای آن می‌گفت: مردی از قریش چنین گفت یا مردی از قریش چنین کرد....

سپس می‌افزاید: معاویه و یزید و بنی مروان در ایام حکومتشان که هشتاد سال طول کشید با تمام توان تلاش کردند که مردم را مجبور به دشنام دادن به امیرمؤمنان علی علیه السلام و پنهان کردن فضایلش کنند تا آن‌جا که عامر بن عبدالله بن زبیر به فرزندش گفت: پسر من علی علیه السلام را جز به نیکی یاد مکن زیرا بنی‌امیه هشتاد

سال او را بر منابر لعن کردند اما این کار چیزی جز بر رفعت مقام و عظمت علی علیه السلام نیفزود. سپس اشاره به دوران حجاج می‌کند که چه جنایاتی را برای اخفاء فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش مرتکب شد.

و در پایان می‌گوید: ولی خداوند اراده کرده بود که روزبه‌روز بر نور و روشنایی فضایل آن‌ها بیفزاید و محبت آن‌ها را در دل‌ها افزون کند. اگر فضایل آن حضرت مانند کعبه آشکار و روشن نبود چیزی از آن امروز به دست ما نمی‌رسید.^۱

آری، به گفته امام شافعی: در شگفتم از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شرق و غرب جهان را پر کرده است.^۲

در مقابل، دشمنانش چنان منفور شدند که در مرکز حکومت آن‌ها (شام) حتی قبر آبادی از آن‌ها دیده نمی‌شود در حالی که آثار اهل بیت علیهم السلام در پایتخت حکومت آن‌ها مثل آفتاب می‌درخشد.

آری کسی که با حق بجنگد حق او را بر زمین می‌کوبد.

در این جا ممکن است سؤال شود که پس چرا ما جمعی از طرفداران باطل را می‌بینیم که مدت‌ها بر سر کار ماندند و حکومت کردند و با حق درافتادند و در عین حال به زمین نخوردند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که این‌گونه حکومت‌ها برای حفظ خود کارهای مثبتی نیز داشتند: ایجاد امنیت، پیشرفت اقتصادی و گاه کمک به نیازمندان. آن‌ها به دلیل همین مقدار از حق که عمل می‌کردند مدتی بر سر کار ماندند نه به سبب حمایت‌هایی که از باطل داشتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۹ به بعد.

۲. علی فی الکتاب و السنة، ج ۱، ص ۱۰.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که گروه‌هایی ممکن است بر اثر اشتباه در راه باطل گام گذاشته باشند و اکثریت را در بعضی از جوامع تشکیل دهند اما چون با حق مبارزه ندارند مصداق کلام امیرمؤمنان علیه السلام نیستند که حق، آنها را بر زمین بزند.

الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصْرِ.

امام علیه السلام فرمود:

قلب، کتاب چشم است. (و آنچه را انسان با چشم می بیند و می آزمايد در قلبش نقش می بندد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر به عنوان منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل می کند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).
 اضافه می کنیم که ابوظلحه شافعی نیز در مطالب السؤل آن را به عین همین عبارت از علی علیه السلام نقل کرده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

شرح و تفسیر

قلب کتاب چشم است

برای این کلام حکیمانه دو تفسیر مختلف شده است: نخست اینکه «قلب» کتاب چشم است (و آنچه انسان با چشم می بیند و می آزماید در قلبش نقش می بندد)؛ (الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ).

به این ترتیب امام علیه السلام می خواهد اهمیت علوم تجربی و حقایق زیادی را که انسان می تواند با چشم درک کند بیان فرماید؛ علوم و حقایق مربوط به اسرار آفرینش، نشانه های عظمت خدا، آثار پیشینیان و کتاب ها و نوشته هایی که از آنها باقی مانده و درس های عبرتی که انسان در طول عمر خود می بیند.

به یقین قسمت بسیار مهمی از علوم و دانش های ما از طریق چشم حاصل می شود اعم از آنچه مستقیماً با چشم می بینیم و یا آنچه در آثار گذشتگان می خوانیم. بنابراین اگر گفته شود قلب، مصحف و کتاب چشم است سخنی حکیمانه است و گویی چشم به منزله قلمی است که پیوسته در کتاب قلب می نویسد و رقم می زند. تعبیرات دیگری که از امام علیه السلام نقل شده نیز این معنا را تأیید می کند. از جمله در تعبیری می خوانیم: «العین رائد القلب؛ چشم راهنمای قلب است».^۱

در تعبیر دیگری می فرماید: «العین برید القلب؛ چشم همچون نامه رسان قلب است».^۲

۱. غررالحکم، ح ۶۶۷.

۲. همان، ح ۶۶۸.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَاذَا يَسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصْرِ فَقَالَ بِالْحُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلِعِ عَلَى سِرِّكَ وَالْعَيْنِ جَاسُوسِ الْقَلْبِ وَبَرِيدِ الْعَقْلِ فَعُضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِدِينِكَ وَ يَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَ يَنْكَرُهُ عَقْلُكَ؛ از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد که چگونه انسان می تواند چشم (از ناروایی ها) بپوشد؟ فرمود: از طریق قرار گرفتن تحت سلطه خداوندی که مطلع از اسرار توست و چشم، جاسوس قلب است و نامه رسان عقل. چشمت را از آنچه مناسب دین تو نیست و قلب و عقلت آن را انکار می کند بپوشان.»^۱

قرآن مجید نیز می گوید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود.»^۲

اشاره به این که اگر چشم باز و بینا داشته باشند و سیر در زمین کنند، هم آثار عظمت خدا را می بینند و هم درس های عبرتی را که از پیشینیان و پایان کار آنها باقی مانده فرامی گیرند.

از سوی دیگر نیز بسیار می شود که انسان نگاه های هوس آلود می کند و آثار شوم آن در مصحف قلب نوشته می شود و منشأ حزن طویل یا انحراف کثیر می گردد و به گفته شاعر:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد
در تفسیر دوم، مفهومی درست مقابل تفسیر اول مورد توجه قرار گرفته و آن

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱، ح ۵۲.

۲. حج، آیه ۴۶.

این که آنچه در قلب و درون روح انسان باشد در چشمان او نمایان است. در واقع چشم تابلویی است برای اسرار درون؛ شبیه آن چیزی که در حکمت ۲۶ آمد که امام علیه السلام می فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در ضمیر و درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنان (بی اندیشه) او و در رخسارش نمایان می شود». و این همان چیزی است که در ضرب المثل فارسی خود نیز داریم: رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر. بنابر این تعبیر، قلب همچون کتاب پر مطلبی است که مطالب خود را از دریچه چشم بیرون می فرستد، و از نگاه و دید افراد، بسیاری از مطالب درونشان را می توان درک کرد.

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْعَيُونَ لَتُبْدِي فِي تَقَلُّبِهَا مَا فِي الضَّمَائِرِ مِنْ وُدٍّ وَمِنْ حَقِي
چشم‌ها در گردش خود آشکار می سازد آنچه در درون، از محبت و عداوت است.

و شاعر دیگر می گوید:

تَخْبِرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ وَمَا جَنَّ بِالْبَغْضَاءِ وَالنَّظَرِ الشَّرِّ
چشم‌ها به من خبر می دهد آنچه را که در دل پنهان است؛ و آنچه از کینه‌ها و عداوت‌ها در دل وجود دارد از نگاه‌های غضب‌آلود که با گوشه چشم می شود ظاهر می گردد.^۱

ولی قرائن نشان می دهد که معنای اول مناسب تر است. بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری نیز داده‌اند که مناسب به نظر نمی رسد لذا از ذکر آن خودداری کردیم.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۶.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۲۲۵.

التُّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.

امام علیؑ فرمود:

پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه نیز اشاره شده که میدانی آن را در مجمع الامثال نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

اضافه می‌کنیم که زمخشری آن را در ربیع الأبرار و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل از امیرمؤمنان علیؑ آورده‌اند. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۱۸۰؛ مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

شرح و تفسیر

رئیس صفات پسندیده

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تقوا با صفات برجسته و اخلاق انسانی بیان می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است»؛ (التُّقَىٰ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ).

برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام لازم است نخست مفهوم تقوا را آن‌چنان‌که هست بدانیم.

تقوا در اصل از ماده «وقایه» به معنای نگهداری یا خویش‌داری گرفته شده و به گفته راغب در مفردات «وقایه» در اصل به معنای نگهداری اشیا در برابر اموری است که به آن‌ها زیان می‌رساند و تقوا به معنای قراردادن روح و فکر در پوشش حفاظتی در برابر خطرها و گناهان است.

بنابراین، تقوا آن حالت خداترسی و احساس مسئولیت درونی است که بازدارنده انسان در برابر سرپیچی از فرمان خداست.

عبدالله بن معتنز (متوفای قرن سوم) این سخن را به شعر درآورده و گفته است:

خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التُّقَى

۱. «تقی» جمع «تقا» به معنای تقواست و گاه به صورت مفرد و به معنای مصدری همانند تقوا استعمال شده است.

واصنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ أَر
لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً
ضِ الشُّوكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى
إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

همه گناهان را از کوچک و بزرگ رها کن که حقیقت تقوا همین است.
و همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام برمی دارد
و پیوسته مراقب اطراف خویش است.

گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه‌های بلند از سنگریزه‌ها تشکیل
شده است.

اما «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) به معنای قوا
و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود و آثاری در ظاهر دارد
و گاه به همان آثار و اعمال و رفتاری که از خلیقات درونی ناشی می‌گردد اخلاق
گفته می‌شود و در واقع، اولی، اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری
و اخلاق به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق فضیله که سرچشمه کارهای نیک
می‌شود و اخلاق رذیله که منشأ کارهای زشت است.

در زمینه رابطه علم و اخلاق، رابطه اخلاق و عرفان و این که آیا اخلاق قابل
تغییر است و نقش اخلاق در زندگی انسان‌ها، بحث است که در این مختصر
نمی‌گنجد.^۱

با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می‌شود که تقوا
رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه
و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن بازمی‌دارد و به همین
دلیل امام علیه السلام آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آن‌ها که از
تقوای الهی بی‌بهره‌اند آلوده انواع رذایل اخلاقی می‌شوند.

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب ما، «اخلاق در قرآن» ج ۱ مراجعه کنند.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تقوا را تشبیه به لباس کرده است و می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۱. همانگونه که لباس، بدن انسان را از آسیب‌های فراوانی که در هر لحظه ممکن است بر جسم انسان وارد شود حفظ می‌کند تقوا نیز که لباس معنوی و روحانی است انسان را از آسیب مفسد اخلاقی حفظ می‌نماید.

در خطبه ۲۳۰ امام علیه السلام این مطلب را به شکل دیگری بیان کرده، می‌فرماید: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَ عِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَتٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ. بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو الْهَارِبُ، وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ؛ به یقین تقوا و پرهیزکاری کلید درهای راستی است و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هرگونه گناهی است که بر انسان چیره می‌شود و موجب نجات انسان از هرگونه هلاکت است. به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می‌رسند و فرار کنندگان (از کیفر الهی) رهایی می‌یابند و با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می‌توان رسید». چنانچه «تقی» را جمع بدانیم، با توجه به این که «اخلاق» نیز جمع است و هر دو شاخه‌های مختلفی دارند ممکن است کلام امام علیه السلام اشاره به این باشد که هر شاخه‌ای از تقوا شاخه‌ای از اخلاق را سرپرستی می‌کند. تقوای مالی جلوی بخل را می‌گیرد، تقوای زبانی جلوی تهمت و غیبت را می‌گیرد و به همین طریق.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُنَّ قَالَ هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْجِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ

وَالْغَيْبَةَ وَالْبِرَّ وَصِدْقَ الْحَدِيثِ وَادَاءَ الْأَمَانَةِ؛ خداوند متعال پیامبران را به فضایل اخلاقی آراست. کسی که این فضایل در او باشد خدا را بر آن سپاس گوید و کسی که نداشته باشد به درگاه خداوند متعال تضرع کند و آنها را از او بخواهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این مکارم اخلاق که فرمودید چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و ادای امانت است.^۱

آری کسی که این اوصاف دوازده‌گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیا و اولیاست.

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که سخن گفتن را به تو آموخته به کار مگیر
و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این کلام حکمت آمیز را آمدی در غرر با تفاوتی آورده است که نشان می دهد از غیر
نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).
افزون بر این، زمخشری آن را در ربیع الابرار از علی علیه السلام نقل می کند. (ربیع الابرار، ج ۴، ص ۸۶، ح ۳۹۶).

شرح و تفسیر

مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟

امام علیه السلام در این کلام نورانی به یک نکته اخلاقی و عاطفی اشاره کرده، می‌فرماید: «تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که نیکو سخن گفتن را به تو آموخت به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن»؛ (لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبِلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ).

اشاره به این که حق شناسی ایجاب می‌کند که اگر انسان نعمت و موهبتی از کسی به دست آورده، بر ضد او به کار نگیرد زیرا این نهایت بی‌انصافی و ناسپاسی است.

این سخن شامل پدر و مادرها و همه استادان و معلم‌ها می‌شود؛ انسان نباید در برابر پدر و مادری که یک حرف و دو حرف بر زبانش گذاشته‌اند تا شیوه سخن گفتن را فراگیرد درشتی و خشونت کند. این کار گذشته از این که از نظر شرعی منفور و زشت است تا آن جا که قرآن می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا مَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف

و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو!^۱ از نظر وجدانی نیز کاری ناپسند و ناجوانمردانه است.

همچنین استادی که به انسان شیوه نوشتن و سخن گفتن فصیح و بلیغ را آموخته هرگز نباید از این سرمایه بر ضد او استفاده کرد.

تجربه نشان داده است بعضی از کسانی که مرتکب چنین کاری می‌شوند عمر کوتاهی دارند.

شاعر عرب می‌گوید:

فِيَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا	أَلْقَمُهُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ
أَعْلِمُهُ الرِّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ	فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي
أَعْلِمُهُ الْفُتُوَّةَ فَلَمَّا	طَرَّ شَارِبُهُ جَفَانِي
وَكَمْ قَدْ عَلَّمْتُهُ نَظْمَ الْقَوَافِي	فَلَمَّا قَالَ شِعْرًا قَدْ هَجَانِي

در شگفتم از کسی که او را در کودکی تربیت کردم و با انگشتان خود لقمه در دهانش گذاشتم.

هر روز تیراندازی را به او می‌آموختم اما هنگامی که دست و بازویش قوی شد مرا نشانه گرفت و به سوی من تیر انداخت.

من جوانمردی را به او آموختم اما همین که پشت لب‌هایش مو سبز شد به من جفا کرد.

چقدر نظم قافیه‌ها را به او آموختم ولی هنگامی که قدرت بر شعر گفتن پیدا کرد مرا با اشعار خود هجو نمود.^۲

«ذَرَبَ» (بر وزن طرب) به معنای تیزی و حدت و خشونت است. و «ذَرَبَ»

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱، ص ۶۲۲.

(بر وزن خشن) به معنای شخص فصیح و سخنور و گاه نیز به معنای انسان بدزبان آمده است.

در حدیثی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم که به‌هنگام وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «وَأَكْرَمِ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُولُ وَازْدَدْ لَهُمْ طُولَ الصُّحْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءَ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَضَعَ مِنْ قَدْرِهِ وَلَا جَزَاءَ مَنْ سَوَّاهُ؛ با برادران دینی و کسانی که به کمک آن‌ها به دشمن حمله می‌کنی خوش رفتاری کن و آن‌ها را گرامی و بزرگ دار چراکه جزای کسی که مقام تو را بالا برده این نیست که از قدرش بکاهی و نیز جزای کسی که تو را مسرور کرده این نیست که او را غمگین سازی»^۱.

در حدیث دیگری از حذیفه (صحابی معروف) نقل شده که می‌گوید: من مردی بودم که به خانواده‌ام درستی می‌کردم و خشونت زبان داشتم، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! می‌ترسم زبانم مرا وارد دوزخ کند فرمود: «فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً؛ چرا استغفار نمی‌کنی من نیز هر روز یکصد مرتبه استغفار می‌کنم»^۲.

در خطبه ۱۸۶ نیز آمده بود که امام علیه السلام فرمود: «وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ انسان باید زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است. به خدا سوگند بنده‌ای را نمی‌بینم که باتقوا باشد و تقوایش به او سودی ببخشد مگر این‌که زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۱، ح ۵۸۶۴.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۷.

كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه اشاره می‌کند که همین سخن در (ذیل) حکمت شماره ۳۶۵ گذشت و در آن جا مدارکی برای آن ذکر کردیم و اضافه می‌کنیم که مرحوم کلینی آن را در روضه کافی و مرحوم حرانی در تحف العقول ضمن خطبه معروف وسیله آورده‌اند. همان‌گونه که حرانی در ضمن بعضی از وصایای امام علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام آن را (با کمی تفاوت) ذکر کرده و از این معلوم می‌شود که امام علیه السلام بارها این گفتار حکیمانه را بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

شرح و تفسیر

بهترین راه تأدیب خویشتن

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه خوب و مؤثری به انسان‌ها برای تربیت خویش آموخته است. می‌فرماید: «برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی»؛ (كَفَّاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

بسیاری از افراد دوست دارند واقعاً خود را اصلاح کنند ولی اصلاح خویشتن و زدودن صفات رذیله از خود کار آسانی نیست زیرا در این جا حجابی وجود دارد که نمی‌گذارد انسان عیوب خود را ببیند و آن حجاب حب ذات است و ای بسا نقاط ضعف خود را بر اثر این حجاب نقاط قوت پندارد و به جای آن که آن‌ها را از نفس خویشتن بزداید سعی در تقویت آن کند.

امام علیه السلام راه روشنی برای تهذیب نفس و تعلیم و تربیت خویشتن به همه انسان‌ها آموخته و آن این‌که در اعمال و رفتار و صفات دیگران دقت کنند و ببینند چه چیزهایی را برای آن‌ها عیب و چه اعمالی را ناروا می‌شمرند، همان‌ها را از خود دور سازند.

چه تعبیر زیبا و چه راه روشن و چه روش مؤثری امام علیه السلام پیشنهاد می‌فرماید. انسان در برابر دیگران خرده‌بین و خرده‌گیر است و کمترین عیوب و اشکالات کار آن‌ها را می‌بیند زیرا آن حجاب که به آن اشاره کردیم در مورد دیگران وجود

ندارد. بنابراین می‌تواند آن‌ها را آینه‌ای برای دیدن صفات زشت و رفتار ناپسند خود قرار دهد و با این آینه خود را اصلاح کند و به صفات انسانی بیازاید و با اعمال و رفتار نیکو راه را برای رسیدن به قله‌های سعادت بگشاید.

انزوا و گوشه‌گیری و جدا شدن از مردم عیوب زیادی دارد. یکی از عیوبش همین است که انسان را از این آینه خوب برای اصلاح خود محروم می‌سازد و به همین دلیل گوشه‌گیران غالباً گرفتار توهم و خود بزر بینی و گاه ادعاهای ناروا و بی‌اساس می‌شوند. در حالی که اگر در اجتماع گام بگذارند و صفات خود را در دیگران ببینند و آن را به نقد بکشند می‌توانند از این مرکب شیطان پیاده شوند.

همان‌گونه که به‌هنگام ذکر مصادر اشاره شد امام علیه السلام این سخن را کرارا بیان فرموده است. در ذیل حکمت ۳۶۵ با عبارت: «كَفَىٰ أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِعَيْرِكَ»، اشاره به این مطلب فرموده بود و در حکمت ۳۵۳ با تعبیر دیگری آن را بیان فرموده: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزرترین عیب آن است که چیزی دیگران را به عیب بگیری که در خود تو موجود است».

این تعبیرات متنوع و متعدد نشان می‌دهد که امام علیه السلام اهمیت فراوانی برای این مطلب قائل بوده و آن را به شکل‌های مختلف ارائه می‌فرموده است. در وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام همین مطلب به صورت گسترده‌تر و تعبیرات متنوع‌تر آمده است. آن‌جا که می‌فرماید: «فَأَحِبِّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ؛ پسر من! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آن‌ها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی. به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو

ستم شود. به دیگران نیکی کن چنانکه دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی. آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگرچه آنچه می‌دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره‌ تو بگویند، درباره‌ دیگران مگو»^۱.

نکته

روح ادب و اسباب آن

«ادب» (بر وزن ابر) در اصل به معنای دعوت کردن به مهمانی است و لذا به مجلس مهمانی مَادُّبَةٌ و مَدْعَاةٌ می‌گویند.

«ادب» (بر وزن طلب) به معنای دعوت کردن دیگری به نیکی‌ها و ترک زشتی‌هاست و تأدیب نیز همین معنا را می‌رساند.

این کار وظیفه تمام انبیا و اولیا و معلمان و پیشوایان و پدران و مادران است که پیروان و شاگردان و فرزندان خود را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی بازدارند. بلکه قبل از همه، ادب کردن کار خداست که گاه از طریق فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی، انسان‌ها را ادب می‌کند و گاه از طریق آزمون‌های تکوینی و مجازات‌های مادی و معنوی.

این واژه گاه معنای اسم مصدری دارد و اشاره به حالتی است که انسان در پرتو نیکی‌ها و ترک زشتی‌ها پیدا می‌کند.

در روایات اسلامی بحث‌های گسترده‌ای درباره‌ ادب وارد شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ؛ ادب بالاترین شرافت

است»^۲.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. غررالحکم، ح ۵۰۷۵.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْآبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «قَلِيلُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ ادب اندک برتر است از بسیاری از نسب‌ها (و شرف‌های خانواده و فامیل)».^۲ و تعبیرات فراوان و جالب دیگری که نقل همه آن‌ها به طول می‌انجامد.

نیز در دستورات اسلامی وارد شده که در درجه اول انسان باید خویشتن را تادیب کند. در حکمت ۷۳ نیز این گفتار حکیمانه آمده بود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را پیشوای مردم می‌داند باید قبل از تعلیم دیگران، خویشتن را تعلیم دهد و باید ادب آموختن او از طریق اعمال خویش پیش از ادب آموختن به زبانش باشد و آن‌کس که معلم خویشتن و تادیب‌کننده خود می‌باشد به احترام سزاوارتر است از کسی که به مردم تعلیم می‌دهد و آن‌ها را تادیب می‌کند».

در تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات بحث‌های دیگری در این زمینه آمده است.



۱. غررالحکم، ح ۹۳۴۷.

۲. همان، ح ۵۱۱۵.

۲۱۳

مَنْ صَبَرَ الْأَخْرَارَ، وَإِلَّا سَلَ سُلُو الْأَعْمَارِ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس همچون آزادگان شکیبا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت می زند (و بی نصیب خواهد بود).

۲۱۴

وَفِي خَبْرٍ آخَرَ أَنَّهُ عليه السلام قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعَزِّيًّا عَنِ ابْنِ لَهُ:
إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْبَهَائِمِ.

امام علیه السلام در خبر دیگری (همین مضمون را) به اشعث بن قیس به عنوان

تسلیت درگذشت فرزندش فرمود:

هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) و گرنه همچون
چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد (و بی نصیب می مانی).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکمت آمیز (۴۱۳) را ماوردی در ادب الدنيا والدین آورده است. و در ذیل کلام حکمت آمیز ۴۱۴ این را از آمدی نقل کرده و در دنبال آن می گوید: تسلیت گفتن امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس مشهور است که علما و بزرگان دین قبل از سید رضی و بعد از او به عبارات مختلف آن را نقل کرده اند و مضمون همه یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۲).

شرح و تفسیر

دو راهی مصائب

به نظر می‌رسد امام علیه السلام این جمله گفتار حکیمانه ۴۱۳ را به‌هنگام تسلیت گفتن به یکی از افراد مصیبت‌زده بیان فرموده و بعید نیست حکمت بعدی (۴۱۴) که خطاب به اشعث بن قیس است تعبیر دیگری از این حکمت، و مخاطب در هر دو اشعث بن قیس باشد. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مصیبت‌زدگان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد، می‌فرماید: «هرکس همچون آزادگان شکیبیا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت خواهد زد»؛ (مَنْ صَبَرَ الْأَخْرَارِ، وَالْإِلَّا سَلَا سُلُوًّا الْأَعْمَارِ).

«سلا» از ماده «سَلُو» (بر وزن غلو) به معنای به فراموشی سپردن و از یاد بردن چیزی است.

و «اغمار» جمع «عُمر» (بر وزن عمق) به معنای انسان جاهل و نادان است. این واژه در اصل به معنای از بین بردن اثر چیزی است مانند آب زیادی که چهره چیزی را می‌پوشاند و یا جهل و نادانی عمیق که انسان را در خود فرو می‌برد و گرفتار غفلت و سرگردانی می‌کند.

اشاره به این‌که برای تخفیف آلام و دردهای مصائب، انسان دو راه در پیش دارد؛ راهی را عاقلان برمی‌گزینند و راه دیگر را جاهلان.

افراد عاقل و بزرگوار و باشخصیت در برابر مصائب شکیبایی پیشه می‌کنند، جزع و فزع به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند زندگی دنیا به هر حال، آمیخته با درد و رنج‌هاست که بسیاری از آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است و همگان گرفتار آن می‌شوند، خواه یک فرد ضعیف باشد یا رئیس نیرومند یک کشور و فرمانده یک لشکر.

این شکیبایی سبب می‌شود که آن‌ها زبان به ناشکری نگشایند و از خداوند شکایت نکنند و در عمل نیز جزع و فزع ننمایند بلکه خدا را شکر گویند و مصیبت را آزمون الهی یا جبران خطاها و یا مقدمه نعمتی بدانند. آن‌ها اجر و پاداش صابران را خواهند داشت که قرآن مجید از آن‌ها با عظمت یاد کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾؛ «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان! آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم». اینها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن‌ها هدایت یافتگان هستند!»^۱

اما جاهلان، این راه روشن و پرافتخار را رها کرده برای فراموش کردن مصائب، خود را به غفلت و بی‌خبری می‌زنند و به سرگرمی‌های ناسالم و لهو و لعب می‌پردازند؛ نه اجر صابران را دارند و نه افتخارات آن‌ها را.

روشن است که منظور امام علیه السلام این نیست که یکی از این دو راه را انتخاب کنید بلکه منظور این است که اگر راه اول را نپذیرفتید به راه دوم خواهید افتاد که رهبر شما در این راه، شیطان و هوای نفس است.

البته بعضی از جاهلان راه سومی انتخاب می‌کنند؛ آنقدر جزع و فزع و بی‌تابی می‌کنند و سخنان ناموزون می‌گویند تا خسته شوند و با گذشت زمان به تدریج فشار مصیبت کاسته شود؛ این راه نیز راه عاقلان و افراد باایمان نیست.

در حکمت ۴۱۴ که تعبیر دیگری از حکمت ۴۱۳ است می‌خوانیم که امام علیه السلام در خبر دیگری این سخن را خطاب به اشعث به عنوان تسلیت مر فرزندان عنوان کرد و فرمود: «هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) وگرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد»؛ (إِنْ صَبَرْتَ صَبِرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلوَ الْبَهَائِمِ).

تفاوت میان این دو گفتار حکیمانه این است که در جمله دوم به جای احرار (آزادگان)، اکارم (بزرگواران) آمده است که هر دو قریب‌المضمون هستند و به جای اغمار (جاهلان)، بهائم (چهارپایان) ذکر شده که آن‌ها نیز مضمونی شبیه به هم دارند.

در حکمت ۲۹۱ تسلیت امام علیه السلام به اشعث بن قیس برای مر فرزندان به صورت گسترده‌تری آمده است که شرح آن را در ذیل همان حکمت بیان کردیم. شرح حال اشعث بن قیس را نیز که از منافقان مشهور بود و امام علیه السلام به دلایلی با او مدارا می‌کرد در ذیل نامه پنجم (جلد نهم پیام امام علیه السلام) آوردیم.

نکته

راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی

زندگی، خالی از مشکلات و درد و رنج‌ها نیست. پاره‌ای از آن‌ها قابل اجتناب است که انسان باید با هشیاری جلوی آن‌ها را بگیرد و یا اگر بر اثر غفلت مشکلی دامان او را گرفت راهی برای برون رفت از آن پیدا کند و دست روی دست نگذارد تا مشکل، او را از پای درآورد.

ولی پاره‌ای از مشکلات چنین نیست و هیچ‌کس قادر بر دفع آن نمی‌باشد از جمله این‌که همهٔ دوستان و خویشاوندان با هم به دنیا نمی‌آیند و همه با هم از دنیا نمی‌روند؛ فقدان عزیزان مطلبی است غیر قابل اجتناب.

این از یک‌سو، از سوی دیگر فشار مصیبت گاه به قدری سنگین است که اگر انسان چاره‌ای برای آن نیندیشد او را از پای درمی‌آورد. بهترین راه برای کاستن و از بین بردن فشار مصیبت توجه به پاداش صابران و شخصیت آن‌ها در پیشگاه خداوند است و این زاییدهٔ ایمان و تقواست.

انسان مؤمن و متقی می‌داند هرچه از سوی دوست می‌رسد نیکوست و ای بسا در مصائب، مصالحی باشد که بسیار مفید و مؤثر بوده و از اهمیت مصیبت، برتر و بالاتر است و یا جبران‌گناهی است که از انسان سرزده و سبب پاکی او می‌شود و یا آزمونی است که اگر از عهدهٔ آن برآید مقام مقربان درگاه خدا را پیدا می‌کند.

این تفکر و اندیشه است که فشار مصیبت را می‌کاهد و از بین می‌برد.

تعبیر به «احرار» در کلام امام علیه السلام نیز ناظر به همین معناست که آزادگان می‌کشند از طرق مختلف، آثار سوء حوادث ناگوار را از خود دور سازند و با صبر و شکیبایی به استقبال آیندهٔ روشنی بروند و تا آن‌جا که ممکن است حوادث ناگوار را جبران سازند ولی اغمار (جاهلان) یا زبان به ناشکری می‌گشایند و یا با سرگرمی‌های ناسالم خود را مشغول می‌کنند.

توجه به آنچه در آیات و روایات دربارهٔ پاداش صابران آمده نیز تأثیر بسزایی در صبر و شکیبایی انسان در برابر حوادث ناگوار دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مَّا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به بنده‌ای از بندگانش چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر عنایت نکرده است»^۱.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّخَاءِ؛ صبر در برابر مشکلات، برتر از عافیت در وسعت است».^۱ زیرا اجر فراوان اخروی آن قابل مقایسه نیست.

فِي صِفَةِ الدُّنْيَا

تَغْرُؤٌ وَ تَضْرُؤٌ وَ تَمْرٌ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ. إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَاهُمْ حَلُوءٌ إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارَ تَحَلُّوا.

امام علیه السلام در وصف دنیا فرمود:

می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته است. اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید): و آن ها کوچ می کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب های خود آورده اند راغب اصفهانی در محاضرات و ماوردی در ادب الدنيا والدين و آمدی در غرر الحکم و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل است که بعضی از آن ها آن را با تفاوتی نقل کرده اند و این تفاوت نشان می دهد مصدری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته اند. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را با تفاوت هایی نقل کرده است. همچنین طبرسی در مشکاة الانوار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۳).

اضافه می کنیم که مجمع الامثال و مطالب السؤل این کلام را در ضمن یک کلام طولانی از امام علیه السلام نقل کرده اند.

شرح و تفسیر

سه ویژگی دنیا

امام علیؑ در این بیان کوتاه و حکیمانه پنج صفت برای دنیا بیان فرموده است. در سه وصف اول می‌فرماید: «دنیا می‌فریبد و زیان می‌رساند و می‌گذرد»؛ (فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ).

فریبندگی دنیا از طریق ظواهر پرزرق و برق آن است؛ اموال و ثروت‌ها، کاخ‌ها و زینت‌ها، مقام‌ها و قدرت‌ها؛ همه از مظاهر فریبندهٔ دنیاست که گروه زیادی را به سوی خود جلب کرده و می‌کند.

و زیان رساندن دنیا از طریق ناکامی‌ها، درد و رنج‌ها، شکست‌ها و مصیبت‌هاست. هنوز انسان دوران جوانی را طی نکرده برف پیری بر سر و روی او می‌نشیند و هنوز از قدرتش استفاده نکرده دیگران آن را از چنگ او درمی‌آورند. هنوز از سلامتی‌اش بهره‌مند نشده امواج بیماری و درد و رنج او را احاطه می‌کند.

اساساً فریبندگی دنیا گویا مقدمه‌ای برای زیان رساندن آن است؛ انسان را غرق نعمت می‌کند ناگهان از او بازمی‌ستاند و گرفتار امواج غم و اندوه می‌کند. و گذرا بودن دنیا چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. تاریخ، بهترین شاهد و گواه آن است و حوادثی که با چشم خود در طول عمر دیده‌ایم گواه دیگری است.

فرعون‌ها و نمرودها و شدادها همه رفتند سلاطین بزر و قدرتمند و جهان‌گشا همگی در زیر خاک پنهان شدند. تنها کاخ‌های ویران‌شده آن‌ها باقی مانده است.

در عمر خود نیز کسان بسیاری را دیده‌ایم که یک روز در اوج قدرت بودند و روز دیگر در نهایت ذلت.

بعضی از شارحان «تَمَرُّ» را از ماده «مرارة» به معنای تلخی دانسته و گفته‌اند: مفهوم کلام این است که دنیا می‌فریبد و ضرر می‌زند و تلخ می‌شود.^۱

آنگاه امام علیه السلام به چهارمین وصف دنیا پرداخته که حقارت آن را در پیشگاه خداوند روشن می‌سازد، می‌فرماید: «خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته است»؛ (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ).

این تعبیر بسیار جالبی است. درست مثل این که کسی بگوید: فلان مبلغ ناچیز به قدری بی‌اهمیت است که نمی‌تواند بخشیدن آن سبب تشویق دوستان و نبخشیدنش سبب مجازات دشمنان گردد و این نهایت حقارت دنیا را نشان می‌دهد.

قرآن مجید در سوره زخرف می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ «اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان، کافر

۱. تَمَرُّ فعل لازم است و اگر به باب افعال برود بعضی گفته‌اند که معنای متعدی دارد و بعضی از ارباب لغت گفته‌اند که آن هم معنای فعل لازم دارد. ولی بودن آن به معنای مرور و عبور با آنچه در ذیل این گفتار حکیمانه آمده است و با تناسب مقام، مناسب‌تر است. به علاوه «تضر» معنای مرارت را نیز دارد و نیازی به تکرار نیست.

می شدند خانه‌هایی قرار می دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند و برای اطاق‌های آن‌ها درهایی (پر زرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هرگونه زیوری را در اختیار آن‌ها می گذاشتیم، ولی این‌ها همه، متاع زندگی دنیاست، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است»^۱.

البته خداوند اقوام متعددی را به عذاب‌های دنیوی گرفتار کرده است که در قرآن مجید نمونه‌های فراوانی از آن دیده می‌شود ولی این به آن معنا نیست که فقط عذاب‌های دنیا و سلب نعمت‌ها جزای کافران باشد؛ جزای اصلی آن‌ها در قیامت است. همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (عذاب آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند!»^۲.

در پنجمین و آخرین جمله امام علیه السلام شرح ناپایداری دنیا را در لباس مثال گویایی بیان کرده، می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده‌اند که قافله‌سالار فریاد می‌زند (کوچ کنید) و آن‌ها کوچ می‌کنند؛ (وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرْكَبٍ بَيْنَهُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا).

اشاره به این‌که مردم دنیا حتی وضعشان از مسافران عادی نیز بدتر است زیرا مسافران عادی هنگامی که وارد منزلی شدند مقداری در آن جا می‌مانند و استراحت می‌کنند و خود را آماده ادامه راه می‌نمایند مگر این‌که قافله‌سالار بعد از اجازه اقامت احساس کند در آن منزلگاه خطری است، در این صورت بلافاصله اعلام می‌دارد همه برخیزند و آماده حرکت شوند و اهل دنیا درست به چنین قافله و قافله‌سالاری می‌مانند و این مربوط به شرایط غیر عادی است.

۱. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۲. سجده، آیه ۲۱.

نکته

ناپایداری مواهب این جهان

درباره بی‌وفایی و ناپایداری دنیا تعبیرات مختلفی در روایات اسلامی دیده می‌شود که هر یک از دیگری گویاتر است از جمله:

گاه دنیا را تشبیه به پلی کرده‌اند که باید از آن عبور کرد و ایستادن و توقف بر آن معنا ندارد. «إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا»^۱.

در جایی دیگر دنیا به عنوان سرای عبور و نه دار اقامت معرفی شده است همان‌گونه که امام امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت ۱۳۳ فرموده است: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ».

در تعبیر زیبای سومی دنیا تشبیه به لباسی شده که تمام آن از هم شکافته و تنها به نخ‌بند است که هر زمان احتمال می‌رود آن نخ، پاره شود و لباس فرو افتد همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يَوْشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْتَقِعَ»^۲.

در تعبیر چهارمی دنیا تشبیه به سایه ابرها شده که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه‌های دل‌انگیز خواب است که به زودی می‌گذرد همان‌گونه که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْعَمَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ»^۳.

در پنجمین تعبیر، وضعیت انسان در برابر دنیا تشبیه به سواری شده است که برای استراحت و خواب نیمروز در سایه درختی در یک روز داغ تابستانی پیاده می‌شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می‌گوید و می‌رود همان‌گونه که

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. غررالحکم، ح ۲۱۶۶.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيْفٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا»^۱.

پیش از همه این‌ها قرآن مجید با مثال روشنی ناپایداری و بی‌وفایی دنیا را ترسیم کرده است: «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»^۲.

و عجیب این است که با این همه توصیف و تشبیه باز هم گروه کثیری غافل‌اند و همچنان بر این دنیای ناپایدار تکیه می‌کنند و برای به‌دست آوردن گوشه‌ای از آن جانفشانی می‌نمایند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

۲. کهف، آیه ۴۵.

لَا بِنَهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقَّيْتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوتمند، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: اما تعبیر اول را که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می‌رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می‌کنی: یکی آن‌کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می‌کند و با آن سعادت‌مند می‌شود در حالی که تو از آن محروم مانده‌ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می‌کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده‌ای شقاوت‌مند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده‌ای). هیچ‌یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَيَّ وَجِهَ آخَرَ وَهُوَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ. وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

→ وصیت می‌کند گروهی از علما قبل از سید رضی و بعد از او روایت کرده‌اند مانند صدوق در کتاب خصال و ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر (با تفاوت مختصری).
 اما جمله دوم را مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده و مخاطب امام علیه السلام یکی از اصحابش است که مال قابل توجهی از امام علیه السلام درخواست کرد. امام علیه السلام فرمود: به زودی سهم من از بیت‌المال معین می‌شود و من آن را با تو تقسیم می‌کنم. او گفت: من به این قناعت نمی‌کنم. از نزد حضرت بیرون رفت و به معاویه پیوست.
 امام علیه السلام این سخن را به صورت نامه‌ای برای او نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۴).

شرح و تفسیر

برای چه کسی باقی می‌گذاری؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه با استدلال روشنی حریصان را از مال‌اندوزی باز می‌دارد و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به سبب چیزی سعادت‌مند شده که تو به سبب آن شقاوت یافته و محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوت‌مند، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای»؛ (وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام: لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ).

و در پایان می‌فرماید: «و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَا مِنْ حَقِيقًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ).

شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و بازماندگان مذموم و نکوهیده نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشته‌اند که به فرزندان و همسران یا سایر بستگان آن‌ها رسیده و حتی در آیه ۱۸۰ سوره بقره

خداوند توصیه می‌کند که به‌هنگام فرار رسیدن مرگ، کسانی که اموالی دارند، برای پدر و مادر و نزدیکان به‌طور شایسته وصیت کنند و آن را حقی بر پرهیزکاران می‌شمرد: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و حتی در این آیه از مال الارث به عنوان «خیر» یاد شده است که نشان می‌دهد باقی گذاشتن چنین مالی نه تنها عیب نیست بلکه مایه خیر و برکت است.

مخاطب امام علیه السلام حریصانی هستند که به نام تأمین آینده فرزندان به هر دری می‌زنند و حلال و حرام را به هم می‌آمیزند و خود را به زحمت و درد ورنج فراوان و مسئولیت‌های سنگین گرفتار می‌کنند.

امام علیه السلام به این‌گونه افراد می‌فرماید: برای چه کسی این اموال را ذخیره می‌کنید؟ برای افراد صالح که از آن در راه اطاعت خداوند بهره می‌گیرند؟ در این صورت آن‌ها خوشبخت می‌شوند و شما محروم و زیان‌کار؛ در حالی که زحمت جمع کردن مال را شما کشیده‌اید.

و اگر این اموال به‌دست افراد ناصالح و فاسد بیفتد و از آن در مسیر معصیت پروردگار کمک بگیرند سرنوشت بدتری خواهید داشت زیرا علاوه بر این که از برکات مال خود محروم شده‌اید، اعانت به اثم و کمک به گناه کرده‌اید.

بنابراین چه بهتر که انسان حرص و طمع را کنار بگذارد و به کفاف و عفاف قناعت کند و از گردآوری اینگونه اموال پرهیزد و اگر اموال فراوانی، خواسته یا ناخواسته به‌دست او افتاد، تا زنده است از آن‌ها بهره بگیرد و بار سفر آخرت خود را با آن ببندد و صالحات و باقیاتی از خود به‌جای نهد و بخشی از آن را به‌صورت ارث برای بازماندگانش بگذارد. در این صورت در قیامت گرفتار حسرت و اندوه نخواهد شد به عکس کسانی که اموالی را از طرق مختلف گردآوری کرده و برای دیگران گذاشته‌اند که در هر صورت گرفتار حسرت و اندوه یوم القیامة خواهند بود.

بنابراین از هرکس شایسته‌تر برای اموالی که انسان گردآوری کرده است خود اوست که زحمت و مسئولیتش را بر دوش گرفته است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا نگوئیم در صورت اول که بازماندگان، اموال را در راه خیر مصرف می‌کنند شخص گردآوری کننده کمک به طاعت آن‌ها کرده و از این نظر دارای ثواب و پاداش، و سعادت‌مند است همان‌گونه که در صورت دوم به سبب اعانت بر گناه، شقاوتمند محسوب می‌شود؟ با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این است که به فرض که به انسان به دلیل کمک و اطاعت پاداشی بدهند ولی بدون شک اگر خودش آن را در طریق اطاعت مصرف می‌کرد چندین برابر عایدش می‌شد و از این نظر گرفتار خسران شده است.

اضافه بر این ممکن است در جمع‌آوری این اموال دقت در حلال و حرام بودن آن‌ها نکرده باشد که در این صورت وزر و وبال آن برای اوست و بهره گرفتن از آن در طریق طاعت برای کسی که از وجود حرام در آن خبر نداشته نصیب دیگران می‌شود.

سؤال دیگر این که فقها در بحث اعانت بر گناه نیت را لازم می‌دانند و می‌دانیم شخصی که اموالی را گردآوری کرده نیتش این نیست که فرزند ناصالحش آن را حتماً در طریق گناه مصرف کند بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: اعانت بر گناه کرده است؟

پاسخ این است که در بحث اعانت بر اثم گفته‌ایم که اگر انسان یقین داشته باشد مثلاً انگوری که به کارخانه شراب‌سازی می‌فرودشد حتماً برای ساخت شراب مورد استفاده واقع می‌شود آن را نیز مصداق اعانت بر اثم می‌دانیم و ای بسا حریصانی که اموالی را جمع‌آوری کرده‌اند بدانند فرزندان آن‌ها از آن در کارهای ناشایست استفاده می‌کنند بنابراین مصداق اعانت بر اثم می‌شود.

مرحوم سید رضی بعد از پایان این گفتار حکمت آمیز می گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است»؛ (قَالَ الرَّضِي وَيَزُوي هَذَا الْكَلَامُ عَلَيَّ وَجِهٍ آخَرَ وَهُوَ).

این قسمت، که مرحوم سید رضی نقل می کند از نظر معنا تفاوتی با بخش گذشته ندارد و روشن است که نقل به معنا شده است یا آن بخش نقل به معنای این بخش بود. ولی این تفاوت در آن دیده می شود که بخش گذشته به صورت وصیتی به امام حسن مجتبی علیه السلام بود اما این بخش به صورت خطبه ایراد شده است چون در آغازش «اما بعد» آمده که معمولاً در آغاز خطبه ها می آید. به هر حال می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می رسد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ).

آنگاه می افزاید: «تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می کند و با آن سعادت مند می شود در حالی که تو از آن محروم مانده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده ای شقاوت مند خواهی شد (چرا که کمک به گناه کرده ای)»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ).

و در پایان می فرماید: «هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کنی»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَا مِنْ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَيَّ ظَهْرَكَ).

آنگاه نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: «بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

در حکمت ۳۵۲ نیز مطلبی آمده بود که از بعضی جهات شبیه کلام مورد بحث است آن جا که می‌فرماید: بیشترین دل‌مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آنها) اختصاص مده زیرا اگر آنها از دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟ (وَقَالَ ﷺ: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ وَلَدِكَ فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَ وَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَ إِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُّكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ).

و در حکمت ۴۲۹ نیز تنها به یک بخش از حکمت مورد بحث اشاره شده است که به خواست خدا خواهد آمد.

مرحوم علامه شوشتری در ذیل این کلام حکمت‌آمیز داستان جالبی از کتاب انوار نعمانیه نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت عیسی علیه السلام روزی با جماعتی از یارانش از کنار زراعتی می‌گذشت که هنگام دروی آن رسیده بود. عرض کردند: ای پیغمبر خدا! ما همه گرسنه‌ایم. خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به آنها اجازه بده به مقدار قوتشان از آن زراعت بخورند. آنها در آن زراعت متفرق شدند و هرکدام مقداری را آماده خوردن کردند و خوردند. در این هنگام صاحب زراعت رسید و فریاد زد: این زراعت وزمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. به اجازه چه کسی از آن می‌خورید؟ حضرت مسیح علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تمام کسانی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان مالک آن زمین شده بودند همه را مبعوث و حاضر کند. آنها حاضر شدند و هرکدام فریاد زدند: زراعت من و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. صاحب زمین از این صحنه در

وحشت فرو رفت و کار و جایگاه حضرت عیسی علیه السلام به اطلاع او رسید (که به آن‌ها اجازه استفاده از آن زمین را داده است). خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من تو را نشناختم. زراعتم برای تو حلال است. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: همه کسانی را که دیدی، این زمین را به ارث برده، آباد کرده و گذاشته بودند و رفته بودند و تو نیز خواهی رفت و به آن‌ها ملحق خواهی شد در حالی که نه زمینی و نه مالی خواهی داشت.^۱

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۶۲۳

لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:

تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ أَسْمُ وَاقِعٍ عَلَى سِنْتِهِ مَعَانٍ: أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ الْمَطَاعَةَ كَمَا أَنْقَتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

امام عليه السلام به شخصی که در حضور او (از روی غفلت و بی خبری) استغفرالله

گفت، فرمود:

مادرت به عزایت بنشینند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبه گان است و واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (مراحل شش گانه ای دارد): نخست پشیمانی از اعمال گذشته، دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده. سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آن ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی

و چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری) پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام آموزنده را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده ولی طولانی‌تر از مرحوم سید رضی، و بعد از مرحوم سید رضی فخر رازی در تفسیر خود و دیلمی در کتاب ارشاد آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵).

شرح و تفسیر

مراحل استغفار کامل

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا، حقیقت استغفار را بیان می‌کند. استغفاری که جامع جمیع شرایط است و انسان را از تمام آثار گناه پاک می‌سازد و شست‌وشو می‌دهد. داستان این گفتار از این قرار است: «شخصی در حضور امام علیه السلام (از روی غفلت و بی‌خبری) گفت: استغفرالله. امام علیه السلام (که احساس کرد استغفار او ظاهری بیش ندارد او را مخاطب ساخته) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند؛ (لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»): ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ).

«ثکل» در لغت به معنای از دست دادن فرزند و یا از دست دادن یکی از عزیزان است بنابراین جمله (ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ) یعنی مادرت تو را از دست بدهد که نتیجه آن این است که او عزادار می‌شود.

البته منظور از این جمله واقعاً نفرین به مر نیست بلکه این، تعبیری است که هنگام نهی اکید از چیزی، در ادبیات عرب به کار می‌رود. همان‌گونه که ما وقتی کسی کار بدی انجام می‌دهد و می‌خواهیم به شدت او را نهی کنیم می‌گوییم: خدا مرگت دهد چرا این کار را می‌کنی؟ این در واقع نفرین جدی به مر نیست بلکه اشاره به نهی شدید است.

به هر حال، از قرائن معلوم می‌شود که شخص مزبور انسان آلوده به گناهی بوده که استغفارش ظاهری و یا بسیار کم‌محتوا بوده است. امام علیه السلام در این جا فرصت را غنیمت می‌شمرد تا کامل‌ترین مرحله توبه و استغفار را بیان کند.

نخست به او می فرماید: «می دانی استغفار یعنی چه؟»؛ «أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟». این استفهام در واقع استفهام انکاری است یعنی تو حقیقت استغفار را نمی دانی، بگذار برای تو شرح دهم.

سپس می افزاید: «استغفار مقام بلند مرتبه گان است»؛ «الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَالِيَيْنِ». «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنای مکان بلند یا اشخاصی است که در محل بالا می نشینند و به اشخاص والامقام که از نظر معنوی در مکان بالایی هستند نیز اطلاق می شود. بعضی نیز گفته اند که ذکر علیین به صیغه جمع به منظور تأکید است یعنی «عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ» ولی در کلام امام علیه السلام به معنای اشخاص والامقام می باشد و معنای جمله این است که استغفار، مقام بلند پایگان نزد خداست و آن ها هستند که از هر ترک اولایی استغفار می کنند؛ استغفاری که جامع شرایط باشد (شرایط مذکور، در ادامه می آید).

آنگاه امام علیه السلام در تفسیر این سخن می فرماید: «استغفار واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (و مراحل شش گانه ای دارد)»؛ «وَهُوَ أَسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ». آنگاه امام علیه السلام به شرح این مقامات شش گانه پرداخته، می فرماید: «نخست پشیمانی از اعمال گذشته و دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده است»؛ «أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا».

به یقین، کسی که در مقام استغفار و توبه برمی آید باید از گذشته خویش پشیمان باشد و کسی که از گذشته خویش واقعاً پشیمان است باید تصمیم بر ترک آن ها در آینده داشته باشد. چگونه ممکن است کسی از خدا تقاضای عفو گناهی را کند اما در عین حال از انجام آن پشیمان نباشد و یا تصمیم به تکرار آن در آینده داشته باشد؟ این دو از ارکان قطعی استغفار و توبه است و بدون آن توبه مفهومی نخواهد داشت.

لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب شریف کافی می خوانیم: «الْمُقِيمُ عَلَى

الدَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهِزِي؛ کسی که به گناه خود ادامه می‌دهد و در عین حال استغفار می‌کند گویی دارد (خود را یا حکم گناه را یا نعوذ بالله خدا را) مسخره می‌کند.^۱

آنگاه می‌فرماید: «سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به‌هنگام مرگ یا محسور شدن در قیامت) حق کسی بر تو نباشد و چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری)»؛ (وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا).

این دو قسمت در حقیقت از آثار قطعی پشیمانی واقعی از گناه است زیرا کسی که از کاری پشیمان شده سعی می‌کند آن را جبران نماید و جبران، در ضایع کردن حقوق مردم، بازگرداندن حقوق به آن‌ها و در تضييع حق الله قضای آن است. بدیهی است که این دو رکن در مواردی است که قابل جبران باشد اما گناهی که از طریق قضا کردن یا ادای حقوق مردم قابل جبران نیست تنها با انجام اعمال صالح دیگر می‌توان آثار آن را از روح و جان شست.

به همین دلیل در آیات بسیاری بعد از ذکر توبه، ذکر اصلاح (جبران با اعمال صالحه) آمده است از جمله در سوره بقره آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ درباره علمای یهود که حقایق را مخفی می‌کردند می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَيَبِينُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن‌که در کتاب برای

مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من تَوَاب و رحیمم».

در واقع شخص گنهکار به خصوص کسی که اصرار بر گناه داشته مانند بیماری است که نیروهای خود را از دست داده است؛ هنگامی که بیماری قطع شد باید به تقویت خویشتن پردازد تا نیروهای از دست رفته بازگردد و به صورت نخستین درآید. تأثیر گناه بر روح انسان نیز همین‌گونه است و جبران و اصلاح آن نیز از طریق انجام اعمال صالحه است.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ پنجمین و ششمین مرحله که آخرین ارکان توبه و بالاترین مراحل آن هستند رفته، می‌فرماید: «پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت رویده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها برآید و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به جسمت چشانده‌ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی»؛ (وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّخْتِ فَتَذِيبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ).

البته این مربوط به جایی است که گوشت انسان از اموال حرام رویده باشد و تعبیر به «حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ؛ تا پوستت به استخوانت بچسبد» نوعی تأکید و مبالغه است. حداقل چنین شخصی که در عیش و نوش و اموال حرام فرجه شده به وسیله گرفتن روزه‌های مستحب لاغر شود و بخش قابل توجهی از آن گوشت‌ها را از طریق روزه و ریاضت آب کند.

قابل توجه این‌که این دو مرحله یکی ناظر به جنبه‌های جسمی است

و دیگری ناظر به جنبه‌های روحی (هر چند هر دو از طریق جسم انجام می‌شود)؛ جسم را با ریاضت لاغر می‌کند و روح را با چشیدن زحمت طاعت، همان‌گونه که در حال معصیت جسمش را با اموال حرام چاق و فربه کرد و روحش را با گناهایی مانند شنیدن انواع موسیقی‌ها و کارهای حرام دیگری که از طریق جسم به روح منتقل می‌شود.

در پایان می‌فرماید: «پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»).

بنابراین استغفار بازیچه نیست و لقلقه زبان نمی‌باشد که انسان هر زمان مرتکب گناهی شود بی آن‌که شرایط توبه را فراهم کرده باشد با گفتن استغفرالله خود را راحت کند و گمان کند گنااهش بخشوده شده و از عذاب الهی در امان است. البته بعضی از این مراحل شش‌گانه از ارکان است و بعضی دیگر از شرایط کمال. به یقین چهار مرحله اول از ارکان می‌باشد زیرا بدون پشیمانی که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و بدون جبران مافات از حقوق الناس و حقوق الله حقیقت توبه حاصل نمی‌شود. ولی آب شدن گوشت‌هایی که از حرام روییده و یا چشیدن مرارت طاعت برای از بین رفتن آثار لذت حرام، از مراحل کمال است. به تعبیر دیگر - آن‌گونه که مرحوم امام خمینی ره در مکاسب محرمة خود بیان کرده - دو مرحله اول، حقیقت توبه است، مرحله سوم و چهارم شرط پذیرش آن و مرحله پنجم و ششم شرط کمال آن است.

نکته‌ها

۱. شرایط توبه واقعی

نخستین گام در سیر و سلوک الی الله از نظر عمل، توبه از گناه است؛ تا انسان از آثار گناهان پیشین از طریق توبه صحیح، پاک و پاکیزه نشود در حریم قرب پروردگار راهی نخواهد داشت.

در واقع توبه یک کلاس تربیتی مهم است زیرا اگر گنهکار راه بازگشت را به روی خود بسته ببیند از ادامه گناه پرهیز نخواهد کرد و پیش خود فکر می‌کند: اکنون که من رانده درگاه خدا شده‌ام آب از سرم گذشته چه یک قامت چه صد قامت. امام سجاد علیه السلام حقیقت توبه را در مناجات تأئین به صورت بسیار زیبایی ترسیم کرده است: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحًا فَمَا عُدُّ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوندا! تو همان کسی هستی که دری به سوی عفو تو برای بندگان گشوده‌ای و نام آن را باب توبه گذاشته‌ای و از همه گنهکاران دعوت کرده‌ای و فرموده‌ای: به سوی خدا بازگردید و توبه کنید؛ توبه‌ای خالص. اکنون که این باب رحمت گشوده است کسانی که از آن وارد نمی‌شوند چه عذری دارند؟» همان‌گونه که علمای اخلاق توبه را به عنوان گام نخستین، بسیار مهم می‌شمارند فقها نیز آن را جزء واجبات می‌دانند و بر همه واجب می‌کنند که اگر لغزشی از کسی سر زد بلافاصله توبه کند و در مقام جبران برآید.

جالب این است که توبه در آیات قرآن در بسیاری از موارد به گنهکار نسبت داده شده ولی در پاره‌ای از موارد به خدا نسبت داده شده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ «به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او درباره آنان مهربان و رحیم است!»^۱

۱. توبه، آیه ۱۱۷.

هر دو توبه به معنای بازگشت است ولی توبه بندگان بازگشت از گناه به اطاعت است و توبه خداوند بازگشت از مجازات به رحمت.

و جالب این‌که هر دو توبه در یک آیه از قرآن در کنار هم قرار داده شده است آن‌جا که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «اما آن‌کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ (و از مجازات الهی؛ معاف می‌شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است».^۱

درباره توبه، هم در آیات قرآن به‌طور گسترده بحث شده و هم در روایات. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار این واژه و مشتقات آن استعمال شده است.

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت‌های مختلف مأموریت پیدا می‌کردند قبل از هر چیز، آن‌ها را به توبه دعوت می‌نمودند. هود و صالح و شعیب و ... علیهم‌السلام همه قوم خویش را به توبه دعوت کردند و همچنین پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. امیرمؤمنان علیه‌السلام در وصیت‌نامه‌ای که خطاب به امام مجتبی علیه‌السلام نوشته است می‌فرماید: «إِنَّ قَارَفَتَ سَيِّئَةً فَعَجَلُ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ هر وقت مرتکب گناهی شدی هرچه سریع‌تر آن را به‌وسیله توبه محو کن» و به مؤمنان هشدار داده شده است که در مسأله توبه از تأخیر و تسویف بپرهیزند.^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَىٰ أَعْظَمِ الْخَطْرِ؛ کسی که در برابر هجوم اجل، توبه را به تأخیر بیندازد خود را در معرض بزرگ‌ترین خطرات قرار داده است».^۳

درباره توبه بحث‌های زیادی مطرح است که در اینجا نمی‌توان به تمام آن

۱. مائده، آیه ۳۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

پرداخت، از جمله این که قبول شدن توبه عقلی است یا نقلی؟ شرایط توبه و مراتب آن و آثار و برکاتش چیست؟ یکی از بحث‌ها نیز این است که توبه تا چه زمانی پذیرفته می‌گردد؟ و چه زمانی درهای توبه بسته می‌شود؟ که از آیات و روایات استفاده می‌شود هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت و چشم برزخی پیدا کرد درهای توبه بسته می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ «توبه کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آن‌ها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» پذیرفته نیست؛ و نه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم».^۱

امام امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت مورد بحث شرایط توبه کامل و جامع را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا بیان فرموده که چیزی فراتر از آن در امر توبه وجود ندارد.

چنین توبه‌ای است که انسان را از هرگونه گناه و از تمام آثار وضعی و تکوینی آن پاک و پاکیزه می‌کند و از نفوذ گناه در اعماق وجود انسان جلوگیری می‌نماید. البته گاه آلودگی انسان به اندازه‌ای است که تصمیم به توبه گرفتن کار آسانی نیست؛ زندگی او آلوده به انواع اموال حرام شده، شغل او و فکر او آلوده به گناه است. در این‌گونه موارد تصمیم شجاعانه‌ای لازم است که توأم با امدادهای الهی شود و انسان را از منجلاب گناه بیرون آورد. همانگونه که در داستان معروف ابوبصیر و همسایه توبه کارش آمده است.

۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی‌امیه یا بنی‌عباس) بود و از این طریق اموال فراوانی را به‌دست آورده و مشغول عیش و نوش و لهو و لعب بود. اضافه بر این، افراد فاسد را به مجلس خود دعوت می‌کرد. بارها او را نصیحت کردم ولی دست برنداشت اما هنگامی که زیاد اصرار نمودم گفت: ای مرد! من آدمی آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی اگر شرح حال مرا برای یارت امام صادق علیه السلام بازگو کنی امید می‌رود نجات یابم.

ابوبصیر می‌گوید: گفته‌های او در دل من اثر کرد هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم شرح حال او را به آن حضرت عرض کردم. فرمود: هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدار تو می‌آید. به او بگو جعفر بن محمد برای تو پیغام فرستاده و گفته است که دست از این کارها بردار، من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم. ابوبصیر می‌گوید: وقتی به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به دیدار من آمدند همسایه گنهکارم بود. هنگامی که خواست برخیزد و برود اشاره کردم بنشین تا منزل خلوت شود من کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم: حال تو را برای امام صادق علیه السلام شرح دادم امام علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو اعمال ناشایست خود را ترک کند و در برابر آن، من بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

مرد همسایه با شنیدن این سخن، سخت متقلب شد و گریه کرد. سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین پیامی به من داده است؟ ابوبصیر می‌گوید: قسم یاد کردم که این پیام آن حضرت است.

آن مرد گفت: همین کافی است و سپس از نزد من بیرون رفت.

بعد از چند روز کسی را به سراغ من فرستاد تا نزد او بروم. دیدم پشت در خانه ایستاده در حالی که بدنش تقریباً برهنه است. گفت: ای ابوبصیر! هرچه در منزل

از اموال حرام بود آن‌ها را در راه خدا دادم. (یا به صاحبانش بازگرداندم) و تو می‌بینی اکنون در چه حالم.

ابوبصیر می‌گوید: با کمک برادران شیعه، لباس (و سایر نیازمندی‌ها را) برای او گردآوری کردم (در حالی که از تصمیم و همت او سخت شگفت‌زده بودم). مدتی گذشت بار دیگر به سراغ من فرستاد که بیا من بیمارم. ابوبصیر می‌گوید: به سراغش رفتم و مرتباً برای درمان او می‌کوشیدم ولی درمان‌ها سودی نبخشید و سرانجام در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت.

ابوبصیر می‌گوید: در واپسین ساعات عمر در کنار او نشسته بودم و او بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد صدا زد: ای ابوبصیر! دوست تو به عهدش وفا کرد. این سخن را گفت و چشم از دنیا فرو بست.

ابوبصیر اضافه می‌کند: مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم هنگامی که می‌خواستم وارد منزل آن حضرت شوم در حالی که یک پای من در دالان خانه بود و پای دیگرم در حیاط خانه، امام علیه السلام از داخل اطاق صدا زد و فرمود: «يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ؛ ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم!»^۱

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ.

امام عليه السلام فرمود:

حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار موجز حکمت‌آمیز ذکر نکرده و ما هم جست‌وجو کردیم و منبع دیگری جز نهج البلاغه نیافتیم جز این که در غرر الحکم نیز با عین همین عبارت ذکر شده است. (غرر الحکم، ح ۶۳۷۹) همچنین دانشمند معروف، واسطی نیز که در قرن ششم می‌زیسته در کتاب عیون الحکم و المواعظ آن را آورده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۸).

شرح و تفسیر

بهترین یاور در برابر سفیهان

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و حکیمانه به حقیقت مهمی اشاره کرده، می‌فرماید: «حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان)»؛ (الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ).

حقیقت حلم همان بردباری در برابر اهانت‌ها و سخنان درشت و سخیف و بی‌ادبانه افراد نادان است و همیشه در جوامع انسانی چنین افرادی بوده و هستند که گاهی از سر حسادت و یا نادانی، افراد باشخصیت را مورد اهانت قرار داده و می‌دهند.

یکی از دستورات اسلام که هم در آیات قرآن به اشاره شده و هم در روایات، سکوت و تحمل در برابر این افراد است. قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾؛ «بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا

كِرَامًا»؛ «و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که بالغ و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند».^۱ امام علیه السلام در این کلام نورانی می فرماید: هرگاه افراد باشخصیت در مقابل نادانی که ناسزا می گوید و اهانت می کند سکوت کنند و بردبار باشند مردم به یاری آن‌ها برمی خیزند و شخص نادان بی ادب را بر سر جای خود می نشانند و چه بهتر که دشمن انسان به دست دیگران تنبیه شود.

در همین کلمات قصار نهج البلاغه در حکمت ۲۰۶ خواندیم که امام علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ نخستین سودی که شخص حلیم از حلم خود می برد این است که مردم در برابر شخص جاهل از او حمایت می کنند».

در حدیث دیگری که در غررالحکم آمده همین معنی به تعبیر زیبای دیگری بیان شده است. امام علیه السلام می فرماید: «وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرَّجَالِ؛ بردباری و تحمل را یآوری بهتر از مردان شجاع یافتم».^۲

اضافه بر این، سکوت افراد باشخصیت در مقابل اینگونه افراد سبب می شود خودشان شرمند شوند و دهان فرو بندند همان گونه که در حکمت ۲۱۱ آمده بود: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری دهان بند سفیهان است». ولی اگر افراد باشخصیت به مقابله برخیزند، هم مقام خودشان را تنزل می دهند و هم بر آتش جهل جاہلان می افزایند و نتیجه معکوس خواهند گرفت.

مرحوم علامه شاعرانی در پاورقی هایی که بر شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی نوشته در تفسیر جمله «الحلم عشيرة» چنین می گوید: بعضی از افراد نادان چنین می پندارند که حلم و بردباری نشانه ضعف است و شخص

۱. فرقان، آیه ۷۲.

۲. غررالحکم، ح ۶۴۶۷.

نیرومند باغیرت هرگز آزار مردم را تحمل نمی‌کند زیرا قبول ظلم از ظلم کردن زشت‌تر و بدتر است و گاه به آیه شریفه **«فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ»**^۱ و آیه شریفه **«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»**^۲ و آیه **«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»**^۳ استدلال می‌کنند اضافه بر این، سکوت در برابر ظلم و رضایت دادن به آن سبب جرأت و جسارت شخص ظالم می‌شود و افراد ظالم و بی‌ادب اگر بدانند انسان‌های باشخصیت، مأمور به سکوت‌اند بر ظلم و جسارتشان می‌افزایند.

نامبرده در پاسخ این اشکال می‌گوید: حلم و بردباری جایی دارد و مطالبه حقوق جای دیگر. آنچه مسلم است این است که انسان نباید تسلیم عواطف ناشی از شهوت و غضب شود به گونه‌ای که اختیار را از او سلب کند و در مسیر قوه و همیه قرار گیرد بلکه واجب است مالک نفس خویش باشد. حتی قصاص و انتقام و ایستادنش در برابر شخص متجاوز باید به مقتضای عقل باشد نه برای ارضای عواطف و متابعت از هوای نفس و شهوات زیرا امتیاز انسان نسبت به حیوان در همین است و پیروی از حلم از وظایف انسان است نه پیروی از هوی، و آن چیزی است که ذخیره او برای قیامت می‌شود و مقتضای عقل همین است.^۴ از بعضی روایات معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود که آن بزرگواران حتی طرز حلم کردن و برخورد با سفیهان و جاهلان را به ما آموخته‌اند.

در حدیث معروف عنوان بصری که خدمت امام صادق علیه السلام برای آموختن علم آمد از جمله مطالبی که امام علیه السلام به او فرمود این بود: من نه چیز را به تو سفارش

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۷۹.

۳. اسراء، آیه ۳۳.

۴. شرح کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

می‌کنم که برای همه سالکان الی الله نیز همان را توصیه می‌نمایم. سه نکته درباره ریاضت نفس است و سه نکته درباره حلم و سه نکته درباره علم. آن‌ها را به خاطر بسیار و در آن سستی مکن.

عنوان بصری می‌گوید: تمام فکر و قلبم را متوجه آن حضرت ساختم. فرمود: اما آنچه درباره ریاضت نفس است این است که هرگز چیزی را که به آن تمایل نداری نخور که موجب حماقت است و هنگامی که سیر شدی دست به سوی غذا مبر و هنگامی که می‌خواهی چیزی بخوری باید از حلال باشد و نام خدا را ببری.... و اما سه نکته‌ای که درباره حلم است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن نسنجیده درباره من بگویی ده برابر آن را درباره تو می‌گویم، تو در مقابل چنین شخصی باید بگویی: اگر ده گفتار نسنجیده بگویی حتی یکی هم نخواهم گفت و کسی که به تو دشنام و نسبت بد بدهد به او بگو: اگر در آنچه می‌گویی صادق هستی از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و اگر کاذب هستی از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. و هرگاه به تو وعده شروبدی بدهد تو وعده نصیحت و خیرخواهی به او بده. اما آن سه چیز که در مورد علم است این است که آنچه رانمی‌دانی از علما بپرس و بپرهیز از این که برای آزار و آزمودن از آن‌ها سؤال کنی، و از این که تنها به رأی خود چیزی را عمل کنی بپرهیز و راه احتیاط را در پیش گیر....^۱

نقطه مقابل حلم؛ حدت، تندی و پرخاشگری است. افرادی را سراغ داریم که با شنیدن یک جمله نامناسب از یک فرد نادان ناگهان تبدیل به کوره‌ای از آتش می‌شوند و عکس‌العمل‌های تند و شدیدی نشان می‌دهند که هم از مقام آن‌ها کاسته می‌شود و هم شخص نادان را جسورتر می‌کند و هم کسی به یاری آن‌ها بر نمی‌خیزد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْحِدَّةُ تُؤَجِّجُ إِحْرَاقَهُ؛ حلم و بردباری آتش غضب را خاموش می کند اما حدت و تندی بر آتش آن می افزاید»^۱.

در حکمت ۲۵۵ از نهج البلاغه نیز خواندیم: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ حدت و تندی و تندخویی نوعی از جنون و دیوانگی است».

جالب این که افراد سفیه و نادان دوست دارند عکس العملی در برابر آن ها نشان داده شود تا به کار خود ادامه دهند و عقده دل را بگشایند اما هنگامی که به آن ها بی اعتنایی شود غمگین می شوند. آیا بهتر نیست با بی اعتنایی آن ها را غمگین و مأیوس سازیم همانگونه که امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «إِذَا حَلَمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَمَتْهُ فِرْدُهُ غَمًّا بِحِلْمِكَ عَنْهُ؛ هنگامی که در برابر شخص سفیه و نادان بردباری نشان دهی غمگین می شود. حال که چنین است با حلم خود بر غم و اندوه او بیفز»^۲.

۱. غررالحکم، ح ۶۴۵۰.

۲. همان، ح ۶۳۸۹.

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ،
وَقَتْلُهُ الشَّرْقَةُ، وَتُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و (تمام) اعمالش در جایی محفوظ است. پشه او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ او می شود و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، جاحظ در المائة المختارة این کلام حکمت آمیز را آورده و بعد از سید رضی آمدی در غررالحکم آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده و همچنین ابن القاسم در ریاض الاخبار با بعضی اضافات آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۶).
اضافه می کنیم که طبق نقل دمیری در کتاب حیاة الحیوان اصبع بن نباتة از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت را به این صورت نقل کرده است: ابن آدم و ما ابن آدم تؤلمه البقة و تنتنه العرقه و تقتله الشرقة. (ر.ک: شرح علامه تستری، ج ۱۱، ص ۳۳۷). نیز زمخشری در ربیع الابرار آن را با اضافه جمله «وتمیته العرقه» آورده است. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۴۲).

شرح و تفسیر

نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه پرده از روی ضعف انسان برداشته و غرور و غفلت او را در هم می‌شکند و نشان می‌دهد که در برابر تمام نقطه‌های قوت و توانایی‌هایی که انسان دارد نقاط ضعف عجیبی را نیز داراست و در مجموع به شش نقطه از این نقاط ضعف اشاره می‌فرماید، سه قسمت از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و سه قسمت از برون.

اما درباره سه قسمت اول می‌فرماید: «بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی‌اش نامعلوم، عوامل بیماری‌اش ناپیدا و اعمالش در جایی محفوظ است»؛ (مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ^۱: مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونٌ الْعِلَلِ، مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ).

آری از یک سو نمی‌داند پایان عمر او در چه زمان و تاریخی است؛ شب می‌خوابد از صبح خبر ندارد، صبح می‌شود از عصر خبر ندارد. خواه پیر باشد یا جوان یا کودک در هر لحظه احتمال فرار سیدن مر وجود دارد.

و از سویی دیگر عوامل بیماری در درون بدن او به صورت ناپیدا وجود دارد. به خصوص با کشفیات امروز که می‌گویند: در هر ساعت از طریق آب و هوا و غذا و پوست بدن میکروب‌هایی وارد جسم انسان شده و در خون انسان شناور

۱. در این جمله «ابْنُ آدَمَ» مبتدای مؤخر است و «مِسْكِينٌ» خبر مقدم و تنوین مِسْكِينٌ گاه برای تخویف حذف می‌شود.

می‌شوند. هر زمان که بخشی از آن‌ها غلبه کنند انسان به یکی از بیماری‌ها مبتلا می‌شود.

دستگاه‌های بدن انسان اعم از دستگاه تنفس و قلب و کلیه و عروق و مغز، همه آسیب‌پذیرند و در معرض انواع آفات و بیماری‌ها قرار دارند. با این حال چگونه انسان می‌تواند به فردای خود مطمئن باشد که سالم است و توانا؟ از سوی سوم، هر عملی که به‌جا می‌آورد در نامه اعمال او ثبت می‌شود و فرشتگان الهی مأمور حفظ اعمال او هستند. اضافه بر این، زمین و زمان و اعضای بدن او نیز همگی مأموریت ضبط اعمال او را دارند.

آیا چنین انسانی شایسته عنوان مسکین نیست که امام علیه السلام فرموده است؟
 آنگاه اشاره به عوامل بیرونی کرده و به چند نمونه ظاهراً کوچک آن که می‌تواند زندگی انسان را برهم زند اشاره می‌کند، می‌فرماید: «پشه‌ای او را آزار می‌دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ اوست و عرق، او را متعفن و بدبو می‌سازد»؛ **(تَوَلَّمُهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ).**

«شرقه» اسم «مره» از ماده «شَرَقَ» (بر وزن طرب) به معنای گلوگیر شدن است. آری پشه‌ای که گاه به آسانی به چشم نمی‌آید و در گوشه و کنار در کمین انسان است که بر بدن او بنشیند و با نیش خود بخشی از خون او را بمکد و خواب و استراحت را از او بگیرد. اضافه بر پشه‌های خطرناکی که گاه مایه مرگ انسانند یا بیماری‌هایی را به او تحمیل می‌کنند.

از سویی دیگر مجرای تنفس و تغذیه انسان دقیقاً در کنار یکدیگر قرار دارند. به هنگامی که انسان می‌خواهد غذایی بلعد دریچه تنفس بسته می‌شود و به هنگامی که بلعیدن تمام شد باز می‌شود. حال اگر آن دریچه کوچکی که این وظیفه را برعهده دارد دیر بجنبند و مقداری آب یا غذا وارد ریه شود اگر بسیار کم باشد با سرفه‌های شدید به خارج پرتاب می‌شود و اگر زیاد باشد حالت خفگی

به انسان دست می‌دهد و پایان عمر او فرامی‌رسد. همچنین اگر لقمه یا جرعه آب در آن فضا بایستد و حرکت نکند راه نفس کشیدن را بر انسان می‌بندد و اگر در مدت کوتاهی مشکل برطرف نشود مرگ به سراغ او می‌آید.

انسانی که اینقدر مرز زندگی و مرگش به هم نزدیک است چگونه ممکن است مغرور شود و از باده قدرت سرمست گردد و دست به هر کاری بزند؟ همچنین هر انسانی به هنگامی که فعالیت جسمانی شدیدی داشته باشد و یا در گرمای هوا گرفتار شود عرق از روزه‌های پوست او جاری می‌گردد و بدن او را بدبو می‌سازد یعنی عوامل تعفن به وسیله خود او بر بدنش آشکار می‌شود. از مجموع این نقاط ضعف شش‌گانه به خوبی روشن می‌شود که چرا انسان مسکین و بیچاره است.

امام علیه السلام با این گفتار حکیمانه‌اش نمی‌خواهد مقام انسان را کاهش دهد و یا از عظمت او بکاهد؛ انسانی که خلیفه الله و گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشتگان الهی است. بلکه می‌خواهد غرور و غفلت او را درهم بشکند؛ همان غرور و غفلتی که او را آلوده انواع گناهان و ظلم و ستم‌ها و مفسد بی‌شمار می‌سازد. جالب این است که ابن معروف (قاضی القضاة ابو محمد عبیدالله بن احمد بن معروف، متولد ۳۰۶) اشعاری دارد که ظاهراً از کلام امام علیه السلام در آن الهام گرفته است. او می‌گوید:

الدُّنْيَا وَإِنْ نَالَ الْأَمَلَ	يَا بُؤْسَ لِلْإِنْسَانِ فِي
فِيهَا وَمَكْتَوْمَ الْأَجَلِ	يَعِيشُ مَكْشُوفَ الْعِلَلِ
مُعْتَبِطاً قِيلَ اعْتَلَلْ	بَيْنَا يُرَى فِي صِحَّةٍ
ثَاوِيّاً قِيلَ انْتَقَلْ	وَبَيْنَمَا يُوجَدُ فِيهَا
يَتَّبَعُهُ حُسْنُ الْعَمَلِ	فَأَوْفَرَ الْحَظَّ لِمَنْ

بدا به حال انسان در دنیا هر چند به آرزوهای (دراز) خود برسد.

زندگی می‌کند در حالی که عوامل بیماری در او مکتوم و پایان عمرش نیز ناپیداست.

در حالی که کاملاً در سلامت است به طوری که مردم به حال او غبطه می‌خورند ناگهان گفته می‌شود که بیمار شد.

و در حالی که مشغول حرکت به این طرف و آن طرف است ناگهان می‌گویند که از این جهان چشم فرو بست.

بنابراین بهره کامل از آن کسانی است که اعمال نیک در پی داشته باشند.^۱

نکته‌ها

۱. نیرومند ضعیف!

انسان موجودی است از یک نظر بسیار قوی و نیرومند که عرصه زمین و پهنای آسمان و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار داده و تمام موجودات زمینی را مسخر خود ساخته و از تمام مواهب این جهان به نفع خود استفاده می‌کند. ولی با تمام قدرتی که دارد موجودی بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر است. یک پشه کوچک که گاه با چشم هم دیده نمی‌شود او را آزار می‌دهد یا بیمار می‌کند و گاهی سبب مرگ او می‌شود و از آن کوچک‌تر میکروب‌ها و ویروس‌های بیماری‌زا هستند که ابداً با چشم دیده نمی‌شوند ولی این موجودات نامرئی و ظاهراً بسیار ضعیف و ناتوان انسان‌های قوی و قهرمان را می‌توانند از پای درآورند.

این ترکیب عجیب انسان از قوت و ضعف ظاهراً برای این است که از طرفی بتواند مدارج ترقی و کمال را طی کند و از سویی دیگر گرفتار غرور و غفلت و خودبزر بینی نشود.

از جمله مسائلی که انسان با آن دست به گریبان است زمان اجل اوست که کاملاً مخفی و پنهان است. این نیز هشداری برای انسان‌هاست که آنی غافل نشوند و به گمان زندگی طولانی دست به هر کاری نزنند و فکر نکنند که زمان توبه از گناه و جبران خطاها وسیع است چراکه هر لحظه ممکن است مر او فرارسد. یک جرعه آب یا یک لقمه غذا می‌تواند گلوی او را بفشارد و در عین سلامتی، راهی دیار آخرت کند.

این‌ها حقایقی است که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آن اشاره فرموده و ریشه آن در قرآن مجید است می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ «خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است».^۱

در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» * «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»؛ «انسان، حریص آفریده شده * هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می‌کند».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ «و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!».^۳

در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه‌ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق‌العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه‌اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده‌ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می‌کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه‌ها

۱. نساء، آیه ۲۸.

۲. معارج، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳. لقمان، آیه ۳۴.

رهایی یابد ناگهان پشه‌ای وارد بینی او شد و به‌سوی مغز او بالا رفت. چهل روز او را آزار می‌داد به گونه‌ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می‌کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید.^۱

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام نزد منصور دوانیقی بود در این حال پشه‌ای منصور را آزار می‌داد و هر زمان او را از خود دور می‌ساخت دو مرتبه به‌سوی او باز می‌گشت. او روی به امام صادق علیه السلام نمود و عرض کرد: خداوند چرا این پشه (مزاحم) را آفریده است. امام علیه السلام فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ مِثْلَكَ؛ برای این که ستمگرانی مانند تو را خوار کند».^۲

۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو

دانشمندان تحقیقاتی درباره عرق کردن انسان و ماده تشکیل دهنده عرق و عوامل بدبویی آن کرده و به نتایج عجیب و شگفت‌انگیزی دست یافته‌اند. از جمله:

آن‌ها معتقدند که عرق بر دو گونه است: گونه‌ای از آن همان است که به‌هنگام فعالیت زیاد که بدن انسان گرم می‌شود و یا گرمی هوا تأثیر می‌گذارد بدن برای خنک شدن عرق می‌کند. این نوع عرق بدبو نیست.

نوع دوم عرقی است که در زیر بغل، کشاله ران، پاها و گاه کف دست‌ها ظاهر می‌شود. آن عرق بدبوست و تازه خود عرق نیز بدبو نمی‌باشد بلکه موجودات زنده ذره‌بینی که در این نقاط از بدن هستند از عرق استفاده می‌کنند و مدفوعی از خود خارج می‌سازند که بوی بد از آن است و به همین دلیل دستور داده شده که به‌خصوص این نقاط از بدن شسته شود تا محلی برای پرورش این موجودات

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۱، ص ۳۳۹.

۲. همان.

زنده باقی نماند و در روایات اسلامی نیز آمده است که یکی از فایده‌های غسل جمعه آن است که بوی بد زیر بغل را برطرف می‌کند.

البته وجود موهای زائد و بلند در زیر بغل نیز محل مناسبی برای پرورش این موجودات ذره‌بینی مزاحم است و لذا در روایات اسلامی دستور به برطرف کردن آن‌ها داده شده است.^۱

۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز

پشه ظاهراً موجود بسیار کوچک و بی‌ارزشی است ولی تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد که آن‌ها نیز جهان بزرگی برای خود دارند. آنان می‌گویند که بیش از ۲۸۰۰ گونه پشه در سراسر جهان وجود دارد و چون حشراتی خونسرد هستند در فصل زمستان به خواب زمستانی فرو می‌روند ولی به هنگامی که فعال می‌شوند به خون نیاز دارند اما نه برای تأمین انرژی بلکه پشه‌های ماده از آن برای تولید مثل و نمو تخم‌های خود استفاده می‌کنند.

خرطوم و نیش پشه از دو کانال مجزا تشکیل یافته، یکی مجرای بزاق است و دیگری برای مکیدن خون و عجیب این‌که پشه هنگام مکیدن خون، از طریق بزاق خود یک ماده ضد انعقاد خون ترشح می‌کند تا هنگام مکیدن آن لخته نگردد و همین بزاق پشه است که موجب تحریک بدن می‌گردد و در نتیجه خارش و تورم و قرمزی در محل پدید می‌آید.

پشه ماده قادر است از فاصله سی متری و گاه پنجاه متری بوی بدن انسان را احساس کند و به سوی او برای گرفتن خون بیاید. افرادی که گروه خونی آن‌ها O می‌باشد بیشتر گزیده می‌شوند و آنهایی که گروه خونی شان A می‌باشد کمتر.

۱. رجوع شود به وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب اغسال مسنونه، ح ۱۵.

وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ،

إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتُهُ كَأَمْرَاتِهِ.
فقال رجل من الخوارج: «قاتله الله كافرًا ما أفقهه» فوثب القوم ليقتلوه،
فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُوِيَ إِذَا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَن ذَنْبٍ!

روایت شده است که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن‌هاست. هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش!
در این هنگام مردی از خوارج گفت: خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا

و فقیه است!! هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند، ولی امام علیه السلام فرمود: آرام باشید جواب دشنام، بدگویی است و یا گذشت از گناه (نه کشتن مرد بدزبان).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق در خصال و مرحوم ابن شعبه در تحف العقول (با تفاوتی در ضمن حدیث اربع مائه) قبل از سید رضی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۷).

شرح و تفسیر

راه غلبه بر شهوت

این گفتار حکیمانه زمانی از امام علیه السلام صادر شد که روایت شده است آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود. امام علیه السلام فرمود: «چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن‌هاست»؛ (وَرُوی أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا).

«رَمَقَ» از ماده «رَمَقَ» (بر وزن رنگ) به معنای نگاه کردن است.

«فحول» جمع «فحل» (بر وزن نخل) به معنای جنس مذکر قوی است.

«طوامح» جمع «طامح» به معنای طغیانگر است.

«هباب» در بسیاری از نسخه‌ها و در لغت «هباب» به (کسر هاء) آمده و به معنای هیجان است و مجموع این سخن که در نهایت فصاحت و بلاغت بیان شده اشاره به این است که وقتی نظر مردی (مخصوصاً مرد جوان) بی اختیار به زن زیبایی می افتد هیجان جنسی پیدا می کند و راه علاجش همان است که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است.

در این جا امام علیه السلام تصریح می کند که افتادن چشم اصحاب بر چنین زنی خواه ناخواه سبب تحریک آن‌ها می شود.

سپس به عنوان یک حکیم آگاه و مهربان راه حل مشکل را به آنها نشان می‌دهد، می‌فرماید: «هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش»؛
 (فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأُمَّرَاتِهِ).

درست است که زن‌ها از نظر زیبایی و جاذبه جنسی با هم متفاوت‌اند ولی نتیجه نهایی ارتباط با آنها که آمیزش جنسی است کم و بیش یکسان است و می‌تواند جلوی تحریکات و انحرافات را بگیرد.

و این درسی است از سوی امام علیه السلام به همه جوانان که برای نجات از انحرافات جنسی و آلودگی به گناه اقدام به ازدواج کنند زیرا یک همسر مناسب می‌تواند جلوی همه این هیجان‌ها را بگیرد و اگر کسی هوی پرست و شهوت پرست نباشد مشکل جنسی خود را با همسرش به هر صورت حل خواهد کرد.

در این هنگام مردی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است»؛ (فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ»).

هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند ولی امام علیه السلام فرمود: «آرام باشید جواب دشنام، دشنام است و یا گذشت از گناه (نه اعدام)»؛ (فَوَثِبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ علیه السلام: رُوِيَ أَنَّهَا هُوَ سَبُّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنِ ذَنْبٍ!).

در این جا سؤالاتی پیش می‌آید که باید به پاسخ آنها پرداخت:

۱. بعضی سؤال می‌کنند که چرا امام علیه السلام در این جا نهی از منکر نفرمود بلکه تنها دستوری داد که اصحاب و یارانش در آینده با مشاهده زنی زیبا گرفتار مشکلی نشوند.

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که نظر انداختن اصحاب و یاران امام علیه السلام به آن زن عمدی نبود بلکه یک نظر اتفاقی و غیر ارادی بود و می‌دانیم چنین

نظریه‌ای جزء منکرات نیست که از آن نهی کنند. اگر کسی چشمش بی اختیار به چنین منظره‌ای افتاد و بعد به نگاه کردن ادامه داد، ادامه آن نگاه، گناه است. همچنین در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده است: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الرَّجُلِ تَمُرُّ بِهِ الْمَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَوَّلُ نَظْرَةٍ لَكَ وَالثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَلَا لَكَ وَ النَّظْرَةُ الثَّلَاثَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که زنی (زیبا) از مقابل مردی عبور می‌کند و آن مرد به او نگاه می‌نماید (چه حکمی دارد؟) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نخستین نظر از آن توست (چون بی اختیار است و گناهی در آن نیست) و نگاه دوم بر ضد توست نه به سود تو و نگاه سوم تیر زهرآگینی از تیرهای شیطان است، هرکس آن را برای خدا نه به سبب دیگری ترک کند خداوند ایمانی در قلب او ایجاد می‌کند که طعم آن را احساس می‌نماید»^۱.

۲. سؤال دیگر این‌که آن مرد خارجی که نعوذ بالله نسبت کفر به امام علیه السلام داد قطعاً ناصبی و کافر بود. چرا امام علیه السلام اجازه نداد او را به قتل برسانند؟ پاسخ این است که امام علیه السلام از تعبیر او استفاده کفر به معنای واقعی نفرمود بلکه این کفر همان کفری بود که خوارج می‌گفتند؛ آن‌ها معتقد بودند که هرکس گناه کبیره‌ای مرتکب شود و توبه نکند کافر خواهد بود و چون به زعم آن‌ها امام علیه السلام تن به مسأله حکمیت داده بود و این حکمیت به پندار آن‌ها برخلاف شرع بود چنین نسبتی را به امام علیه السلام داد و لذا امام علیه السلام او را در حد یک سب و لعن تلقی کرد و فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ».

۳. سؤال دیگر این‌که آیا می‌توان در مقابل دشنام، دشنام داد که در عبارت امام علیه السلام آمده است؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۸، ح ۱.

جواب این که مراد از سب در این جا لعن است یعنی می توان چنین شخص بدزبانی را لعن کرد چون مستحق لعن است.

در عین حال اشاره فرمود: راه دیگر، استفاده از عفو است همان راهی که امام علیه السلام درباره او انتخاب فرمود.

۴. سؤال دیگر همان چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه مطرح کرده است و آن این که می گوید: یکی از دوستان من هنگامی که این گفتار امام علیه السلام را شنید پرسید: چرا امام علیه السلام آن مرد را که از خوارج بود عفو کرد ولی هنگامی که اشعث تعبیر زشتی درباره امام علیه السلام در برابر سخنی که فرموده بود به کار برد و گفت: «هذه عليك لا لك؛ این سخن بر ضد توست نه به نفع تو»، امام علیه السلام برآشفته و او را به شدت توبیخ کرد و حتی او را مخاطب به خطاب «منافق بن کافر» فرمود؟

سپس چنین پاسخ می گوید که این مرد خارجی علم امام علیه السلام را ستود و در عین حال کلمه زشتی به امام علیه السلام گفت در حالی که اشعث بن قیس منافق، علم امام علیه السلام را انکار کرد و حضرت را به ناآگاهی متهم ساخت. چنین شخصی مستحق لعن و هرگونه سرزنش است.^۱

بعضی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند که اشعث، مرد منافق و شروری بود و می خواست با این سخنش شری به پا کند. امام علیه السلام محکم در مقابل او ایستاد و محکم او را بر سر جایش نشاند ولی این مرد خارجی چنین نظری نداشت و لذا امام علیه السلام او را مورد عفو قرار داد.

۵. سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است قرآن این که نسبت کفر به امام علیه السلام به هر معنا باشد سب امام علیه السلام محسوب می شود و می دانیم سب امامان معصوم علیهم السلام موجب کفر است همان گونه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۳.

فَقَدْ سَبَّيْنِي وَمَنْ سَبَّيْنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ کسی که علی علیه السلام را سب کند مرا سب کرده و کسی که مرا سب کند خدا را سب کرده است (و به یقین چنین کسی کافر است)»^۱.

بنابراین چرا امام علیه السلام اجازه قتل او را نداد؟

پاسخ این سؤال با توجه به سیره امام علیه السلام در هنگام حکومتش روشن می‌شود و آن این‌که امام علیه السلام برای جلوگیری از اختلاف در میان مسلمین و نقشه‌های شوم منافقین که پیوسته در صدد ایجاد اختلاف و جنگ داخلی بودند در بسیاری از این‌گونه موارد با مدارا رفتار کرد و مجازات بسیاری از مستحقین مجازات را موکول به زمان دیگری فرمود و محل کلام ما نیز از این قبیل بود که اگر امام علیه السلام دستور قتل این خارجی را می‌داد جمعیت خوارج فریاد بلند می‌کردند و غوغایی به راه می‌انداختند.

نکته

راه‌های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی

می‌دانیم که یکی از سرکش‌ترین غرائز انسان غریزه جنسی اوست، تا آن‌جا که مطابق بعضی از روایات تأثیر آن روی انسان مساوی است با تأثیر تمام غرائز دیگر. حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب شریف کافی آمده شاهد این مدعاست، می‌فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ... فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النُّصْفِ الْآخَرِ؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده، پس تقوای الهی را در نیم دیگر رعایت کند»^۲.

به همین دلیل بسیاری از پرونده‌های جنایی به این مسأله ختم می‌شود، تا

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۲.

آن جا که بعضی گفته اند: هیچ پرونده جنایی مهمی وجود ندارد که در آن پای زنی در میان نباشد. نیز به همین دلیل، اسلام برای پیشگیری از خطرات ناشی از این غریزه سرکش دستورات فراوانی داده است که بخش مهمی از آن در سوره نور که در واقع سوره عفت و پاکدامنی است آمده است از جمله:

تأکید بر مسأله ازدواج جوانان می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکار تان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!»^۱

اشاره به این که حتی فقر نمی تواند بهانه ای برای فرار از این موضوع شود. روشن است که اگر منظور از ازدواج، ازدواج های پر زرق و برق و پیر از تشریفات و چشم و هم چشمی ها باشد و هزینه های تالارهای پر از گناه آن ها سنگین و کمرشکن گردد بسیارند کسانی که قادر بر آن نیستند. اما اگر ساده باشد و مهریه گاه یک قرآن مجید و گاه یک شاخه گل و یا چهارده سکه طلا باشد و مراسمی ساده و مملو از معنویت و صفا برگزار کنند و دامنه توقعات، به خصوص در سنین جوانی که آغاز زندگی است کم شود، ازدواج کار آسانی خواهد بود. اسلام بر همه این موضوعات تأکید کرده است.

دیگر این که دستور مؤکد به حجاب داده تا یکی از مهمترین عوامل تحریک جوانان که خودنمایی زنان است از میان برود و از سویی دیگر به همه دستور داده که از چشم چرانی به شدت بپرهیزند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ

عَلَى جُيُوبِهِنَّ»؛ «به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است، و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)».^۱

و حتی در ذیل آیه اخیر از این‌که زنان به‌هنگام راه رفتن پایشان را محکم به زمین بزنند تا صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش افراد نامحرم برسد نهی فرموده، که حاکی از نهایت دقت اسلام در این زمینه است: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ».

و در سوره احزاب از این‌که زنان به‌هنگام سخن گفتن طرز کلام خود را به صورت هوس‌انگیز درآورند نهی فرموده مبدا بیماردلان به آن‌ها طمع کنند: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».^۲

در روایات اسلامی نیز دستورات جالب و دقیقی در این زمینه دیده می‌شود از جمله از رسول خدا ﷺ نقل شده است که هرگاه زنی در جایی بنشیند و آن محل بر اثر نشستن او کمی گرم شود مرد نامحرمی بلافاصله در آن جا ننشیند، تا آن محل سرد شود: «إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِسًا فَقَامَتْ عَنْهُ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِهَا رَجُلٌ حَتَّى يَبْرُدَ».^۳ حتی در صورتی که دسترسی به ازدواج دائم نباشد اجازه ازدواج موقت را داده که شرایط آن بسیار آسان و ساده‌تر است.

و دستورات فراوان دیگری که نقل همه آن‌ها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

۱. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. احزاب، آیه ۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۴۶، ح ۳۸.

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که آن را با تفاوتی که حاکی از تعدد منبع است آورده، می‌گوید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَبَانَ رُشْدَكَ مِنْ غَيْبِكَ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

شرح و تفسیر

عقل کافی

می‌دانیم عقل شاخه‌های متعدد و آثار فراوانی دارد و حتی گاهی شیطنت با عقل اشتباه می‌شود. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانهٔ عقلی را که مایهٔ نجات انسان است به روشنی بیان می‌کند و می‌فرماید: «این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد»؛
(كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ عَيْتِكَ مِنْ رُشْدِكَ).

ارباب لغت «غی» را به معنای گمراهی یا سرگردانی در بیراهه‌ها تفسیر کرده‌اند ولی به عقیدهٔ راغب در مفردات به هرگونه گمراهی غی گفته نمی‌شود بلکه به نوعی از گمراهی اطلاق می‌گردد که از فساد عقیده سرچشمه می‌گیرد و به تعبیر دیگر، گمراهی توأم با اعتقاد فاسد است.

«رشد» در لغت به معنای راه یافتن به مقصد و مقصود و رسیدن به واقع است و اگر به کودک بالغ شده و آگاه «رشید» گفته می‌شود برای این است که به مقصود رسیده و صلاح و مفسدهٔ خود را درک می‌کند.

البته در مورد عقل مراحل بالاتری نیز وجود دارد که انسان به وسیلهٔ آن دقایق معانی و مسائل عمیق علمی را درک می‌کند و می‌تواند نوآوری‌ها و ابتکارات فراوانی در علوم مختلف از خود به یادگار بگذارد. این مرحله از عقل، بسیار خوب است و مهم و تأثیرگذار ولی برای نجات انسان کافی نیست و چه بسیار عالمان بزرگی در فنون مختلف بودند که گرفتار انحرافات می‌شدند.

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان می باشد.

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ؛ خداوند در میان بندگانش هیچ نعمتی را مهمتر از عقل تقسیم نکرده است».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاقل باشد دیندار است و کسی که دیندار باشد وارد بهشت می شود».^۲

حتی ممکن است انسان در مسیر حق باشد ولی چون عقل درستی ندارد ناگهان فریب هوای نفس یا شیطان و یا انسان های شیطان صفت را بخورد و از راه منحرف گردد.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ؛ هنگامی که به شما خبر برسد که فلان شخص دارای حالت خوبی (و در مسیر اطاعت) است، به آن قناعت نکنید و نگاه به خوبی عقل او کنید چرا که جزای اعمال به مقدار عقل است».^۳

در حدیث دیگری که در تحف العقول آمده می خوانیم: جمعی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. مردی نصرانی از اهل نجران که دارای بیان خوب و وقار و هیبتی بود وارد مدینه شده بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چقدر این مرد نصرانی عاقل و هشیار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نگوئید. عاقل کسی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱، ح ۶.

۳. همان، ص ۱۲، ح ۹.

است که به یگانگی خداوند ایمان داشته باشد و اطاعت فرمان او کند؛ «مَنْ إِنْ
الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ»^۱.

این سخن را با اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده
و هماهنگ با این گفتار حکیمانه است پایان می دهیم:

و أَفْضَلُ قَسَمِ اللَّهِ لِلْمَرْءِ عَقْلُهُ فَلَيسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ
إِذَا أَكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ فَفَقَدَ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَمَارِبُهُ
يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ إِنَّهُ عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عِلْمُهُ وَتَجَارِبُهُ
يُزِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةُ عَقْلِهِ وَإِنْ كَانَ مَحْظُورًا عَلَيْهِ مَكَاسِبُهُ
يُشِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قِلَّةُ عَقْلِهِ وَإِنْ كَرُمَتْ أَعْرَاقُهُ وَمَنَاصِبُهُ

برترین تقسیم نعمتی که خداوند برای انسان کرده است عقل اوست
و هیچ چیز از نیکی ها به پای آن نمی رسد.

هنگامی که خداوند بخشنده عقل انسان را کامل کند به یقین تمام اخلاق
و اعمال او کامل می شود.

جوانمردان در میان مردم، با عقل خود زندگی می کنند چراکه علم و تجربه
همراه عقل است.

آنچه انسان را در میان مردم زینت می دهد سلامت عقل اوست هر چند
کسب و کار پر رونقی نداشته باشد.

و آنچه چهره انسان را در میان مردم زشت می سازد کمی عقل اوست هر چند
ریشه ها و منصب های او فراوان باشد.^۲

۱. تحف العقول، ص ۵۴.

۲. دیوان علی، ص ۶۶.

إِفْعَلُوا الْخَيْرَ وَ لَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلَهُ كَثِيرٌ،
وَ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَ اللَّهُ كَذَلِكَ. إِنَّ
لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ
و کمش بسیار است. هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من
سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. هرکدام از خیر و شر را اهلی
است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه غیر از نهج البلاغه نقل می کند غررالحکم آمدی است
که آن را با تفاوت‌هایی نه چندان زیاد آورده است (و احتمالاً از منبع دیگری گرفته است) (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

شرح و تفسیر

کار نیک کمش، بسیار است

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم و سرنوشت ساز در زندگی بشر اشاره می کند. نخست می فرماید: «کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است»؛ (افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ).

بسیارند اشخاصی که وقتی به کارهای نیک کوچک برخورد می کنند بی اعتنا از کنار آن می گذرند در حالی که گاهی همین کارهای کوچک، سرنوشت ساز است؛ ممکن است جرعه آبی تشنه ای را از مرگ نجات دهد یا مقدار کمی دوا مایه نجات انسانی از مرگ شود.

اضافه بر این اگر همه مردم حتی به کارهای نیک کوچک اهمیت دهند، قطره قطره جمع می شود و تبدیل به دریایی از خیر و خیرات می گردد.

از این گذشته هرگاه کار خیر به نیت اطاعت فرمان خدا انجام گیرد بزرگ خواهد بود همان گونه که گناه، هر قدر کوچک باشد به دلیل جایگاه عظیم پروردگار، بزرگ خواهد بود.

۱. «خیر» معنای وسیعی دارد که شامل هرگونه کار نیکی اعم از عبادات و خدمات مردمی و انسانی می شود. گاه در همین معنای عام به کار می رود مانند محل کلام ما و گاه در بخش خاصی به کار می رود که از قرینه کلام فهمیده می شود.

اضافه بر این، رفتن به سوی کارهای خیر کوچک انسان را به تدریج آماده برای خیرات بزرگ می‌کند و این خود نکته مهمی است.

در حکمت ۹۵ نیز به این نکته اشاره شده است: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَىٰ وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يَنْتَقَبَلُ؛ هیچ عملی اگر با تقوا (و قصد قربت) همراه باشد کم نیست و چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداوند است».

با توجه به این چهار نکته هیچ کار خیری را هر چند کم و کوچک باشد نباید نادیده گرفت. همان‌گونه که شر کوچک را نباید کوچک گرفت که گاه از کار شر کوچکی آتشی بی‌پایان برمی‌خیزد؛ می‌توان با یک کبریت شهر بزرگی را آتش زد و در تاریخ نیز خوانده‌ایم که حادثه قتل یک شاهزاده در اروپا جرعه جنگ جهانی را زد و به دنبال آن تمام اروپا در آتش سوخت.

به این ترتیب امام علیه السلام همه مردم را به کارهای نیک اعم از کوچک و بزرگ تشویق می‌کند تا در سایه آن جامعه اسلامی راستین به وجود آید.

در بخش دوم امام علیه السلام به عذر و بهانه‌هایی که بعضی از افراد برای فرار از کار نیک می‌آورند اشاره کرده و پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «هیچ‌یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد»؛ (وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكُ).

سپس امام علیه السلام توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می‌دهند»؛ (إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَا كُمُوهُ أَهْلُهُ).

۱. در تعدادی از نسخ نهج البلاغه به جای مهما «ما» آمده و در غرر الحکم نیز همین‌گونه است اگر چنین باشد ضمیر مفرد «ترکتّموه» به آن برمی‌گردد ولی اگر به صورت مهما شرطیه باشد مرجع ضمیر مبهم خواهد شد. بنابراین نسخه «ما» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در میان مردم، معمول است که وقتی کار خیری به کسی پیشنهاد می شود برای این که از آن فرار کند می گوید چرا به سراغ فلان کس نمی روی که هم ثروتش از من بیشتر است و هم امکانات فراوانی دارد؟ با وجود او نوبت به من و امثال من نمی رسد.

این در واقع بهانه ای است که انسان را از انجام کارهای خیر محروم می سازد. امام علیه السلام می فرماید: ای بسا همین سخن سبب شود که توفیق از چنین انسانی سلب گردد و هیچ گاه نتواند کار خیری انجام دهد.

اضافه بر آن، کارهای خیر بر زمین نمی ماند همان گونه که کارهای شر هم طرفدارانی از افراد شیطان صفت دارد. پس باید سعی کرد در صف گروه اول قرار گرفت و از قرار گرفتن در صف گروه دوم پرهیز کرد.

قرآن مجید نیز در این زمینه اشارات پر معنایی دارد که مضمون همه آنها این است که اگر گروهی به دنبال راه حق و کارهای نیک نباشند این بار بر زمین نمی ماند؛ اقوام دیگری هستند که آن را بر دوش می کشند و راه حق را هموار می سازند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَمَنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ فَكَذَّبُوا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾؛ «آنها (پیامبران) کسانی هستند که کتاب و حکم

و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (این گروه) به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که به آن، کافر نیستند».^۱

و در جای دیگری می فرماید: ﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمُ﴾؛ «و هرگاه (شما) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد که آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می کنند)».^۲

۱. انعام، آیه ۸۹.

۲. محمد، آیه ۳۸.

در جای دیگر از زبان هود علیه السلام پیغمبر الهی، خطاب به مخالفان قولش می‌گوید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾؛ «پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می‌کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی‌رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است!». ^۱

نیز در آیه دیگر خطاب به گروهی از امت اسلامی که برای رفتن به میدان جنگ تعلل می‌ورزیدند می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!». ^۲

کوتاه‌سخن این‌که آیین خدا در هیچ عصر و زمانی بدون پیرو راستین و فداکار نمی‌ماند ما باید سعی کنیم جزء آن گروه باشیم؛ چه افتخاری از این بزرگتر و چه فرصتی از این بهتر.

آخرین نکته‌ای که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم این می‌باشد که مفهوم جمله اخیر در کلام امام علیه السلام این نیست که نیک و بد هر کدام طالبانی دارد و اگر شما نیک و بد را ترک کنید آن‌ها به سراغش می‌روند بلکه منظور این است که این دو هر کدام طالبانی دارد شما به سوی نیکی‌ها و مبارزه با بدی‌ها بروید و اگر شما نروید کسانی هستند که این بار را به مقصد برسانند.

۱. هود، آیه ۵۷.

۲. توبه، آیه ۳۹.

مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلْمِيَّتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید و هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می بخشد و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا می گوید: این گفتار حکیمانه شبیه همان است که در حکمت ۸۹ با تفاوتی در الفاظ و اضافه‌ای بر این جا گذشت. منظور او این است که مدارک این سخن همان مدارکی می باشد که در آن جا ذکر کرده از جمله: تذکره ابن جوزی و نیز کسانی که قبل از سید رضی آن را آورده اند از جمله مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال و کتاب امالی و کلینی در روضه کافی با اضافه‌ای که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

شرح و تفسیر

اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...

مردم معمولاً خواهان سه چیزند: آراستگی ظاهر، تأمین امر معاش و حسن رابطه با سایر مردم. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و نورانی طرق معنوی رسیدن به این خواسته‌های سه‌گانه را در سه جمله کوتاه و پرمعنی بیان فرموده است. نخست می‌فرماید: «آن‌کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می‌نماید»؛ (مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ).

البته رابطه وثیق میان ظاهر و باطن، روح و جسم، و سریره و علانیه ایجاب می‌کند که حسن باطن تأثیر در حسن ظاهر بگذارد ولی از این گفتار امام علیه السلام استفاده می‌شود که خداوند نیز در این امر امداد و کمک می‌کند و به یقین با امداد الهی ظاهر چنین انسانی نیز اصلاح خواهد شد.

در دومین جمله می‌فرماید: «هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می‌بخشد»؛ (وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ).

عمل به دستورات دینی تنها منحصر به نماز و روزه و عبادات نیست بلکه سعی و تلاش و کوشش برای تحصیل روزی حلال و زندگی آبرومند نیز جزء آن است و به یقین دستورات دینی چنان است که اگر کسی به آن عمل کند دنیای او نیز آباد می‌شود و خداوند متعال برای رسیدن به این هدف به او کمک خواهد کرد.

قرآن مجید در سوره طلاق می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾؛ «وهرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!». ^۱

و اگر می بینیم کسانی ظاهراً اهل دین اند ولی دنیای آن ها تباه شده است، یا به این دلیل است که دین را به تمام و کمال نشناخته اند و تنها به بخشی از آن بسنده کرده اند یا نتیجه اعمال سابق خود را درک می کنند یا درگیر آزمونی از آزمون های الهی برای ترفیع مقام هستند و یا امور دیگری از این قبیل. بنابراین نباید وجود بعضی از استثنائات، ما را درباره اصل این قانون دچار شک کند.

در سومین جمله می فرماید: «و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد»؛ (وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ).

کسی که پیوند خود را با خدا محکم سازد به یقین خیانت نمی کند، راستگو و درست کردار است، دارای سخاوت و محبت در برابر خلق خداست و امر به معروف و نهی از منکر می کند و به یقین این اعمال سبب حسن ظن مردم به او و حسن رابطه آنها با وی می گردد.

قرآن مجید در سوره مریم می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ «مسلمانان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد!». ^۲

۱. طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. مریم، آیه ۹۶.

و در دعای ابراهیم علیه السلام برای فرزنداناش در سوره ابراهیم علیه السلام می خوانیم:

﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ نَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛ «دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز.»^۱

جالب توجه این‌که مرحوم کلینی هنگامی که این گفتار حکیمانه را در روضه کافی از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند مقدمه‌ای به این صورت می‌آورد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَتْ أَلْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ...؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دانشمندان و علما (انبیا و اولیا) هنگامی که می‌خواستند نصیحتی برای دیگران بنویسند سه چیز را که چهارمی نداشت می‌نگاشتند: کسی که در فکر آخرتش باشد خدا مشکل دنیایش را حل خواهد کرد و کسی که باطنش را اصلاح کند...»^۲.

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که عمل به این سه برنامه مهم برای سعادت انسان در دنیا و آخرت کافی است و نیاز به چیز دیگری نمی‌باشد.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عجیبی که شاهد بخشی از سخن مولاست در ذیل این کلام از تاریخ مروج الذهب نقل کرده، می‌گوید: در زمان متوکل عباسی شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد بود شبی در خواب دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او می‌گوید: این قاتل را آزاد کن. اسحاق بسیار ترسید و روز بعد فهرست اسامی زندانیان را بررسی کرد و قاتلی در آن ندید. دستور داد مأموران زندان را احضار کردند. سؤال کرد: آیا شخص متهم به قتل در زندان‌ها وجود دارد؟ یکی از آن‌ها گفت: آری ما اسمش را در فهرست زندانیان نوشته‌ایم. اسحاق مجدداً نگاهی به فهرست اسامی کرد در لابه‌لای آن‌ها نام مردی را دید که شهود گواهی به قاتل بودن او داده و خودش نیز اقرار کرده

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۴۷۷.

بود. دستور داد احضارش کنید، به او گفت: اگر راست بگویی من تو را آزاد خواهم کرد. آن مرد داستان خود را چنین نقل کرد: من و جمعی از دوستانم آلوده به انواع مفسد و محرمات بودیم. در منزلی در شهری به نام منصور حضور می‌یافتیم و هر کاری می‌خواستیم انجام می‌دادیم. روزی پیرزنی که واسطهٔ فساد در میان ما بود آمد و زن جوان زیبایی همراه داشت. هنگامی که آن زن وارد خانه شد فریاد کشید. من به سراغ او رفتم و او را در اتاقی وارد ساختم و به او آرامش دادم و دربارهٔ این کار او سؤال کردم. گفت: شما را به خدا سوگند مراعات حال مرا بکنید و از من دست بردارید این پیرزن مرا فریب داد و به من گفت خزانه‌ای دارد که در آن جعبهٔ زیبایی است که هیچ‌کس مثل آن را ندیده و مرا تشویق کرد که آن را ببینم. من به سخن او اطمینان پیدا کردم و با او به این جا آمدم که ناگهان خود را در میان شما دیدم. جد من رسول خدا ﷺ است و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و از دودمان حسن بن علی علیه السلام هستم احترام آن‌ها را دربارهٔ من رعایت کنید. من به او تضمین دادم که هر طور باشد او را خلاص خواهم کرد. به سراغ دوستانم رفتم و وضع آن زن را برای آن‌ها بازگو کردم ولی گویا مایهٔ تشویق آن‌ها برای تجاوز به آن زن شدم و به من گفتند: تو خواستهٔ خود را از آن زن برآورده کردی می‌خواهی ما را از او باز داری؟ برخاستند و به سراغ آن زن رفتند و من هم به حمایت از او برخاستم. در میان ما درگیری شد تا این‌که مرا مجروح ساختند. من به آن فردی که از همه بیشتر درمورد آن زن اصرار داشت و تصمیم بر هتک او گرفته بود حمله کردم و او را کشتم و پیوسته از آن زن دفاع می‌کردم تا این‌که او را رهایی بخشیدم و از خانه بیرون بردم. آن زن برای من دعا کرد و گفت: خداوند تو را از شر دشمنان محفوظ دارد همان‌گونه که تو مرا محفوظ داشتی و خداوند حامی تو باشد همان‌گونه که تو حامی من شدی. در این هنگام همسایگان صدای فریاد را از خانهٔ ما شنیدند و به‌سوی ما آمدند، کارد را در دست من دیدند در حالی که

مقتول در خون خود دست و پا می‌زد. به همین صورت مرا نزد مأمورین حکومت آوردند. اسحاق گفت: فهمیدم که تو در حفظ آن زن کوشیده‌ای. تو را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیدم. آن مرد نیز گفت: قسم به حق کسی که مرا به او بخشیده‌ای هرگز به هیچ گناهی بازگشت نمی‌کنم و تا پایان عمر به جاهای آلوده نخواهم رفت. در این جا بود که اسحاق خوابی را که دیده بود برای او بازگو کرد و گفت: خداوند خدمت تو را بی‌پاداش نگذاشت. سپس مال فراوانی را به او عرضه کرد اما او چیزی از آن را نپذیرفت.^۱

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲ مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۱۴، ص ۵۳۵.

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَّ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ،
وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.^۱

امام علیؑ فرمود:

حلم پرده‌ای است ساتر و عقل شمشیری است برنده؛ بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن.

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در اصول کافی است که با تفاوت و اضافهای آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی بخشی از آن را در غرر آورده (غررالحکم، ح ۳۰۰) و زمخشری در ربیع الابرار آن را به‌طور کامل نقل کرده است (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۴۴۶) و نویری (متوفای ۷۳۳) همین کلام نورانی را با اضافاتی در نهیة الارب آورده است. (نهیة الارب، ج ۶، ص ۹۶).

شرح و تفسیر

نقش حلم و عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نعمت خدادادی اشاره می‌فرماید که اگر انسان آن دو را در اختیار داشته باشد می‌تواند خود را از خطرات مادی و معنوی حفظ کند. می‌فرماید: «حلم پرده‌ای است پوشنده و عقل شمشیری است برنده»؛
(الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ).

سپس کاربرد این دو را در یک کلام کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن»؛ (فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ).

انسان برای حفظ خود در برابر خطرات مادی و معنوی احتیاج به دو چیز دارد: یکی وسیله‌ای که خود را در برابر خطرات بپوشاند مانند زره و دژهایی که در سابق وجود داشت و وسایل نقلیه محکمی که امروز در جنگ‌ها در آن خود را حفظ می‌کنند و دیگری سلاحی که به وسیله آن با دشمن مبارزه کند و او را از خود دور سازد.

امام علیه السلام این دو وسیله حیاتی را به حلم و عقل تفسیر کرده است.

حلم چگونه عیوب انسان را می‌پوشاند؟ روشن است که وقتی انسان عصبانی شد هم سخنان زشتی ممکن است بر زبان او بیاید و هم حرکات نادرستی انجام

دهد و خوی حیوانی خود را ظاهر و آشکار سازد و اضافه بر این بر آتش خشم سفیه و نادانی که در برابر او به درشت‌گویی و پرخاشگری برخاسته افزوده می‌شود و ناسزاهای دیگری می‌گوید و ای بسا عیوب پنهانی انسان را نیز آشکار سازد. بنابراین حلم تمام این‌ها را می‌پوشاند و از ضایعات حاصل از آن جلوگیری می‌کند.

قرآن مجید دربارهٔ پرهیزکاران راستین صفاتی را در سورهٔ آل عمران برشمرده که از جملهٔ آن‌ها این است: ﴿وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾؛ «آنهايي که بر خشم خود مسلط می‌شوند و غضب خود را فرو می‌نشانند و مردم (نادان و خطاکار) را می‌بخشند».^۱

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّىٰ يَكُونَ حَلِيمًا؛ انسان بندهٔ واقعی خدا نخواهد بود مگر آن زمانی که صاحب حلم و بردباری شود».^۲

در حکمت ۲۱۱ نیز خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری، دهان‌بند سفیهان است».

در حدیث پر معنای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِسَفِيهِهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَتُجْزَىٰ بِمَا قُلْتَ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبْرَتْ وَحَلُمْتَ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَنْتَمْتَ ذَلِكَ قَالَ فَإِنَّ رَدَّ الْحَلِيمِ عَلَيْهِ أَرْتَفَعَ الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشتهٔ الهی در آن جا نازل می‌شوند. به سفیه می‌گویند: آنچه می‌خواستی گفتی و همهٔ آن سزاوار خود توست و به زودی کیفر سخنانت را خواهی دید و به حلیم می‌گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی خداوند به زودی تو را می‌آمرزد اگر

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱.

به همین حال نزاع را به پایان رسانی. اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آن جا را ترک می‌گویند. (نه وعده غفرانی به حلیم می‌دهند و نه سفیه را تهدید می‌کنند).^۱

البته حلم و بردباری در مقابل افراد سفیه و نادان فایده بسیار مهم دیگری نیز دارد که در چند مورد از کلمات امام علیه السلام به آن اشاره شد و آن این که وقتی انسان باشخصیتی در مقابل سفیه سکوت آمیخته با حلم می‌کند مردم به یاری او برمی‌خیزند حتی در تعبیری امام علیه السلام می‌فرماید: حلم به منزله عشیره و قبیله‌ای است که انسان را در مقابل نادان حمایت می‌کند.^۲

و برای دفع خطرات هوای نفس دستور می‌دهد که با شمشیر عقل با آن مبارزه کن. به یقین خطرناک‌ترین دشمن انسان - همان‌گونه که در روایت نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده است - هوای نفس اوست: (أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ).^۳ و تنها چیزی که می‌تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد همان عقل است؛ عقلی که زیان‌های هوی پرستی را برای انسان تشریح می‌کند و عاقبت کار هوس‌بازان را به او نشان می‌دهد. هر قدر این عقل قوی‌تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد هوای نفس بر آن غلبه می‌کند و او را به گوشه‌ای می‌راند و محصور می‌سازد و خودش یکه‌تاز میدان وجود انسان می‌شود.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَىٰ فَلْيَغْلِبِ الْهُوَىٰ؛ کسی که دوست دارد به درجات بالای فضیلت انسانی برسد باید بر هوای نفس خود غالب گردد».^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۱.

۴. غرر الحکم، ح ۴۸۹۳.

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «وَتَوَقَّ مُجَازِفَةَ الْهَوَىٰ بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ وَ قِفْ عِنْدَ غَلْبَةِ الْهَوَىٰ بِاسْتِزْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابر آن بایست.»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۳، ح ۱.

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا
بَذَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ.

امام عليه السلام فرمود:

خداوند بندگانی دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره‌گیرند، به همین دلیل مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشد خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ داشتند از آن‌ها می‌گیرد و آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این شکرانه را انجام می‌دهند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی را مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوت‌هایی آورده که به احتمال قوی منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه نزد او بوده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).

اضافه می‌کنیم: همین سخن با تفاوت مختصری در تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۶۶).

شرح و تفسیر

واسطه‌های فیض

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوند بندگانی دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند»؛ (إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ). زیرا بندگان ضعیفی پیدا می‌شوند که توانایی مدیریت اموال خود را ندارند خداوند این مدیریت را به افرادی می‌سپارد که توان آن را دارند و در واقع سهم بندگان ضعیف را در اختیار بندگان قوی قرار می‌دهد تا آن را مدیریت کنند و به‌هنگام نیاز به آن‌ها بپردازند.

در واقع آن‌ها و کیلان خداوند در آن اموال هستند همان‌گونه که در حدیث قدسی وارد شده است: «الْمَالُ مَالِي وَالْفُقَرَاءُ عِيَالِي وَالْأَغْنِيَاءُ وَكَلَائِي فَمَنْ بَخَلَ بِمَالِي عَلَى عِيَالِي أُدْخِلَهُ النَّارَ وَلَا أَبَالِي؛ اموال، متعلق به من است و فقرا تحت کفالت من قرار دارند و اغنیا و کیلان من هستند و اگر از دادن اموال من به آن‌ها که تحت تکفل من اند خودداری کنند آن‌ها را وارد دوزخ می‌کنم و اهمیتی (به آنان) نمی‌دهم».^۱ سپس امام علیه السلام در ذیل این گفتار حکیمانه نتیجه‌گیری کرده، می‌فرماید: «اکنون که چنین است مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشند خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ دارند از آن‌ها

می‌گیرد سپس آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این وظیفه را انجام می‌دهند)؛
 (فَيَقْرُوهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ).

این کلام در واقع اخطار شدیدی به افراد متمکن و ثروتمند است که گمان نکنند همه آنچه را خداوند به آن‌ها ارزانی داشته متعلق به خود آن‌هاست بلکه خداوند سرپرستی اموال مورد نیاز نیازمندان را نیز به آن‌ها سپرده است. اگر به وظیفه خود در این سرپرستی و مدیریت عمل نکنند از آن‌ها می‌گیرد و به افرادی که وظیفه‌شناس اند می‌دهد.

حدیث قدسی بالا نیز که فرمود: فقرا تحت تکفل من اند و اغنیا وکلای من می‌باشند اشاره به این است که وکیل مادامی می‌تواند وکیل باشد که خیانت در امر وکالت نکند، آن روز که خیانت کند او را عزل می‌کنند و به دیگری می‌سپارند.

گفتار حکیمانه ۱۳ نیز که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمت به شمار روی آورد دنباله آن را به واسطه قلت شکرگزاری از خود دور نسازید». می‌تواند اشاره‌ای به همین نکته باشد زیرا یکی از شئون شکرگزاری نعمت این است که دیگران را هم در آن سهیم و بهره‌مند سازند.

در حدیثی که معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند می‌خوانیم: «مَا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَىٰ عَبْدٍ إِلَّا عَظُمَتْ مَوْنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَوْنَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ؛ نعمت خداوند بر هیچ بنده‌ای فزونی نمی‌یابد مگر این که هزینه‌های مردم بر او زیاد می‌شود کسی که آن هزینه‌ها را نپردازد آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْأِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب فعل المعروف، باب ۱۴، ح ۱۲.

فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ یکی از عوامل بقاء مسلمانان و بقاء اسلام این است که ثروت‌ها نزد کسانی باشد که حق را در آن بشناسند و کارهای نیک انجام دهند (و به نیازمندان کمک کنند) و یکی از عوامل فناء اسلام و فناء مسلمین این است که ثروت‌ها در دست کسانی باشد که حق را در آن نشناسند و نیکی نکنند.^۱ مضمون این گفتار حکیمانه با عبارات مختلف در روایات معصومین علیهم السلام بیان شده است.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلًا مِنْ خَلْقِهِ حَبَبَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَوَجَّهَ لِطَلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُخْبِيَهَا وَيُخْبِي بِهِنَّ أَهْلَهَا وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَضَ إِلَيْهِمْ الْمَعْرُوفَ وَبَغَضَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طَلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْرِمُ الْغَيْثَ عَلَى الْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَهَا وَيُهْلِكَ أَهْلَهَا وَمَا يَغْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ؛ خداوند متعال برای کارهای نیک (و خدمت به مردم) افرادی از خلق خود را قرار داده و انجام آن را محبوب آن‌ها ساخته و طالبان کمک را به سوی آن‌ها فرستاده و برآوردن حاجت آنان را برای آن‌ها آسان نموده همان‌گونه که باران در سرزمین خشک تأثیر می‌گذارد و آن را زنده می‌کند و صاحبان زمین به وسیله آن زنده می‌شوند و نیز خداوند دشمنانی برای کار نیک از خلقش قرار داده (که بر اثر اعمال و نیات سوئشان گرفتار این دشمنی شده‌اند) و انجام آن را در نظر آن‌ها مبعوض ساخته و طلب کردن از آن‌ها را بر طالبان نیکی ممنوع کرده همان‌گونه که باریدن بر (پاره‌ای از) زمین‌های خشک را بر باران ممنوع کرده تا آن زمین و اهلس هلاک شوند و آنچه خداوند عفو می‌کند بیشتر است».^۲

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى، إِذْ
سَقِمَ؛ وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ.

امام عليه السلام فرمود:

سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چرا که در همان حال که انسانی را تندرست می بینی ناگهان بیمار می شود و در همان حال که او را ثروتمند مشاهده می کنی ناگهان فقیر و مستمند می گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: منابع دیگر آن را در پایان بحث های نهج البلاغه خواهیم آورد. گویا در آن موقع دسترسی به منابع مختلف نداشته و یا وقت او اجازه نداده و موکول به بعد کرده است و متأسفانه بعداً هم موفق نشده به وعده خود در این مورد و امثال آن وفا کند. خدایش غریق رحمت گرداند. اضافه می کنیم: در کتاب التذکرة الحمدونیه ابن حمدون از علمای قرن ششم (که تمایل به تشیع داشته) این گفتار حکیمانه با مختصر تفاوتی آمده است. (التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۹۸۳).

شرح و تفسیر

بی‌اعتباری این دو نعمت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره ناپایداری نعمت‌های دنیا اشاره کرده و مخصوصاً دو نعمت بزرگ سلامتی و بی‌نیازی را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می‌بینی ناگهان بیمار می‌شود و در همان حال که او را ثروتمند می‌بینی ناگهان فقیر و مستمند می‌گردد»؛
(لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى، إِذْ سَقِمَ؛ وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ).

آنچه را امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده همه یا غالب ما در طول عمر خود نمونه‌های متعددی از آن را دیده‌ایم؛ افرادی سالم، قوی پیکر و قهرمان را مشاهده کرده‌ایم که ناگهان به ما اطلاع دادند بیمار شده و در بستر بیماری افتاده و قادر به حرکت نیست.

آری! انسان بسیار آسیب‌پذیر است، یک میکروب بسیار کوچک و از آن کوچکتر یک ویروس که با چشم مسلح نیز به زحمت دیده می‌شود ممکن است انسانی را از پای درآورد.

بیماری بسیار خطرناک سرطان، از طغیان یک سلول در بدن شروع می‌شود که رشد و نمو پی‌درپی می‌کند و تبدیل به غده‌ای سرطانی می‌شود و انسان قدرتمندی را از پای درمی‌آورد.

یک ر کوچک از ر هایی که قلب را تغذیه می کند به وسیله ذره کوچک خون لخته شده ای بسته می شود و ممکن است منجر به ایست قلبی گردد. ر های بسیار ظریفی که از لابه لای مغز می گذرند و آن را تغذیه می کنند اگر بر اثر فشار خون یا عامل دیگری پاره شوند و خون، بخشی از مغز را فراگیرد ممکن است قسمت مهمی از بدن را فلج کند یا انسان را به دیار باقی بفرستد. با این حال چگونه انسان مغرور می شود و چنین می پندارد که سلامتی او دائماً باقی و برقرار است و هر کاری از دستش برمی آید باید انجام دهد و به هر کس می خواهد ظلم و ستم روا دارد؟

اموال و ثروت های کلان انسان نیز وضع بهتری از این ندارد؛ یک آتش سوزی مهیب، یک زلزله، یک خشکسالی، یک تلاطم در امور اقتصادی جهان، یک جنگ محلی یا جهانی ممکن است آن ها را بر باد دهد، شب بخوابد در حالی که ثروتمندترین مردم جامعه خویش است، فردا به صورت فقیرترین افراد درآید و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و این را به تبی
آیا با این حال سزاوار است که انسان به اموال خویش مغرور گردد؟
شاعر عرب می گوید:

وَبَيْنَمَا الْمَرْءُ فِي الْأَحْيَاءِ مُغْتَبِطٌ إِذْ صَارَ فِي اللَّحْدِ تَسْفِيَهُ الْأَعَاصِيرِ
در همان حال که انسان در میان زندگان مورد غبطه این و آن است ناگهان چشم از دنیا فرو می بندد و به قبر سپرده می شود و بادها بر قبر او می وزند.
و شاعر دیگری می گوید:

لَا يَغْرُنَّكَ عِشَاءٌ سَاكِنٌ قَدْ يُوفَى بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ
شب آرام، تو را مغرور نسازد گاه ممکن است سحرگهان مر در انتظارت باشد.
شاعر دیگری می گوید:

وَكَمْ بَاتَ مِنْ مُتَرَفٍ فِي الْقُصُورِ فَعَوَّضَ فِي الصُّبْحِ عَنْهَا الْقُبُورَا

چه بسیار ثروتمندانی که شبانه در قصرها زندگی می‌کردند و صبحگاهان به جای آن در قبرها قرار گرفتند.^۱

در حکمت ۳۰۲ نیز همین معنا با عبارت جالب دیگری آمده بود. امام علیه السلام فرمود: «مَا الْمُتَّبَلَى الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَخْوَجِ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ؛ آن کس که به شدت به بلایی مبتلاست نیازمندتر به دعا نیست از کسی که مبتلا نمی‌باشد ولی هر لحظه انتظار آن را می‌کشد».

مقصود امام علیه السلام از این گفتارهای حکیمانه هشدار است به همه انسان‌ها که در زندگی دنیا گرفتار غفلت و غرور نشوند. هیچ چیز از دنیا برای هیچ کس در هیچ زمانی پایدار نیست و همه چیز در معرض زوال است آنچه باقی و پایدار می‌ماند ذات پاک خداست و تمام کارهایی که برای او انجام می‌شود.

در حالات شاعر معروف، اعشی می‌خوانیم که تصمیم گرفت به مکه بیاید و اسلام را بپذیرد. هنگامی که به مکه یا نزدیکی آن رسید بعضی از مشرکان قریش او را ملاقات کرده و از مقصدش جو یا شدند. او گفت: تصمیم گرفته‌ام که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسم و اسلام بیاورم. یکی از مشرکان گفت: می‌دانی که او زنا را حرام کرده است؟ اعشی گفت: والله من علاقه‌ای به این کار ندارم. سپس آن مرد مشرک گفت: می‌دانی که شراب را تحریم نموده است؟ اعشی گفت: اما این یکی هنوز مورد علاقه من است بنابراین من برمی‌گردم و امسال از آن بهره می‌گیرم سپس می‌آیم و اسلام را می‌پذیرم. او بازگشت و در همان سال از دنیا رفت و هرگز خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نرسید و اسلام را نپذیرفت.^۲

بنابراین تا فرصت در دست است باید کاری کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۸.

مَنْ شَكَأَ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَأَهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَ مَنْ شَكَأَهَا إِلَى كَافِرٍ،
فَكَأَنَّمَا شَكَأَ اللَّهَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده
و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر کلام سید رضی آورده این است که می‌گوید: مرحوم آمدی در غررالحکم، آن را به این صورت نقل کرده است: «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى غَيْرِ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ج ۵۶۳۶) و «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ج ۱۱۱۵) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰) و این تفاوت نشانه تعدد منابع است. اضافه می‌کنیم: زمخشری در کتاب ربیع الابرار عین این کلام نورانی را از امام علیؑ نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۹۵).

شرح و تفسیر

مشکل خود را با خدا بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در واقع به مؤمنان توصیه می‌کند که مشکلات و گرفتاری‌های خود را تنها با برادران مؤمن خود در میان نهند نه با دشمنان و کافران. می‌فرماید: «کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است»؛ (مَنْ شَكَاهَا لِأَلِيٍّ مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا لِأَلِيٍّ كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا لِلَّهِ).

تفاوت «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» و «شَكَاهَا لِلَّهِ» در این است که در اولی انسان، گرفتاری خود را در پیشگاه خدا شرح می‌دهد و از او تقاضای حل مشکل می‌کند که امری است بسیار پسندیده ولی در دومی از خداوند شکایت و گله می‌کند که چرا چنین نکرد و چنان نکرد، و این امری است بسیار زشت و ناپسند که انسان از پروردگاری که این همه نعمت برای او آفریده است شکایت کند.

روشن است کسی که نزد برادر ایمانی خود می‌رود و از گرفتاری‌ها و مشکلات خویش سخن می‌گوید هرگز تعبیراتی را که دلیل بر ناشکری و ناسپاسی باشد به کار نمی‌برد بلکه هدفش این است که با طرح مشکل خود از آن برادر کمک بطلبد و پناه بردن برادران ایمانی به یکدیگر در مشکلات، کار خلافی نیست بلکه مفهوم تعاون و همکاری همین است که هر کس در مشکلات

به یاری دیگری برخیزد. امروز این برادر از آن برادر کمک می‌طلبد، فردا به عکس.

البته بازگو کردن گرفتاری‌ها و مشکلات ممکن است برای کمک طلبیدن نباشد بلکه به عنوان درد دل برای کسب آرامش باشد اما تعبیر به «حاجه» نشان می‌دهد که منظور امام علیه السلام بازگو کردن برای حل مشکل است.

در داستان یعقوب و یوسف علیه السلام می‌خوانیم که یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»؛ «گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم)»!.^۱

این آیه شریفه نشان می‌دهد که واژه «شکایت» در ادبیات عرب به معنای ابراز ناراحتی و گله نیست و هرگز یعقوب علیه السلام در برابر خداوند گله نکرد بلکه مشکلات و گرفتاری‌های خود را بازگو نمود و لذا به دنبال آن می‌گوید: من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

به همین دلیل خداوند دعای او را مستجاب کرد و طولی نکشید که حاجت او را برآورد و دوران فراق او پایان یافت.

ولی اگر انسان مؤمنی نزد دشمنان اسلام حاجت خود را بازگو کند و یا درد دل نماید قطعاً کلمات دیگری را به کار می‌برد که خوشایند نیست و از این گذشته دشمن را خوشحال می‌کند و ای بسا دشمن سنگدل لب به ملامت او بگشاید و مشکلات را ناشی از مسلمان بودن او بداند. به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: چنین کسی گویا شکایت خدا را نزد آن فرد بی‌ایمان کرده است.

در تأیید این گفتار حکیمانه در حکمت ۶۶ آمده است: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَيَّ غَيْرِ أَهْلِهَا؛ از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از نامردان است».

۱. یوسف، آیه ۸۶.

مرحوم کلینی در روضه کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند که به بعضی از شیعیانش فرمود: «إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَازِلَةٌ فَلَا تَشْكُهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ لَكِنْ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعْذَمَ خِصْلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً بِمَالٍ وَ إِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً فَتُشْتَجَابُ أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ؛ هنگامی که مشکلی برای تو پیش می‌آید نزد هیچ‌یک از مخالفان بازگو مکن بلکه نزد بعضی از برادران دینی‌ات بازگو کن زیرا یکی از چهار چیز عاید تو می‌شود: یا با مال خویش تو را کمک می‌کند یا از موقعیت خویش به نفع تو استفاده می‌نماید یا دعایی در حق تو کرده و مستجاب می‌شود و یا مشورت مفیدی در اختیار تو می‌گذارد»^۱.

فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ
 إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ، وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ
 فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ.

امام علیؑ در یکی از اعیاد (عید فطر) فرمود:

امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول درگاه پروردگار
 و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته است و (بنابراین) هر روزی که
 در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام نورانی هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب
 پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار برای او
 حاصل نشد.

اضافه می‌کنیم: در شرح احقاق الحق همین مضمون با تفاوت‌هایی از جمعی از دانشمندان اهل سنت از
 امیرمؤمنان علیؑ نقل شده است از جمله شیخ ابو الفتح دیرینی در طهارة القلوب.

شرح و تفسیر

عید واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در یکی از اعیاد (عید فطر) فرموده، اشاره به نکته مهمی درباره عید کرده، نخست می فرماید: «امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آنها مقبول درگاه پروردگار و عبادت های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته باشد»؛ (فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ).

سپس نتیجه گسترده و مهمی از آن گرفته، می افزاید: «(بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است»؛ (وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ).

حقیقت این است که همه مردم جهان برای خود روزهای شادی خاصی دارند که آن را عید می نامند. این روزها یا مانند عید نوروز است که تحول جالبی در جهان طبیعت رخ می دهد؛ گیاهان می خندند، درختان شکوفه می کنند و حیات و زندگی در طبیعت تجدید می شود. یا این که در آن روز، فتح مهمی در تاریخ مردم یک منطقه واقع شده و یا تحول اجتماعی و علمی صورت گرفته که یاد و خاطره آن را زنده می دارند و عید می شمرند.

جالب این که در اسلام، اعیاد به دنبال اطاعت اوامر مهم الهی قرار دارد. در عید فطر، ملت مسلمان بعد از یک ماه روزه داشتن به فرمان خدا و عبادات

روزانه و شبانه و بر شیطان پیروز شدن، این پیروزی را جشن می‌گیرند؛ جشن اطاعت فرمان حق.

در عید قربان که دومین عید اسلامی است بعد از انجام فریضه حج توسط زوار خانه خدا و به پایان رساندن قسمت عمده این فریضه، حاجیانی که در منا هستند عید می‌گیرند و سایر مسلمانان نیز با آنها هم‌صدا می‌شوند و آن را روز عید اعلام می‌کنند که آن هم عید اطاعت است.

از این جا روشن می‌شود، این که امام علیه السلام می‌فرماید: روز عید فطر عید برای کسانی است که روزه و طاعات آنها قبول شده، یک واقعیت است. کسانی که خدای نکرده اصلاً روزه نگرفته‌اند و یا روزه‌های آنها آلوده به گناهان و نافرمانی‌ها بوده و به همین دلیل مقبول درگاه حق واقع نشده نمی‌توانند شاد و خوشحال باشند؛ شادی از آن کسانی است که طاعاتشان مقبول درگاه حق شده است.

بر اساس این منطق هر روزی که انسان در آن گناه نکند و از صبحگاهان تا آخر شب از معصیت پروردگار بپرهیزد آن روز، روز عید او محسوب می‌شود و به این بیان، ما می‌توانیم تمام ایام سال را ایام عید خود قرار دهیم.

البته در اسلام اعیاد دیگری وجود دارد که مربوط به حوادث بسیار مهم است از جمله عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و عید الله الاکبر نامیده شده است.

میلادهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز هر کدام عید محسوب می‌شود چون یادآور واقعه مهمی است و آن بهره‌مند شدن از یک پیشوای بزرگ الهی است.

شاعر عرب می‌گوید:

قَالُوا أَتَى الْعِيدَ وَالْأَيَّامَ مُشْرِقَةً وَأَنْتَ تَبْكِي وَكُلُّ النَّاسِ مَسْرُورٌ
فَقُلْتُ إِنَّ وَصَلَ الْأَحْبَابِ كَانَ لَنَا عِيداً وَإِلَّا فَهَذَا الْيَوْمُ عَاشُورٌ

گفتند: روز عید آمده و ایام نورانی و توأم با شادمانی است پس چرا تو گریه می‌کنی در حالی که همه مردم مسرورند؟

گفتم: اگر وصال محبوب رخ دهد عید ما خواهد بود و الازروز عاشورای ماست.^۱ در قرآن مجید نیز اشاره به یکی از اعیاد مسیحیان شده و آن روزی است که برای حواریین مائده آسمانی فرارسید. آن‌ها قبلاً به حضرت مسیح علیه السلام چنین گفته بودند که آیا پروردگار تو می‌تواند مائده‌ای از آسمان برای ما فرو فرستد که از آن بخوریم و اطمینان کامل به نبوت تو پیدا کنیم؟

در این جا حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت: خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی؛ **اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلِيَانَا وَأَخْرِنَا وَأَيَّةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ**^۲ یکی از علمای اهل سنت به نام ابو الفتح دیرینی در کتاب طهارة القلوب چنین نقل می‌کند که مردی در یکی از روزهای عید خدمت علی علیه السلام رسید. مشاهده کرد آن حضرت نان خشکی می‌خورد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! روز عید، شما نان خشک و خشن می‌خورید؟

امام علیه السلام فرمود: **«الْيَوْمَ عِيدٌ مِنْ قَبْلِ صَوْمِهِ وَ شُكْرِ سَعْيِهِ وَ غُفْرِ ذَنْبِهِ ثُمَّ قَالَ: الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْصِي اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ؛** امروز عید است برای کسانی که روزه آن‌ها قبول شده و به سعی آن‌ها پاداش داده شده و گناهانشان بخشوده شده است».

سپس فرمود: «امروز برای ما عید است و هر روزی که در آن معصیت خداوند را نکنیم آن روز هم برای ما عید است».^۳

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۳.

۲. مائده، آیه ۱۱۴

۳. شرح احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۵۹۴.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده که در یک روز عید فطر امام حسن علیه السلام گروهی را دید که بازی می‌کنند و (بیهوده) می‌خندند امام علیه السلام به یارانش فرمود: خداوند ماه رمضان را وسیله آزمایش خلق خود قرار داده که از طریق اطاعتش برای رسیدن به بهشت و رضایت او از یکدیگر پیشی گیرند. جمعی به سرعت در آن شتافتند و به مقصد رسیدند و گروهی تخلف کردند و گرفتار خسران شدند. بسیار مایه تعجب است از کسی که در این روز بیهوده می‌خندد و به بازی مشغول است؛ روزی که نیکوکاران پاداش داده می‌شوند و مقصران ناامید می‌گردند. به خدا سوگند اگر پرده‌ها کنار رود نیکوکاران به اعمال نیکشان سرگرم خواهند بود و بدکاران به بدی‌هایشان.^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۴۷۹.

إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسْرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ
 اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ،
 وَ دَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

امام علیه السلام فرمود:

بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می‌گرداند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا نیز هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد ولی همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار را پیدا نکرد.

شرح و تفسیر

بزرگترین حسرت

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته دقیقی می‌کند که بسیاری، در زندگی گرفتار آن‌اند. می‌فرماید: «بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می‌گرداند؛ (إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ).

گاه می‌شود که انسان مالی به دست می‌آورد ولی نمی‌تواند از آن استفاده کند و از دست می‌رود. چنین کسی واقعاً گرفتار حسرت می‌شود که چرا از این مال برای دنیا و آخرت استفاده نکردم ولی از آن فراتر حسرت کسی است که مال حلالی را به دست آورده ولی خودش از آن به نفع آخرتش بهره نگرفته و وارثان از آن بهره گرفته‌اند و در قیامت می‌بینند آن‌ها با اموالی که او با تلاش و زحمت به دست آورده بود به جایی رسیده‌اند و خودش محروم مانده است.

ولی از همه این‌ها بدتر حسرت کسی است که مال حرامی را با تلاش و زحمت به چنگ آورده و برای وارثانش گذاشته و وارثان بی‌آن‌که از حرام بودن آن باخبر باشند آن را در راه خدا انفاق کرده‌اند و ذخیره یوم المعاد آن‌ها شده

است. در حالی که آن کس که مال را به دست آورده در آن روز گرفتار مجازات الهی می شود. چنین حسرتی اعظم حسرت هاست.

این احتمال نیز وجود دارد که وارثان از حرام بودن آن آگاه می شوند ولی از آن جا که صاحبانش رانمی شناسند به عنوان اموال مجهول المالک که روش مصرف آن، صدقه به نیازمندان است به فقرا می دهند و از این راه حسناتی به دست می آورند در حالی که پدیدآورنده مال گرفتار سیئات خویش است.

گاه ممکن است مالی به دست انسان از طریق حرام بیفتد که حرمت آن تنها جنبه تکلیفی دارد مثلاً مرتکب احتکار شده که کار حرامی است ولی با توجه به این که معامله باطل نیست مالی که به دست آورده حرام نمی باشد در عین حال از آن بهره ای نمی گیرد و مال به دست وارثی می رسد که از آن در طریق اطاعت فرمان خدا بهره می گیرد. روز قیامت حسرت عظیم نصیب شخص اول است و فوز عظیم نصیب شخص دوم.

البته مانعی ندارد که هر سه معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد. زیرا به عقیده ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» هیچ اشکالی ندارد.

همین مضمون با تعبیر گویای دیگری در حدیثی از همان حضرت نقل شده است: کسی از محضر مبارک آن حضرت پرسید: چه کسی از همه حسرتش در قیامت بیشتر است؟ امام علیه السلام فرمود: «مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَأَدْخَلَ وَارِثُهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟» کسی که روز قیامت مال خود را در میزان عمل دیگری ببیند خداوند صاحب مال را به دوزخ بفرستد و وارثش را به بهشت.

کسی پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام علیه السلام فرمود: همان گونه که یکی از برادران دینی برای من نقل کرده که نزد کسی رفت که در حال احتضار بود به او گفت که این صد هزار درهمی که در این صندوق است چه وضعی دارد؟ گفت: هرگز نه زکات آن را پرداخته ام و نه با آن صلّه رحم کرده ام؟ گفت: پس

برای چه آن را اندوخته‌ای؟ گفت: برای مالیات حکومت و تقاضاهای قبیله و ترس از فقر بر عیال و دگرگونی زمان. آن برادر دینی گفت که هنوز از نزد او خارج نشده بودم که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (و فرزندانش از آن مال برای کارهای خیر و ادای حقوق بهره گرفتند).^۱

همین معنا دربارهٔ امور معنوی مانند علم نیز جاری است که عالمی از علوم خود استفاده نکند و بیچاره شود ولی دیگران با فراگرفتن علم از او اهل نجات گردند. همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلَ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَوْكِهِ عِلْمُهُ وَ اتِّبَاعِهِ الْهُوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین پشیمانی دوزخیان و برترین حسرت آن‌ها برای کسی است که دیگری را به سوی خداوند دعوت نمود و او اجابت کرد و پذیرفت و بدین سبب اطاعت خدا را می‌کند و خداوند او را وارد بهشت می‌سازد ولی دعوت کننده را به دوزخ می‌فرستد به دلیل ترک علم خویش و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز».^۲

ابن ابی‌الحدید داستان جالبی را از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که مردم دربارهٔ او می‌گفتند: «سعید بن شقی» (سعادت‌مند، فرزند شقاوت‌مند) و علتش آن بود که پدرش عبدالعزیز اموال زیادی را از مصر و شام و مدینه از طریق نفوذ برادرش عبدالملک در حکومت و حکومتی که عبدالعزیز خودش در مصر داشت و غیر آن به ظلم جمع‌آوری کرده بود. سپس تمام آن را برای فرزندش عمر گذاشت. او اموال مزبور را در راه اطاعت خداوند سبحان و کارهای خیر مصرف می‌کرد تا زمانی که خلافت به او رسید در آن زمان تمام اسناد مالکیتی را

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴، ۶۸. در حکمت ۴۱۶ نیز همین معنا باز با تعبیر دیگری آمده است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ۱.

که عبدالملک برای پدر او عبدالعزیز نوشته بود بیرون آورد و در حضور مردم همه آنها را پاره کرد و گفت: اینها اسنادی است که به صورت نامشروع نوشته شده و من همه آنها را به بیت‌المال بازگرداندم (تا همه مسلمین به خصوص نیازمندان از آن استفاده کنند).^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۴.

إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ،
وَلَمْ تَسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ،
وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آن‌ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا تنها مدرک دیگری که به آن اشاره کرده غررالحکم است که با تفاوت نسبتاً مختصری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۰).

اضافه می‌کنیم: ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) در کتاب جواهر المطالب همین مضمون را با تفاوت قابل توجهی به این صورت ذکر کرده است: «إِنَّ أَخْيَبَ النَّاسِ سَعِيًّا وَأَحْسَرَهُمْ صَفْقَةً مَنْ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَشِعْلِ بِهَا عَنْ مَعَادِهِ وَمَالِهِ، وَلَمْ تُوَافِقْهُ الْأَقْدَارُ عَلَى مُرَادِهِ وَقَدِيمِ عَلَى آخِرَتِهِ بغيرِ زاده» (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۴۴) کتاب مزبور گرچه بعد از نهج البلاغه گردآوری شده ولی تفاوت آن نشان می‌دهد که از منبع دیگری

شرح و تفسیر

زیانکارترین انسانها

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه کسی را که از همه بیشتر در معامله زندگی دنیا گرفتار خسران می‌شود و سعی و تلاش او به جایی نمی‌رسد معرفی کرده، می‌فرماید: «زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آنها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است»؛ (إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَحْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ^۱، وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَ قَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ).

«صفقة» در اصل به معنای زدن دست به دست به هنگام معامله است (خریدار و فروشنده به عنوان انجام معامله دستشان را به دست یکدیگر می‌زنند) و تصفیق

→ آن را اخذ کرده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکیمانه با تفاوت‌هایی ضمن وصایای علیؑ به فرزندش امام مجتبیؑ ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۸).

۱. در بسیاری از نسخ به جای «ماله»، «آماله» آمده است که تعبیر صحیح‌تری به نظر می‌رسد زیرا دنیاپرستان تمام تلاش خود را تنها برای رسیدن به مال نمی‌کنند بلکه برای رسیدن به مقام یا بهره‌مند شدن از عیش و نوش و شهوترانی نیز تلاش فراوان دارند.

به معنای کف زدن نیز آمده است و سپس این واژه به معنای معامله و دادوستد استعمال می‌شود.

«اخلق» از ماده «خلوق» به معنای کهنگی است.

«تبعه» به معنای پیامدهای نامطلوب است.

حاصل کلام امام علیه السلام این است که گروهی از انسان‌ها را به معامله گرانی تشبیه می‌کند که در این دنیا تمام نیروهای خود را برای رسیدن به آمال و آرزوها به کار می‌گیرند و در عین حال، مقدرات به آن‌ها اجازه رسیدن به مقصود را نمی‌دهد و هنگامی که از دنیا خارج می‌شوند چیزی نیندوخته‌اند در حالی که تمام نیروهای خود را از دست داده‌اند و با دست خالی و کوشش‌های بیهوده وارد عرصه محشر می‌شوند؛ کفه حسنات آن‌ها بسیار سبک و کفه سیئاتشان سنگین است. چراکه برای رسیدن به آمال و آرزوها علاوه بر هدر دادن نیروهای خدادادی، سیئاتی در نامه اعمال خود ثبت کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده‌اند.

اگر تنها نیروهای خود را از دست داده بودند و گناهی مرتکب نمی‌شدند حسرت آن‌ها کمتر بود اما شدیدترین حسرت‌ها به فرموده امام علیه السلام حسرت گروهی است که زبان حالشان این است:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشارات گویایی دارد از جمله در آیه ۱۶۷ سوره بقره می‌خوانیم: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ «خداوند این‌گونه است که اعمال آن‌ها را به صورت مایه حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!».

در سوره العصر نیز تصریح شده که همه انسان‌ها در خسران و زیان‌اند جز

گروهی که برنامه مشتمل بر چهار ماده دارند: ایمان، عمل صالح، دعوت به سوی حق و دعوت به استقامت (در برابر عوامل گناه، مشکلات اطاعت و مصائب):

﴿وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾.

در غرالحکم نیز همین معنا به صورت فشرده تری از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «أَخْسَرُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ بِالدُّنْيَا عَوْضًا عَنِ الْآخِرَةِ؛ زیان کارترین مردم کسی است که دنیا را به جای آخرت بپذیرد. (و برای رسیدن به آن هیچ قید و شرطی قائل نباشد)».^۱

در آیه ۱۴ سوره حدید آمده است: ﴿وَلَكِنَّكُمْ فَتَنَّا أَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛ «ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (های بیهوده) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان (مر از سوی) خدا فرارسید، و شیطان فریب کار شما را در برابر (اوامر) خداوند فریب داد!».

جمله «لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ» اشاره به این است که تقدیرات با گروهی همراه می شود و آن ها به خواسته دل و هوس های خود می رسند و دست خالی از دنیا می روند. گرچه این ها نیز زیان کارند ولی از آن ها زیان کارتر کسانی هستند که به آن خواسته ها نیز نمی رسند.

این سخن را با کلامی عبرت انگیز از مرحوم شیخ مفید در کتاب جمل پایان می دهیم. او از حسن بصری^۲ چنین نقل می کند که طلحه از یکی از مزارع بسیار

۱. غرالحکم، ج ۲۴۷۲.

۲. معروف این است که حسن بصری در جنگ جمل حضور نداشت و حتی در بعضی از روایات آمده است که او بعداً سخت از این مسأله پشیمان شد (بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۸) و آنچه در روایت مورد بحث از حسن نقل

وسیع و مهم که عثمان به او بخشیده بود خارج می شد مزرعه ای که گاه هنگام رفتن به آنجا هزار سوار او را همراهی می کردند سپس همراه او از مزرعه بازمی گشتند و این وضع همچنان ادامه یافت تا او در قتل عثمان شرکت کرد. هنگامی که جنگ جمل فرارسید برای جنگیدن به وسط میدان آمد در حالی که زره محکمی پوشیده بود تا او را از تیرهای دشمن حفظ کند. ناگهان تیری آمد و بر بدن او نشست و مقدرات الهی واقع شد. در آن حال می گفت: تاکنون به خاک افتادن کسی را ندیدم که از من بدبخت تر باشد. و این در حالی بود که سالها همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهاد کرده و از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمایت نموده بود. سرانجام این افتخارات را از دست داد. حسن بصری می افزاید: من قبر او را دیدم که عابران آن را آلوده کرده بودند. اما زیبر؛ او نیز هنگامی که پشیمان شد و از جنگ جمل کناره گیری کرد به سراغ یکی از قبایل عرب آمد و گفت: مرا پناه بدهید. به او گفتند: ای زیبر! تو قبلاً به دیگران پناه دادی و نیاز به پناه نداشتی. از چه چیز می ترسی؟ به خدا سوگند پسرت باعث این ترس تو شده است. در این هنگام ابن جرموز به سراغ او رفت و او را به قتل رساند. و به خدا سوگند هرگز کسی را ضایع تر از او ندیدم. قبر او در سرزمین وادی السباع، محلی است که شغالان آن را آلوده می کنند.

سپس می افزاید: «وَلَمَّا خَرَجَا لَمْ يُدْرِكَا مَا طَلَبَا وَلَمْ يَرْجِعَا إِلَى مَا تَرَكََا؛ آری، این دو نفر از دنیا رفتند و به آنچه می خواستند، نرسیدند (و آنچه را از دست دادند نیز دوباره به دست نیاوردند)».^۱

→ شده ظاهراً با واسطه بوده است همان گونه که روایات دیگری از او درباره جنگ جمل با تصریح به واسطه نقل شده است. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷، ح ۳۱۳).

۱. جمل، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۴۳۱

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

امام علیه السلام فرمود:

روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و شبیه صدر این کلام در نامه ۳۱ (وصیت امام علیه السلام به فرزند دلبندهش امام مجتبی علیه السلام) و در حکمت ۳۷۹ آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۱).

شرح و تفسیر

طالبان دنیا و طالبان آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای این که دنیاپرستان را از راهی که می‌روند بازدارد و طالبان آخرت را در مسیری که دارند تشویق کند می‌فرماید: «روزی بر دوگونه است: یکی آن که به دنبال انسان می‌آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می‌رود»؛ (الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ).

تجربه‌های ما نیز در زندگی به ما نشان داده است که گاه روزی‌های فراوانی بی آن که انسان به دنبال آن برود و یا تلاش زیادی داشته باشد به او می‌رسد و گاه به عکس، تمام تلاش خود را برای رسیدن به اموال و ثروت‌هایی به کار می‌گیرد و گاه بخش مهمی از عمر خودش را در این راه صرف می‌کند ولی هرگز به آن نمی‌رسد و ناکام از دنیا می‌رود.

لذا امام علیه السلام به دنبال این تقسیم دوگانه می‌فرماید: «کسی که دنیا را بطلبد، مر ، او را می‌طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته‌هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی‌آید تا وی روزی‌اش را به طور کامل از دنیا برگیرد»؛ (فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا).

اشاره به این که دنیاپرستان غالباً به اهداف خود نمی‌رسند به خصوص این که هر قدر از دنیا را به دست آورند عطش آن‌ها فزون‌تر می‌شود تا زمانی که مر

گلولی آن‌ها را می‌فشارد و با حسرت آنچه به دست نیاورده‌اند و حسرت عدم استفاده از آنچه به دست آورده‌اند با زندگی وداع می‌گویند.

به عکس، طالبان آخرت به وسیله تلاش آمیخته با تقوایی که دارند به زندگی ساده مطلوبی می‌رسند و خداوند منان روزی آن‌ها را تأمین می‌کند و زمانی که از دنیا می‌روند نه حسرت و آه دارند و نه نگرانی.

در روایت هشامیه معروف که مرحوم کلینی در آغاز کتاب کافی آن را آورده است از قول امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَرِزْقُهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتُهُ؛ عاقلان، زهد در دنیا و رغبت در آخرت را پیشه کردند زیرا آن‌ها می‌دانند که دنیا طالب و مطلوب و آخرت نیز طالب و مطلوب است (یعنی) آن‌کس که آخرت را طلب کند دنیا به سراغ او می‌آید تا رزق او را به طور کامل به او برساند اما کسی که دنیا را طلب کند آخرت، او را می‌طلبد یعنی مر به سراغش می‌آید؛ هم دنیایش را فاسد می‌کند و هم آخرتش را»^۱.

البته مفهوم این سخن این نیست که طالبان آخرت برای تأمین زندگی ساده خود تلاش نکنند چراکه در روایات زیادی دستور به تلاش برای معاش داده شده است، بلکه منظور این است که دنیاطلبان که پیوسته برای رسیدن به اموال و ثروت‌های بیشتر تلاش می‌کنند حرص را کنار بگذارند و عمر خود را برای چیزی که هرگز به دست نمی‌آید و یا اگر به دست آید نمی‌توان آن را مصرف کرد تباہ نکنند.

در حکمت ۳۷۹ نیز تعبیر دیگری از این گفتار حکیمانه آمده است آن‌جا که

امام علیه السلام روزی را به دوگونه تقسیم می‌کند: گونه‌ای از آن به سراغ انسان می‌آید هرچند او به سراغش نرود و گونه‌ای از آن که انسان به سراغ آن می‌رود؛ گاه به آن می‌رسد و گاه به آن نمی‌رسد و به دنبال آن، امام علیه السلام توصیه به خویشتن‌داری از زیادت‌طلبی و حرص می‌کند، همان چیزی که جهان را پر از شور و شر می‌کند و سرچشمه بسیاری از بدبختی‌هاست.

شبهه همین مضمون در وصیت‌نامه امام علیه السلام به فرزندش حسن به علی علیه السلام دیده می‌شود و تمام این عبارات پرمعنا برای نجات انسان‌ها از چنگال حرص در دنیاست.

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا، وَاسْتَعْلَوْا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ، وَرَأَوْا اسْتِكْتَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَلَّمَ النَّاسُ، وَسَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرُونَ مَرْجُوءًا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام علیه السلام فرمود:

اولیاء الله (دوستان واقعی خدا) کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند، آن ها به آینده آن مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز آن سرگرم اند، و اموری را که بیم دارند سرانجام قاتلشان خواهد شد از میان می برند، آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند، و آنچه را دیگران از دنیا بسیار می شمارند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند، آنان با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند، کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن

حقایق را درک می‌کنند، قرآن به وسیله آن‌ها برپاست همان‌گونه که آن‌ها به وسیله قرآن برپا هستند، برتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابو نعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیة الاولیاء از حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده و اگر این نسبت صحیح باشد مفهومی این است که ابو نعیم آن را به عربی ترجمه نموده زیرا زبان عیسی علیه السلام عربی نبود. سپس اضافه می‌کند که مرحوم مفید (قبل از سید رضی) آن را در کتاب مجالس از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

شرح و تفسیر

دوازده صفت اولیاء الله

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا و حکیمانه، دوستان خاص خدا را با اوصاف دوازده گانه ای معرفی می کند.

نخست می فرماید: «اولیاء الله کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند»؛ (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا).

همان گونه که قرآن مجید در سوره روم آیه ۷ می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ «آن ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل اند!».

آری ظاهر دنیا آن ها را چنان به خود مشغول می سازد که گمان می کنند هدف نهایی و کمال مطلق در رسیدن به آن است ولی اولیاء الله می دانند دنیا سرایی است ناپایدار، مزرعه ای است برای آخرت و منزلگاهی است بر سر راه که باید از آن زاد و توشه برای سفر طولانی آخرت بگیرند.

در دومین صفت می فرماید: «آن ها به آینده دنیا (سرای آخرت) مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز و حاضر آن سرگرم اند»؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا أَشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا).

اولیاء الله دنیا را گذرگاهی در مسیر آخرت می بینند در حالی که دنیاپرستان گمان می کنند سرای همیشگی آن هاست و هرکدام مطابق تفکر خود عمل می کنند.

قرآن مجید در سوره کهف، آیه ۲۸ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به سبب زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها بر مگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

در سومین وصف می فرماید: «آن ها اموری را که خوف دارند سرانجام قاتلشان باشد از میان می برند»؛ (فَأَمَّا تُوِيَ مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ).

اولیاء الله از چه اموری می ترسند که مایه مرگشان شود؟ (منظور مر دل هاست).

پاسخ روشن است: آن ها از هوی و هوس های سرکش، و حرص و طمع، و از وسوسه ها و نقشه های پیچیده شیطان و شیطان صفتان بیمناکاند، مبدا بر آنان چیره شود و قلب آن ها را بمیراند.

قرآن مجید دنیاپرستانی را که هوی و هوس ها بر آن ها غلبه کرده مردگانی می شمرد که حتی صدای پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش آنها نمی رسد: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ «مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی!»^۱

۱. نمل، آیه ۸۰.

در چهارمین وصف می‌فرماید: «آنچه را که می‌دانند سرانجام آن‌ها را ترک می‌گویند، رها می‌سازند»؛ (وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَبْقَى لَهُمْ).

آری آن‌ها می‌دانند مقام‌ها و زینت‌ها و ثروت‌ها سرانجام، آن‌ها را ترک می‌کند و تنها با کفنی ساده به سوی دیار آخرت رهسپار می‌شوند پس چه بهتر که دل به این امور عاریتی نبندند، در نتیجه پیش از آن‌که این امور آن‌ها را ترک کند، آن‌ها این امور را به فراموشی می‌سپارند.

تعبیر به «منها» که از «من» تبعیضیه در آن استفاده شده اشاره به این است که اموری در دنیا وجود دارد که هرگز انسان را ترک نمی‌گوید و در همه موارد با اوست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾؛ «آنچه نزد شما ذخیره شده نابود می‌شود و آنچه در نزد خداست باقی می‌ماند».^۱

نیز قبلاً (در خطبه ۲۰۳) خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ دل‌های خود را از دنیا خارج کنید پیش از آن‌که بدن‌های شما خارج شود».

آنگاه در پنجمین وصف می‌فرماید: «آنچه را دیگران از دنیا بسیار می‌بینند اولیاء الله کم می‌شمرند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می‌کنند»؛ (وَرَأَوْا أَسْتَكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا أَسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فُوتًا).

این یک واقعیت است که دنیاپرستان هنگامی که به مال یا ثروت زیاد یا مقام مهمی می‌رسند در نظرشان بسیار زیاد است در حالی که دوستان خدا آن را متاع بی‌ارزشی می‌دانند، تا آن‌جا که امیر مؤمنان علی علیه السلام تمام دنیا و آنچه در زیر افلاک واقع شده را کمتر از بر درختی می‌داند که در دهان ملخی جویده شده است و سپس می‌افزاید: علی را با نعمت‌هایی که به زودی فانی می‌شود چه کار؟: «إِنَّ

دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى»^۱.

جمله «وَدَرَ كَهْمٌ لَهَا فُوتًا» اشاره به این است که اولیاءالله رسیدن به زرق و برق و اموال و مقامات دنیوی را نه تنها برای خود افتخاری نمی‌دانند بلکه آن را سبب از دست دادن توفیقات بیشتر و مهمتری محسوب می‌دارند؛ درست به عکس دنیاپرستان که آن را افتخار می‌شمرند هرچند توفیقات بیشتری را برای رسیدن به معنویات از دست بدهند.

و در ششمین و هفتمین وصف می‌فرماید: «با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح‌اند دشمن‌اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن‌اند در صلح‌اند»؛ (أَعْدَاءُ مَا سَأَلَمَ النَّاسُ، وَ سَلَمَ مَا عَادَى النَّاسُ!).

روشن است که دنیاپرستان با شهوات دنیا و لذات نامشروع آن و افتخار و مباحات به فزونی مال و ثروت پیوند دوستی بسته‌اند چیزی که اولیاءالله با آن مخالف‌اند و از سویی دیگر، دنیاپرستان، با تقوا و پرهیزکاری و زهد و ایثار و فداکاری دشمن‌اند همان چیزهایی که اولیاءالله با آن پیمان صلح و دوستی بسته‌اند.

اولیاءالله طرفدار حق‌اند و دنیاپرستان مخالف آن، چون اجرای حق منافع کثیف آن‌ها را بر باد می‌دهد و به عکس، اولیاءالله دشمن ظلم و ستم هستند چیزی که دنیاپرستان پیوسته از آن طرفداری می‌کنند زیرا اهداف شوم آن‌ها را تحقق می‌بخشد.

در هشتمین و نهمین توصیف آن‌ها می‌فرماید: «کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن‌ها فهمیده می‌شود و آن‌ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می‌کنند»؛ (بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا).

آری از یک سو حق جویان و حق طلبان به سراغ آنها می‌روند و حقایق قرآن را از آنها دریافت می‌دارند و از سویی دیگر خود آنها نیز به سراغ قرآن می‌روند و حقایق را از آن درمی‌یابند و به تعبیر دیگر سرچشمه فهم مردم از قرآن، آنها هستند و سرچشمه علوم آنها قرآن است.

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه ۴۹ می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛ «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد».

و در جای دیگر می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱.
جمعی از مفسران نهج البلاغه جمله «وبه علموا» را چنین تفسیر کرده‌اند که مقام و منزلت آنها در نزد مردم به وسیله قرآن دانسته می‌شود؛ آیاتی همچون آیات مباهله و تطهیر و ولایت و امثال آن بیانگر مقامات آنهاست. البته این تفسیر در صورتی صحیح است که «علموا» به صورت فعل مجهول (علموا) خوانده شود ولی هرگاه - آن‌گونه که در نسخه‌های مختلف آمده است - به صورت فعل معلوم (علموا) خوانده شود تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم.
سپس در دهمین و یازدهمین وصف اولیاء الله می‌افزاید: «قرآن به وسیله آنها برپاست همان‌گونه که آنها به وسیله قرآن برپا هستند»؛ (و بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا).

دلیل قیام قرآن به وسیله آنها روشن است زیرا تبلیغ قرآن و تبیین مفاهیم آن برای عموم مردم و اجرای دستورات آن، به وسیله آنها صورت می‌گیرد.
اما قیام آنها به وسیله قرآن به سبب آن است که قرآن سرچشمه اصلی تمام علوم و دانش‌های آنهاست.

آری آن‌ها همچون چشمه‌هایی هستند که از منابع زیرزمین مدد می‌گیرند و سپس به سوی باغ‌ها و گلزارها و کشتزارها سرازیر می‌شوند. این دو وصف در واقع تأییدی است بر دو وصف سابق، با این تفاوت که در دو وصف سابق، سخن از علم و آگاهی آن‌ها و علم و آگاهی مردم به وسیله آن‌ها بود و در این جا سخن از عمل به دستورات و اجرای اوامر و نواهی الهی است. در جمله «به قاموا» این احتمال نیز وجود دارد که برجستگی آن‌ها در میان مردم و موقعیت آنان در افکار عمومی به سبب قرآن مجید است که آن‌ها را ستوده و منزلت آن‌ها را روشن ساخته است.

در واقع مضمون این دو جمله همان است که به صورت دیگر در حدیث ثقلین آمده است آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۱.

سپس امام علیه السلام در دوازدهمین و آخرین وصف اولیاء الله می‌فرماید: «بالا تر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند»؛ (لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ).

آری آن‌ها به لطف عمیم و بی‌پایان خداوند امیدوارند که بالاتر از آن چیزی نیست و از خشم و سخط او می‌ترسند که مخوف‌تر از آن چیزی نمی‌باشد و در حقیقت، خوف و رجاء، وجود آن‌ها را پر کرده و به همین دلیل نه دل‌بستگی به غیر او دارند، نه غیر او را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانند و نه از غیر او بیمناک‌اند و همین امر مایه صبر و استقامت و ثبات آن‌ها در تمام حوادث زندگی است.

۱. برای اطلاع از مدارک این حدیث معتبر به جلد نهم پیام قرآن تحت عنوان «حدیث ثقلین» مراجعه شود در آن جا بیست و دو مدرک از صحاح معروف اهل سنت و سنن و غیر آن‌ها ذکر شده است.

در حکمت ۸۲ نیز تعبیری شبیه همین تعبیر آمده بود آن جا که فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که برای به دست آوردن آن هر قدر تلاش و کوشش کنید به جاست. سپس فرمود: «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ هیچ کس از شما امیدش جز به پروردگارش نباشد و از هیچ چیز جز گناهش نهراسد».

نکته

اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟

بسیاری از شارحان نهج البلاغه که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند تصریح کرده‌اند که این اوصاف مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است، آن‌ها بودند که این صفات دوازده‌گانه را در سرحد اعلا داشتند، آن‌ها بودند که مفسران حقیقی قرآن و برپا دارنده احکام آن محسوب می‌شدند و قرآن نیز فضایل آن‌ها را بیان کرده است.^۱

ابن ابی‌الحدید به این جا که می‌رسد می‌گوید: مطابق عقیده شیعه این صفات قابل تطبیق بر امامان معصوم آن‌هاست ولی ما آن را ناظر به جمعی از علمای عارفین می‌دانیم.^۲

این احتمال نیز وجود دارد که صورت کامل و جامع این صفات در امامان معصوم علیهم السلام یافت می‌شود و کلام مزبور در درجه اول ناظر به آن‌هاست ولی مرتبه و مرحله‌ای از آن نیز در بزرگان علما وجود دارد که علاوه بر صفاتی مانند توجه به آخرت و کم‌ارزش دانستن دنیا و زهد در زندگی مادی، دارای بخش مهمی از علوم قرآن و تفسیر هستند و در میان مردم آن‌ها را گسترش می‌دهند

۱. به شرح نهج البلاغه ابن میثم و مرحوم مغنیه و علامه شوشتری و مرحوم کمره‌ای رجوع شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷.

و مردم نیز به اعتبار تأکیدهایی که قرآن درباره رجوع به علما و دانشمندان دارد به آن‌ها رجوع کرده و می‌کنند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز همین احتمال را پذیرفته، آن‌جا که می‌گوید: «وهذه من أوصاف أئمتنا المقدَّسين صلواتُ الله عليهم أجمعين ويحتمل أن تشمل الحفظَةَ لأخبارهم المُقتَبِسين من أنوارهم».^۱

أَذْكُرُوا أَنْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ.

امام عليه السلام فرمود:

به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد
و تبعات و آثار سوء آن (مدتها) باقی می‌ماند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غررالحکم این جمله را با دو تفاوت نقل کرده است: «اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات و بقاء التبعات» و این تفاوت نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

شرح و تفسیر

لذات زودگذر و تبعات بسیار

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجهی درباره گناهان اشاره کرده، می‌فرماید: «به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد و تبعات و آثار سوء آن باقی می‌ماند»؛ (أَذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَ بَقَاءَ التَّبَعَاتِ). این یک واقعیت است که معاصی و گناهان لذت‌بخش، لذاتی ناپایدار و زودگذر دارند؛ یک فرد شراب‌خوار چقدر از آنچه می‌نوشد لذت می‌برد و یا زناکار لذتش از این گناه چقدر زمان می‌برد؟ و این در حالی است که آثار گناه و تبعات آن بسیار طولانی و پایدار است.

اما تبعات اخروی آن تا دامنه قیامت و در عرصه قیامت باقی و برقرار است و حتی تبعات و آثار سوء دنیوی آن نیز غالباً طولانی است؛ شراب‌خوار، به‌خصوص با تکرار این گناه، انواع بیماری‌ها را برای خود خریداری می‌کند. افرادی را می‌بینیم که چند صباحی با استعمال مواد مخدر چنان خود را اسیر و ذلیل می‌کنند که این ذلت و اسارت تا آخر عمر بی‌ثمرشان از آن‌ها دست‌بردار نیست.

شخص ظالمی ممکن است در یک لحظه مرتکب قتل شود و لذت انتقام از مخالف خود را بچشد اما ناراحتی و جدان، یک عمر باقی است اضافه بر این گناه

زندان طویل المدتی به سبب آن دامنگیرش می شود و عذاب الهی کشتن مؤمنان بی گناه طبق صریح قرآن مجید، خلود در جهنم و عذاب جاویدان است.^۱
بنابراین هرکس در لحظه فراهم شدن اسباب گناه باید مراقب این نکته باشد که لذتش بسیار زودگذر و آثار سوئش بسیار درازمدت است.

اضافه بر همه این ها آن گونه که از آیات و روایات اسلامی برمی آید یکی از آثار گناهان، سلب نعمت ها و مواهب الهی است که گاه زمان های بسیار طولانی این محرومیت ادامه می یابد. همان گونه که در خطبه ۱۷۸ می خوانیم: «ایمُ اللَّهُ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا؛ به خدا سوگند هرگز ملتی که در ناز و نعمت می زیستند نعمتشان زوال نیافت مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند. اضافه بر این ها بسیار می شود که بر اثر یک گناه لذت بخش زودگذر، ننگ و عاری بر دامان انسان می نشیند که بعد از مر نیز مردم او را به زشتی یاد می کنند».

در اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است چنین می خوانیم:

تَفَنَى اللَّذَاذَةَ مِمَّنْ نَالَ شَهْوَتَهَا مِنْ الْحَرَامِ وَ يَبْقَى الْإِثْمُ وَ الْعَارُ
تَبَقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَغَبَّتِهَا لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کسانی که به شهوت های نفسانی می رسند لذتش به زودی پایان می گیرد لذاتی که از حرام حاصل شده ولی گناه و ننگ آن باقی می ماند.

آری عواقب سوء آن در پایان، می ماند و هیچ خیری در لذتی که بعد از آن آتش دوزخ باشد نیست.^۲

۱. نساء، آیه ۹۳.

۲. دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۰۴.

در دعای ۳۱ صحیفه سجادیه (فی ذکر التوبة وطلبها) امام علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: (من توبه می‌کنم) از گناہانی که لذاتش پایان یافته و تبعاتش پیوسته دامنگیر من است؛ «مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرْتُ لَذَاتُهَا فَذَهَبَتْ، وَأَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ». شاعر عرب نیز در این زمینه می‌گوید:

ما كان ذاك العيش إلا سكرةً رحلت لذائذها وحلّ خمارها

آن زندگی (دنیوی آلوده به گناه) چیزی جز همچون مستی از شراب نبود که لذتش پایان گرفت و خماری آن باقی ماند.^۱

در ضمن باید توجه داشت که منظور امام علیه السلام لذات معقول و مشروع نیست چراکه در بعضی از روایات تصریح شده که بخشی از ساعات شبانه‌روز را برای لذت مشروع و معقول بگذارید تا به شما برای انجام وظایف اصلی کمک کند، بلکه منظور، لذات نامشروع و نامعقول است به قرینه «وَبَقَاءِ التَّبَعَاتِ» یعنی باقی ماندن آثار سوء و عقوبت‌های آنها.

روایتی که در غرر آمده است نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ فرمود: «اذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّبَعَاتِ».^۲

شاهد دیگر باز هم حدیثی است که از امام علیه السلام در غررالحکم نقل شده است، فرمود: «إِنَّ مَنْ فَارَقَ التَّقْوَى أَعْرَى بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَوَقَعَ فِي تَسْيِهِ السَّيِّئَاتِ وَكَرِهَ كَبِيرُ التَّبَعَاتِ؛ کسی که از تقوا دوری گزیند تشویق به لذات و شهوات سرکش می‌شود و در بیابان گناهان سرگردان خواهد شد و آثار شوم بزر آن دامانش را خواهد گرفت».^۳

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۴۰.

۲. غررالحکم، ح ۳۵۱۷.

۳. همان، ح ۶۰۱۴.

أُخْبِرُ تَقْلَهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:آزمایش کن تا دشمنش داری.^۱

سید رضی می‌گوید: «بعضی این سخن را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند ولی آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: اخبر تَقْلَهُ. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَرَوِي هَذَا لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أُخْبِرُ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلَهُ تَخْبِرُ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: در کتاب غرر الخصائص الواضحة (تألیف وطواط، از علمای قرن ششم) این گفتار حکیمانه از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است. این مضمون، هم از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده و هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شبیه آن نیز از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۳).

شرح و تفسیر

نخست او را بیازمای

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانۀ بسیار کوتاه و پرمعنا به یک اصل مهم اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: به ظاهر اشخاص قناعت نکنید، آن‌ها را بیازمایید و ای بسا با آزمودن، آن‌ها را دشمن بدارید و در یک عبارت کوتاه: «آزمایش کن تا دشمنش داری»؛ (أَخْبِرْ تَقْلِهِ).

«أَخْبِرْ» از ماده «خَبِرَ» (بر وزن قفل) به معنای آزمایش کردن است.

«تقله» از ماده «قَلِيَ» (بر وزن صدا) به معنای بغض است. این ماده، هم به صورت ناقص یایی آمده و هم ناقص واوی. در صورت اول به معنای بغض و عداوت و در صورت دوم به معنای طرد کردن است و در واقع هر دو به یک معنا بازمی‌گردد زیرا لازمه عداوت طرد کردن می‌باشد.

این درمورد جوامع آلوده یا گروه‌های خاص اجتماعی که افراد منحرف در آن کم نیستند صادق است و الا نتیجه آزمایش، همیشه دشمن داشتن افراد مورد آزمون نخواهد بود. ممکن است اشاره به عصر خود حضرت نیز بوده باشد که افراد منافق و چند چهره در آن عصر فراوان بودند؛ گروهی خودفروخته به معاویه و گروهی در بند مال و منال، از هیچ کاری ابا نداشتند هر چند برای فریفتن مردم ظاهر خود را می‌آراستند ولی به هنگامی که در کوره امتحان قرار می‌گرفتند بسان سیاه سیم زراندد، خلاف آن به درمی‌آمدند که خلق می‌پنداشتند.

سیاه سیم زراندد چون به کوره برند خلاف آن به درآید که خلق پندارند

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که هاء در «تَقْلِهِ» هاء سکت است و در واقع بیان‌کننده کسره لام است که قبل از آن قرار گرفته ولی دلیلی بر این ادعا اقامه نکرده‌اند. در حالی که بعضی دیگر آن را ضمیر دانسته و اعراب برای هاء گذاشته‌اند (در حالی که هاء سکت، ساکن است) و در واقع اشاره به ضمیر محذوفی است که در کلمه «اخْبِرْ» وجود دارد و مفهوم کلام این می‌شود: او را آزمایش کن تا دشمنش داری.

همان‌گونه که در ذکر مصادر این گفتار حکیمانه اشاره کردیم همین معنا از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تفاوتی نقل شده است: «وَجَدْتُ النَّاسَ أُخْبِرُ تَقْلِهِ»^۱. و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز به صورت دیگری نقل شده است: فرمود: «خَالِطِ النَّاسِ تَخْبِرُهُمْ وَمَتَى تَخْبِرُهُمْ تَقْلِهِمْ؛ با مردم معاشرت کن و آن‌ها را بیازما و هنگامی که بیازمایی (ای بسا گروهی را) دشمن می‌داری»^۲.

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی برای تأیید صدور این گفتار حکیمانه از علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آنی که اشاره می‌کند بعضی از مردم آن را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند می‌گوید: «آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام باشد چیزی است که ثعلب از ابن اعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: اخبر تقله. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوي هَذَا لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام مَا حَكَاهُ ثَعْلَبُ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أَخْبِرُ تَقْلِهِ» لَقُلْتُ: أَقْلِهِ تَخْبِرُ).

همین معنا (سخن مأمون) از ابو حیان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل شده است.

۱. ابو حیان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء (طبق نقل مرحوم خطیب در مصادر،

ج ۴، ص ۲۰۳).

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۷۶، ج ۱۹۶.

منظور مأمون این بوده که برای آزمودن مردم باید از آن‌ها فاصله گرفت و حتی اظهار تنفر و بیزاری کرد اگر عکس العمل شدیدی نشان دادند معلوم می‌شود لایق دوستی نیستند و اگر مدارا کردند افرادی صبور و شایسته دوستی می‌باشند. البته جای تردید نیست که کلام امام علیه السلام بر کلام مأمون برتری دارد. کلام امام علیه السلام ناظر به یک مسأله اجتماعی است و کلام مأمون در واقع یک مسأله سیاسی است و منظورش این است: باید به همه کس با بدبینی نگاه کرد تا عیوبشان آشکار شود زیرا با خوش بینی، عیوب افراد آشکار نمی‌گردد و سیاست‌مداران غالباً اصل را درباره اشخاص و حوادث بر سوءظن و بدبینی می‌گذارند.

نکته

آزمودن قبل از دوستی

بی‌شک یکی از نیازهای انسان در زندگی، داشتن دوستان موافق و همراه است که در برابر انبوه مشکلات به او کمک کنند، در مصائب مایه تسلی خاطر او گردند و در حضور و غیاب مدافع او باشند زیرا انسان تنها در برابر این حوادث زانو می‌زند.

ولی در انتخاب دوست هرگز نباید عجله کرد بلکه باید نخست او را آزمود، اگر از آزمایش‌ها پیروز درآمد او را به دوستی برگزید. امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق حدیثی که در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «لَا تَتَّقِ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبْرَةِ؛ به دوست پیش از آزمودنش اعتماد نکن».^۱

به‌خصوص اگر زمان، زمان پرفسادی باشد، که در آن هنگام باید دقت بیشتری در انتخاب دوستان کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانِ جَوْرِ

۱. غررالحکم، ج ۹۴۹۸.

وَأَهْلُهُ أَهْلَ عَدْرٍ فَالطَّمَأِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ؛ هرگاه زمان، زمان ظلم (و فساد) باشد و اهل آن زمان پیمان شکن باشند اطمینان به هر کسی کردن نشانه عجز و ناتوانی است.^۱

در احادیث اسلامی مواد این آزمون نیز تعیین شده است. از جمله این که امام صادق علیه السلام می فرماید: «يَمْتَحَنُ الصَّدِيقُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ فَإِنْ كَانَ مُؤْتِيًا فَهُوَ الصَّدِيقُ الْمُصَافِي وَالْإِلاَّ كَانَ صَدِيقَ رَخَاءٍ لَا صَدِيقَ شِدَّةٍ تَبْتَغِي مِنْهُ مَالًا أَوْ تَأْمَنُ عَلَيْهِ عَلَى مَالٍ أَوْ تُسَارِكُهُ فِي مَكْرُوهِه؛ دوست را با سه چیز می توان امتحان کرد هرگاه حق این سه چیز را ادا کند او دوست خالص است والا دوست حال آرامش است نه دوست حال شدت: از او مالی بطلب یا مالی در اختیار او قرار بده یا در کاری که مورد میل او نیست با او شریک شو».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا تَسْمِ الرَّجُلَ صَدِيقًا سَمَةً مَعْرُوفَةً حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ تُغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يَخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَعِنْدَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ وَحَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ نام دوست به صورت کامل بر کسی نگذار مگر این که او را به سه چیز بیازمایی: به هنگام غضب بینی آیا او از مسیر حق به سوی باطل خارج می شود؟ و در برابر درهم و دینار (آیا امتحان خوبی می دهد؟) و دیگر این که با او مسافرت کنی (چراکه در سفر باطن افراد بهتر آشکار می شود)».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۹، ح ۱۰۸.

۲. همان، ص ۲۳۵، ح ۱۰۷.

۳. همان، ج ۷۱، ص ۱۸۰، ح ۲۸.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا يَفْتَحَ
عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ، وَلَا يَفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ
وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده‌ای بگشاید و در فزونی نعمت را
به رویش ببندد، و چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب
اجابت را به رویش ببندد، و نیز چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز
کند و در آمرزش را به رویش ببندد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه ذکر می‌کند غررالحکم است که آن را با
تفاوت‌هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).
اضافه می‌کنیم که این گفتار نورانی به صورت کاملاً مشروح‌تری در ارشاد القلوب دیلمی آمده است. (ارشاد
القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸).

شرح و تفسیر

گشایش درهای امید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که برگرفته از آیات قرآن مجید است سه بشارت به سه گروه می‌دهد. نخست می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده‌ای بگشاید و در فزونی را به رویش ببندد»؛ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه هفتم از سوره ابراهیم است: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

آری این وعده الهی است که خداوند شاكران را فزونی نعمت می‌بخشد. دلیل آن هم روشن است: شخصی که از نعمت الهی در مسیر اطاعت او استفاده می‌کند و حق نعمت را ادا می‌نماید، با زبان حال می‌گوید: من لایق این نعمتم، و خداوند نیز نعمت را بر او می‌افزاید. درست مثل این‌که باغبانی هنگامی که باغ را آبیاری می‌کند درختان را بارور و پرثمر می‌بیند و این امر سبب می‌شود که باغبان بیشتر از آن باغ مراقبت کند زیرا درختانش به زبان حال، لیاقت خود را بیان کرده‌اند.

در دومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد»؛ (وَلَا يَفْتَحُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ).

این، اشاره به آیه شریفه ۶۰ سوره غافر است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ﴾ و آیه شریفه ۱۸۶ سوره بقره: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾؛ «هرگاه بندگان من درباره من از تو سؤال کنند (بگو): من به آن‌ها نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا (از صمیم دل) بخواند اجابت می‌کنم».

دلیل آن هم روشن است زیرا نه خداوند بخیل است و نه اجابت دعا چیزی از او می‌کاهد بلکه رحمانیت و رحیمیت او ایجاب می‌کند که تمام تقاضاهای بندگان را اجابت فرماید و اگر گاهی اجابت دعا تأخیر می‌افتد و یا بعضی از دعاها به اجابت نمی‌رسد حتماً به دلیل مصالحی است یا به واسطه وجود موانع.

بسیار می‌شود که انسان از خدا چیزی می‌خواهد که دشمن جان اوست اما توجه ندارد. خداوند چنین دعایی را مستجاب نمی‌کند و گاه چیزهایی می‌خواهد اما موانعی مانند گناهان بزرگ جلوی اجابت آن را می‌گیرد.

در سومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد»؛ (وَلَا يَفْتَحْ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُعْلَقْ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه ۲۵ سوره شوری است: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند».

اصولاً امکان ندارد خداوند دستور به چیزی بدهد و نتیجه آن را پذیرا نشود؛ از یک سو به بندگانش بگوید توبه کنید یا بفرماید دری به سوی رحمت برای شما گشوده‌ام و آن، باب توبه است از این در وارد شوید ولی خودش حاضر نباشد توبه توبه کاران را بپذیرد.

شبهه همین معانی در حکمت ۱۳۵ آمد که امام علیه السلام فرمود: کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که موفق به دعا شود از

اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که موفق به توبه شود از قبول توبه محروم نخواهد شد و کسی که موفق به استغفار گردد از آمرزش محروم نمی‌شود و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند محروم از فزونی نعمت نخواهد شد.

قابل توجه این‌که جمله «مَا كَانَ اللَّهُ» و جمله‌های معطوف بر آن اشاره به توفیقات الهی است یعنی هنگامی که خداوند کسی را به یکی از این سه چیز (شکر و دعا و توبه) موفق دارد درهای نتایج آن‌ها را نیز به روی او می‌گشاید: فزونی نعمت در برابر شکر، اجابت در برابر دعا و آمرزش در برابر توبه.

در واقع شکر و دعا و توبه، سه موضوع سرنوشت‌ساز در زندگی انسان است و سعادت‌مند و خوشبخت کسانی هستند که بتوانند از هر سه استفاده کنند؛ در برابر نعمت‌ها شاکر باشند، در مشکلات دست به دعا بردارند و به‌هنگام لغزش‌ها و گناهان از در توبه وارد شوند.

در روایت ارشاد القلوب دیلمی که این گفتار حکیمانه به صورت مشروح تری در آن آمده جمله چهارمی نیز اضافه شده است و آن اینکه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ بَابَ التَّوَكُّلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْمُتَوَكِّلِ مَخْرَجًا فَإِنَّهُ سَبْحَانَهُ يَقُولُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ چنین نیست که خداوند باب توکل را به روی کسی بگشاید و برای خروج از مشکلاتش راهی برای او قرار ندهد زیرا خداوند می‌فرماید: کسی که تقوا را پیشه کند خداوند راه خروج از مشکلات را برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است»^۱.

در روایات اسلامی نیز بر این سه موضوع تأکیدات فراوانی شده است که به سه نمونه آن در این جا قناعت می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام در مورد شکر می فرماید: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوَرَاةِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعِمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت بخشیده شکر او را به جای آور و کسی که از تو تشکر می کند نعمت را بر او افزون کن زیرا هنگامی که شکر نعمت به جای آورده شود نعمت زوال نمی پذیرد و هنگامی که کفران شود بقای آن نخواهد داشت و شکر، سبب زیادی نعمت‌ها و امان از دگرگونی‌هاست»^۱.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری در مورد دعا می فرماید: «فَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَكْتُرُ قَرْعُهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ بسیار دعا کن چرا که دعا کلید هر رحمت و سبب رسیدن به هر حاجت است و به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی توان رسید (و دعا سرانجام به اجابت می رسد) زیرا هر دری را بسیار بکوبند امید آن می رود که باز شود»^۲.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد توبه می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ تَابَ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَابَتْ؛ هیچ کسی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن توبه کار نیست»^۳.

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳.

۲. بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۹، ح ۳۳.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۵.

أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ.

امام علیه السلام فرمود:

شایسته ترین مردم به کرم، آن کسی است که افراد کریم به واسطه او شناخته شوند. (معرف کریمان، از همه کریم تر است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب مدرک دیگری برای این گفتار حکیمانه در این جا نیاورده و حواله به آخر کتاب داده است؛ حواله‌ای که توفیق انجام آن را نیافت خدایش غریق رحمت کند. و ما هم در جست‌وجوهایی که کردیم چیز تازه‌ای در این باره نیافتیم هر چند سید رضی در گفتار خود صادق است و حتماً آن را از منبع معتبری گرفته است.

شرح و تفسیر

معرف کریمان

این گفتار حکیمانه در منابع مختلف نهج البلاغه به دو صورت نقل شده است: اول به همان صورتی که در عبارت بالا آمده و «عُرِفْتُ» از ماده «معرفت» ذکر شده و مفهوم کلام امام علیه السلام این است: «شایسته ترین مردم به کَرَم کسی است که معرف کریمان باشد»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ).

«کَرَم» در اصل به معنای شرافت است و به شخصی که دارای صفات برجسته باشد کریم گفته می شود و به گفته راغب در مفردات، هرگاه کَرَم به عنوان صفت خداوند به کار رود و گفته شود: خداوند کریم است، یعنی دارای انواع بخشش ها در برابر بندگان خویش است و هنگامی که آن را به عنوان وصفی برای انسان ذکر کنند به معنای دارا بودن صفات برجسته انسانی و شرافت و شخصیت است. و در گفتار حکیمانه مورد بحث به همین معنا آمده و اشاره به افراد صاحب فضیلت و باشخصیت است. به اشیاء نفیس نیز کریم گفته می شود و سنگ های قیمتی را «حجر کریم» می گویند.

اشاره به این که وقتی کسی اشخاص کریم و باشخصیت و بزرگوار را معرفی می کند مفهومش این است که او این اشخاص را دوست می دارد و کَرَم و کرامت را ارزش می شمرد اگر چنین است خودش از همه بیشتر باید به این موضوع اهمیت بدهد.

کسی که حاتم طایی را مدح و ستایش می‌کند باید خودش سهمی از سخاوت و کرم داشته باشد.

از آن فراتر کسی که امام بزرگواری را به صفات برجسته‌ای می‌ستاید؛ امیرمؤمنان علیه السلام را به جود و سخاوت و شجاعت و علم و درایت و امام حسین علیه السلام را به ایثار و شهادت در راه خدا می‌ستاید و همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام را به صفات برجسته‌ای توصیف می‌کند چگونه می‌تواند خودش از تمام این اوصاف بیگانه و تهی باشد. آری آن‌کس که کرامت کریمان را می‌ستاید از همه شایسته‌تر است که راه آن‌ها را بپوید.

و در نقطه مقابل، بیچاره‌ترین مردم کسانی هستند که خوبی‌های خوبان را توصیف می‌کنند اما خودشان هرگز در عمل در مسیر آن‌ها نیستند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بِغَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت‌ها در روز قیامت حسرت و افسوس کسی است که از عدالتی تعریف و تمجید کرده ولی خودش به غیر آن عمل نموده است»^۱.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۹ بحارالانوار بابی به عنوان «من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره» آورده و احادیث متعددی در ذیل آن نقل کرده است.

و اما بنابر صورت دوم که در بسیاری از نسخ آمده مفهوم کلام امام علیه السلام این است: شایسته‌ترین مردم به کرم کسی است که از دودمان کریمان باشد (و کرم در اعماق وجودش ریشه دوانده باشد) «أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَّقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ». «عَرَّقَتْ» از ماده «عَرَقَ» (بر وزن فکر) به معنای ریشه، گرفته شده است.

شاعر عرب نیز در این باره می‌گوید:

إِنَّا سَأَلْنَا قَوْمَنَا فَخِيَارُهُمْ مَن كَانَ أَفْضَلَهُمْ أَبُوهُ الْأَفْضَلُ
أَعْطَى الَّذِي أَعْطَى أَبُوهُ قَبْلَهُ وَ تَبَخَّلَتْ أَبْنَاءُ مَن يَتَبَخَّلُ

ما درباره قوم و قبیله خود تحقیق کردیم دیدیم بهترین آن‌ها کسی بود که پدرش فضل و شرافتی داشت.

کسی عطا و بخشش می‌کند که پدرش پیش از او بخشش داشته و به عکس، فرزندان بخیلان بخل را پیشه می‌کنند.

شاعر دیگری می‌گوید:

إِنَّ الْعُرُوقَ إِذَا اسْتَسَرَّ بِهَا الثَّرَى أَثْرَى النَّبَاتُ بِهَا وَ طَابَ الْمَزْرَعُ
هنگامی که خاک ریشه‌ها را خوب تغذیه می‌کند گیاه و مزرعه‌ای که از طریق آن ریشه‌ها می‌روید خوب و پاکیزه است.

این کلام را با سخنی از از سالار شهیدان امام حسین علیه السلام پایان می‌دهیم آن‌جا که فرمود: «إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ نُفُوفٌ حَمِيَّةٌ، وَ نُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَضَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید! مرد آلوده، فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیهات که من ذلت را بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان پاک‌دامن و مادران پاکیزه من، از این ابا دارند که اطاعت لثیمان را بر قربانگاه بزرگواران ترجیح دهیم»^۱.

وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ،

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ
عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا.

از امام علیه السلام سؤال شد که کدام یک از این دو برترند: «عدالت» یا جود و بخشش؟

امام علیه السلام در جواب فرمود:

عدل، هرچیزی را در جای خود قرار می‌دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از مسیرش فراتر می‌برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف‌تر و برتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر ذیل این کلام حکیمانه منبع دیگری را نقل نمی‌کند ولی ابن حمدون (متوفای ۵۶۲ قمری) در کتاب خود به نام التذکرة الحمدونیه این گفتار حکیمانه را با تفاوت قابل ملاحظه‌ای که در ادامه مشاهده می‌کنید آورده است: و سئل أيُّهُمَا أَفْضَلُ: الْعَدْلُ أَمْ الْجُودُ؟ فقال: الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا. (التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۳۱).
وفتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین عین این کلام را با اضافاتی بعد از آن ذکر کرده است و هر دو نفر ظاهراً این کلام را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۶).

شرح و تفسیر

عدالت برتر است یا جود و بخشش؟

این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا در پاسخ به سؤالی که از امام علیه السلام پرسیده شد مطرح گردید. سؤال کردند: «از این دو کدام برترند: عدالت یا جود؟»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ).

شاید این سؤال به دنبال گفتگویی بوده که در میان بعضی از اصحاب آن حضرت واقع شده است. بعضی جود را مهمتر می دانستند و بعضی عدل را؛ قضاوت و داوری را خدمت امام علیه السلام آوردند و امام علیه السلام جواب بسیار جامع و حساب شده ای داد، فرمود: «عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی جود و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد، (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریفتر و برتر است»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا).

در واقع امام علیه السلام به دو نکته اساسی اشاره فرموده است: نخست این که نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هر چیزی در جای خود باشد. اصولاً بعضی عدالت را چنین معنا کرده اند: «وَضَعُ الشَّيْءِ فِي مَوْضِعِهِ؛ هر چیزی را در جای خود قرار دادن».

روشن است که در این صورت تمام افراد اجتماع به تلاش و کوشش

برمی‌خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا و فعال و مترقی می‌شود.

اما جود و بخشش چنین نیست زیرا چیزی اضافه بر استحقاق افراد است که البته در جای خود بسیار خوب و شایسته است ولی ای بسا همین صفت خوب و شایسته سبب شود که عده‌ای به تنبلی روی آورند و تلاش و کوشش را کم کنند و به انتظار جود و بخشش سخاوتمندان بنشینند.

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: عدالت امری است فراگیر که تمام جامعه انسانی می‌توانند از آن بهره‌مند گردند و در سایه آن به زندگی آبرومندی ادامه دهند در حالی که جود و بخشش فراگیر نیست و همیشه موضعی و محدود است و روشن است چیزی که آثار مثبت آن همه افراد جامعه را فرامی‌گیرد از چیزی که جنبه محدود دارد بهتر و اشرف و افضل است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در این باره سخنی دارد که عیناً در ذیل می‌آوریم: جود و ایثار را نمی‌توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن‌ها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و احسان و ایثار تحت قانون و مقررات لازم الاجراء درآید دیگر جود و احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می‌آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجراء نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جود کند. بنابراین، عدل از جود افضل است... به علاوه همین جودها و احسان‌ها و ایثارهایی که در مواقعی خوب و مفید است و از نظر جودکننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد؛ اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب‌نکرده صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می‌گردد. صدقات زیاد

و اوقاف زیاد و حساب نکرده، نذورات زیاد و حساب نکرده در هر جا که وارد شده مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه‌ها را تنبیل و کلاش و فاسد الاخلاق بار آورده، لطمه‌ها و خساراتی وارد آورده است.^۱

قرآن مجید نیز در آیه ۹۰ سوره نحل اشاره پرمعنایی به این موضوع دارد، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید!».

نخست به اصل عدالت به عنوان یک اصل فراگیر اشاره می‌کند و مسأله احسان را در درجه بعد قرار می‌دهد، و از تعبیر به «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» فراگیر نبودن آن روشن می‌شود.

البته نمی‌توان انکار کرد که در بعضی از مواقع مشکلاتی در جامعه پیدا می‌شود که اصل عدالت با تمام اهمیتی که در اداره جامعه بشری بلکه در نظم تمام جهان آفرینش دارد به تنهایی کارساز نیست بلکه نیاز به احسان و ایثار وجود دارد. مانند موارد بحرانی که بیت‌المال جوابگوی نیازهای مستمندان و دردمندان و آسیب‌دیدگان نیست و باید افراد متمکن دست سخاوت را از آستین فتوت بیرون آورند و مشکلات را حل کنند.

البته جود و بخشش و احسان و انفاق به طور اصولی جزء واجبات نیست بلکه از مسائل مهم اخلاقی محسوب می‌شود ولی ممکن است جامعه در شرایطی قرار گیرد که جان عده‌ای با خطر جدی مواجه شود در این زمان آن جود و احسان اخلاقی تبدیل به یک واجب شرعی و انسانی می‌شود و حتی حکومت اسلامی می‌تواند مردم را به انجام آن مجبور سازد.

۱. مجموعه آثار، عدالت از نظر علی علیه السلام، ج ۲۵، ص ۲۲۵.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است جود و احسان در موارد خاص از عدالت برتر باشد همان‌گونه که قرآن در مورد قصاص می‌گوید: ﴿فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّئْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾.^۱

در این آیه به روشنی، عفو و احسان، برتر از اجرای عدالت به وسیله قصاص شمرده شده است و در مورد بعضی از اختلافات خانوادگی و مهریه می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾.^۲

نیز می‌فرماید: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾.^۳ در تمام این آیات عفو و احسان، برتر از عدالت شمرده شده ولی این‌ها در محدوده‌های خاصی صورت می‌گیرد در حالی که عدالت محدوده‌ای ندارد و تمام امور فردی و اجتماعی جامعه انسانی را دربر می‌گیرد.

این بحث را با روایتی از امام صادق علیه السلام درباره اهمیت عدل پایان می‌دهیم. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَالْأَيْنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ؛ عدل شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک است».^۴

۱. بقره، آیه ۱۷۸.

۲. بقره، آیه ۲۳۷.

۳. شوری، آیه ۴۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۵.

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیه السلام فرمود:مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم سید رضی عیناً و بدون کم و زیاد در حکمت ۱۷۲ آورده و گویا بر اثر طولانی شدن فاصله زمانی بین این دو نوشته فراموش کرده است که آن را قبلاً آورده و به هر حال در کتاب مصادر منابع زیادی برای آن در ذیل همان حکمت ۱۷۲ آمده که عیناً در این جا نقل می‌کنیم: (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده‌اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامه علیه السلام و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).

در کتاب مطالب السؤل نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله‌های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۷۵ بحار الانوار، صفحه ۱۴ آورده است.

شرح و تفسیر

مردم دشمن چه چیزند؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا می فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

همان گونه که در سند این گفتار حکیمانه ذکر شد این جمله عیناً در حکمت ۱۷۲ بدون هیچ تغییری آمده و در آن جا تفسیرهای سه گانه ای برای آن ذکر کردیم و در این جا اضافه می کنیم که ممکن است بسیاری از امور دارای فواید زیادی باشد اما شخصی که از آن بی خبر است با آن به مخالفت برمی خیزد همان گونه که قرآن مجید می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خدا می داند، و شما نمی دانید».^۱

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت آمیز و زیانبار می پندارند و طبیعی است که با آن به

عداوت برخیزند یا برای آن‌ها ناخوشایند باشد. اما مؤمنان آگاه که به اسرار جهاد و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می‌ورزند.

داروهای تلخ و شفابخش برای کودکی که از آن اطلاعی ندارد تنفرآمیز است و به این آسانی حاضر به نوشیدن آن نیست و با آن دشمنی می‌کند در حالی که افرادی که از آثار آن دارو باخبرند برای به‌دست آوردن آن هرگونه بهایی را می‌پردازند و با عشق و علاقه آن را می‌خورند.

مؤید این سخن گفتاری است که به عنوان یک اصل کلی، بعضی از روانشناسان اظهار کرده و مثال روشنی نیز برای آن ذکر نموده‌اند و آن این‌که جهل انسان به شرایط محیط، محیط را برای او غیر قابل تحمل می‌کند اما هنگامی که از آن شرایط باخبر می‌شود ناگهان همه چیز برای او قابل تحمل می‌گردد. آن‌ها در مثالشان چنین می‌گویند: شخصی در حال مسافرت با قطار با مسافر دیگری هم‌نشین شد که چند فرزند خردسال شلوغ داشت ولی آن‌ها را از کارهای نادرستشان باز نمی‌داشت. این مرد مسافر بسیار عصبانی شد و رو به پدر آن بچه‌ها کرد و گفت: چرا مراقب آن‌ها نیستی؟ آن مرد با چشم‌های اشکبار گفت: ببخشید همسرم در بیمارستان در حال سختی است و من در فکر او بودم و از کودکان غافل شدم. این مرد با شنیدن این سخن و آگاه شدن از دلیل عدم مراقبت پدر، وضعش دگرگون شد، عذرخواهی کرد و بچه‌ها را نوازش نمود و روحش آرام گرفت.

آری، هنگامی که آن مرد از شرایط موجود آگاه شد عداوت او به دوستی مبدل گشت.

در مسائل اعتقادی در طول تاریخ بسیار دیده شده است که دو گروه به جان هم افتاده‌اند و علت اصلی آن بی‌خبر بودن از اعتقاد دیگری بوده است و اگر آگاه بودند نه تنها به عداوت بر نمی‌خاستند بلکه با هم دوستی داشتند.

در داستان معروفی که یکی از شعرا آن را به شعر درآورده می‌خوانیم که شخصی یک درهم به جماعتی داد که یکی از آن‌ها فارس بود و دیگری عرب و دیگری ترک و دیگری رومی و گفت که هرچه می‌خواهید با آن بخرید. شخصی که فارس بود گفت: انگور می‌خواهم، عرب گفت: عنب دوست دارم، آن‌که ترک بود گفت: نمی‌شود باید اوزوم بخریم، چهارمی گفت: امکان ندارد باید استافیل تهیه کرد. همه یک چیز می‌گفتند اما بر اثر ناآگاهی به جان هم افتادند و قیل و قال کردند:

در تنازع آن نفر جنگی شدند	که ز سرّ نام‌ها غافل بدند
مشت برهم می‌زدند از ابلهی	پر بدند از جهل و از دانش تهی
صاحب سرّی عزیزی صد زبان	گر بدی آن‌جا بدادی صلحشان

کلام حکیمانهٔ مولا علیه السلام پیام روشنی به همهٔ مصلحان جهان می‌دهد که اگر می‌خواهید جوامع بشری اصلاح شود باید کار فرهنگی کنید و جاهل‌ها را به علم مبدل سازید چراکه تا افراد، جاهل‌اند دشمنی آن‌ها با هرگونه اصلاح، طبیعی است و اگر آگاه شوند با پای خود شتابان به سوی آن خواهند رفت.

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید». بنابراین آن کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل بستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می‌گوید: زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در کتاب خود به نام ربیع‌الابرار در باب الخیر و الصلاح آورده و همین کلام نورانی از امام سجاد و امام صادق علیهما السلام نیز نقل شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: مرحوم طبرسی در مشکاة الانوار این گفتار حکیمانه را با اضافاتی در قیل و بعد از آن نقل کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه در دست داشته است. (مشکاة الانوار، ص ۲۰۷) و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص تنها بخشی از این کلام حکیمانه را آورده که نشان می‌دهد او نیز منبع دیگری در اختیار داشته است. (تذکرة الخواص، ص ۱۲۷).

شرح و تفسیر

عصاره مفهوم زهد

می‌دانیم زهد از اموری است که در آیات و روایات درباره اهمیت و فضیلت آن سخن بسیار آمده است ولی ماهیت و حقیقت آن برای گروهی ناشناخته است تا آن‌جا که گاه کارهای ریاکارانه و گاهی ابلهانه را به حساب زهد می‌گذارند.

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه زهد را به عالی‌ترین صورت توصیف کرده و از آیه‌ای از قرآن برای این تفسیر کمک گرفته است، می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دلبسته و شادمان نباشید»؛ (الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾).

سپس امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین آن‌کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ).

این گفتار حکیمانه که برگرفته از قرآن مجید است حقیقت زهد را از نظر اسلام تبیین می‌کند زیرا حقیقت زهد، وارستگی و آزادگی از زرق و برق دنیا و بی‌اعتنایی به آن است و نشانه این وارستگی و بی‌اعتنایی در دو چیز آشکار

می‌شود: نخست این‌که اگر انسان مواهبی از دنیا را در اختیار دارد و از دستش رفت ناراحت نشود و ناله سر ندهد و پیوسته اظهار تأسف نکند و نشانه دیگر این‌که به آنچه دارد دل‌بسته نباشد. به این معنا که پیوسته به دلیل این‌که مبادا از دست برود نگران و دلمشغول نباشد.

و یا به تعبیر دیگر به دلیل داشتن امکانات مادی و مال و ثروت و مقام، اظهار خوشحالی و افتخار و بزرگی نکند و آن‌ها را امانتی الهی بداند که روزی بر اساس حکمتش ارزانی می‌دارد و روز دیگری به حکم عدالتش باز می‌ستاند.

مناسب است در این جا به قسمتی از اشعار شیخ بهایی که در این زمینه سروده است اشاره کنیم، او می‌گوید:

زهد چه؟ تجرید قلب از حب غیر	تا تعلق نایدت مانع ز سیر
گر رسد مالی نگریدی شادمان	ور رود آن نبودت باکی از آن
لطف دانی آنچه آید از خدا	خواه ذل و فقر خواه عز و غنا
هرکه او را این صفت حالی نشد	دل ز حب ماسوا حالی نشد
نفی لا تأسوا علی ما فاتکم	یأس آوردش شده از راه گم

ولی اشتباه نشود مفهوم این گفتار آن نیست که انسان دست از تلاش برای تأمین معاش و پیشرفت جامعه اسلامی بردارد بلکه هدف، نفی وابستگی‌ها و اسارت‌های مادی است که سرچشمه انواع حسادت‌ها و جنگ و نزاع‌ها می‌باشد. در صدر اسلام افرادی بودند که زهد را به معنای غلط آن تفسیر کرده و عملاً خود را به انزوا کشانده و تن به تنبلی و بی‌کاری داده بودند. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وضع آن‌ها باخبر شد آن‌ها را سخت نکوهش کرد و کار آن‌ها را بیگانه از تعلیمات اسلام دانست.

از این رو در روایات اسلامی زهد در نقطه مقابل حرص قرار داده شده است. این سخن را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام که مرحوم کلینی در جلد

دوم کتاب شریف کافی آورده است پایان می دهیم: «إِنَّ عِلْمَ الرَّائِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا أَمَا إِنْ زُهِدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِيصُ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ فَالْمُعْبُونُ مَنْ حَرَمَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ؛ نشانه علاقه مندان به ثواب آخرت زهد در زندگی زیبا و زودگذر دنیاست. بدانید زهد زاهدان در دنیا چیزی از قسمت الهی درباره آنها نمی کاهد هر چند راه زهد را پیش گیرند همان گونه که حرص حریصان به دنیای زیبای زودگذر چیزی بر آنها نمی افزاید هر چند حرص داشته باشند پس مغبون کسی است که از بهره اش در آخرت محروم گردد»^۱.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۶.

درباره حقیقت زهد از نظر اسلام و مقامات زاهدان و آثار مثبت آن، در کتاب پیدایش مذاهب و همچنین در جلد دوم دائرة المعارف فقه مقارن و نیز در جلد سوم و چهارم پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بحث های زیادی داشته ایم و علاقه مندان می توانند به آن ها مراجعه کنند.



مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ.

امام عليه السلام فرمود:

چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این که این جمله حکیمانه جزئی از خطبه ۲۴۱ بود مرحوم خطیب مدرک آن را ارجاع به آن خطبه می‌دهد و ذیل آن خطبه می‌نویسد که آمدی در غررالحکم بعضی از جمله‌های این خطبه را به صورت کلمات قصار ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد»؛ (مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ).

هدف امام علیه السلام از بیان این سخن این است که نمی‌توان به تصمیم‌ها و وعده‌های افراد زیاد خوش‌بین بود زیرا بسیار می‌شود که تصمیم‌های محکمی امروز می‌گیرند ولی شب می‌خوابند و صبح بیدار می‌شوند و به کلی آن را رها می‌سازند گویی نه تصمیمی گرفته بودند نه وعده‌ای داده بودند.

این سخن، هم می‌تواند اشاره به این باشد که زیاد نباید به قول و قرارهای افراد اعتماد کرد و روی آن برنامه‌ریزی نمود و نتیجه آن را سریع الوصول پنداشت و هم این که اگر کسانی بر اثر عصبانیت یا عدم مطالعه کافی تصمیم سوئی گرفتند نباید زیاد از آن وحشت کرد ای بسا خواب شبانه آن را برهم زند و فردا از آن خبری نباشد.

جمله‌ای که بعد از آن در خطبه ۲۴۱ آمده معنی اول را تقویت می‌کند زیرا می‌فرماید: «وَأَمْحَى الظُّلْمَ بِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ؛ چه بسیار تاریکی‌های شبانه‌ای که یاد همت‌های بلند را از خاطره‌ها محو کرده است».

این در واقع شبیه ضرب المثل معروفی است که می‌گویند: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ النَّهَارُ؛ سخن شب را صبحگاهان محو می‌کند».^۱

به هر حال این موضوع هم یکی از نشانه‌های ناپایداری دنیاست. نه مالش پایدار است نه مقامش نه جوانی نه سلامت و نه وعده و وعیدهایش. با فاسد شدن یک خواب شبانه ممکن است همه چیز به هم بخورد و به همین دلیل هیچ عاقلی به مظاهر دنیا اعتماد و اطمینان نمی‌کند هر چند نباید دست از تلاش و کوشش برداشت.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور امام علیه السلام این است که خواب زیاد تصمیم‌ها را سست می‌کند و پرخوابی عامل عقب‌ماندگی و شکست است. از این رو مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل این کلام شریف را در بابی ذکر کرده که عنوانش چنین است: «بَابُ كَرَاهَةِ كَثْرَةِ النَّوْمِ وَالْفَرَاغِ». و در همان باب به همین مناسبت احادیث دیگری آورده از جمله این که امام علیه السلام فرمود: «بِسُّسِ الْغَرِيمِ النَّوْمُ يَفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَيَفْوُتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ؛ خواب، طلبکار بدی است عمر کوتاه را بر باد می‌دهد و اجر فراوان را از میان می‌برد».^۲

دیگر این که ابن ابی حمزة نقل می‌کند که به ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) عرض کردم: پدرت جانشین خود را معین کرد شما هم جانشین خود را معرفی کنید. امام علیه السلام دست مرا گرفت و تکان داد و این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»؛ «چنان نبود که خداوند قومی را،

۱. این جمله ضرب المثلی است که از کلام کنیز محمد امین (خلیفه عباسی) گرفته شده، کنیز، شبانه وعده‌ای به او می‌دهد و فردا تخلف می‌کند وقتی از او می‌خواهد که به وعده‌اش عمل کند در جوابش می‌گوید: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ النَّهَارُ» و وعده‌ای از شعرا این مصرع را با مصرع‌های دیگری تکمیل کرده‌اند که شرح آن را می‌توانید در الفتوح ابن اعثم، ج ۸، ص ۴۰۴ بیابید.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ج ۲.

پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آن‌ها مخالفت کنند)»^۱.
 در این هنگام (بر اثر خستگی) کمی چشمم به خواب رفت. امام علیه السلام فرمود:
 «مَهْ لَا تُعَوِّدُ عَيْنَيْكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقَلُّ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا؛ خودداری کن چشمت را به خواب عادت نده زیرا چشم در میان اعضای بدن از همه کمتر شکرگزاری می‌کند»^۲.

لکن تفسیر اول صریح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به همین دلیل مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۶۸ بحارالانوار، در باب «التدبير والحزم والحذر والتثبت في الأمور وترك اللجاجة» آورده است.

۱. توبه، آیه ۱۱۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۳.

الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ.

امام عليه السلام فرمود:

مقامات حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، میدانی در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی تری) این گفتار حکیمانه و گفتار بعد را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).
 اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤول، ص ۲۰۲).

شرح و تفسیر

میدان آزمون بزرگ

امام علیه السلام در این کلام کوتاه حکیمانه اشاره به یکی از مهمترین روش‌های آزمون شخصیت‌ها کرده، می‌فرماید: «منصب‌های حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است»؛ (الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ).

هم شخصیت و ظرفیت آن‌ها در این‌گونه حالات آشکار می‌شود و هم استعداد و توان و لیاقت آنان.

«مضامیر» جمع «مضمار» از ماده «ضَمور» (بر وزن ظهور) به معنای لاغر شدن گرفته شده و مضمار به میدانی گفته می‌شد که اسب‌ها را بعد از پرورش و تقویت کامل جهت مسابقه اسب سواری به آن‌جا می‌آوردند و با تمرین‌های مکرر آن‌ها را لاغر و چابک می‌ساختند بنابراین مضمار به معنای میدان تمرین است و گاه به محل مسابقه نیز اطلاق می‌شود و در کلام حکیمانه مورد بحث در همین معنا استعمال شده است.

انسان‌ها را در میدان‌های مختلفی می‌توان آزمود؛ گروهی به وسیله مال و ثروت، گروه دیگری به وسیله فقر و ناتوانی، گروهی دیگر به وسیله مصائب و حوادث سخت و دردناک.

ولی در میان میدان‌های آزمون و مسابقه به خصوص برای شخصیت‌های برجسته حساس‌ترین میدان، میدان حکمرانی است. آن‌جاست که معلوم می‌شود

چه کسانی را غرور فرامی‌گیرد و پا از گلیم خود فراتر می‌نهند و چه کسانی به واسطه داشتن ظرفیت کامل تغییری در وضع آن‌ها رخ نمی‌دهد. چه کسانی برای اندوختن مال و ثروت از طریق حکومت، به ظلم و ستم به دیگران می‌پردازند و چه کسانی تقوا را از دست نمی‌دهند. چه افرادی به نفع طرفداران خود حکم ظالمانه می‌کنند و چه اشخاصی همگان در برابر آن‌ها یکسان‌اند.

به‌راستی بسیار مشکل است کسانی را پیدا کنیم که بعد از رسیدن به مقام‌های بالا تغییر و دگرگونی در حال آن‌ها پیدا نشود جز معصومین علیهم‌السلام که کمترین تغییری پیدا نمی‌کردند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن روز که در گوشه خانه نشسته بود و دیگران به ناحق حکومت می‌کردند زندگی زاهدانه‌ای داشت و آن روز نیز که به حکومت رسید همان زندگی زاهدانه را - و شاید به‌طور کامل تری - ادامه داد.

در حکومتش فرقی میان برادر خود و افراد عادی نگذاشت و طرفداران خود را به‌هنگام انحراف از طریق حق همان‌گونه مؤاخذه و ملامت می‌کرد که مخالفان خود را.

در زندگی روزانه خود نیز کسانی را سراغ داریم که وقتی مقام مختصری پیدا کردند همه چیز آن‌ها دگرگون شد و حتی دوستان سابق خود را به کلی فراموش کردند و از عهده امتحان مقام کوچکی برنیامدند و به عکس، افراد عالم و باتقوایی را می‌بینیم که رسیدن به مقامات بالا آن‌ها را دگرگون نساخت و گام جای گام‌های مولایشان علی علیه‌السلام گذاشتند.

به‌راستی این سخن حق است که مقامات حکومتی، در حکم میدان مسابقه مردان است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در مجموعه آثارش سخنی از یک نویسنده عربی به نام علی الوردی که اصالتاً عراقی، و شیعه و استاد دانشگاه بود ولی تمایلات مارکسیستی نیز داشت نقل می‌کند که جالب است. او می‌گوید: انصاف

این است که علی علیه السلام در زندگی خود این اصل مارکس را نقض کرد که یک انسان نمی‌تواند در کاخ و کوخ یک رقم فکر کند و خواه‌ناخواه فکر او عوض می‌شود. تاریخ علی علیه السلام نشان داد که مطلب این‌گونه نیست زیرا ما علی علیه السلام را در وضع طبقاتی اجتماعی مختلف می‌بینیم در آن حد نزدیک به صفر و در آن نقطه اوج که از آن بالاتر نبود. یک روز او را به صورت کارگر و سرباز ساده‌ای می‌بینیم که صبح از خانه‌اش حرکت می‌کند تا درخت و زراعتش را آبیاری کند و گاه ممکن است برای دیگری زحمت بکشد و مانند یک کارگر اجرت بگیرد. همین علی علیه السلام بعدها و در زمان خلافتش همان‌گونه فکر می‌کرد که قبلاً داشت و راه و رسم زندگی‌اش هرگز عوض نشد.^۱

باید گفت: مارکس چون تفکر مادی داشته و در چنین محیطی می‌زیسته حق داشته چنین فکری کند در حالی که علی علیه السلام در محیطی مملو از معنویت و روحانیت می‌زیسته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام که جای خود دارد؛ شاگردان آن حضرت همچون سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مالک اشترها نیز هیچ‌گونه تغییری در دوران زندگانی‌شان در فراز و نشیب‌ها پیدا نشد.

شاعر عرب پنج نوع مستی برای افراد شمرده است که آخرین آن را مستی حکومت می‌شمرد، می‌گوید:

سَكَرَاتُ خَمْسٍ إِذَا مَنَى الْمَرْءُ بِهَا صَارَ عُرْضَةً لِلزَّمَانِ
سَكْرَةُ الْمَالِ وَالْحَدَاثَةِ وَالْعِشْقِ وَ سَكْرُ الشَّرَابِ وَالسُّلْطَانِ

پنج نوع مستی هست که وقتی انسان به آن مبتلا شود در معرض آزمون قرار می‌گیرد.

۱. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۳.

مستی مال و مستی جوانی و مستی عشق و مستی شراب و مستی حاکمیت.^۱
 این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم. فرمود: «إِذَا كَانَ لَكَ
 صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وِلَايَةً فَأَصْبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وِلَايَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقِ
 سَوْءٍ؛ هرگاه دوستی داشته باشی که به مقامی از مقامات حکومت برسد و حداقل
 یک دهم مناسبات قبل از دوران حکومتش با تو را حفظ کند دوست
 بدی نیست».^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۰.

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می‌کند همان است که در گفتار سابق آمد و آن این‌که میدانی آن را در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی‌تری) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤؤل نیز ضمن مطالب طولانی‌تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤؤل، ص ۲۰۲) زمخشری نیز در ربیع الابرار عین همین حکمت را ذکر کرده است: (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۱۸).

شرح و تفسیر

بهترین شهرها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی برای پیشرفت انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند)»؛ (لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ).

اشاره به این‌که گرچه حب وطن یک میل باطنی عمیق است و در احادیث اسلامی بر آن تأکید شده ولی بسیار می‌شود که ماندن در وطن باعث عقب‌ماندگی و ذلت است در این‌گونه موارد انسان باید شجاعت به خرج دهد و از وطن خویش به جای دیگر مهاجرت کند؛ جایی که در آن اسباب پیشرفت و ترقی و آرامش خاطر او فراهم است و تعصب کور و کر به وطن در این‌گونه موارد نه منطقی است و نه کمکی به زندگی انسان می‌کند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه چنین پنداشته‌اند که در این‌جا دو مکتب در مقابل هم قرار دارند؛ مکتبی که می‌گوید در وطن خویش زندگی کن. همان‌گونه که مادر و قباله تو که تو را متولد می‌کنند بر تو حق دارند، شهری که در آن‌جا متولد شدی نیز به منزله مادر توست باید همواره در کنار آن بمانی.

و مکتب دیگری که می‌گوید: عشق به وطن یک عشق کاذب و بیهوده است؛ هر جا بهتر می‌توانی زندگی کنی به آن‌جا برو.

ولی حق این است که تضادی در میان این دو نیست. بدون شک اگر انسان بتواند در وطن خویش با دوستان و خویشاوندان و آشنایان زندگی کند و از آزادی و عزت و شرف و آبرو و آرامش برخوردار باشد آن جا از همه جا بهتر است و حدیث «حب الوطن من الایمان» نیز که حدیث مشهوری است این معنا را تأیید می‌کند و در حدیثی از امام سجاده علیه السلام در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرُهُ فِي بَلَدِهِ وَ يَكُونَ خُلَطَاءُ وَ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وَ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و دوستانی صالح و درستکار و فرزندان که از آنها کمک بگیرد داشته باشد»^۱.

ولی با این حال نباید عشق و علاقه به زیستن در وطن را به عنوان یک اصل غیر قابل استثناء دانست بسیار می‌شود که انسان در وطنش جز ذلت و عقب ماندگی نصیبی ندارد در حالی که اگر به جای دیگری مهاجرت کند درهای پیشرفت و موفقیت به رویش گشوده می‌شود. در این صورت آیا سزاوار است تعصب حب وطن او را از مهاجرت بازدارد؟
و به گفته سعدی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح

نتوان مُرد به سختی که من این جا زادم
بعضی معتقدند که حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» مجعول است و ما هم در منابع معتبر به صورت مسند آن را نیافتیم و در جوامع روایی قدیم ذکر نشده ولی بعضی از متأخرین آن را به صورت روایت مرسله آورده‌اند^۲ اما اولاً علاقه به

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۱.

۲. مرحوم شیخ حر عاملی در مقدمه کتاب امل الآمل فی ترجمه علماء جبل العامل آن را ذکر کرده

زادگاه یک علاقه طبیعی است همانند علاقه به پدر و مادر و اقوام و بستگان و در واقع از روح حق شناسی سرچشمه می گیرد و می دانیم حق شناسی یکی از نشانه های ایمان است.

ثانیاً در روایات اسلامی تعبیراتی مشابه این حدیث آمده است که مضمون آن را تأیید می کند. از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عمرت البلدان بحبّ الأوطان؛ شهرها با حبّ وطن آباد می شود».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ كَرِمَ الْمَرْءِ بُكَاءُهُ عَلَيَّ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَحَيْنُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ؛ از نشانه های شخصیت انسان آن است که برای عمر از دست رفته خویش (که در آن کوتاهی کرده) اشک بریزد و به وطنش علاقه مند باشد».^۲

فتال نیشابوری در روضة الواعظین چنین نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه هجرت کرد وقتی به جحفه که منزلگاهی میان مکه و مدینه است رسید شوق به مکه و زادگاه خودش و پدرانش در دل او شعله ور شد. جبرئیل آمد عرض کرد: آیا به شهر و زادگاهت علاقه مندی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَيْكَ إِلَى مَعَادٍ»؛ «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به زادگاهت بازمی گرداند».^۳

و روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه مورد بحث وارد شده که همگی نشان می دهد عشق و علاقه به وطن و زادگاه از نظر اسلام پسندیده است. ولی

→ همچنین مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۳۰۲) و مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (ماده وطن).

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵، ح ۵۰.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۳.

۳. قصص، آیه ۸۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۰۶.

امام امیرمؤمنان علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث می‌فرماید: این عشق و علاقه نباید چنان افراطی باشد که انسان را در وطنش نگه دارد هرچند به فقر و ذلت کشیده شود و یا دینش بر باد برود. در چنین مواقع هجرت کار بسیار پسندیده‌ای است. همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با همه علاقه‌ای که به مکه به عنوان زادگاه و به عنوان کانون خانه خدا داشت آن را در شرایط خاصی رها کرد و به مدینه آمد و اسباب پیشرفت اسلام در آن جا به سرعت فراهم شد.

بسیاری از بزرگان نیز بعد از هجرت از وطن خود به مقامات عالی رسیدند و این هرگز با حب وطن منافات ندارد.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾؛ «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید و در چنین شرایطی هجرت کنید)».^۱



وقد جاءه نعي الأشر رحمة الله:
 مَالِكُ وَ مَا مَالِكُ! وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِئْدًا، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا،
 لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علیه السلام رسید،

امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:

مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده‌ای به قله آن راه نمی یافت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منابع بسیار دیگری غیر از نهج البلاغه برای این گفتار پرمعنا که امام علیه السلام درباره مالک اشتر فرموده بیان می‌کند. از جمله در کتاب الولاية و القضاة محمد بن یوسف کندی که به گفته او پنجاه سال قبل از صدور نهج البلاغه وفات کرده آمده است که علقمه ابن قیس می‌گوید: با جمعیتی از طایفه نخع بعد از شهادت مالک اشتر خدمت علی علیه السلام رسیدم هنگامی که مرا دید همین جمله را (با تفاوت‌هایی) بیان فرمود. سپس بعضی از آن را از دانشمند رجالی معروف، کشی (متوفای نیمه قرن چهارم) نقل می‌کند و نیز از کتاب غارات ابراهیم بن هلال ثقفی و از مرحوم مفید در کتاب‌های اختصاص و مجالس و همچنین از نهایی

مرحوم سید رضی می‌افزاید: «واژه فِند (بر وزن هند) به معنای کوه یکه و تنه‌است»؛ (قال الرضی: و الفِندُ: المُنْفَرِد من الجبال).

شرح و تفسیر

مالک، بزرگمرد نستوه

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علیه السلام رسید درباره او چنین فرمود: «مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت»؛ (وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَزُ تَقِيهِ الْخَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ).

امام علیه السلام در این توصیف فشرده و پرمعنا درباره شخصیت مالک سنگ تمام گذاشته است. از یک طرف او را به کوه بی نظیری تشبیه می کند که هیچ انسان و پرنده ای نمی تواند به قله آن برسد و از سوی دیگر او را به سنگ محکمی تشبیه می نماید که در برابر حوادث بسیار مقاوم است.

در واقع دو وصف مهم در این عبارت درباره مالک بیان شده است: یکی اوج افکار بلند و همت عالی او و دیگر استقامت و پایداری اش در برابر دشمنان و مالک در طول عمر خود که در صحنه های مختلفی ظاهر شد هر دو معنا را به اثبات رساند.

«نَعْيٌ» (بر وزن سعی) به معنای خبر فوت انسانی است و ناعی به کسی گفته می شود که خبر مرخصی را به دیگران برساند.

«فند» (بر وزن هند) همان‌گونه که در تفسیر مرحوم سید رضی آمده بود به معنای کوه یکه و تنهاست و به کار بردن این تعبیر درباره مالک اشتر به این معناست که او در میان اصحاب و یاران بزرگ علی علیه السلام از نظر عظمت، یکتا و تنها بود.

«صلد» (بر وزن فرد) به معنای سنگ صاف و محکم است و مُصَلَّد به آنچه آب در آن نفوذ نکند و آن را متلاشی نسازد اطلاق شده است.

«حافر» در اصل به معنای سُم است و به حیواناتی که تکسم هستند مانند اسب و قاطر، حافر نیز اطلاق می‌شود. به این مناسبت که پای آن‌ها زمین را حفر می‌کند و لذا اسم فاعل از ماده حفر بر آن اطلاق شده است و در عبارت حکیمانه امام علیه السلام به معنای مرکب است به قرینه جمله «لا یرتقیه» و همچنین تقابل با طائر. «یرتقیه» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) به معنای بالا رفتن است.

«یوفی» از ماده «وفا» گرفته شده و در این جا به معنای بالا رفتن در حد اعلی است.

زندگی پرافتخار مالک اشتر نیز شاهد بر این گفتار امام علیه السلام است. فکر او به اندازه‌ای بلند بود که غیر از امام و پیشوای خود و مصالح مسلمین کسی یا چیزی را به رسمیت نمی‌شناخت و استقامت او در حدی بود که در برابر هیچ دشمنی سر تسلیم فرود نیاورد و به خصوص امتحان خود را در جنگ صفین پس داد که اگر فتنه‌گران مانع نشده بودند کار لشکر شام و معاویه را یکسره کرده بود.

امام علیه السلام در موارد دیگری از نهج البلاغه از جمله در نامه سیزدهم نیز به مدح و بیان منزلت او پرداخته به هنگامی که به او مأموریتی در لشکر صفین می‌دهد، درباره او می‌گوید: او کسی است که سستی در عزمش راه ندارد و بیم لغزش در او نمی‌رود. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آن جا که

ملايتم لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد؛ «فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهِنَّهُ وَلَا سَفْطَتُهُ وَلَا بَطُوهُ عَمَّا إِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ»^۱ و هنگامی که ولایت کشور مصر را به دست مالک سپرد در نامه‌ای به مردم آن کشور مرقوم داشت: بعد از حمد و ثنای الهی، من یکی از بندگان خاص خدا را به سوی شما فرستادم؛ کسی که به هنگام خوف و خطر خواب به چشم او راه نمی یابد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی هراسد و فرار نمی کند. در برابر بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است و او مالک بن حارث از طایفه مذحج است؛ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ».

نکته

مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

درباره شخصیت مالک اشتر و فضایل او بحث‌های فراوانی در کتب تاریخ و حدیث آمده که نقل همه آن‌ها در این جا به طول می انجامد. تنها به چند نکته قناعت می کنیم:

نخست این که آنچه امام علیه السلام در مدح و بیان او صاف او فرموده درباره هیچ یک از اصحاب و یارانش بیان نکرده است از جمله هنگامی که خبر شهادت او به امام علیه السلام رسید فوق العاده ناراحت شد و کلماتی در مدح اشتر بیان کرد از جمله فرمود: «لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ مالک برای من همچون من برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود»^۲.

۱. برای توضیح بیشتر به شرحی که درباره نامه مذکور در جلد نهم از همین کتاب صفحه ۱۷۳ داده ایم مراجعه کنید.

۲. رجال ابن داود، مدخل مالک بن اشتر.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در کلام معروفش درباره ابوذرا اشاره سربسته‌ای به فضیلت مالک اشتر کرد. ابوذرا به هنگام وفاتش در ریزه در حالی که دخترش گریه می‌کرد گفت: گریه نکن بشارت باد بر تو. روزی من و سه نفر دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در خدمتش بودیم فرمود: «لَيُمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يَشْهَدُهُ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ یکی از شما در بیابانی از دنیا می‌رود که گروهی از مؤمنان (راستین) به سراغ او می‌آیند (و او را با احترام دفن می‌کنند). افراد دیگری که با من بودند هیچ‌کدام در بیابان از دنیا نرفتند و این منم که در این بیابان از دنیا می‌روم. نه من دروغ می‌گویم نه پیامبر صلی الله علیه و آله خلافی به من گفته است. تو در همین جا بنشین و به جاده نگاه کن خواهی دید که به سراغ من می‌آیند. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این داستان، از ابن عبدالبر نقل می‌کند: از کسانی که آمدند و او را با احترام دفن کردند حجر بن عدی و مالک اشتر بودند.^۱

ابن ابی‌الحدید در شرح نامه سیزدهم نهج‌البلاغه به هنگامی که مالک اشتر را معرفی می‌کند می‌گوید: او تک‌سوار شجاعی بود، و رئیسی از بزرگان شیعه و شخصیت‌های برجسته محسوب می‌شد. بسیار به امیرمؤمنان علی علیه السلام و یاری آن حضرت علاقه‌مند بود. (و به او عشق می‌ورزید).

سپس اشاره به جمله‌ای که ذکر نمودیم می‌کند که امام علیه السلام فرمود: او نسبت به من مانند من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. سپس به ذکر فضایل مالک پرداخته و در این زمینه داد سخن می‌دهد و در ادامه می‌گوید: مدح و تمجیدی که امیرمؤمنان علیه السلام در این نامه (نامه سیزده) از مالک اشتر کرده در عین اختصار به قدری مهم است که در یک کلام طولانی نمی‌توان آن را بیان کرد و به جانم سوگند که مالک اشتر شایسته این مدح و تمجید بود. او مردی جنگجو،

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۹.

باسخاوت، بردبار، فصیح و شاعر بود و میان نرمش و شدتِ عمل جمع کرده بود. به هنگام لزوم شدت، شدید و به هنگام لزوم مدارا، نرم و ملایم بود.^۱ این سخن را با روایتی دربارهٔ او که مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار آورده پایان می‌دهیم هر چند سخن در این زمینه بسیار است. در جلد ۳۳ بحارالانوار چنین می‌خوانیم که جمعی از بزرگان طایفهٔ ننع هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر به آن‌ها می‌رسد می‌گویند: خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدیم دیدیم او بسیار اندوهگین است و تأسف می‌خورد؛ فرمود: «لِلَّهِ ذُرٌّ مَالِكٍ وَمَا مَالِكُ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فِتْدًا وَ لَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ لَكَانَ صَلْدًا أَمَا وَاللَّهِ لَيَهْدَنَّ مَوْتُكَ عَالِمًا وَ لَيَفْرَحَنَّ عَالِمًا عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي وَ هَلْ مَرَّ جُؤْ كَمَا لِكِ وَ هَلْ مَوْجُودٌ كَمَا لِكِ؟ آفرین بر مالک، چه مالکی! اگر کوه بود کوه تنهای بزرگی بود و اگر از سنگ بود سنگی بسیار محکم. به خدا سوگند مر تو عالمی را تکان می‌دهد و عالم دیگری را خوشحال می‌کند. (مردم عراق بر مر او اشک می‌ریزند و مردم شام و یاران معاویه شادی می‌کنند) گریه‌کنندگان برای مثل مالک باید گریه کنند. آیا شخص امیدوارکننده‌ای مثل مالک پیدا می‌شود؟ آیا موجودی مثل مالک یافت می‌شود؟».

یکی از طایفهٔ ننع (قبیلهٔ مالک) می‌گوید: علی علیه السلام پیوسته اندوهگین بود و بر مر مالک تأسف می‌خورد به اندازه‌ای که ما فکر کردیم او مصیبت‌زدهٔ اصلی است نه ما که قبیلهٔ مالک هستیم و روزهای متوالی آثار آن در چهرهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نمایان بود.^۲

فضایل مالک اشتر در بسیاری از کتاب‌هایی که قبل از نهج‌البلاغه تألیف شده بیان گردیده است.

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸.

۲. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۵۶.

قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این جمله با اضافه ای در امالی ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۵) آمده است و از عبارت او استفاده می شود که امام عليه السلام این جمله را در لابه لای خطبه ای بیان فرموده است. سپس می افزاید: نویسنده روض الاخیر نیز آن را در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۶).

شرح و تفسیر

بهترین روش برای کار کردن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک اصل اساسی در همه فعالیت‌های فردی و اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت‌آور (و زودگذر) بهتر است»؛ (قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ).

این جمله حکیمانه در حکمت ۲۷۸ با تفاوت مختصری گذشت و به نظر می‌رسد همان‌گونه که مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه اشاره کرده گاه بر اثر فاصله زمانی فراموش می‌کرده که فلان جمله را قبلاً آورده لذا آن را تکرار می‌کرده است. ولی به هر حال به گفته شاعر: «هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ؛ کلمات امام علیه السلام همچون مشک است هر قدر تکرار شود بوی عطر بیشتری می‌دهد». هدف امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که نباید همچون کسانی بود که وقتی مدح و فضیلت کاری را می‌شنوند با شتاب به آن روی می‌آورند و به صورتی خسته‌کننده آن را انجام می‌دهند ولی چیزی نمی‌گذرد که از آن ملول شده رهایش می‌سازند. چه بهتر که انسان کار سبک‌تری را انتخاب کند و همواره پرنشاط آن را انجام دهد.

این سخن، هم در مورد عبادات صادق است و هم در مورد مسائل اخلاقی و کمک‌های اجتماعی و فراگیری علم و دانش و مانند آن.

بعضی هستند هنگامی که فضیلت عملی مانند تلاوت قرآن را می شنوند شب و روز و وقت و بی وقت به تلاوت می پردازند و خود را خسته و ملول می کنند و آن را به زودی رها می سازند. یا در مسیر علم و دانش شروع به فراگیری از این استاد و آن استاد و بحث با دوستان مختلف و مطالعه کتب تا نیمه شب و فراتر از آن می کنند اما به زودی خسته می شوند و گاه متنفر و بیزار، و برای همیشه آن را رها می سازند و این خطری است بزرگ برای پویندگان راه حق.

ولی عاقلان و هشیاران کار سبک تر و مستمر را بر چنین کارهای پرفشار و ملالت خیزی ترجیح می دهند.

اولی مانند رگباری است که در زمین خشک و تشنه ای بریزد؛ موقتاً آن را سیراب می کند ولی بعد از آن، آفتاب سوزان، گیاهانی را که با آن رگبار سر از زمین بیرون آورده اند می خشکاند.

دومی مانند باران های ملایم و یا آبیاری قطره ای در عصر ماست که دست پرورده خود را رهانمی کند و پیوسته آن درخت و گیاه را سیراب و سرسبز و خرم و باطراوت نگه می دارد.

اضافه بر این، کار پرفشار و کوتاه مدت هرگز برای انسان به صورت ملکه در نمی آید در حالی که کار کم فشار و مستمر تبدیل به ملکه ای می شود که انسان همواره به راحتی آن را انجام می دهد و از آن لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

فَمَلَّ وَالشَّيْءُ مَمْلُولٌ إِذَا كَثُرًا	اِنِّي كَثُرْتُ عَلَيْهِ فَي زِيَارَتِهِ
فِي طَرْفِهِ قَصْرًا عَنِّي إِذَا نَظَرًا	وَ رَابِسَنِي اُنِّي لَا اَزَالُ اُرِي

هنگامی که من زیاد به زیارت او (دوستم) می روم خسته می شود و هر چیزی که زیاد گردد خسته کننده است.

و این امر مرا نگران ساخته که پیوسته هنگامی که مرا نگاه می‌کند نگاهش کوتاه و بی‌رمق است. (گویی نمی‌خواهد مرا ببیند).^۱

شاعر پارسی‌زبان نیز می‌گوید:

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

مرحوم سید رضی در کتاب المجازات النبویة حدیثی در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُتَبَتَّ لَا أَرْضَا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این دین متین و استوار است. با رفق و مدارا در آن رفتار کن و عبادت خداوند را (بر اثر افراط و زیاده‌روی) منفور و مبعوض خود نساز زیرا کسی که افراط در سیر می‌کند نه به مقصد می‌رسد و نه مرکب خود را سالم باقی می‌گذارد».^۲

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ أَدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم کارهای نیک را ادامه دهم هر چند کم باشد».^۳

اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «استواء العمل والمداوة علیه» آورده و با سند معتبر این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدْمُ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ؛ هنگامی که کسی کار نیکی انجام می‌دهد حداقل یک سال آن را ادامه دهد سپس اگر مایل بود کار نیک دیگری به جای آن انتخاب کند و این به

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۹۴.

۲. المجازات النبویة، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸، ح ۲۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۴.

دلیل آن است که شب قدر در آن یک سال خواهد بود و این چیزی است که خداوند می خواهد انجام شود. (اشاره به این که خداوند می خواهد اعمال نیک مصادف با شب قدر شود تا ارزش آن بسیار فزونی یابد).^۱

۲۲۵

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَاَنْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا.

امام عليه السلام فرمود:

هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز
(در او) داشته باشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه تنها منبع دیگری که برای این کلام شریف ذکر شده مجمع الامثال میدانی است که از
علمای قرن پنجم محسوب می شود که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۳۰۷).

شرح و تفسیر

پیوند اخلاق نیک با یکدیگر

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته‌ای می‌کند که برای شناخت باطن اشخاص غالباً مفید و مؤثر است، می‌فرماید: «هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوب و خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز (در او) داشته باشید»؛ (إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَاَنْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا). «خَلَّةٌ» (به فتح خاء و تشدید لام) به معنای خصلت و خوی و صفات اخلاقی است.

«رَائِقَةٌ» از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنای زیبا بودن و جلب توجه کردن است و در بعضی از نسخ «رائعة» آمده است که همان معنا را می‌رساند. طبیعی است که وقتی بر شاخه درختی میوه خوب و جالبی ببینیم دور از انتظار نیست که همانند آن در شاخه‌های دیگر نیز یافت شود. همچنین هرگاه انسان در جایی به قطعه سنگ قیمتی‌ای برخورد کند چه بسا که نشانه وجود معدنی از آن در آن جا باشد.

این سخن در وجود انسان دلیل روشنی دارد و آن این‌که کارهایی که انسان به‌طور مکرر انجام می‌دهد یک ریشه باطنی دارد که در نهاد اوست و این ریشه باطنی سبب می‌شود که مشابهات آن نیز در وی ظاهر گردد.

همان‌گونه که عکس آن نیز چنین است؛ هرگاه ببینیم انسانی بدزبان و فحاش

است غالباً پی می‌بریم که در کارهای دیگر نیز در مسیر غلط و ناپسند قرار دارد از چنین انسانی نمی‌توان انتظار امانت‌داری و صداقت داشت. به تعبیر دیگر، نیکی‌ها و بدی‌ها غالباً به هم پیوسته‌اند گویی یکدیگر را صدا می‌زنند و دعوت می‌کنند.

البته ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد که شخصی تنها یک صفت خوب یا یک صفت بد داشته باشد و بقیه صفاتش با آن هماهنگ نباشد ولی همان‌گونه که اشاره شد این‌ها جنبه استثنایی دارد نه قاعده کلی.

به هر حال این گفتار حکیمانه دو پیام برای ما دارد: پیام اول در مورد انسان‌شناسی است که برای شناخت افراد، غالباً می‌توان روی یکی از صفات خوب یا بد آن‌ها تکیه کرد و آن را نشانه‌ای برای بقیه صفات دانست.

دوم این‌که در تهذیب نفس باید مراقب باشیم که اگر صفت زشتی در ما پیدا شد انتظار نفوذ بقیه زشتی‌ها را هم داشته باشیم و اگر توانستیم صفت خوبی را در خود ریشه‌دار کنیم باید به آینده خویش امیدوار باشیم که در پرتو آن، صفات دیگر نیز ممکن است رویش پیدا کند.

نکته

صفات اخلاقی کلیدی

از یک نظر تقریباً تمام صفات اخلاقی در جهت اخلاق حسنه یا رذیله با هم پیوند دارند و هرکدام همجنس خود را صدا می‌زنند. همان‌گونه که در گفتار حکیمانه بالا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است.

ولی در میان ویژگی‌های اخلاقی، بعضی جنبه کلیدی داشته و با صفات دیگر که همجنس آن‌ها هستند پیوند محکمی دارند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

از جمله آن‌ها دروغ است که سرچشمه گناهان بسیاری است. رشوه‌خواری، ظلم، غش در معامله، پایمال کردن حقوق مردم، اهانت به اشخاص و کمک به ظالمان در بسیاری از موارد با دروغ پیوند نزدیک دارند. به همین دلیل در روایت معروفی که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذِبُ؛ تمام زشتی‌ها در اتاقی گذاشته شده و در آن قفل است و کلید آن دروغ می‌باشد».^۱

در روایات اسلامی شراب و مسکرات نیز از گناهان کلیدی ذکر شده چراکه وقتی انسان مست شد هر کار خلاف اخلاق و هر جنایتی ممکن است از او سر بزند و لذا در ذیل روایتی مشابه روایت بالا که از امام باقر علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكُذِبَ شَرُّ مِنْ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر و زشتی‌ها قفل‌هایی گذاشته و کلیدهای آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ از شراب هم بدتر است».^۲

روشن است که یک عامل مهم بازدارنده در برابر زشتی‌ها عقل است و شراب عقل انسانی را از کار می‌اندازد و او را آماده هر زشتی‌ای می‌کند.

در مورد صفت رذیله بخل نیز حدیثی از امام علیه السلام در حکمت ۳۷۸ آمده بود: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع تمام عیب‌هاست و در حقیقت افساری است که انسان را به سوی هر بدی‌ای می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الغضبُ مفتاحُ كلِّ شرٍّ؛ خشم، کلید همه بدی‌هاست».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، ح ۴۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

زیرا روشن است که در چنین حالتی کنترل عقل از تمام وجود انسان زایل می‌شود و گاه انسان به صورت دیوانه‌ای درمی‌آید که هر کار خلافی را ممکن است انجام دهد.

و از همه فراتر حب افراطی به دنیاست که انسان را وادار به هر کار زشتی می‌کند تا به هدف و مقصود خود که مال و مقام و جاه و جلال مادی است برسد. به همین دلیل در روایت معروف نبوی آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱. در حدیث مشروح تری از امام علی بن الحسین علیه السلام که در ذیل حکمت ۳۷۱ آوردم می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از آنی که تکبر و حرص و حسد را سرچشمه گناهان دیگر می‌شمرد در پایان می‌فرماید: «فَاَجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ همه این‌ها در حب دنیا جمع است و لذا پیغمبران و (بعد از آنها) دانشمندان با مشاهده این معنا گفته‌اند: حب دنیا سرچشمه همه گناهان است»^۲.

این درمورد صفات زشت است که جنبه کلیدی دارد. درمورد اخلاق فضیله و صفات برجسته نیز همان معنا صادق است. حب آخرت و عشق به پروردگار و خوف از نافرمانی خداوند سرچشمه همه نیکی‌هاست همان‌گونه که در حدیثی از معصومین علیهم السلام آمده است: «أَنَّ أَضْلَ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ریشه هر نیکی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از نافرمانی خداوند است»^۳.

همچنین در برابر احادیث سابق که از امام حسن عسکری و امام باقر و امام سجاد علیهم السلام درباره حب دنیا نقل کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۵، ح ۲۶.

«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها و خیرات در اتاقی نهاده شده و کلید آن زهد در دنیا است»^۱.

لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِبْلُكَ الْكَثِيرَةَ؟
قَالَ: دَغَذَغْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا.

امام عليه السلام در سخنی که بین او و مردی به نام غالب بن صعصعه، پدر فرزدق، رد و بدل شد چنین فرمود: **شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است).** امام عليه السلام فرمود: **این بهترین راه مصرف آن‌ها بود.**^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر علاوه بر اشاره به روایت مشروحه که از ابن ابی الحدید نقل کرده و این کلام حکیمانه بخشی از آن است می‌گوید: از تعبیرات این روایت استفاده می‌شود که این کلام در میان راویان روایات مشهور بوده است. و نیز از ابن اثیر در کتاب نهاییه بخشی از آن را نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).
اضافه می‌کنیم که این ماجرا و این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیاد دیگری نقل شده است از جمله ابن عساکر آن را در کتاب تاریخ دمشق (ج ۷۴، ص ۵۰) آورده همچنین در ربیع‌الابرار زمخشری (ج ۲، ص ۲۵۶) و در التذکره الحمدونیه (ج ۲، ص ۲۶۴) آمده است.

شرح و تفسیر

بهترین مصرف مال

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که در میان او و پدر فرزدق، غالب بن صعصعه، رد و بدل شد چنین فرمود: «شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود؛ (وقال عليه السلام لغالب بن صعصعة أباي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِسْلُكَ الْكَثِيرَةَ؟ قَالَ: دَعَدْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال عليه السلام: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُئِلَهَا).

در بسیاری از کتب و از جمله تاریخ مدینه دمشق (نوشته ابن عساکر، متوفای ۵۷۱) این ماجرا به صورت گسترده‌تری نقل شده است. او می‌نویسد: فرزدق (شاعر معروف) در طفولیت همراه پدرش خدمت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. فرزدق می‌گوید: هنگامی که با پدرم خدمت امام علیه السلام رسیدیم در برابر او شمشیرهایی بود که آن‌ها را آزمایش می‌کرد. رو به پدرم کرد و فرمود: تو کیستی؟ پدرم گفت: غالب بن صعصعه. فرمود: تو همان کسی هستی که شتران فراوان داشتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: با آن‌ها چه کردی؟ عرض کرد: مشکلات و حقوق (زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت. فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. سپس فرمود: این کودک که با توست کیست؟ عرض کرد: فرزندم همام (فرزدق) است. او در این سن و سال شعر می‌گوید. فرمود: قرآن به او تعلیم کن که قرآن برای او بهتر است.^۱

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۴، ص ۵۰.

ابن ابی الحدید اضافه‌ای بر این سخن دارد و آن این است که فرزدق می‌گوید: پیوسته سفارش علی علیه السلام در ذهن من بود تا زمانی که خود را مقید کردم و سوگند یاد کردم که تا قرآن را حفظ نکنم دست برندارم.^۱

در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و کتب دیگری که این جمله در آن‌ها نقل شده است به جای «دغدغه»، «ذذعة» آمده که از نظر معنا تناسب بیشتری دارد زیرا «دغدغه» به معنای تحریک کردن و قلقلک دادن است که در این جا تناسبی ندارد در حالی که «ذذعة» به معنای پراکنده کردن و متفرق ساختن است که مناسب محل کلام می‌باشد و به نظر می‌رسد نسخه صبحی صالح در این جا نادرست باشد.

نکته‌ها

۱. اهمیت زکات

می‌دانیم که زکات به آن نه چیزی که تعلق می‌گیرد هر سال تکرار می‌شود تا زمانی که مورد زکات از حد نصاب بیفتد. به خلاف خمس که هر مالی را یک بار خمس می‌دهند.

مثلاً کسی که دارای یکصد رأس گاو یا گوسفند است باید زکات مال خود را که در حدود دو و نیم درصد است (با رعایت نصاب‌های مختلفی که در آن است) پردازد و سال بعد هم اگر همان گاو یا گوسفندان را داشته باشد مجدداً زکات به آن تعلق می‌گیرد تا زمانی که از حد نصاب پایین بیاید. (آخرین حد نصاب در گاو ۳۰ رأس و در گوسفند ۴۰ رأس و در شتر ۵ نفر است).

شاید منظور غالب بن صعصعه این بوده که من پیوسته زکات شترانم را پرداختم و چیزی بر آن نیفزودم تا از آخرین نصاب گذشت.

امام علیه السلام می‌فرماید: چه مصرفی بهتر از این که آن‌ها را ذخیره یوم‌المعاد خود

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۹۵.

ساخته‌ای و به نیازمندان کمک کرده‌ای و سلامت و عافیت را برای خود خریداری نموده‌ای.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حقوق در جمله «ذَعَدَعْتُهَا الْحُقُوقُ» تنها زکات نباشد بلکه حقوق واجب یا مستحب دیگر را نیز شامل شود از جمله استفاده کردن از آن در راه جهاد و کارهای خیر دیگر، همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در توضیح همین عبارت فرموده است.^۱

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ «آنچه نزد شماست سرانجام از بین می‌رود ولی آنچه نزد خدا ذخیره شده باقی و برقرار است».^۲

ولی بعضی از افراد ناآگاه یا ضعیف‌الایمان چنین می‌پندارند که اگر چیزی از اموال خود را در راه خدا هزینه کنند از اموال آن‌ها کاسته شده و گرفتار نوعی غرامت شده‌اند. همان‌گونه که قرآن مجید درباره اینگونه اشخاص می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ «گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می‌کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!».^۳

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم: «إِنَّ صَاحِبَ النُّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَاللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النُّعْمِ مِنَ اللَّهِ عَزًّا وَجَلًّا فَمَا أزالَ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ؛ کسانی که صاحب نعمتی هستند در خطرند تا حقوق واجب

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. توبه، آیه ۹۸.

آن را بپردازند. به خدا سوگند هنگامی که نعمت‌هایی از سوی خداوند متعال به من می‌رسد من ترسانم - در این جا امام علیه السلام دست خود را به نشانه وحشت و اضطراب تکان داد - تا زمانی که حقوقی را که برای خداوند در آن بر من واجب است بپردازم. راوی عرض می‌کند: فدایت شوم شما هم با آن مقام و منزلتی که دارید باز بیمناکید؟ فرمود: آری من خدا را برای نعمت‌هایی که به من بخشیده است حمد و ستایش می‌کنم.^۱

۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟

فرزدق همان شاعر معروفی است که نام اصلی اش همام و لقبش فرزدق بود و اشعار او درباره امام زین العابدین علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا او را مشهور ساخته است که در آن اشعار بسیار بلند و زیبا و پرمعنایش مقام امام علیه السلام را به بهترین وجه در مقابل دشمنش بیان کرد و از عواقب آن نیز نترسید. و در جریان کربلا هنگامی که خبر از آن حادثه خونین شد جمله تکان دهنده‌ای بیان کرد. گفت: اگر عرب به دلیل شهادت فرزند بهترین فرد عرب خشم گیرد و یکپارچه بر ضد آن قاتلان قیام کند سبب دوام عزت و کرامت آن‌ها خواهد شد و اگر کوتاهی کند و حرکتی انجام ندهد برای همیشه از سوی خداوند به ذلت گرفتار خواهد شد. و این بیت را در این باره گفت:

وانتم لا تثار لابنِ خَیرِکم فالقوا السَّلاحَ وَاغزِلوا بِالْمَعازِلِ

اگر برای خونخواهی فرزند بهترین فردتان قیام نمی‌کنید سلاح‌ها را کنار بگذارید و همانند پیرزنان مشغول پشم‌ریسی شوید.

فرزدق از همان کودکی شعر می‌گفت. مردی غیور و بسیار شجاع

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۱۹.

و باشخصیت بود. در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که اگر اشعار فرزدق نبود یک سوم لغت عرب و نیمی از اخبار تاریخی آنها از میان می‌رفت. او در سال ۱۱۰ هجری چشم از جهان فرو بست.^۱

اما غالب، پدر فرزدق طبق گفته زرکلی در الاعلام، مردی بسیار با سخاوت و از قبیله بنی تمیم بود به قدری در سخاوت مشهور بود که حتی بعد از مردنش افرادی که گرفتار فقر می‌شدند به قبر او پناه می‌بردند که در یکی از این حادثه‌ها فرزدق زنی را دید که به قبر پدرش، غالب، پناه آورده است، سؤال کرد: مشکل چیست؟ او مشکل خود را فقر بیان کرد و فرزدق مشکل او را به نحو کامل حل نمود. غالب در حدود سال چهل قمری چشم از جهان فرو بست.

پدر غالب نیز که جد فرزدق بوده و صعصعة بن ناجیه نام داشت مرد بسیار سخاوتمندی بود که سخاوت خود را برای فرزنداناش نیز به یادگار گذاشت.

در حالات او نوشته‌اند که این انسان آزاده شریف در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می‌کرد تا آنجا که سیصد و شصت دختر را که پدرانشان می‌خواستند آنها را زنده به گور کنند از پدرانشان خرید و از مر نجات داد. حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او گرفته بود مرکب سواری خود را به اضافه دو شتر به پدر آن دختر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است و حتی فرمود: همین پاداش برای تو بس که خداوند به سبب آن، نعمت اسلام را بر تو ارزانی داشت.

وفات او را بعد از سال ۹ هجری نوشته‌اند.^۲

۱. الاعلام زرکلی، مدخل همّام بن غالب .

۲. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۲۶ و الاعلام زرکلی مراجعه شود.

مَنْ أَتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أَرْتَطَمَ فِي الرَّبَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که بدون آگاهی (از احکام الهی) به تجارت پردازد
در رباخواری غوطه‌ور می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی پیش از سید رضی این گفتار حکیمانه را در فروع کافی، کتاب المعیشه، فروع کافی مسنداً از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند همچنین صدوق با اضافه‌ای در من لایحضره الفقیه. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).

شرح و تفسیر

هشدار به بازرگانان

امام علیه السلام در این جا به تجار هشدار می دهد که احکام فقه اسلامی را مخصوصاً در مسائل مربوط به ربا فراگیرند تا گرفتار رباخواری نشوند. می فرماید: «کسی که بدون آگاهی (از احکام اسلام) به تجارت بپردازد در رباخواری غوطه ور می شود»؛ (مَنْ أَتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أَرْتَطَمَ فِي الرِّبَا).

«اتجر» و «تجر» هر دو به معنای تجارت کردن و خرید و فروش نمودن است. «ارتطم» از ماده «رطم» (بر وزن ختم) به معنای فرو رفتن در چیزی است که امکان بیرون آمدن از آن نیست و معمولاً تشبیه به گل ولای عمیق و باتلاق می کنند که وقتی کسی در آن بیفتد قادر به خروج نمی باشد. در لسان العرب، ارتظام را به معنای فرو رفتن در چیزی دانسته است که اگر هم کسی بتواند از آن بیرون بیاید با اندوه و غم سنگینی خواهد بود.

روشن است که ورود در هر کاری بدون آگاهی از مسائل مربوط به آن، مشکل آفرین است به خصوص ورود در تجارت با عدم آگاهی از فقه اسلامی انسان را گرفتار معاملات حرام و اعمال نامشروع می کند و دلیل آن این است که فقه اسلامی در امر تجارت و خرید و فروش دستورات دقیقی دارد که بخشی از مهمترین آن دستورات مربوط به رباست.

در فقه اسلامی دو نوع ربا داریم: یکی ربای معاملی و آن خرید و فروش

جنسی در مقابل جنس مشابه آن با تفاضل است. مثلاً خریدن یک تن گندم نامرغوب در مقابل نیم تن گندم مرغوب. این کار، ربا و حرام است. همچنین در مورد اشیاء دیگر.

در این که چه چیزهایی با یکدیگر همجنس می‌باشند در میان فقها گفتگوهای زیادی است تا آن جا که حتی گروهی کره و روغن را با شیر یک جنس می‌دانند و خرید و فروش آن‌ها را با تفاضل، ربا می‌شمارند و شرح این اجناس و بحث‌های مربوط به آن‌ها در کتب فقهی به صورت گسترده آمده است.

نوع دوم، ربای قرضی است و آن این که انسان چیزی به دیگری وام بدهد و در مقابل آن اضافه‌ای بگیرد و جالب این که این اضافه ممکن است از قبیل همان جنس باشد مانند دادن یک میلیون پول نقد به کسی در برابر گرفتن یک میلیون و نیم، بعد از گذشتن یک سال، و یا از غیر آن جنس باشد و حتی اگر کسی چیزی را به دیگری وام بدهد و بگوید برای پدرم فلان سوره قرآن را نیز بخوان، این را هم نوعی ربا می‌دانند و یا خدمات دیگر که ارزشی دارد. همان‌گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «كُلُّ قَرْضٍ جَرٌّ مَنْفَعَةٌ فَهُوَ وَجْهٌ مِنَ وَجُوهِ الرِّبَا؛ هر وامی که جذب منفعتی کند نوعی رباست»^۱.

یعنی هر شرطی که سودی را برای دهنده قرض به بار آورد ربا محسوب می‌شود خواه مبلغ اضافی باشد یا انجام کاری و یا حتی شرط معامله به مثل که در برابر این وام بعداً وامی به او بپردازد. تمام این‌ها از اشکال رباست.

با توجه به پیچیدگی‌هایی که در مسأله ربا وجود دارد کسی که وارد میدان تجارت بشود و آگاهی از این مسائل نداشته باشد احتمال بسیار می‌رود که گرفتار رباخواری شود.

۱. السنن الکبری للبيهقي، ج ۵، ص ۳۵۰.

عده‌ای از شارحان نهج البلاغه پیچیدگی‌های حکمی مسأله ربا را نیز در این جا مطرح کرده‌اند که در ربای معاملی چه چیزهایی همجنس است و چه چیزهایی همجنس نیست که شبیه آن را در ربای قرضی و این که چه چیزهایی شرط اضافی محسوب می‌شود و چه چیزهایی محسوب نمی‌شود می‌توان تصور کرد.

ولی باید توجه داشت که اختلافات حکمی مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا مجتهد بعد از تلاش و کوشش اگر گرفتار خطا بشود معذور است و امام علیه السلام در این زمینه هشدار نداده است بلکه نظر مبارک امام علیه السلام اشتباهی است که در تشخیص موضوع برای ناآگاهان پیدا می‌شود و اگر در فراگرفتن مسائل مربوط به ربا و کسب‌های حلال و حرام کوتاهی کرده باشند مشکل بیشتر می‌شود.

در تأیید این سخن در روایتی که ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: «لَا يَقْعُدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشَّرَاءَ وَالْبَيْعَ؛ کسی در بازار ننشیند مگر این که احکام خرید و فروش را به خوبی بداند».^۱

و در حدیث دیگری که اصبع بن نباته از آن حضرت نقل می‌کند می‌خوانیم که امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر می‌فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفُقَهَ ثُمَّ الْمَنْجَرَ الْفُقَهَ ثُمَّ الْمَنْجَرَ الْفُقَهَ ثُمَّ الْمَنْجَرَ الْفُقَهَ وَ اللَّهُ لِلرِّبَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا شُوبُوا أَيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقِ التَّاجِرِ فَاجِرٌ وَالْفَاجِرُ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَأَعْطَى الْحَقَّ؛ ای جمعیت تجار! اول آگاهی بر مسائل سپس تجارت، و این سخن را سه بار تکرار نمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند ربا در میان این امت پنهان‌تر است از جنبش مورچه بر سنگ سخت. ایمان خود را با حق بیامیزید. تاجر، فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر کسی که حق بدهد و حق بستاند».^۲

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۲۳.

۲. همان، ص ۱۵۰، ح ۱.

نکته

خطرات ربا

می‌دانیم در اسلام دربارهٔ تحریم ربا تأکید بسیار فراوانی شده تا آن‌جا که به رباخواران از سوی خدا اعلام جنگ شده است: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ «اگر دست از رباخواری برندارید خدا و پیامبرش به شما اعلام جنگ می‌کنند».^۱

آیات دیگری در قرآن مجید از سرنوشت شوم رباخواران در روز قیامت و شامل آن‌ها شدن عذاب الهی در این دنیا نیز خبر می‌دهد.

این حکم اسلامی بسیار حساب‌شده و حکیمانه است زیرا جامعه‌ای که رباخواری در آن رایج گردد به زودی به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می‌شود. ثروتمندانی که بدون کار کردن، هر روز آلف والوفی درآمد دارند و زحمت‌کشانی که هرچه زحمت می‌کشند باید در جیب رباخواران بریزند.

مفاسد شدید رباخواری را در دنیای امروز با چشم می‌بینیم تا آن‌جا که در عصر ما بحران‌های شدیدی در امور اقتصادی کشورهای بزرگ دنیا پیدا شده که یکی از علل مهم آن همین مسألهٔ رباخواری است که حتی امروز که این بحث را می‌نویسیم هنوز از تنگنای آن بحران‌ها خارج نشده‌اند و آیندهٔ روشنی در پیش ندارند.

از این گذشته، رباخواری مسائل اخلاقی را درهم می‌کوبد و سبب کینهٔ شدید قشرهای ضعیف جامعه از ثروتمندان رباخوار می‌شود که گاه بر اثر تراکم کینه‌ها شورش‌های عظیمی جامعه را فرامی‌گیرد.

یکی از مشکلات دنیای امروز بانک‌های رباخوار است که رباخواری در تار

۱. بقره، آیهٔ ۲۷۹.

و بود آن‌ها تنیده و هرچه مصلحان خیراندیش اسلامی می‌کوشند که رباخواری را از آن حذف کنند باز به صورت دیگری ورود پیدا می‌کند و کار به جایی می‌رسد که همه جامعه را آلوده می‌سازد. آن‌گونه که در حدیث نبوی آمده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنَّ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی برای مردم فرا می‌رسد که همه رباخوار می‌شوند و اگر کسی رباخوار نباشد گرد و غبار ربا بر دامن او می‌نشیند».^۱

البته اگر قراردادی بین وام‌دهنده و وام‌گیرنده نباشد ولی وام‌گیرنده به عنوان یک کار اخلاقی و تشکر از دهنده وام به‌هنگام پس دادن وام، هدیه‌ای بر آن بیفزاید شرعاً اشکالی ندارد. مهم آن است که وام‌دهنده خود را طلبکار چیزی نداند و مطالبه سودی نکند؛ خواه کم باشد یا زیاد.^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۸.

۲. برای توضیح بیشتر درباره ربا، خطرات ربا و مضرات آن می‌توانید به کتاب بانکداری اسلامی مراجعه کنید.

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ أَبْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ

مبتلا می‌سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

میدانی این کلام شریف را در کتاب خود، مجمع الامثال آورده و قرائنی در کتاب اوست که نشان می‌دهد روایات خود از علی علیه السلام را از منبع دیگری نقل کرده است. ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤول این گفتار حکیمانه را در ضمن سخنان دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

اضافه می‌کنیم که مرحوم راوندی (متوفای ۵۷۳) این کلام شریف را همراه کلام دیگری از علی علیه السلام نقل می‌کند. (دعوات راوندی، ص ۱۶۹، ح ۴۷۳).

شرح و تفسیر

مصائب کوچک را بزرگ نشمرید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به تمام کسانی که گرفتار پاره‌ای از مسائل می‌شوند هشدار می‌دهد که ناشکری نکنند مبدا گرفتار مصیبت‌های فزون‌تری شوند. می‌فرماید: «کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می‌کند»؛ (مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا).

زندگی این جهان خالی از مصائب نیست منتها هر کسی به یک شکل گرفتار مصیبت می‌شود. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در تمام عمر مصیبتی ندیده باشد؟ آیا طول عمر که یکی از مواهب الهی است همواره توأم با تلخی مصائب دوستان و بستگان و آشنایان نیست؟ آیا افرادی که از عمر طولانی برخوردارند در پایان کار که مصداق *ارذل العمر* است گرفتار انواع بیماری‌ها نمی‌شوند؟ شکست در ازدواج، بیماری فرزندان، مشکلات کسب و کار، از دست دادن عزیزان، عوارض ناشی از خشکسالی‌ها و مانند آن، مصائبی است که هرکس به یک یا چند مورد از آن گرفتار است.

و همان‌گونه که در مباحث توحیدی آورده‌ایم بروز این حوادث فلسفه‌های زیادی دارد. گاه آزمایش و امتحان است، گاه کفاره گناهان، گاه زنگ بیدارباش و گاه در ظاهر مصیبت است و در باطن موهبت و رحمت و به‌طور دقیق نمی‌توان تعیین کرد که هر مصیبتی از کجا سرچشمه گرفته هرچند در بعضی از موارد قرائنی برای شناخت سرچشمه وجود دارد.

با این حال چرا و چگونه ممکن است انسان به مجرد مشاهده مصیبتی زبان به شکایت و ناشکری بگشاید و بی‌تابی کند و آه و ناله سر دهد؟
ای بسا خداوند رحیم مصیبت کوچک‌تری را برای جلوگیری از مصیبت بزرگ‌تری برای بنده‌اش فرستاده است.

در هر حال آن‌ها که در برابر مصیبت‌های کوچک جزع و فزع و بی‌تابی می‌کنند و زبان به شکایت می‌گشایند با این کار خود، مستحق مصیبت‌های بزرگ‌تری می‌شوند و به عکس اگر شکر الهی را به جا آورند و حتی آن را به عنوان موهبتی از ناحیه او پذیرا شوند چه بسا خداوند مواهب مهمی نصیب آن‌ها کند که آن مصیبت در برابر آن کوچک و ناچیز است.

در تفسیر عیاشی آمده است که خداوند به یکی از شیعیان دختری داده بود و او خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت او را به سبب تولد آن دختر خشمگین دید، فرمود: بگو بینم اگر خداوند به تو وحی می‌فرستاد که من جنس فرزند را برای تو انتخاب کنم یا تو برای خویش انتخاب می‌کنی؟ در پاسخ چه می‌گفتی؟ عرض کرد: می‌گفتم خداوند! تو انتخاب کن. امام علیه السلام فرمود: اکنون نیز خداوند برای تو انتخاب کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا داستان آن پسری را شنیده‌ای که در داستان خضر و موسی علیه السلام به دست خضر علیه السلام به قتل رسید و سرانجام خضر علیه السلام گفت: خداوند می‌خواست بهتر و بامحبت‌تر از آن پسر (کافر فاسد) را به پدر و مادرش بدهد؟ آری آن پدر و مادر، آن پسر فاسد را از دست دادند و خداوند به جای آن، دختری به آن‌ها داد که هفتاد پیغمبر از دودمان او به عرصه وجود آمدند.^۱

تاریخ، افرادی را نشان می‌دهد که بر اثر روح بزرگ و فکر بلند، عظیم‌ترین مصائب را در خود هضم می‌کردند و با آن کنار می‌آمدند تا چه رسد به مصائب کوچک.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین کلام نورانی امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید: فرض کنید پادشاه قدرتمندی بر اثر حادثه‌ای ناگهان همه چیز را از دست می‌دهد و بر اثر بعضی از حوادث به کلی او را از حکومت کنار می‌گذارند. ناگهان او خود را مانند یک نفر از افراد عادی کوچه و خیابان می‌بیند که مالک هیچ چیز حتی به اندازه جای پایش نیست در این حال چه کند؟ آیا گریه کند؟ ناله سر دهد؟ فرض کنیم گریه کند و زبان به شکوه بگشاید آیا آنچه را که از دست رفته باز می‌یابد؟ در چه زمانی گریه حلال مشکلات بوده در حالی که غم و اندوه، عقل و جسم را ضعیف می‌کند و مصیبت را سنگین تر می‌سازد و آن را به مشکلات مهلکی مبدل می‌کند.

سپس مرحوم مغنیه می‌گوید: آخرین پادشاه چین، بزرگترین پادشاه روی زمین بود ولی هنگامی که حکومتش از دست رفت همه آن قدرت‌ها و امکانات را به فراموشی سپرد و در یکی از باغستان‌ها با مزد کمی مشغول کار شد و گل‌ها را آبیاری می‌کرد و علف هرزه‌ها را با دست خود می‌کند و در همین حال کتاب‌های متعددی از شرح زندگانی خود به رشته تحریر درآورد، که درس عبرتی برای کسانی است که عبرت‌گیر هستند.

سپس می‌گوید: هر شخص عاقلی باید این‌گونه باشد و با واقعیت‌های موجود بسازد والا هویت خود را از دست می‌دهد و در جهانی مملو از خرافات و اوهام و خیالات زندگی می‌کند.^۱

وقتی بزرگترین مصیبت‌ها را می‌توان به فراموشی سپرد و به جای ناله و فریاد و بی‌تابی، زندگانی جدید مناسب و آرام‌بخشی ساخت چگونه نمی‌توان با مصائب کوچک کنار آمد تا مبدل به مصائب بزرگ تر نشود؟

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که برای خود شخصیت قائل است شهواتش در برابرش خوار خواهند بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در مجمع الامثال میدانی با تفاوتی آمده که نشان می‌دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است و ابن عبدربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

شرح و تفسیر

تضاد شخصیت با شهوات سرکش

امام علیه السلام در این گفتار حکمت‌آمیز اشاره به تضادی می‌کند که در میان شخصیت و شهوت پرستی وجود دارد، می‌فرماید: «کسی که برای خود شخصیت قائل باشد شهواتش در برابرش خوار خواهند بود»؛ (مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ).

«شهوات» جمع «شهوت» به معنای خواسته دل است و معمولاً به مواردی گفته می‌شود که معقول و پسندیده نیست و یا به تعبیر دیگر جنبه افراطی و ناپسند دارد. بدیهی است کسی که می‌خواهد شخصیتش در میان مردم و یا حتی برای خودش محفوظ بماند باید از بسیاری از خواسته‌های نفس صرف نظر کند و به تعبیر امام علیه السلام آن خواسته‌ها در نظرش خوار و بی‌ارزش باشد زیرا در میان این دو تضاد روشنی است.

افراد هوی پرست که جز شکم و شهوت چیزی نمی‌فهمند در نظر عموم مردم افرادی پست و بی‌ارزش‌اند و به همین دلیل مطرود هستند.

بنابراین، عواقب سوء شهوت پرستی تنها مربوط به زندگی آخرت نیست در دنیا هم شهوت پرستان زندگی بدی دارند.

تعبیر به «هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ» مفهومی است که خواسته‌های شهوانی نفس او از بین می‌رود بلکه در نظرش بی‌اهمیت می‌شود تا آن‌جا که گویی وجود ندارد.

امام علیه السلام در تعبیر دیگری که در غررالحکم آمده است می فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که برای خود شخصیت قائل است آن را با معصیت موهون نمی کند»^۱.

قرآن مجید در جای جای خود اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به این حقیقت دارد. در داستان آدم علیه السلام می خوانیم که توجه به یک خواسته نفس لباس بهشتی را از اندامش فرو ریخت او را از بهشت بیرون کرد. ولی یوسف علیه السلام با پا گذاشتن بر هوای نفس از بردگی به پادشاهی رسید.

نکته

عواقب شوم هواپرستی

هوی پرستی و شهوت رانی نه تنها از شخصیت انسان در جامعه و حتی نزد خودش می کاهد بلکه پیامدهای سوء خطرناک تری نیز دارد. از جمله این که قرآن مجید کراراً هوی پرستی را مایه ضلالت می شمرد. در سوره صاد آیه ۲۶ خطاب به داود پیامبر علیه السلام می فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ «واز هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد».

در سوره قصص آیه ۵۰ این گونه اشخاص را گمراه ترین مردم می شمرد: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»؛ «و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟!».

در حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی علیه السلام، یکی از دو چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش از آن می ترسد پیروی از

هوای نفس است چراکه انسان را از حق باز می‌دارد: «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ»^۱.

در حدیثی از امام جواد علیه السلام می‌خوانیم: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالَ لَهُ عَثْرَةٌ؛ آن‌کس که بر مرکب شهوات سوار شود لغزش‌هایش قابل جبران نیست»^۲.
اصولاً هنگامی که پای شهوت‌پرستی به میان آید حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می‌رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیفتد هرگونه بدبختی یا خطری برای او فراهم شود جای تعجب نیست.

در این زمینه آیات و روایات، فراوان است و این سخن را با سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده است پایان می‌دهیم: «الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَىٰ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسُ مُتَجَادِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ؛ عقل دارای لشکر الهی است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان است و انسان در میان این دو قرار دارد هرکدام غالب شود انسان در اختیار او قرار می‌گیرد»^۳.

همین معنا با عبارت شیوای دیگری از آن حضرت نقل شده است، فرمود: «الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانٍ وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَمُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهَوَىٰ وَالنَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ؛ عقل و شهوت ضد یکدیگرند. عقل را علم یاری می‌کند و شهوت را هوای نفس زینت می‌دهد و روح انسانی در میان این دو در کشمکش است هرکدام از این دو پیروز شود انسان در کنار آن قرار می‌گیرد»^۴.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۷۸، ح ۱۱.

۳. غررالحکم، ح ۳۰۴.

۴. همان، ح ۴۴۸. در ذیل حکمت شماره ۲ نیز مطالبی در این زمینه داشتیم.

مَا مَزَحَ أَمْرٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

امام علیؑ فرمود:

هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فروریخت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غرر الحکم نیز عین این عبارت را از علیؑ آورده سپس اضافاتی برای آن ذکر کرده است (ولی این اضافات در غرر چاپ فعلی، ذیل این گفتار حکمت آمیز نیامده، بلکه در جای دیگری از غرر ذکر شده است). ابن قتیبه دینوری نیز همین مضمون را با عبارت دیگری آورده است: «إِذَا ضَحِكَ الْعَالِمُ ضِحْكَةً مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

اضافه می‌کنیم که ابشیهی، دانشمند معروف شافعی مذهب که از علمای قرن نهم هجری است همین مضمون را با تفاوتی در کتاب المستطرف آورده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته است. (المستطرف، ص ۴۶۹).

شرح و تفسیر

شوخی نامناسب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به کسانی که مزاح نامناسب می‌کنند یا در مزاح افراط می‌ورزند، هشدار می‌دهد که مزاح مایه فروریختن قسمتی از عقل انسان است، می‌فرماید: «هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت»؛ (مَا مَزَحَ أَمْزُؤُ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً).

حقیقت مزاح آن است که انسان سخنی غیر واقعی بگوید - البته با قرائن حالی یا مقالی - که مایه انبساط خاطر و تفریح شود ولی این کار با این که در بسیاری از موارد پسندیده است و در اخبار به آن توصیه شده گاه مشکلات عظیمی به بار می‌آورد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

«مَزَحَ» از ماده «مزاح» (بر وزن کتاب) و معادل آن در فارسی، شوخی کردن است و شامل سخنان غیر جدی است که برای انبساط خاطر گفته می‌شود و در مدح آن همین بس که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود: «إِنِّي أَمْزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ من مزاح می‌کنم ولی جز حق نمی‌گویم».^۱

«مَجَّ» از ماده «مَجَّ» (بر وزن حج) در اصل به معنای بیرون ریختن مایعی از دهان است. سپس به هرگونه ریزشی اطلاق شده است. و «مَجَّةً» به معنای یک بار فرو ریختن است. همچنین «مزحة» به معنای یک بار مزاح کردن می‌باشد.

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۰.

و در روایات متعددی نمونه‌هایی از شوخی‌های پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که معروف است از جمله روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید، ایشان رو به او کرد و فرمود: پیرزن هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه کرد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: (غصه مخور) آن روز تو پیرزن نیستی (بلکه جوان هستی)، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً﴾؛ «ما آن زنان بهشتی را به وجود آوردیم و همه را باکره قرار دادیم».^۱ در حدیث دیگری آمده است که فردی اعرابی گاه خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد سپس عرض می‌کرد: پول هدیه را لطف بفرمایید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (به سبب این شوخی) می‌خندید و گاه هنگامی که آن حضرت غمگین می‌شد می‌فرمود: اعرابی کجاست؟ ای کاش باز هم می‌آمد.

واژه «مداعبه» و «دعابه» در لغت عرب به معنی مزاح است و در روایات از آن مدح شده است. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتُدْخِلُ بِهِ السَّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ؛ مزاح کردن از حُسن خلق است و تو به وسیله آن، سرور در دل برادر مؤمنت وارد می‌کنی و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاهی با افراد شوخی می‌کرد تا آن‌ها را شاد کند».^۲

مخصوصاً در سفرها که مشکلات بیشتر است و گاه پیشامدهای نگران‌کننده‌ای رخ می‌دهد دستور به مزاح داده شده است.

در بحارالانوار، جلد ۷۳ بابی تحت عنوان «حسن الخلق و حُسن الصحابة و سائر آداب السفر» ذکر گردیده و در آن روایات متعددی در مورد حُسن مزاح در سفر آورده شده از جمله حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: «وَأَمَّا النَّبِيُّ فِي سَفَرٍ

۱. واقعه، آیات ۳۵ و ۳۶؛ میزان الحکمة، ح ۱۸۸۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۳.

السَّفَرِ فَبَذَلَ الزَّادَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ اما آنچه در سفر نشانه شخصیت و جوانمردی است بخشیدن زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح بدون آلودگی به معصیت است.^۱

نکته

خطرات مزاح و شوخی

با این که مزاح - همان گونه که گفته شد - باعث آرامش روح و رفع هموم و غموم و است و به خصوص در مشکلاتی همچون مشکلات سفر، کار را بر انسان آسان می کند ولی در عین حال اگر خارج از حساب و کتاب باشد ممکن است عظیم ترین مشکلات را به بار آورد.

بسیاری از مزاح ها ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و کینه ها را در سینه ها انباشته کند چراکه شخص مزاح کننده نمی تواند کار خود را سالم انجام دهد، در لباس مزاح بر زخم مخالفان خود نمک می پاشد و دشنه در پهلوی آن ها فرو می کند.

گاهی مزاح جنبه انتقام جویی و ایذاء و آزار دیگران را ندارد اما مسائل مبتذل و رکیکی در آن مطرح می شود همان گونه که بسیاری از مزاح های عوام به این صورت است. این گونه مزاح ها شخصیت انسان را پایین می آورد و همان گونه که امام علیه السلام در کلام حکیمانه فوق فرمود: هر مزاحی که این گونه باشد مقداری از عقل و درایت انسان را فرو می ریزد.

گاهی مزاح، توأم با غیبت و تهمت است که آن نیز از گناهان کبیره می باشد. گاه بعضی از مزاح ها موجب وحشت و شوک های سخت روحی می شود

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۶، ح ۲.

و افرادی در این گونه مزاح‌ها جان خود را از دست می‌دهند مثل این که تلفن را بردارد و از روی مزاح به دوست خود بگوید: مغازه‌ات آتش گرفت یا اتومبیل تو را دزدیدند و یا فرزندت تصادف نمود و این گونه خبرهای دروغ و وحشتناک که در میان بعضی از افراد بی‌بندوبار معمول است.

گاه بعضی از مزاح‌ها که از فردی باشخصیت درباره افراد عادی صادر می‌شود زبان آن‌ها را می‌گشاید و او را هتک احترام و به او توهین می‌کنند. آن گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِحَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مِرَاءً وَجِدَالَ بَا أَفْرَادٍ مَكْنٌ كَمَا ابْهَتْ تُوْرَا از بِن مِ بَرْدٍ وَ مَزَاحٍ (با افراد ناآگاه) مَكْنٌ كَمَا ابْهَتْ تُوْرَا در برابر تو جسور می‌سازد».^۱

همین مضمون در تحف العقول از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱. درباره مزاح و موارد خوب و بد آن در جلد سوم، ذیل خطبه ۸۴ نیز بحث دیگری داشتیم.

۲۵۱

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نَقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

امام عليه السلام فرمود:

اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی
اوست و اظهار میل به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این گفتار حکیمانه را به صورت کوتاه تری از غررالحکم آمدی نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

چه بهتر محبت از دو سر باشد

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه دربارهٔ دو موضوع هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «اظهار بی‌میلی به کسی که به تو علاقه‌مند است سبب کاستی بهرهٔ تو در دوستی او است و اظهار میل تو به کسی که به تو بی‌اعتناست سبب خواری تو خواهد شد»؛ (زُهِدُكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ).

این یک واقعیت مسلم است که اگر انسانی به ما اظهار محبت کند و ما به او بی‌اعتنایی کنیم خود را از دوستی و محبت و کمک‌های احتمالی او در مشکلات محروم ساخته‌ایم و به این ترتیب بهرهٔ کمی برده‌ایم. انسان عاقل و هشیار کسی است که دست‌های افراد لایقی را که به عنوان دوستی به‌سوی او دراز می‌شود بفشارد و روزبه‌روز بر دوستان خود بیفزاید چراکه مشکلات زندگی به‌قدری زیاد است که انسان به تنهایی از عهدهٔ حل آن‌ها برنمی‌آید ولی اگر دوستان فراوانی داشته باشد آن‌ها می‌توانند به حل مشکلات او کمک کنند و این جاست که در ضرب المثل گفته‌اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

به‌عکس، هرگاه کسی به انسان بی‌اعتنا باشد و انسان به او اظهار تمایل کند خود را خوار و بی‌مقدار کرده است. ضرب‌المثلی در فارسی هست که می‌گویند: برای کسی بمیر که برای تو تب کند. ولی آن‌کس که محبتی ندارد و دست دوستی دراز نمی‌کند و احساسی در او وجود ندارد، به‌سراغ او رفتن اشتباه و خطاست.

در حکمت دوازدهم نیز نکته‌ای شبیه همین نکته حکیمانه وجود داشت آن‌جا که می‌فرمود: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْاِخْوَانِ وَاعْجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ عاجزترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی انتخاب کند و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به‌دست آورده است از دست بدهد».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرَمَهُ وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْهُ؛ کسی که تو را گرامی می‌دارد گرامی‌اش بدار و کسی که تو را سبک می‌سازد خود را از او دور ساز».^۱

نکته

نقش دوستان در زندگی انسان

زندگی انسان - همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم - زندگی پیچیده و مملو از مشکلاتی است که انسان به تنهایی از عهده حل آن‌ها برنمی‌آید و به همین دلیل انسان رو به زندگی اجتماعی کرده و همه‌جا گروه‌هایی از انسان‌ها با هم زندگی می‌کنند و مشکلات را به کمک یکدیگر حل نمایند.

ولی این مقدار نیز کافی نیست. هرکسی نیاز به دوستانی دارد که در مشکلات به یاری او بشتابند و این کمک متقابل سبب غلبه بر مشکلات خواهد شد. به همین دلیل در اسلام برداشتن دوست تأکید شده است.

در آغاز اسلام نیز مسلمانان علاوه بر آن‌که همه خود را برادر یکدیگر می‌دانستند هرکدام با فرد یا افرادی عقد اخوت و پیمان برادری بستند. این پیمان احترام فوق‌العاده‌ای دارد و احکامی در فقه بر آن مترتب می‌شود.

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۷.

این‌گونه دوستان نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز می‌توانند سبب نجات انسان شوند و در صورتی که مؤمن صالحی باشند شفاعت کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «استکثروا من الإخوان فإن لكل مؤمن شفاعة يوم القيامة؛ تا می‌توانید دوست برای خود انتخاب کنید زیرا هر مؤمنی روز قیامت شفاعتی دارد».^۱

اضافه بر این، انسان هنگامی که در کنار دوستش می‌نشیند یا با او درد دل می‌کند احساس آرامش می‌نماید همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمُّ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ؛ شخص باایمان در کنار برادر مؤمنش آرامش پیدا می‌کند آن‌گونه که تشنه در کنار آب خنک».^۲ به علاوه دوستان آگاه، مشاور خوبی برای انسان جهت حل مشکلات خواهند بود همان‌گونه که در حدیث معروفی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «المؤمن أخ المؤمن وهو عينه و مرآته و دليله لا يخونه و لا يخذعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه؛ فرد باایمان، برادر فرد باایمان است به منزله چشم او و آینه او و راهنمای اوست هرگز به او خیانت نمی‌کند و نیرنگ نمی‌زند و ظلم و ستم روا نمی‌دارد و به او دروغ نمی‌گوید و غیبت او را نمی‌کند».^۳

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب امالی نقل کرده است می‌خوانیم: «عليك بإخوان الصدق فأكثر من اكتسابهم فإنهم عدة عند الرخاء و جنة عند البلاء؛ تا می‌توانی دوستان صادق و صمیمی انتخاب کن زیرا آن‌ها در حال آرامش کمک‌کار تواند و در مشکلات سپری برای تو هستند».^۴

۱. میزان الحکمة، ماده «الأخ»، ح ۱۶۱ به نقل از کنز العمال.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

۳. عده الداعی، ص ۱۸۷.

۴. امالی صدوق، ص ۳۰۴.

در مورد جمله دوم حکمت مورد بحث نیز امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالِاسْتِعْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونَ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَيْلِنِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ وَيَكُونَ اسْتِعْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَبَقَاءِ عِزِّكَ؛ باید در قلب تو، هم نیاز به مردم باشد و هم بی نیازی از آنها اما نیاز به آنها در سخنان نرم و روی گشاده باشد و بی نیازی از آنها در این که آبرو و عزت خود را در برابر آنها حفظ کنی (و هرگز دست نیازی که تو را خوار می کند به سوی آنها دراز نکنی)».^۱

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) به پیشگاه خدا عرضه شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در غررالحکم، این جمله حکیمانه با تفاوتی آمده است که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

غنا و فقر حقیقی

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره حقیقت فقر و غنا کرده، می فرماید: «غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) بر خدا عرضه شود»؛ (الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ).

حقیقت غنا بی نیازی و حقیقت فقر نیازمندی است ولی می دانیم که این دو عنوان گاه جنبه مادی دارد و گاه جنبه معنوی. جنبه مادی آن نیز شاخه هایی دارد: غنا از نظر مال و ثروت، غنا از نظر مقام و جاه و جلال و غنا از نظر علوم و دانش های مادی.

تمام این انواع غنای مادی، زودگذر و زوال پذیر و ناپایدار است. گاه یک شب انسان می خوابد در حالی که صاحب مال و مقام و علم و دانش و سلامت جسم است ای بسا صبح بیدار شود در حالی که تمام آن ها را از دست داده است و به فرض که در زمان حیات انسان این سرمایه های مادی موجود باشد در پایان عمر از همه آن ها جدا می شود و همچون سایر افراد به خاک سپرده خواهد شد بی آن که تفاوتی میان او و فقرا باشد. همگی یک کفن را با خود از این دنیا به گور می برند.

ولی غنای معنوی که آن هم شاخه های متعدد دارد امری است پایدار که در دنیا و برزخ و آخرت با اوست. غنا از نظر علم و عرفان، غنا از نظر صفات برجسته

انسانی و غنا از نظر کارهای خیر و خدمات بشری که آثار همه این‌ها در قیامت آشکار می‌گردد.

امام علیه السلام در واقع اشاره به همین نکته می‌کند که به‌هنگام حضور همگان در عرصه محشر و در پیشگاه عدل خداوند، آن‌جا معلوم می‌شود چه کسی غنی است و چه کسی فقیر. آن‌ها که میزان اعمالشان سنگین و نامه اعمالشان پر از حسنات و خالی از سیئات است اغنیای حقیقی هستند. اما آن‌ها که کفه ترازوی حسناشان سبک و نامه اعمالشان سیاه است فقرای واقعی می‌باشند.

چنین اغنیایی به بهشت برین هدایت می‌شوند که در آن‌جا هرکدام مالک عرصه‌هایی هستند که گاه از تمام این دنیا وسیع‌تر و گسترده‌تر است با آن همه نعمت‌های بی‌نظیر. آیا این غنا نیست؟

اما تهی‌دستان معنوی به‌قدری فقیرند که گاه دست به‌سوی بهشتیان دراز کرده و می‌گویند: آیا امکان دارد شربت آبی یا میوه‌ای بهشتی از آنچه در اختیار دارید به ما ارزانی دارید که با جواب منفی روبرو می‌شوند: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ «و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که «(محبت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند: «خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است!»^۱

یا به‌هنگامی که در عرصه محشرند و به دوزخ نرفته‌اند اهل ایمان را صدا می‌زنند: نگاهی به ما کنید (و گوشه چشمی به ما بیفکنید): «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا

از نور شما پرتوی برگیریم!» به آن‌ها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!»^۱

آری فقر و غنا در آن‌جا آشکار می‌شود. حتی گاهی در پایان عمر انسان در این دنیا نیز پرتوی از این فقر و غنا آشکار می‌گردد؛ افرادی که فقط سرمایه مادی داشتند هنگامی که در خاک پنهان شدند فراموش می‌شوند اما صالحان با ایمان نام نیک و آثار پسندیده‌شان سال‌ها و گاهی ابدالدهر در میان انسان‌ها باقی می‌ماند. این جاست که فقرا و اغنیا شناخته می‌شوند.

در این‌جا از بعضی جهات، مناسب است داستانی را که شاعر معروف، انوری درباره گفتگوی بوتۀ کدو و چنار به شعر درآورده است یادآور شویم:

نشینده‌ای که زیر چناری کدوئی

برجست و بر دوید برو بر به روز بیست

پرسید از چنار که تو چند روزه‌ای

گفتا چنار عمر من افزون تر از دویست

گفتا به بیست روز، من از او افزون شدم

این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست؟

گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ

کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

آن‌گه شود پدید که نامرد و مرد کیست!

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که تناسب با بحث ما دارد پایان

می‌دهیم. امام علیه السلام فرمود: عثمان دو نفر از خادمین خود را سراغ ابوذر فرستاد

۱. حدید، آیه ۱۳.

و دویست دینار به آن‌ها داد و گفت: به سراغ ابوذر بروید و بگویید که عثمان به تو سلام رسانده و می‌گوید که این دویست دینار را بگیر و مشکلات خود را به کمک آن حل کن. هنگامی که فرستادگان عثمان نزد ابوذر آمدند ابوذر پرسید: آیا به هیچ یک از مسلمانان آنچه را به من عطا کرده، داده است؟ آن‌ها گفتند: نه. گفت: من یکی از مسلمانان هستم برای من آنقدر سزاوار است که برای سایر مسلمانان سزاوار می‌باشد. گفتند: عثمان می‌گوید که این از مال شخصی خود من است و به خداوندی که معبودی جز او نیست ذره‌ای حرام به آن مخلوط نشده و آنچه برای تو فرستاده مال حلال است.

ابوذر گفت: من نیازی به آن ندارم، من امروز را صبح کردم در حالی که از غنی‌ترین مردم. فرستادگان عثمان گفتند: خداوند تو را به سلامت بدارد ما در خانه تو چیز زیاد و یا حتی کمی که قابل استفاده باشد نمی‌بینیم. گفت: آری زیر این پارچه که می‌بینید یکی دو گرده نان جو است که چند روزی از پختن آن گذشته، من این دینارها را برای چه می‌خواهم؟ نه به خدا سوگند نمی‌پذیرم، تا خداوند بداند گرچه من قادر به چیز کم یا زیادی نیستم ولی غنی به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و عترت هادیان و مهدیین و راضیین و مرضیین او هستم همان کسانی که هدایت به حق می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند. من اینگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: برای پیران بسیار زشت است که دروغ بگویند (آنچه گفتم عین حقیقت بود). بنابراین این دینارها را به عثمان بازگردانید و به او بگویید: من نیازی به این دینارها و آنچه نزد اوست ندارم تا خداوندی که پروردگار من است را ملاقات کنم و او حاکم میان من و عثمان خواهد بود.^۱

این است معنای غنای معنوی یک انسان آگاه و وارسته.



مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورُومَ عَبْدُ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نما کرد (و پدر را گمراه ساخت).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این گفتار حکیمانه و پرمعنا قبل از آن که نهج البلاغه به وسیله سید رضی گردآوری شود در روایات دیگران آمده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید آن را با تفاوتی آورده و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند ابن عبدالبر در استیعاب در شرح حال عبدالله بن زبیر، و ابن اثیر در اسد الغایه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).
 اضافه می‌کنیم: مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الجمل، قبل از سید رضی همین مضمون را با کمی تفاوت به ضمیمه مطالب دیگری آورده است. (الجمل، ص ۲۸۹).

شرح و تفسیر

پسر شوم زبیر!

مطابق آنچه در تاریخ طبری آمده این گفتار پرمعنا را امام علیه السلام زمانی فرمود که در جنگ جمل دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. علی علیه السلام بر اسب سوار شد و زبیر را صدا زد و او در مقابل امام علیه السلام ایستاد. حضرت فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟ گفت: تو سبب شدی زیرا من برای تو اهلیت خلافت قائل نیستم و تو اولی از مانمی باشی. علی علیه السلام فرمود: آیا من بعد از عثمان شایسته خلافت نیستم؟ ما تو را از طائفه بنی عبدالمطلب (از طائفه خودمان) می دانستیم تا این که فرزند بد تو به وجود آمد و بین ما و تو جدایی افکند.^۱

سپس امام علیه السلام سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره خودش و زبیر نقل کرد و زبیر از خواب غفلت بیدار شد و از جنگ کناره گیری کرد. وی بعداً به وسیله ابن جرموز کشته شد و امام علیه السلام از قتل او ناراحت گشت.

ولی بنا بر گفته شیخ مفید این سخن را امام علیه السلام بعد از قتل زبیر بیان فرمود و مانعی ندارد امام علیه السلام آن را در دو حالت بیان فرموده باشد.^۲

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود می فرماید: «زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نمو کرد

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹.

۲. جمل، ص ۲۸۹.

(و پدر را گمراه ساخت)؛ «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ
الْمَشُورُومَ عَبْدُ اللَّهِ».

نکته

زبیر و عبدالله بن زبیر

زبیر، فرزند عوام و مادرش صفیه، عمه رسول خدا ﷺ بود. در نوجوانی، اسلام را پذیرفت و از افرادی بود که زود اسلام را پذیرفتند. او مرد شجاعی بود و در جنگ‌های اسلامی شجاعت خود را نشان داد. در جنگ‌های متعدد مهمی از جمله بدر، احد، خندق و حنین شرکت داشت و طرفداران او فضائلی برای او برشمرده‌اند. او در زمان خلیفه دوم جزء شورای شش نفری او بود و جالب این‌که در آن شورا به علی علیه السلام رأی داد و در جریان سقیفه نیز از مدافعان علی علیه السلام بود ولی مع‌الأسف زندگی او پایان خوبی نداشت چراکه بعد از خلافت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اثر حسادت و جاه‌طلبی و تحریک معاویه و سوسه‌های طلحه و همچنین فرزندش عبدالله، بیعت خود را با علی علیه السلام شکست و در جنگ جمل حاضر شد. اما پیش از آغاز جنگ با نصایح علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و از جنگ کناره‌گیری کرد و مردی به نام ابن جرموز او را در یکی از بیابان‌های اطراف بصره به قتل رسانید و هنگامی که این خبر به علی علیه السلام رسید به شدت ناراحت شد و بر عاقبت سوء او تأسف خورد.^۱

اما فرزندش عبدالله بن زبیر از اولین کسانی بود که بعد از هجرت به مدینه در میان مسلمانان متولد شد علاقه‌مندان به او فضایل زیادی برای وی ذکر کرده، شجاعت او را ستوده و او را از خطبای انگشت‌شمار قریش محسوب داشته‌اند. او در سال شصت و چهار هجری بعد از مرگ یزید، حاکم مصر و حجاز و یمن

۱. درباره زبیر توضیح بیشتری در جلد دوم، صفحه ۲۵۴ ذیل خطبه ۳۱ داده‌ام.

و خراسان و اکثر شام شد و پایتخت خود را مدینه قرار داد ولی در زمان عبدالملک به دست حجاج بن یوسف ثقفی در حالی که از مدینه به مکه آمده بود کشته شد و این، بعد از آن بود که همه یارانش او را رها کرده بودند و بدنش را مدت‌ها به دار آویزان کردند و این در سال ۷۳ هجری بود.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می‌نویسد: نامگذاری او به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و حتی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تولد برای او دعا کرد.

در عین حال، همین عبدالبر می‌نویسد که او صفاتی داشت که با خلافت سازگار نبود. از جمله بخیل و خسیس و بدخلق و حسود بود. او محمد بن حنفیه را از مکه و مدینه بیرون فرستاد و عبدالله بن عباس را به طائف تبعید کرد.^۱

بعضی از مورخان نوشته‌اند که او چهل روز جمعه در نماز جمعه نامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبرد و درودی بر آن حضرت نفرستاد. هنگامی که مردم به او اعتراض کردند گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانواده بدی دارد که اگر من درود بر آن حضرت بفرستم مردم به خانواده او علاقه‌مند می‌شوند و سبب خوشحالی آن‌ها می‌گردد.^۲

و این نشانه نهایت عداوت او با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

ابن ابی الحدید در ادامه این سخن می‌نویسد: هنگامی که عبدالله بن زبیر بغض و عداوت خود را درباره بنی هاشم آشکار ساخت و نام رسول الله صلی الله علیه و آله را در هیچ خطبه‌ای، نه در روز جمعه و نه در غیر جمعه، نبرد جمعی از نزدیکانش او را سرزنش کردند و این کار را به فال بد گرفتند و او را از عاقبت خطرناک این کار برحذر داشتند. ابن زبیر گفت: والله من آشکارا نمی‌گویم ولی در پنهان نام آن حضرت را می‌برم (و درود می‌فرستم) ولی من دیدم بنی هاشم وقتی نام آن

۱. ابن عبدالبر، استیعاب، شرح حال عبدالله بن زبیر؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰۲ به بعد.

۲. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۹۳.

حضرت برده می شود صورت هایشان گلگون می گردد و گردن ها را می کشند، که نشانه خوشحالی آنهاست. به خدا سوگند من تا می توانم نمی خواهم سرور در قلب آنها وارد شود. به خدا سوگند تصمیم گرفته ام گودالی برای آنها حفر کنم و آتش در آن بیفکنم و آنها را در آتش بسوزانم.^۱

ممکن است بعضی چنین تصور کنند که قتل پدر عبدالله در واقعه جمل سبب عداوت او شد در حالی که چنین نیست. او قبل از این واقعه نیز در برابر خاندان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام عداوت می ورزید و همان طور که امام علی علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرموده او یکی از عوامل اصلی انحراف پدرش بود.

حتی از تواریخ استفاده می شود که او از آتش بیاران اصلی جنگ جمل بود از جمله در داستان معروف سگ های حوئب.^۲ روشن می شود که عبدالله بن زبیر چه نقش شیطنت آمیز خطرناکی در برافروختن آتش جنگ داشت. زیرا هنگامی که عائشه صدای سگ ها را شنید و سؤال کرد که آن محل چه نام دارد؟ و به او گفتند: نام آن حوئب است؛ تصمیم بر بازگشت گرفت.

در این جا عبدالله بن زبیر آمد، قسم یاد کرد که این جا حوئب نیست و ما مدت هاست از آن جا گذشته ایم و شاهدانی آورد که گواهی دروغ بدهند که آن جا حوئب نیست.^۳

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی زبیر از جنگ با علی علیه السلام در میدان جنگ جمل منصور شد فرزندش عبدالله به شدت او را نهی کرد و سرزنش نمود ولی در او اثر نگذاشت.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. حوئب منطقه ای بود در مسیر مدینه به بصره و پیامبر اکرم ﷺ روزی به عایشه فرموده بود: گویی من یکی از شما را می بینم که سگ های منطقه حوئب در برابر او پارس می کنند و بترس ای عایشه از این که تو آن زن باشی (زیرا آن مسیر، مسیر گناه و خطر است).

۳. ابن قتیبه در الامامة و السياسة، مطابق نقل بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۷۴.

۴. بهج الصباغة، ج ۵، ص ۲۳۳.

به هر حال رسوایی‌های عبدالله بن زبیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و چه تعبیر زیبایی امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام فوق درباره او کرده است: «ابنه المشؤم؛ فرزند شوم زبیر».

در ضمن، این گفتار حکیمانه پیام مهمی برای همه پدران دارد که مراقب باشند گاه پیوند عاطفی آن‌ها با فرزندشان سبب گمراهی و بدبختی آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شود. سخنان گمراه‌کننده آن‌ها را بدون تحقیق می‌پذیرند و مسیر حق را رها می‌سازند و در بیراهه‌های زندگی سرگردان و بدبخت می‌شوند.

قرآن مجید نیز در این زمینه هشدار داده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیان‌کاران‌اند!».^۱

۱. منافقون، آیه ۹.

۲۵۲

مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَآخِرُهُ جِيْفَةٌ، وَلَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی بود و سرانجام مرداری
(گندیده) است. نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها کسی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر مرحوم سید رضی آورده است میدانی در مجمع الامثال می باشد که آن را با همین عبارت از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل کرده سپس اشاره می کند که بعضی از شعرا مانند ابوالعطاییه و ابن بسام این مضمون را در اشعار خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

با این حال تکبر چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به متکبران فخر فروش هشدار می‌دهد که به گذشته و آینده خود بنگرند و این صفت رذیله را از خود دور سازند، می‌فرماید: «انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی‌ارزشی است و سرانجام مرداری (گندیده). نمی‌تواند خود را روزی دهد و نه مر را از خود دور سازد»؛ (مَا لِإِنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ).

شک نیست که انسان امتیازات فراوانی دارد و نسبت به مخلوقات دیگر برتر است و بسیاری از انسان‌ها امتیازات ویژه‌ای از نظر مال و ثروت و جاه و مقام و شرافت خانوادگی و قدرت جسمانی بر دیگران دارند ولی این امتیازات دلیل بر آن نمی‌شود که انسان موقعیت خود را فراموش کند و به این و آن فخر بفروشد و به خویشان ببالد و گرفتار صفت رذیله‌ای شود که مردم را از او و او را از خدا دور سازد.

امام علیه السلام روی چهار نکته برای اثبات کوچکی و حقارت متکبران فخر فروش تأکید می‌کند، نخست روی آغاز آفرینش انسان تکیه می‌نماید که نطفه‌ای است کوچک و ناچیز که بسیاری از افراد از آن اظهار تنفر می‌کنند و در پایانش هنگامی که از دنیا می‌رود چند ساعت بعد تبدیل به جیفه گندیده‌ای می‌شود.

آیا این امور باعث افتخار و تکبر است؟

سپس به بیرون وجود او نظر افکنده، می‌فرماید: توان این را ندارد که خود را روزی دهد و نیز مر را از خود دور سازد.

البته ممکن است انسان برای تحصیل روزی، زراعت و دامداری و تجارت داشته باشد ولی اگر خشکسالی شود یا آفتی در زراعت و دام‌ها بیفتد همه سرمایه او بر باد می‌رود. یک طوفان یا آتش‌سوزی ممکن است مال التجاره او را نابود سازد و به تعبیر دیگر تمام این موارد از سوی خداوند روزی‌بخش است. انسان آن را جابه‌جا می‌کند و از آن بهره می‌گیرد. پس هرگز روزی‌دهنده خویش نیست.

مر را هم از طریق درمان بیماری‌ها و رعایت بهداشت ممکن است بتوان چند صباحی به تأخیر انداخت ولی چنین نیست که مر انسان در اختیار خودش باشد. به خصوص مر های پیش‌بینی نشده که ناگهان دامان انسان را از دورن یا برون وجودش می‌گیرد و به جهان دیگر می‌فرستد.

گویا این کلام امام علیه السلام برگرفته از آیات قرآن مجید در اواخر سوره واقعه است هر چند قرآن آن را به عنوان دلیلی بر خداشناسی و معاد ذکر کرده ولی امام علیه السلام آن را به صورت دیگری بیان نموده است.

قرآن مجید درباره آغاز وجود انسان می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ * أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾؛ «آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم».

بعد می‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾؛ «ما در میان شما مر را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد!...».

بعد می‌افزاید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ...﴾؛ «آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن را مبدل به کاه در هم کوبیده می‌کنیم که در شگفتی فرو روید!

بعد می افزاید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ...﴾؛ «آیا درباره آبی که می نوشید اندیشیده اید؟! آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما نازل می کنیم؟! هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم؛ پس چرا شکر نمی کنید؟!»^۱ در حکمت های ۱۲۶ و ۴۱۹ نیز تعبیرات دیگری آمده است که به فخر فروشان و متکبران به شدت هشدار می دهد و به آنها می گوید: آغاز و انجام زندگی خود را بنگرید و از ناتوانی های خود در برابر حوادث کوچک زندگی باخبر شوید تا از باده غرور و تکبر سرمست نگردید و راه زندگی را گم نکنید.

شاعر عرب نیز می گوید:

ما بَالٌ مَنْ أَوْلَهُ نُطْفَةٌ وَجَيْفَةٌ آخِرُهُ يَفْخَرُ
يُصْبِحُ مَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا يَرْجُو وَلَا تَأْخِيرَ مَا يَحْذَرُ

چرا کسی که آغاز کارش نطفه بی ارزش و آخرش مردار گندیده ای است اینقدر فخر فروشی می کند؟

صبح می کند در حالی که توانایی ندارد آنچه را می خواهد به سرعت به دست آورد و آنچه را از آن بیم دارد به عقب اندازد.^۲

نکته

بلاى تکبر

از قرآن مجید از داستان ابلیس و آدم علیه السلام گرفته تا قارون عصر موسی علیه السلام و تا سران بت پرست قریش، به خوبی استفاده می شود که تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختی هاست.

۱. واقعه، آیات ۵۸-۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۰.

اولین گناهی که در جهان انجام شد همان نافرمانی ابلیس در برابر خداوند و حتی اعتراض به حکمت پروردگار بود که سرچشمه‌ای جز تکبر نداشت. سرکشان قریش و بت پرستان مکه نیز به سبب همین رذیله خطرناک در برابر اسلام صف‌آرایی کردند و سرانجام به شکست و ذلت گرفتار شدند.

قرآن مجید درباره گمراهان قوم نوح علیهم‌السلام از زبان آن پیغمبر بزرگ می‌گوید: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ «و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!»^۱.

و درباره ولید بن مغیره مخزومی که راه مبارزه با قرآن را به مشرکان نشان داد می‌فرماید: «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»؛ «بعد چهره در هم کشید و عجلوانه دست به کار شد سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!»^۲.

سرانجام درباره همه متکبران جهان می‌فرماید: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛ «به آنان گفته می‌شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!»^۳.

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که یکی از عوامل مهم دوزخی شدن همان استکبار است.

۱. نوح، آیه ۷.

۲. مدثر، آیات ۲۲-۲۴.

۳. زمر، آیه ۷۲.

در احادیث نیز نکوهش شدید و گسترده‌ای در مورد کبر و غرور شده از جمله در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «اَحْذَرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر بپرهیزید که سرآغاز طغیان‌ها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است»^۱.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِّنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی‌شود مگر این‌که به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد»^۲.

و از این جا روشن می‌شود که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام مورد بحث و در کلمات دیگرش اشاره به ضعف‌های انسان و نقاط آسیب‌پذیرش می‌کند چون او را از مرکب غرور پایین بیاورد و در مسیر صحیح انسانی قرار دهد.

۱. غررالحکم، ج ۲۶۰۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ،

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ أَلْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ
فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرؤ القیس).

از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟

امام علیه السلام فرمود:

شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام
آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: برترین آنها
همان سلطان گمراه بود.^۱

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه
از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هرچند اشعار او محتوای جالبی ندارد).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، روایت مفصلی از امالی ابن درید (صاحب کتاب معروف جمهرة در لغت و متوفای
۳۲۱ قمری) نقل می‌کند که گفتار حکیمانه بالا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد (که نشان می‌دهد قطعاً منبع
دیگری در اختیار داشته به خصوص این‌که پیش از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه می‌زیسته است).
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۱).

اضافه می‌کنیم که ابن اثیر نیز در کتاب لغت خود موسوم به النهاية در واژه ضلّ، بخشی از آن را آورده است.

شرح و تفسیر

برترین شعرای عرب

همان‌گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان که امام علیه السلام مجلس اطعامی برای مؤمنان فراهم کرده بود سخن از شعر و شاعران به میان آمد. بعضی از حاضران از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟ امام علیه السلام در یک جواب کوتاه حکیمانه فرمود: «شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: او همان سلطان گمراه بود».

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هرچند اشعار او محتوای جالبی ندارد)؛
(وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةِ تُعْرَفُ الْعَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَأَلْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرأ القیس)).

«حَلْبَةِ» (بر وزن دفعه) به معنای یک مرحله مسابقه اسب‌سواری است و گاه به معنای میدان مسابقه تفسیر شده است.

«قَصَبَةِ» (بر وزن شجرة) در اصل به معنای چوبه نی است و در این جا منظور آن چوبه نی‌ای است که در آن زمان در آخر مسیر مسابقه بر زمین نصب می‌کردند و هرکس از همه پیشتازتر بود خم می‌شد و آن را برمی‌گرفت و برنده از بازنده به این وسیله شناخته می‌شد.

«الضَّلِيلُ» صیغهٔ مبالغه به معنای شخص بسیار گمراه و بدکار است و این لقب را عرب برای امرؤ القیس انتخاب کرد زیرا او علی‌رغم استعداد فوق‌العاده‌اش در شعر، آلودگی‌های فراوان داشت. حتی بعضی گفته‌اند که او اباحی مسلک بود.^۱ به هر حال گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها آن حضرت در فن خطابه سرآمد بود بلکه در شناسایی اشعار شاعران نیز آگاهی فراوان داشت و دیوانی از آن حضرت امروز در دست ماست که البته اصالت آن ثابت نیست و یا حداقل بخشی از اشعار آن مشکوک است.

مرحوم آیت الله استاد مطهری در کتابش به نام سیری در نهج‌البلاغه تحت عنوان «شاهکارها» به شرح این کلام حکیمانهٔ امام علیه السلام پرداخته و در ابتدا سخنی دربارهٔ شعرای فارسی‌زبان دارد، می‌گوید: در زبان فارسی شاهکارهایی وجود دارد: در غزل عرفانی، غزل عادی، پند و اندرز، تمثیلات روحی و عرفانی، حماسه، قصیده و غیره، ولی چنانکه می‌دانیم هیچ‌یک از شعرای ما که شهرت جهانی دارند در همهٔ این رشته‌ها نتوانسته‌اند شاهکار به‌وجود آورند.

شهرت و هنر حافظ در غزل عرفانی، سعدی در پند و اندرز و غزل معمولی، فردوسی در حماسه، مولوی در تمثیلات و نازک‌اندیشی‌های روحی و معنوی، خیام در بدبینی فلسفی و نظامی در چیز دیگر است، و به همین جهت نمی‌توان آن‌ها را با هم مقایسه کرد و میانشان ترجیح قائل شد. حداکثر این است که گفته شود هرکدام از این‌ها در رشتهٔ خود مقام اول را واجد است. هریک از این نوابغ اگر احیاناً از رشته‌ای که در آن استعداد داشته‌اند خارج شده‌اند، تفاوت فاحشی میان دو نوع سخن آن‌ها ملاحظه شده است.

شعرای عرب نیز، چه در دورهٔ جاهلیت و چه در دورهٔ اسلام، چنین‌اند.

۱. شرح نهج‌البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۴۷۵.

در نهج البلاغه آمده است که از علی علیه السلام سؤال شد: شاعرترین شاعران عرب کیست؟ ایشان جواب دادند:

«أَنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا...».

این شاعران در یک میدان اسب نتاخته‌اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت را ربوده است.

آنگاه فرمود: «فَأَنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَأَلْمَلِكُ الضَّلِيلُ؛ اگر ناچار باید اظهار نظری کرد، باید گفت که آن پادشاه تبهکار (یعنی امرؤ القیس) بر دیگران مقدم است.».

سپس در ادامه سخن می‌افزاید: اما از امتیازات برجسته امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه این است که آن حضرت در هر موضوعی وارد می‌شود شاهکار می‌آفریند. در موعظه، حماسه و...^۱

نکته اصلی همان است که امام علیه السلام به آن اشاره کرده است. مقایسه کردن دو شخص یا دو چیز با هم در صورتی میسر است که وجه اشتراک زیادی داشته باشند. هرگز نمی‌توان گفت که فلان طبیب داناتر است یا فلان مهندس راه و ساختمان، فلان عالم نحوی برجسته‌تر است یا فلان فقیه و فیلسوف.

شاعران نیز گرچه همه شاعر بودند ولی مسیرهای بسیار مختلفی را می‌پیمودند. بعضی مهارت در غزل‌های عاشقانه داشتند، بعضی در اشعار حماسی، بعضی به دنبال مسائل اخلاقی می‌رفتند و بعضی دیگر قهرمان داستان‌سرایی بودند. بنابراین مقایسه آن‌ها با هم چندان صحیح نیست.

ولی امام علیه السلام بعد از ذکر این نکته برای این‌که سؤال‌کنندگان را بی‌پاسخ نگذارد اشاره به امرؤ القیس فرمود که در مجموع، شاعری بسیار قوی و صاحب قریحه فوق‌العاده شعری بود. هرچند زندگانی‌اش آلوده به انواع فجایع بود و از آن‌جا که

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳.

سپس افزود: «وَلَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَغْبَةٍ وَلَا رَهْبَةٍ؛ ولی اگر بنا شود انتخابی صورت گیرد برترین آن‌ها کسی است که نه به دلیل علاقه (به مالی) شعر سروده و نه از ترس کسی».

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! او چه کسی بود؟ فرمود: پادشاه گمراه و مجروح. عرض کردند: ای امیرمؤمنان! منظور امرؤ القیس است؟ فرمود: آری منظورم هموست. سپس سخن حاضران و امام علیه السلام پیرامون شب قدر بود.^۱

این‌که امام علیه السلام امرؤ القیس را به عنوان ذو القروح (صاحب جراحات‌ها) معرفی می‌کند بعضی گفته‌اند که به دلیل زخم‌هایی است که در جنگ‌ها بر بدن او نشست و بعضی گفته‌اند: به دلیل این است که در پایان عمرش گرفتار آبله شد و با همان بیماری از دنیا رفت و بعضی گفته‌اند: به دلیل لباس زهرآگینی بود که برای او فرستادند، هنگامی که پوشید بدن او مجروح شد و از دنیا رفت.^۲

۲. امرؤ القیس کیست؟

در نام اصلی او اختلاف کرده‌اند ولی معروف به حُنْدُج و پدرش حجر کندی بود. او از شعرای معروف زمان جاهلیت بود. تولد او را سال پانصد میلادی و مر او را سال پانصد و چهل نوشته‌اند (هفتاد سال قبل از بعثت). پدرش بر قبیله بنی اسد و قطفان حکومت می‌کرد و هنگامی که کشته شد او برای گرفتن انتقام خون پدر و به دست آوردن مقامش قیام کرد. از مخالفانش شکست خورد و از قیصر روم مدد خواست. قیصر او را گرامی داشت و حکومت فلسطین را به او سپرد و در پایان عمرش همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم به عقیده بعضی با مرض آبله از دنیا رفت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۳ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی.

او در کودکی به لهو و لعب مشغول بود و با ولگردان و دزدان عرب معاشرت داشت. هنگامی که پدرش باخبر شد او را از این کار بازداشت ولی او نپذیرفت. از این رو او را به منطقه‌ای در حضرموت تبعید کرد که وطن پدران و عشیره او بود در حالی که بیست سال داشت. پنج سال در آنجا اقامت کرد سپس با یاران خود به سوی قبیله‌های عرب رفت و پیوسته به شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود تا زمانی که بنی‌اسد بر پدرش شوریدند و او را کشتند. این خبر هنگامی که امرؤالقیس مشغول نوشیدن شراب بود به او رسید. گفت: خدا رحمت کند پدرم را، در کوچکی مرا رها کرد و در بزرگی انتقام خونش را به گردن من انداخت. امروز مستم ولی فردا مستی وجود ندارد. امروز شراب است و فردا امر و فرمان. بعد قیام کرد تا انتقام خون پدرش را از بنی‌اسد بگیرد. اما چیزی نگذشت که یارانش از اطراف او پراکنده شدند و ناچار به پادشاه روم پناه برد. او هم حکومت فلسطین را به وی واگذار کرد. امرؤالقیس هنگامی که به سوی فلسطین می‌رفت به انقره (آنکارا) رسید. در جسمش زخم‌هایی پدیدار شد. ناچار در آنجا متوقف گشت و چیزی نگذشت که از دنیا رفت.

در این‌که او چه دینی داشت در میان دانشمندان گفتگوست ولی شاید صحیح این باشد که او عقیده مزدک را داشت.

دیوان کوچکی منسوب به او باقی مانده است که در آن شعر معروف او که جزء معلقات سبع است درج شده و شعرا بهترین شعر او را همین شعر می‌دانند. معلقات سبع، هفت قصیده بود که عرب جاهلی به عنوان بهترین اشعار عرب، انتخاب و به دیوار کعبه آویزان کرده بودند که بعد از ظهور اسلام برداشته شد. اشعار مزبور مخصوصاً قصیده امرؤالقیس که به اصطلاح، برترین آنهاست مجموعه‌ای از ابراز عشق و علاقه به دخترانی است که مورد علاقه او بودند و پر از کلمات پیچیده و نام مکان‌های نامانوس است.

به هر حال تعبیر امام علیه السلام به «ملک ضلیل؛ پادشاه گمراه و بی بندوبار» به دلیل همان چیزی است که در شرح حال او آوردیم.^۱

۳. تمسک امام علیه السلام به اشعار پر معنای عرب

در نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه گاه امام علیه السلام به اشعاری از شعرای نامدار تمسک می‌جوید که در نوع خود کم‌نظیر است.

از جمله آن‌ها شعر معروف اعشی است که در خطبه شفشقیه آمده است:

سَتَانٌ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمٌ حَيَانٌ أَخِي جَابِرِ
بسی فرق است تا دیروزم امروز بسی مغموم و دی شادان و پیروز
و شعر دیگری در خطبه ۲۵:

لَعَمْرُؤُا بَيْكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو اِنْنِي عَلِيٌّ وَضَرٌّ مِنْ ذَا الْاِنْنَاءِ قَلِيلِ
به جان پدر نیکو کارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن
پیمان دارم.

اشاره به این که بر اثر بی وفایی و سستی اصحابم سلطه من بر قلمرو حکومت کم شده است.

و در جای دیگری از همین خطبه می‌فرماید:

هٰنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ اَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ اَزْمِيَةِ الْحَمِيمِ
اگر آن‌ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی
تو می‌آیند!

اشاره به سواران بنی فراس می‌کند که مردانی شجاع بودند و می‌فرماید: ای کاش به جای این کوفیان سست، هزار نفر از سواران بنی فراس در اختیار من بودند.

۱. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۱؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی. برای توضیح بیشتر ر.ک: دانشنامه بزرگ اسلامی، ماده امرؤ القیس.

همچنین در خطبه ۳۳ می‌خوانیم:

أَدَمَّتْ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحاً
وَأَكَلَكِ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ

عَلِيّاً وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَ السُّمْرَا

به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرما بدون هسته خوردی و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی.

و ما به تو عظمت بخشیدیم، در حالی که بزر نبودی! و در اطراف تو با اسب و نیزه پاسداری دادیم (و نگهداری ات کردیم، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی). اشاره به بی‌وفایی و حسادت قریش می‌کند و خدمت‌هایی که بنی‌هاشم به قریش کردند.

و در خطبه ۳۵ می‌فرماید:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللَّوِي فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النَّضْحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ
من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم (ولی شما گوش ندادید) و اثر آن را صبح فردای آن روز درک کردید.

اشاره به نافرمانی در مورد حکمیت و پیامدهای شوم آن کرده و می‌فرماید: من دستورات لازم را به شما دادم ولی گوش ندادید و گرفتار پیامدهای آن شدید. در خطبه ۱۶۲ نیز آمده است:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْباً صِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثاً مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

سخن از غارت‌هایی که در گذشته واقع شد را رها کن و از غارت امروز سخن بگو (اشاره به خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

در نامه ۳۶ نیز می فرماید:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَأَبَةٍ
صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ
فَيْشَمَتَ عَادٍ أَوْ يَسَاءَ حَبِيبِ

امام علیه السلام در این اشعار که ضمن پاسخ به برادرش عقیل بن ابی طالب آورده است اشاره به این نکته می کند که بعضی از فرماندهان لشکرم خیانت کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند و من جز صبر در برابر این حوادث ناگوار چاره ای ندارم و سعی می کنم دشمن از ناراحتی من باخبر نشود که موجب خوشحالی او می گردد.

در نامه ۴۵ نیز آمده است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ
وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقَدِ

این درد، تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

امام علیه السلام این شعر را در نامه عثمان بن حنیف که در میهمانی پرزرق و برق یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود آورده است.

در نامه ۶۴ نیز از آن حضرت می خوانیم:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ
بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلْمُودِ

لشکریانی دارم که به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آن ها را (دشمنان خود را) با سنگ ریزه ها و در میان غبار و تخته سنگ ها درهم می کوبند.

این سخن را امام علیه السلام در پاسخ نامه معاویه نوشت که حضرت را تهدید به جنگ کرده بود.

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيَسَّ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ،
فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.

امام علیؑ فرمود:

آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلس واگذارد؟ بدانید
وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منابع دیگری که برای این کلام حکیمانه ذکر می کند مجمع الامثال میدانی
و غرر الحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

شرح و تفسیر

تنها بهای وجود انسان

امام علیه السلام با تعبیر گویایی اشاره به بی ارزش بودن مواهب مادی و دنیوی و پرارزش بودن وجود انسان می فرماید: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلس واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید»؛ (أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا).

«لماظه» که غالب شارحان نهج البلاغه به ضم لام ذکر کرده اند و تنها بعضی به فتح لام نوشته اند به معنی باقی مانده غذا در دهان است که انسان پس از فروبردن لقمه با زبان خود آن را از اطراف دهان جمع می کند و فرو می برد و گاه زبانش را بر لب ها می کشد که اگر چیزی از غذا مانده آن را نیز جمع کند، و این تشبیه بسیار گویایی است که امام علیه السلام در مورد بی ارزش بودن مواهب مادی دنیا فرموده است. اشاره به این که اقوام زیادی به این دنیا آمده اند و از مواهب آن بهره برده اند و غذاهای آن را خورده اند گویا ته مانده آن به شما رسیده است، اصل آن ارزشی نداشته تا چه رسد به ته مانده آن.

تعبیر به «حر» اشاره به این دارد که تنها آزادگان می توانند خود را از قید و بند دنیای مادی رها سازند ولی آن ها که اسیر شهوات و زرق و برق ها هستند هرگز نمی توانند به آسانی خود را از عشق به دنیا رها سازند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند.

تعبیر «لاهلها» (برای اهل دنیا) اشاره به این است که افراد کوتاه فکر و بی‌همتی هستند که گوهر گران‌بهای روح و جان انسانی را به متاعی قلیل و مال و مقام بی‌ارزش می‌فروشند؛ دنیا را برای آن‌ها واگذارند.

شک نیست که هرگز منظور امام علیه السلام ترک سعی و تلاش برای زندگانی آبرومندانه و کفاف و عفاف نیست چراکه بدون چنین زندگی‌ای انسان حریت و آزادی ندارد و ناچار می‌شود تن به ذلت و وابستگی به دیگران بدهد و همچنین جوامع فقیر و نیازمند که همواره وابسته و ذلیل در چنگال دیگران اند بلکه منظور غرق شدن در مواهب مادی و فروختن شرافت انسانی خود برای به‌دست آوردن مال و مقام دنیاست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تکمیل آن می‌فرماید: به یقین برای وجود و جان شما بهایی جز بهشت وجود ندارد آن را به غیر بهشت نفروشید. بهشت یعنی کانون رحمت الهی، آن‌جا که همه مواهب مادی و معنوی جمع است و زشتی‌های دنیا و آسیب‌هایش به آن‌جا راه ندارد بهشت یعنی کانون رضا و خشنودی پروردگار، مرکز پاکان و نیکان و عالمان و مجاهدان و شهیدان گران‌قدر. بهشت یعنی محلی که پذیرایی‌کنندگانش فرشتگان و الامقام الهی هستند و هم‌نشینانش انبیا و اولیای الهی. بهشت یعنی پیوستن به ابدیت قرب خداوند و بهره‌گیری از انواع جمال و جلال پروردگار. بهشت یعنی جایی که حتی یک کلام رکیک بر زبان کسی جاری نمی‌شود ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا﴾ إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا ﴿. آری وجود انسان آن‌چنان پرارزش است که اگر تمام دنیای مادی را بخواهیم با آن موازنه کنیم برابری ندارد.

در روایت معروف هشامیه امام کاظم علیه السلام همین نکته به شکل دیگری بیان شده است آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَرًا أَمَا إِنَّ أَيْدِيَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ گران‌قدرترین مردم کسی

است که دنیا را ارزشی برای وجود خود نمی‌شمرد. آگاه باشید! که وجود شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر بهشت نفروشید»^۱.

نکته‌ها

۱. هدف امام علیه السلام از نکوهش دنیا

بارها گفته‌ایم که اگر در آیات و روایات اسلامی نکوهش دنیا می‌شود و سخن از بی‌ارزش بودن آن به میان می‌آید هدف این نیست که مسلمین را به ترک دنیا و زندگی آمیخته با رهبانیت سوق دهند بلکه به سبب این است که غالب انسان‌ها به‌طور طبیعی تمایل فوق‌العاده‌ای به مظاهر مادی دنیا دارند و شبیه وسیله نقلیه‌ای هستند که در سراسیمگی قرار گرفته که اگر بخواهند نیروی محرک آن را تشدید کنند خطر سقوط، حتمی است. در این جا باید راننده ماهر از عامل بازدارنده‌ای استفاده کند تا وسیله نقلیه از کنترل او خارج نشود.

اضافه بر این، در عصر امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین ائمه هدی علیهم السلام فتوحات اسلامی سبب انتقال غنائم فراوانی به داخل سرزمین‌های اصلی یعنی حجاز و عراق و شام شده بود و به همین دلیل گروهی به عیش و نوش و مسابقه در تجمل‌پرستی روی آورده بودند؛ در این جا لازم بود به آن‌ها پی‌درپی هشدار داده شود تا خود را به زخارف دنیا نفروشند و غرق در مادیات نشوند و خدا و دین را فراموش نکنند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمِي وَ يَصِمُّ وَ يَبْكِمُ وَ يَذِلُّ الرِّقَابَ؛ دنیا را رها کن چرا که عشق به دنیا انسان را کور و کر و گنگ می‌کند و او را ذلیل می‌سازد»^۲.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

در کتاب غررالحکم از همان حضرت نقل شده که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيَصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حب دنیا عقل و خرد را فاسد و قلب را در برابر شنیدن گفتار حکمت آمیز کر می کند و موجب کیفرهای دردناک می شود».^۱

۲. ارزش وجود انسان

انسان سرمایه ای در اختیار دارد که بسیار پرازش است و این سرمایه همان روح الهی و نفس شریف انسانی و عمری است که خدا در دنیا به او ارزانی داشته است.

همان گوهر شریفی که فرشتگان در برابر آن سجده کردند و به سبب آن، خداوند مقام خلیفه الهی به بشر داد.

این سرمایه را با هیچ ارزش مادی و دنیوی نمی توان برابر ساخت. حتی اگر تمام دنیای مادی را با آن همه ثروت و مقام و وسیله رفاهی و زرق و برق به انسان بدهند و روح الهی اش را از او بگیرند گرفتار خسران شدیدی شده است.

و همان گونه که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرمود، هیچ ثمن و بهایی جز بهشت برین و قرب پروردگار نمی تواند در برابر آن قرار گیرد.

قرآن مجید نیز به این معنا اشاره کرده آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به

این صورت که) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! ^۱.

ولی افسوس که بسیاری قدر این سرمایه بزرگ را نمی‌شناسند و آن را به بهای ناچیزی به مصداق **«وَيَسْتَرْوُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»** می‌فروشند.

می‌گویند: یکی از گران‌بهارترین گوهرهای دنیا گوهری بود که یکی از گردشگران آفریقا آن را در دست کودکانی دید که در کوچه و بازار با آن بازی می‌کردند. چیز کمی به آن‌ها داد و آن را گرفت. کودکان خوشحال بودند ولی نمی‌دانستند چه گوهر عظیمی را از دست داده‌اند. حال دنیاپرستانی که خود را به ارزش‌های قلیل جهان می‌فروشند حال همان کودکان است.

مَنْهُوَمَا نِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از آن‌که این کلام نورانی را از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز نقل می‌کند می‌افزاید: کلینی نیز آن را در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: «مَنْهُوَمَا نِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ» و سپس آن را از صدوق به سندش از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند و ابن عبدربه نیز آن را در عقد الفرید از ابن عباس ذکر کرده و روشن است که همه آن‌ها به ریشه وحی الهی باز می‌گردد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

شرح و تفسیر

دوکس هرگز سیر نمی‌شوند

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به دو گروه اشاره می‌کند که هرگز سیر نمی‌شوند، می‌فرماید: «دو شخصِ گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا»؛ (مَنْهُمَا لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا).
واژه «منهوم» از ماده «نَهَم» (بر وزن دهن) به معنای سیری ناپذیر بودن و اشتهای شدید به چیزی داشتن است. منهوم به معنای کسی است که این‌گونه شده است.

اما این‌که طالبان علم هرگز از طلب علم سیر نمی‌شوند به این دلیل است که اولاً علم، حد و مرزی ندارد و به فرموده قرآن: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۱ و در جای دیگر تمام معلومات انسان را در مقابل مجهولات، ناچیز می‌شمارد و می‌فرماید: «وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۲.

و در مورد علم خداوند و حقایق جهان هستی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد،

۱. یوسف، آیه ۷۶.

۲. اسراء آیه ۸۵.

و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است»^۱.

ثانیاً علم، نشاط‌آور است، روح را صیقل می‌دهد و در واقع غذای اصلی روح آدمی است و به همین دلیل طالبان علم هرگز از علم سیر نمی‌شوند بلکه هر مرحله‌ای را که طی کنند خواهان مرحله بالاتری هستند.

این سخن معروف است که بعضی از بزرگان در عین محرومیت مادی هنگامی که بعضی از مسائل پیچیده علمی را می‌گشودند به قدری لذت می‌بردند که می‌گفتند: «أَيُّ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ؟ كَجَا هَسْتَنْد پادشاهان و شاهزادگان که ببینند چنین لذتی از که ما می‌بریم».

نیز در زمان‌های گذشته بسیاری از دانشمندان تن به مسافرت‌های طولانی می‌دادند که بسیار مشکل‌آفرین بود تا محضر بعضی از اساتید را درک کنند و حتی گاه به یک روایت از روایات معصومین علیهم‌السلام برسند.

و اما طالبان دنیا نیز در عشق به دنیا و زرق و برق و مواهب مادی آن آنقدر حرص و ولع دارند که با هیچ چیز سیر نمی‌شوند و به گفته شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر

می‌دانیم که جغرافی‌دانان در گذشته تمام کره زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند و شاعر به این نکته اشاره می‌کند که اگر همه زمین را به دنیاپرست بدهند باز هم سیر نمی‌شود و مایل است دست به کرات آسمانی دیگر بیندازد.

به همین دلیل در حدیث معروفی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ از داد عَطْشاً حَتَّى يَفْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا، مَثَلُ آبِ

دریاست که هرچه انسان تشنه از آن بنوشد، عطش او بیشتر می شود، به حدی که او را می کشد.^۱

این گونه افراد که هرگز از دنیا سیر نمی شوند گرفتار بلاهای متعددی خواهند شد.

از جمله گرفتار طول امل و آرزوهای دور و دراز می شوند و آخرت را به کلی فراموش می کنند همان گونه که در حدیث معروف نبوی و علوی آمده است: «أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ».^۲

اضافه بر این، آرامش روح و جسم را به کلی از دست می دهند و اگر روزی بخشی از دنیایشان به خطر بیفتد به زمین و زمان بد می گویند و گاه دست به خودکشی می زنند.

علاوه بر همه این ها چون دنیا، دار مزاحمت است و هر کسی به بیش از حد نیاز خود برسد با خواسته های دیگران مزاحمت دارد، دشمنی و عداوت بسیاری را برای خود می خرد. حسودان نیز این گونه افراد را راحت نمی گذارند و پیوسته در انتظار زوال نعمت آن ها هستند.

ولی آن ها که قانع اند و اهل کفاف و عفاف اند از همه این آثار سوء و مرگبار در امان اند.

۱. تحف العقول، ص ۳۹۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ج ۳.

الإيمانُ أن تُؤثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَ أَلَّا
يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ، وَ أَنْ تَتَّقِيَ، اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ.

امام علیؑ فرمود:

ایمان آن است که راست‌گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن جا
که به سود توست مقدم داری و این‌که گفتارت بیش از عملت نباشد و به‌هنگام
سخن گفتن دربارهٔ دیگران تقوای الهی را پیشه کنی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را در کتاب خود آورده‌اند ابن شمس الخلیفة (متوفای ۶۲۲) در کتاب الآداب
(الآداب النافعة بالالفاظ المختارة الجامعة) است که آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

شرح و تفسیر

حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه حقیقت ایمان را در ضمن سه چیز که از مظاهر ایمان به خدا هستند بیان کرده است:

نخست می‌فرماید: «ایمان آن است که راست‌گویی را در آن‌جا که به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن‌جا که به سود توست مقدم داری»؛ (الإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ).

بسیار می‌شود که انسان اگر در بیان حقیقتی، راستی را برگزیند زیان‌هایی دامن او را می‌گیرد. مثل این‌که سؤال کنند: تو چیزی به فلان شخص که از دنیا رفته است بدهکاری؟ و او حقیقتش را بگوید که آری فلان مبلغ را بدهکارم. این اعتراف گرچه ظاهراً به زیان گوینده است و دروغ گفتن به سود اوست ولی قطعاً این صدق و راستی از نشانه‌های ایمان به خدا و روز قیامت می‌باشد.

یا این‌که تصادفی موجب خسارت شده و شخص می‌داند مقصر بوده است اگر تقصیر خود را بپوشاند و دروغ بگوید نفع مادی می‌برد ولی اگر حق را آشکار سازد گرفتار زیان می‌شود ولی این زیان در حقیقت منفعت است و از نشانه‌های ایمان می‌باشد.

قرآن مجید نیز دروغ گفتن را نشانه بی‌ایمانی شمرده آن‌جا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ «تنها کسانی دروغ

می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغ‌گویان واقعی آن‌ها هستند!»^۱

نیز در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که کسی از آن حضرت پرسید: آیا شخص باایمان ممکن است (لغزش پیدا کند و) آلوده زنا شود؟ فرمود: امکان دارد. عرض کرد: ممکن است آلوده سرقه گردد؟ فرمود: گاه ممکن است چنین شود. عرض کرد: ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه. (مگر نمی‌دانی؟) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲.

در واقع راست‌گویی گاه همچون داروی تلخ شفابخش است و دروغ همچون غذای مطبوع زیان‌بار. انسان عاقل آن داروی شفابخش را رها نمی‌کند و به سراغ آن غذای زیان‌بار نمی‌رود.

البته شکی نیست که در مواردی، امر، دایر بین اهم و مهم است یعنی راست‌گویی سبب به خطر افتادن جان یا منافع مهم مسلمانی می‌شود. مثل این که یک ناصبی متعصب و مسلح از انسان سؤال کند: آیا تابع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستی؟ که اگر راستش را بگوید سلاح به روی او می‌کشد. به یقین این‌گونه موارد از کلام امام علیه‌السلام مستثنی است همان‌گونه که در باب تقیه به آن اشاره شد.

یا این که برای اصلاح ذات‌البین اگر مجبور به دروغ شویم مجاز است زیرا اصلاح ذات‌البین مهم‌تر از راست‌گویی است. البته تفاوتی نمی‌کند که نفع و زیان، مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به انسان دیگری. اگر مصلحت‌اهمی ایجاب کند از قاعده کلی مورد بحث که امام علیه‌السلام به آن اشاره فرمود مستثنی است.

به هر حال اصل اساسی این است که انسان همیشه صدق و راستی را پیشه کند هر چند به زیان او تمام شود ولی این قاعده موارد استثنایی هم دارد و آن در

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۶۳، ح ۴۷.

جایی است که مصلحت مهم تر از مصلحت صدق به خطر می افتد. مرحوم علامه مجلسی در جلد دوم بحارالانوار، صفحه ۱۲۲ ذیل همین روایت به عنوان شرح و بیان می فرماید: ممکن است منظور امام علیه السلام از ضرر، در این گفتار حکیمانه ضرری باشد که تقیه در آن روا نیست.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ دومین نشانه ایمان می رود و می فرماید: «این که گفتارت بیش از عملت نباشد»؛ (وَ أَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ).

بسیارند کسانی که سخن از نیکی ها و خوبی ها و صفات برجسته انسانی، بسیار می گویند اما عملشان هماهنگ با آن نیست و این نشانه ضعف ایمان آنهاست. مؤمنان حقیقی آنچه را می گویند انجام می دهند و ای بسا اعمالشان فراتر از گفتارشان است.

به تعبیر دیگر اگر انسان به چیزی که می گوید اعتقاد راسخ داشته باشد حتماً عمل او با آن هماهنگ خواهد بود و اگر نبود، نشانه عدم اعتقاد راسخ به آن گفتار است.

قرآن مجید می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱.

در بعضی از نسخه های نهج البلاغه به جای «عَمَلِك»، «عِلْمِك» آمده است که در این صورت مفهوم کلام امام علیه السلام چنین می شود: نباید انسان بیش از آنچه می داند سخن بگوید. همان گونه که قرآن مجید می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۲.

در آیات و روایات اسلامی نکوهش شدیدی از «قول به غیر علم» شده چراکه این کار سرچشمه اختلافات و مشکلات فراوان و گمراهی افراد و نزاع ها می شود.

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

بنابراین هرکدام از این دو نسخه واقعیت داشته باشد مفهوم صحیحی دارد هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه نسخه «عَمَلِك» را نادرست پنداشته‌اند.

آنگاه نشانه سوم و آخر را بیان می‌کند و آن این‌که «به‌هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی»؛ (وَ أَنْ تُتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِكَ).

اشاره به این‌که غیبت نکنید، تهمت نزنید، حق کسی را با سخنانتان باطل نسازید، عیب بر مسلمانی ننهید و او را با سخن نیش‌دار نیازارید. خلاصه، تقوای الهی را در نظر داشته باشید و تمام این جهات را رعایت کنید.

در تفسیر کلام مذکور دو احتمال دیگر نیز داده شده است: نخست این‌که هنگامی که می‌خواهی سخنی از دیگری نقل کنی رعایت تقوای الهی کن و سخن او را بی‌کم و کاست و بدون اضافه نقل کن.

دیگر این‌که در برخورد با سخنان دیگران تقوا پیشه کن و فوراً گفتار آن‌ها را نفی نکن؛ درست بیندیش، اگر گفتار صحیحی است بپذیر و جدال و مراء نکن و از روی حسادت به نفی سخنان صحیح دیگران اقدام مکن.

ولی معنای نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد هر چند جمع میان هر سه معنا نیز امکان‌پذیر است.

يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام علیؑ فرمود:

مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن جا که (گاه)

آفت انسان در تدبیر اوست.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرِوَايَةِ تَخَالَفِ هَذِهِ الْأَفَافِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: همین معنا با عبارت دیگری در حکمت ۱۵ (طبق متنی که ما انتخاب کرده ایم حکمت شانزدهم است). گذشت: «تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ» و در ذیل آن حکمت منابع متعددی برای آن ذکر کرده از جمله مرحوم ابن شعبه در تحف العقول و جاحظ در المائة المختارة و همچنین شیخ مفید در ارشاد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

شرح و تفسیر

مقدرات بر تدبیر ما پیشی می‌گیرد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به تأثیر نافذ مقدرات کرده، می‌فرماید: «مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن جا که (گاه) آفت به سبب تدبیر (انسان) به وجود می‌آید»؛ **(يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ)**. مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ **(قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَفَاظَ)**. «مقدار» در این جا به معنای مقدرات و اندازه‌گیری‌های الهی است. واژه «حتی» در واقع برای بیان غایت و سرانجام چیزی است. این گفتار حکیمانه در واقع سه پیام دارد:

پیام اول این‌که: ما را با مسأله‌ خدانشناسی و توحید افعالی پروردگار آشناتر می‌سازد. هنگامی که می‌بینیم برای انجام کاری نقشه‌های فراوان می‌کشیم، مشورت بسیار و مدیریت کافی می‌کنیم ولی به آن نمی‌رسیم آگاه می‌شویم که پشت این دستگاہ خلقت، دست با عظمتی است که چرخه جهان را می‌چرخاند و در واقع این کلام شبیه چیزی است که در گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده بود: **(عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الْهَمَمِ)**^۱.

پیام دوم پیام توکل بر خداست و آن این‌که تنها به تقدیر و تدبیر و قوت فکر خود اعتماد نکنیم بلکه در همه چیز و در هر کار توجه به مسبب الاسباب داشته باشیم و از او مدد بخواهیم و کمک بگیریم.

پیام سوم این‌که: غرور بر ما غلبه پیدا نکند. هنگامی که می‌بینیم صاحب قدرت ظاهری شده‌ایم و گروه عظیمی سر بر فرمان ما هستند و مشاوران تیزهوشی داریم که در همه کار به ما کمک می‌کنند مبادا غرور، ما را بگیرد و از خدا غافل شویم. چراکه گاه می‌بینیم همه اسباب فراهم است ولی کاری از پیش نمی‌رود. یعنی مقدرات طرح دیگری برای ما ریخته و تلاش‌های ما در برابر تقدیر الهی همچون نقش بر آب است.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد این کلام حکمت‌آمیز را با مقدمه‌ای به این شرح نقل می‌کند: هنگامی که «شاه‌زنان» دختر کسری اسیر شد و او را خدمت امام امیر مؤمنان علیه السلام آوردند آن حضرت از او پرسید: بعد از داستان ابرهه و لشکر فیل و نابودی آن در کنار کعبه (هنگامی که جریان به گوش پدرت رسید) چه شنیدی؟ او گفت: این سخن را از او شنیدم که می‌گفت: هنگامی که خداوند بر کاری غالب شود تمام طمع‌ها در برابر آن ذلیل می‌شوند و هنگامی که مدت حیات کسی سر آمده باشد مر او در چاره‌اندیشی‌های او است.

امام علیه السلام فرمود: چه سخن زیبایی پدرت گفته است. آری. سپس فرمود: «تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ»^۱.

این جمله همان چیزی است که در حکمت ۱۶ گذشت و هماهنگ با گفتار حکیمانه مورد بحث است.

۱. ارشاد مفید، ص ۱۵۹ (مطابق نقل علامه شوشتری در بهج الصباغة).

شعرای عرب در این زمینه اشعار متعددی گفته‌اند. ابوتمام می‌گوید:
 وَرَكَبَ كَأَطْرَافِ الْأَسْتَةِ عَرَسُوا عَلَى مِثْلِهَا وَاللَّيْلُ تَسْطُو غَيَاهِيَهُ
 لِأَمْرِ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَمَّ صُدُورُهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَمَّ عَوَاقِبُهُ
 سوارانی بودند که همچون سرنیزه‌ها در برابر مخالفینشان صف کشیدند در
 حالی که تاریکی شب غلبه داشت.

آن‌ها به دنبال مقصدی بودند که آغازش به دست آن‌ها بود ولی پایانش از
 دست آن‌ها خارج.^۱

شاعر فارسی‌زبان نیز می‌گوید:

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکند از بیخ و بن
 تا مسبب بیند اندر لا مکان هرزه داند جهد و اکساب و دکان
 از مسبب می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر
 جز خیالی منعقد بر شاهراه تا بماند دور غفلت چند گاه
 بابا افضل کاشانی نیز در این زمینه می‌گوید:

سعی تو کلید قفل مشکل نشود

تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود

چیزی که خدا نخواست حاصل نشود

قابل توجه این‌که در غررالحکم، کلام حکیمانه دیگری در کنار این کلام نقل
 شده که مفسر و مؤید آن است، می‌فرماید: «يجرى القضاء بالمقادير على خلاف
 الاختيار والتدبير؛ قضای الهی همراه مقدرات، برخلاف اختیار و تدبیر ما جریان
 می‌یابد».^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲. غرر الحکم، ح ۱۷۹۱.

شک نیست که منظور امام علیه السلام از بیان این گونه کلمات این نیست که انسان دست از تدبیر و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقاصد مشروع و مطلوب بردارد و همه چیز را به مقدرات بسپارد بلکه منظور این است که ضمن هرگونه تلاش و کوشش مراقب باشد که ماوراء نقشه و تدبیر او نقشه و تدبیر کس دیگری است، از او غافل نگردد، دل به او بندد و پیروزی‌ها را از او بطلبد.

الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يُنْتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر از جمله کسانی که این گفتار حکیمانه را از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده اند، ابن معنز (متوفای ۲۹۶) در کتاب البدیع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).
 اضافه می کنیم که ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید (ج ۲، ص ۱۴۳) و راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲) در محاضرات الادباء (ج ۱، ص ۲۷۶) نیز آن را آورده اند.

شرح و تفسیر

بردباری و ترک شتاب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به اهمیت حلم و بردباری و ترک شتاب در کارها و سرچشمه این دو صفت برجسته اشاره کرده، می فرماید: «بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند»؛ (الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوْأَمَانِ يُنتِجُهُمَا عُلُوُّ الْأَهْمَةِ).

جالب این که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده و آن این که یکی از بزرگان ایران خدمت امام علیه السلام رسید. آن حضرت پرسید: بهترین پادشاهان شما نزد شما چه کسی بود؟ او در پاسخ عرض کرد: اردشیر در کشورداری پیشگام بود ولی بهترین روش را انوشیروان داشت. امام علیه السلام سؤال کرد: کدام یک از فضایل اخلاقی در وی برجسته تر بود؟ عرض کرد: بردباری و عدم شتاب در کارها. امام علیه السلام فرمود: این دو، همچون فرزندان دوقلویی هستند که از علو همت متولد می شوند.^۱

«حلم» همان بردباری در مقابل سفیهان و افراد بی منطق و همچنین در برابر متخلفان و گنهکارانی که گناه سنگینی ندارند و ترک مجازات آن ها می باشد.
«اناء» به معنای شتاب نکردن در انجام کارها پیش از دقت کافی در اطراف

و جوانب آن وبه تعبیر دیگر صبر و حوصله تا روشن شدن تمام جوانب کار و همچنین شتاب نکردن در مجازات بدکاران.

البته این دو، قرابت و نزدیکی با هم دارند و به همین دلیل امام علیه السلام این‌ها را به منزله فرزندان دو قلو ذکر کرده است که در عین دوگانگی، دارای شباهت زیادی هستند.

اما علو همت به معنای شخصیت والا و برجسته، و بلند نظری و سعه صدر است. بدیهی است کسی که دارای چنین صفتی است هرگز در برابر سفیهان و اکنش نشان نمی‌دهد بلکه با تحمل و بردباری، می‌گذرد همان‌گونه که قرآن درباره صفات مؤمنان فرموده است: «وَإِنَّا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ نیز افرادی که دارای علو همت و سعه صدرند در کارها شتاب نمی‌کنند بلکه تمام جوانب را در نظر می‌گیرند تا اقدام نسنجیده‌ای که موجب پشیمانی است صورت نگیرد.

همان‌گونه که قرآن مجید درباره حضرت سلیمان علیه السلام می‌گوید: هنگامی که سلیمان پیام هدهد را درباره مردم سرزمین سبا شنید، گفت: «سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ «ما تحقیق می‌کنیم بینیم راست گفتی یا از دروغ‌گویان هستی؟»^۲.

سپس نامه‌ای برای آن‌ها فرستاد و با آن‌ها اتمام حجت کرد و این نشان می‌دهد که او در کارها هرگز شتاب نمی‌کرد.

و درباره خبری که ولید بن مغیره از طائفه بنی المصطلق داد که آن‌ها اسلام را رها کرده و مرتد شده و به مقابله با فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته‌اند قرآن می‌فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. نمل، آیه ۲۷.

فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ «اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی، از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!»^۱.

در این آیه ضمناً اشاره به نتیجه منفی شتاب بدون تحقیق نیز شده است و آن، آسیب رساندن به بی‌گناهان و ندامت و پشیمانی است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ترک شتاب از سوی خداست و عجله از شیطان است»^۲.

البته این دستور مربوط به مواردی است که مسائل روشن نیست و نیاز به تأمل و دقت و تدبیر دارد. اما هنگامی که راه، روشن و برنامه معین باشد و تردیدی در صحت آن نباشد باید عجله کرد و فرصت را غنیمت شمرد و به بهانه‌های واهی از دست نداد.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَافٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فُلْيُبَادِرُ لَا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر یا کمک به خویشاوند (یا غیر خویشاوند) گرفت باید عجله کند و آن را انجام دهد زیرا از طرف راست و چپ او دو شیطان حاضر می‌شوند و او را وسوسه می‌کنند»^۳.

در حکمت ۳۶۳ نیز آمده بود: «مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات و از دست دادن امکانات، بعد از فرصت، از نادانی است».

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۲.

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ.

امام عليه السلام فرمود:

غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه نقل نمی‌کند جز این که می‌گوید: در مجمع الامثال میدانی چنین آمده است: «للعبد جهد العاجز». سپس می‌افزاید: به یقین «للعبد» غلط و «لغیبة» به جای آن صحیح است. (به خصوص این که واژه للعبد در این جمله هیچ مفهوم صحیحی ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

اضافه می‌کنیم: زمخشری آن را در ربیع الابرار (ج ۲، ص ۳۳۲) ضمن جمله‌های حکیمانه دیگری از امام عليه السلام نقل کرده و نیز ابن طلحة شافعی آن را در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) آورده است.

شرح و تفسیر

غیبت نشانه ناتوانی است

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و پرمعنا به یکی از عیوب مهم غیبت اشاره کرده می‌فرماید: «غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است»؛ (الْغَيْبَةُ جُهدٌ الْعَاجِزِ).

اشاره به این‌که تنها فرومایگان و افراد پست و ناتوان به سراغ غیبت می‌روند چراکه اگر انسان در خود، توانایی و استعداد پیشرفت ببیند به جای این‌که با غیبت مقام کسی را خدشه‌دار کند خودش می‌کوشد و به آن مقام و برتر از آن می‌رسد ولی چون عاجز و ناتوان و فرومایه است سعی می‌کند به وسیله غیبت آبروی دیگری را در انظار عموم بریزد. از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: غیبت، آخرین تلاش افراد ناتوان است.

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی است که همانند غیبت، نشانه پستی و ضعف و زبونی و ناجوانمردی باشد.

به تعبیر دیگر، آن‌ها که پشت سر مردم به مذمت و عیب‌جویی می‌پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می‌برند، و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرو می‌نشانند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیت‌اند که حتی در مبارزه بی‌دلیل و ظالمانه خود شهادت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.

نکته

غیبت و آثار شوم آن

در تعریف غیبت، در میان ارباب لغت و همچنین در کتب فقهیه و کلمات علمای اخلاق، تفسیرهای گوناگونی دیده می‌شود که در واقع همه آنها به یک چیز برمی‌گردد.

مرحوم شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اخبار معصومین علیهم‌السلام و اجماع فقها دلالت بر این دارد: حقیقت غیبت این است که از دیگری در غیاب او چیزی بگویند که اگر بشنود ناراحت شود.^۱

گاه گفته می‌شود که غیبت، افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد در غیاب آنها نزد کسانی است که از آن آگاهی ندارند و این که بعضی از عوام می‌گویند: آنچه گفتیم، صفت اوست غیبت نیست؛ اشتباه روشنی است. زیرا غیبت همان بیان صفت زشت پنهانی در غیاب افراد است و اگر صفت آنها نباشد مصداق تهمت و بهتان می‌باشد و نیز آنچه بعضی از عوام می‌گویند: حاضریم همین مطلب را نزد خود شخص بگوئیم؛ این هم اشتباه دیگری است که خیال می‌کنند اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیبت نیست.

به هر حال، شدیدترین تعبیر درباره غیبت در قرآن مجید آمده و درباره هیچ گناهی چنین تعبیری دیده نمی‌شود و آن این که غیبت‌کننده همچون کسی است که گوشت برادر مرده خود را بخورد: «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»^۲.

اشاره به این که ابروی انسان مانند گوشت تن اوست و غیبت‌کننده گویی گوشت تن برادر مسلمانش را می‌خورد و غایب و بی‌دفاع بودن او به منزله مردن اوست.

۱. مکاسب محرمة، شیخ انصاری، بحث غیبت.

۲. حجرات، آیه ۱۲.

در روایات اسلامی نیز شدیدترین تعبیر درباره غیبت دیده می شود و از میان روایات فراوانی که درباره غیبت در منابع مختلف آمده همین دو روایت که در ذیل می آوریم کافی است:

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی بن عمران علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکرده و بر آن اصرار ورزیده باشد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود».^۱ و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت، حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیضم را می خورد و نابود می کند».^۲

مشکل مهم غیبت چند چیز است:

نخست این که انگیزه های بسیار متنوعی دارد از قبیل خودخواهی و حسد و کینه توزی و جاه طلبی و ریاکاری و انتقام جویی و سخریه و استهزاء و مانند آن. در ذیل روایت قبل چنین آمده است: «وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَتَوَعُّ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ شَفَاءِ غَيْظٍ وَمَسَاعَدَةِ قَوْمٍ وَ تَهْمَةٍ وَ تَصْدِيقِ خَبَرٍ بِلا كَشْفِهِ وَ سُوءِ ظَنٍّ وَ حَسَدٍ وَ سُخْرِيَّةٍ وَ تَعْجَبٍ وَ تَبَرُّمٍ وَ تَزْيِينٍ؛ اصل غیبت از ده چیز ریشه می گیرد: فرو نشاندن خشم، کمک کردن (نامشروع) به گروهی، متهم ساختن افراد، تصدیق کردن خبری بدون اطلاع، داشتن سوء ظن، حسد، استهزاء و سخریه، اظهار تعجب، ناراحتی و خودستایی».

مشکل دیگر غیبت این است که به قدری رواج یافته که قبح آن در نظرها از

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۵۷، ج ۴۸.

بین رفته است و گاه نُقل بسیاری از مجالس می شود و حتی افراد ظاهراً باتقوا
آلوده آن می شوند و همین امر، خطر آن را بیشتر می کند.

مشکل دیگر این که کسی که به غیبت گوش فرا می دهد در گناه غیبت کننده
شریک است و ای بسا یک نفر غیبت کند و ده ها نفر در مجلس باشند و سخن او
را بشنوند و اعتراض به او نکنند و همه در این گناه شریک شوند.

مشکل چهارم این که غیبت از گناهایی است که جنبه حق الناس دارد و چنان
نیست که تنها با آب توبه بتوان آن را شست بلکه باید از غیبت شونده حلیت
طلبید و وای به حال کسی که غیبت افرادی را کرده و آن افراد از دنیا رفته اند که
حلیت طلبیدن غیر ممکن شده است. در این گونه موارد دستور داده شده که برای
آن افراد تا می تواند استغفار کند و کار خیر انجام دهد شاید از او راضی شوند.

مشکل دیگر این که غیبت آثار اجتماعی شومی دارد و تنها یک رذیله اخلاقی
شخصی نیست. غیبت سبب می شود حس اعتماد در جامعه ضعیف گردد
و همکاری افراد با یکدیگر کم شود. افراد جامعه به یکدیگر بدبین گردند
و پیوندهای اخوت و محبت و دوستی و همکاری سست شود.

حق الناس یا حق الله؟

در این که آیا غیبت یک حق الهی است یا مردمی در میان فقها گفت و گوست آن ها
که آن را حق الله می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: برای رهایی از
عواقب غیبت استغفار برای صاحبش کافی است. از جمله در حدیثی از امام
صادق علیه السلام می خوانیم: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَفَّارَةُ الْإِعْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنْ
اعْتَبَيْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ؛ از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند: کفاره غیبت چیست؟ فرمود:
کفاره اش این است که هر زمان به یاد غیبت شونده افتادی برای او استغفار کنی»^۱.

آن‌ها که آن را حق الناس می‌دانند به روایاتی استدلال می‌کنند که می‌گوید: تا غیبت شونده راضی نشود خداوند غیبت کننده را نمی‌آمرزد. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند»^۱.

ولی با توجه به این‌که قرآن مجید غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر بعد از مرگ او کرده و می‌دانیم که هر جنایتی بر میت حق الناس است و دیده دارد بنابراین، تشبیه مذکور، حق الناس بودن غیبت را تأیید می‌کند.

به علاوه، هم در روایات آمده و هم عقل حاکم است که آبروی انسان مانند مال و جان اوست و هرگاه کسی صدمه‌ای بر مال و جان کسی وارد کند، تا جبران نکند یا حلیت نطلبد در امان نخواهد بود. همین‌طور است درباره آبروی او، که گاه ارزش آن از مال و جان هم بیشتر است.

البته اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسد و شخص غیبت کننده آن را نزد اشخاصی که در حضور آنان غیبت کرده، جبران نماید مثلاً بگوید: اشتباه کردم، معلوم نیست او دارای چنین صفاتی باشد و به علاوه اگر هم چنین باشد ای بسا ما از او بدتریم؛ خلاصه آبروی از دست رفته او را جبران نماید، درست مثل کسی که خسارتی در غیاب کسی به مال او زده و در همان‌جا آن را جبران می‌کند؛ در چنین صورتی نیازی به طلبیدن حلیت نیست.

دعای معروف روز دوشنبه امام سجاد علیه السلام نیز به خوبی نشان می‌دهد که غیبت حق الناس است.

البته جای تردید نیست که اگر حلیت طلبیدن سبب فتنه و فساد یا اذیت و آزار بیشتری شود باید از آن صرف نظر کرد و به دعا و استغفار و کار خیر قناعت نمود

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۱.

و شاید همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار گفته، ممکن است به این وسیله جمع میان اخبار شود یعنی اخباری که می‌گوید: باید حلیت طلبید، مربوط به جایی است که منشأ فتنه و فساد و اهانتی نشود و اخباری که می‌گوید: استغفار کافی است، ناظر به جایی است که منشأ چنین اموری گردد.^۱

البته در هر حال غیبت کننده باید در پیشگاه خدا از گناه خود توبه و استغفار کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر غیبت به غیبت شونده برسد گناه مضاعفی خواهد بود یک گناه این که آبروی او را در میان جمعی برده و گناه دیگر این که او را آزار داده و غمگین ساخته است.

البته سزاوار است هنگامی که غیبت‌کننده برای عذرخواهی، توأم با تواضع و ندامت نزد غیبت‌شونده می‌آید، او هم محبت کند و از خطای او درگذرد تا مسأله به طور کامل پایان یابد.

رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مثل همین مضمون در حکمت ۲۶۰ آمده و سپس می افزاید: قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده و میدانی نیز آن را در مجمع الامثال آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).

اضافه می کنیم که همین مضمون در حکمت ۱۱۶ نیز ضمن بیان مطالب دیگر (مانند حکمت ۲۶۰) آمده است.

شرح و تفسیر

بی‌اعتنائی به تعریف و تمجید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به کسانی که مورد مدح و تمجید از سوی این و آن قرار می‌گیرند هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می‌خورند»؛ (رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ).

درست است که باید افراد نیکوکار را تشویق کرد و عالمانی را که علم آن‌ها سبب پیشرفت جامعه انسانی اسلامی شده مورد تمجید قرار داد ولی گاه این تعریف و تمجیدها آفاتی را نیز به دنبال دارد که باید از آن پرهیز کرد.

نخست این‌که در بسیاری از اوقات سبب کبر و غرور می‌شود و شخص تمجید و تعریف شده پیش خود فکر می‌کند که سرآمد افراد جامعه است همه باید به او احترام بگذارند و در برابر او سکوت کنند و گوش به فرمانش باشند، و می‌دانیم که غرور و خودبرتربینی یکی از مهلکات است.

دیگر این‌که گاه این تعریف و تمجیدها سبب می‌شود که انسان در مسیر تکامل متوقف گردد. شخص تعریف و تمجیدشده به خود می‌گوید: حال که همه پذیرفته‌اند من دارای صفات برجسته و فوق‌العاده‌ای هستم چه دلیلی دارد که بیش از این به خود زحمت دهم؟

مشکل دیگری که گاه از این تعریف و تمجیدها ناشی می‌شود این است که حسادت مخالفان را برمی‌انگیزد و به عداوت و دشمنی آن‌ها دامن می‌زند و سبب

می‌شود که آن شخص را به هر وسیله‌ای که ممکن است ضعیف و ناتوان سازند و از اعتبار و حیثیتش بکاهند.

به همین دلیل باید در هر چیز از جمله مدح و ثنای دیگران اعتدال را رعایت کرد و افراد کم‌ظرفیت و پرظرفیت را به تناسب حالشان مورد مدح و تشویق قرار داد.

واژه «مفتون» از ماده «فَتَن» (بر وزن متن) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره است تا خالص و ناخالص شناخته شود سپس این واژه به معنای آزمایش و امتحان به طور عام بکار رفته است. ولی در قرآن مجید در معانی متعددی استفاده شده است: آزمایش (عنکبوت، آیه ۲)، فریب دادن (اعراف، آیه ۲۷)، بلا و عذاب (انفال، آیه ۲۵)، شرک و بت‌پرستی و مانع ایمان آوردن افراد شدن (انفال، آیه ۳۹)، اضلال و گمراه ساختن (مائده، آیه ۴۱) و شکنجه کردن (ذاریات، آیه ۱۳).

ولی ظاهراً تمام این معانی به همان ریشه‌ای باز می‌گردد که به آن اشاره شد. واژه «فتنه» نیز در معانی مذکور به کار رفته و اما در مورد کلام امام علیه السلام منظور از «مفتون» شخص فریب‌خورده است یعنی بسیارند کسانی که فریب تعریف و تمجیدها را می‌خورند و از راه راست منحرف می‌شوند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این‌که همان‌گونه که در شرح سند این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم سید رضی آن را در سه مورد از کلمات قصار آورده است: یکی در این جا و دو مورد دیگر در حکمت‌های ۱۱۶ و ۲۶۰. ممکن است این تکرار به دلیل مشغله‌های زیاد آن بزرگوار و طول زمان تألیف این کتاب نورانی بوده که گاه فراموش می‌کرده جمله‌ای را قبلاً آورده است، و باز تکرار می‌نموده و ممکن است به سبب اهمیتی که به این سخن داده تکرار آن را مناسب دانسته است.

نکته دیگر این که در بعضی از نسخ نهج البلاغه این گفتار حکیمانه آخرین کلمه قصار است و هجده کلمه قصار بعدی ذکر نشده است در حالی که در نسخه‌های دیگر چنین نیست شاید به این دلیل که مرحوم سید رضی بعداً آن‌ها را ملحق ساخته و در همه نسخه‌ها نبوده است.

نکته

مدح و تمجید در حد اعتدال

شک نیست که باید نیکوکاران را به سبب نیکی‌هایشان مورد تشویق و تقدیر قرار داد همان‌گونه که بدکاران مورد نکوهش قرار می‌گیرند.

خداوند متعال در قرآن مجید یاران پیشگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی را که بعداً به آن‌ها ملحق می‌شوند و مسیر صحیح آن‌ها را در پیش می‌گیرند مورد تقدیر قرار داده، می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود شد و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ!»^۱.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در عهدنامه معروف مالک اشتر به مالک چنین توصیه می‌کند: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند».

و این امر دلیل روشنی دارد: زیرا هنگامی که نیکوکاران به سبب نیکی هایشان مدح و ثنا شوند و یا - آنگونه که در دنیای امروز معمول است - جوایزی به آنها داده شود، هم آنها تشویق به ادامه راه می شوند و هم دیگران به راه نیک دعوت خواهند شد. همین گونه است در مورد نکوهش بدکاران یا مجازات آنها، که هم سبب خودداری آنها از تکرار آن اعمال در آینده می شود و هم دیگران عبرت می گیرند.

ولی این کار - همانند هر کار دیگر - اگر از حد اعتدال بیرون رود آثار سوئی خواهد داشت. مدح و ثنای زیاد، اسباب غرور و غفلت و عجب و خودبرتربینی و عوارض فاسد این صفات رذیله می گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان عهدنامه مالک اشتر، قبل از ذکر جمله هایی که پیش تر آمد به مالک خطاب کرده، می فرماید: «ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَيَّ إِلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را برای اعمالی که انجام نداده ای، تمجید نمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خودپسندی و عجب به بار می آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می سازد».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَيْفٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ؛ هرگاه کسی به دیگری با شمشیر تیز حمله کند بهتر از آن است که او را در پیش رو مدح و ثنا گوید».^۱

روایات در این زمینه بسیار است و حتی دستور داده شده که هرگاه انسان با چنین صحنه ای مواجه شد به خدا پناه برد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ صفات پرهیزکاران در خطبهٔ همام می‌فرماید: «إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!»؛ هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند از آنچه دربارهٔ او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی‌هایی که به من نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده و گناهانی را که من دارم و نمی‌دانند ببخش.»

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است).^۱

مرحوم سید رضی در اینجا سخن مبسوطی دارد که متن و شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این گفتار حکمت‌آمیز ذکر کرده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی آورده است. سپس می‌افزاید: در کلمات و خطبه‌های امام علیه السلام در این زمینه مطالب زیادی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).

شرح و تفسیر

دنیا وسیله است نه هدف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه موقعیت واقعی دنیا را در عبارت کوتاهی بیان کرده، می‌فرماید: «دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است)»؛
(الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا).

نکته مهمی که امام علیه السلام در این جا یادآوری می‌کند نگاه‌های مختلفی است که به دنیا می‌شود.

توضیح این‌که: گاه در نظر بعضی افراد، روایاتی که در مدح دنیا آمده و آن را مزرعه آخرت یا دار عافیت و یا به منزله دانشگاه شمرده، با روایاتی که در ذم آن آمده متناقض است. در حالی که هرگز چنین نیست. اگر دنیا را برای دنیا بخواهیم، دنیای مذموم و نکوهیده است و اگر دنیا را ابزاری برای رسیدن به آخرت و مزرعه‌ای برای کِشت بذر نیکی‌ها و معارف بدانیم ممدوح است و سرای نمونه. امام علیه السلام در کلام گران‌بهای دیگری در نهج‌البلاغه همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده است؛ در خطبه ۸۲ می‌فرماید: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ؛ کسی که دنیا را وسیله بصیرت قرار دهد او را بینا می‌سازد و کسی که به آن به‌عنوان هدف نگاه کند نابینایش می‌کند».

مرحوم سید رضی در شرح این کلام در خطبه هشتاد و دو تعبیر جالبی دارد

می‌گوید: «وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ ﷺ: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنْ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، لَا سِوَمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحاً نَبِيَّراً، وَعَجِيباً بَاهِراً! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ؛ اگر به درستی انسان در این سخن امام ﷺ که می‌فرماید: کسی که با آن بنگرد بینایش می‌کند، دقت کند، در آن، معنای شگفت‌آور و مفهوم ژرفی خواهد یافت که هرگز به عمق آن نتوان رسید، به ویژه اگر جمله «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» (کسی که به دنیا بنگرد و منتهای آرزویش را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) در کنار جمله قبل گذاشته شود؛ در این صورت فرق واضحی میان آن دو خواهد یافت، فرقی روشن و شگفت‌انگیز و آشکار. درود و سلام خدا بر او باد».

به تعبیر دیگر اگر به دنیا از نظر جنبه‌های مادی آن نگاه شود مرکز تزاخم و تعارض و انواع زشتی‌هاست و اگر به جنبه‌های معنوی که به وسیله دنیا می‌توان به آن‌ها دست یافت نگاه شود هیچ‌گونه تعارض و تزاخمی نیست و همه انسان‌ها با هم در مسیر روشنی می‌توانند به سوی زندگی جاویدان و پرافتخار سرای دیگر از آن کوچ کنند.

و در خطبه ۲۰۳ آمده است که امام ﷺ می‌فرماید: «فَفِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ؛ شما در دنیا آزمایش می‌شوید و برای غیر آن، آفریده شده‌اید».

قرآن مجید همین مطلب را با بیان شفاف دیگری ذکر کرده است آن‌جا که می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟»؛ «آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟!»^۱.

اشاره به این‌که اگر سرای آخرتی بعد از دنیا نبود این زندگی عبث و بیهوده

بود و همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل این آیه آمده است این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند، و آن این که: اگر به‌راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه‌هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی‌معنی می‌باشد.

این موضوع، درست به آن می‌ماند که طفلی در شکم مادر صاحب عقل و هوش کامل گردد، از خود سؤال می‌کند: چرا آفریدگار، مرا در این جا زندانی کرده است؟ این دست و پا این چشم و گوش برای چیست و به چه منظوری آفریده شده است؟ در این ظلمات ثلاث و در میان مستی خون و آب، وجود من چه فایده‌ای دارد؟

ولی هنگامی که به او بگویند: در این جا پرورش می‌یابی و به زودی وارد دنیای وسیعی می‌شوی که فضایی باز و آفتابی درخشان، نه‌رهایی جاری و باغ‌هایی پرگل و پَرطراوت دارد و در آن جا می‌توانی به تحصیل علم و دانش و انواع تفریحات سالم بپرداز، باور می‌کند که زندگی دوران جنینی بیهوده و عبث نیست.^۱

۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون تحت عنوان «مرگ، نقطه پایان زندگی نیست» مراجعه کنید.

إِنَّ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ
تُمْ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ.

امام عليه السلام فرمود:

بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین
آن‌ها اختلاف افتاد دشمنانِ ضعیفِ گفتار صفتشان آن‌ها را فریب می‌دهند
و بر آنان پیروز می‌شوند.^۱

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «مَرُود» در این جا
مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از مادهٔ «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن
و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نکرده ولی صدر آن در نهایت ابن اثیر
و همچنین در لسان العرب آمده است. ذکر آن در این دو کتاب لغت معروف، دلیل بر شهرت آن است.
در مصنف ابن ابی شیبہ (ج ۸، ص ۶۱۲) نیز این کلام بدون ذکر از بنی امیه آمده است. همچنین در
کنز العمال متقی هندی (ج ۵، ص ۷۹۹).

امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضی: والمرود هنا مفعول من الإرواد وهو الإمهال والإظهار وهذا من أفصح الكلام وأغریه فكأنه علیه السلام شبّه المهلة التي هم فيها بالمضمار الذي يجرون فيه إلى الغاية فإذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها).

شرح و تفسیر

پایان عمر بنی امیه

امام علیه السلام در این گفتار حساب شده خود پیش بینی روشنی درباره آینده بنی امیه کرده، می فرماید: «بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آنها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتار صفتشان آنها را فریب می دهند و بر آنان پیروز می شوند»؛ (إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مَرُودًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَلَوْ قَدْ اُخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضُّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ).

همان گونه که مرحوم سید رضی گفته: «مَرُود» (بر وزن مکتب)^۱ به معنای مهلت است و «يَجْرُونَ» به معنای حرکت به سوی مقصد می باشد. «كَادَتْهُمْ» از ماده «کید» به معنای فریب دادن است و «الضُّبَاعُ» جمع «ضَبْع» به معنای گفتار است.

امام علیه السلام پیش بینی روشنی درباره آینده تاریخ بنی امیه کرده است و همان گونه که پیش بینی کرده بود رخ داد.

ابن ابی الحدید می گوید: این یک خبر غیبی صریح است زیرا بنی امیه مادامی که در میان شان اختلاف نبود و جنگشان تنها با غیر خودشان بود مانند جنگ

۱. در نسخه صبحی صالح «مود» با کسره میم (بر وزن منبر) ذکر شده در حالی که ارباب لغت این واژه را به معنای میله ای که در سرمه دان می گذارند ذکر کرده اند که هیچ تناسبی با محل بحث ما ندارد. بنابراین، صحیح همان «مَرُود» (بر وزن مکتب) به معنای مهلت است.

معاویه در صفین و جنگ یزید با اهل مدینه و ابن زبیر در مکه و جنگ مروان ضحاک و عبد الملک با ابن اشعث و ابن زبیر و جنگ یزید بن عبد الملک با بنی المہلب و جنگ هشام با زید بن علی، در این ایام حکومت مستقری داشتند اما هنگامی که ولید بن یزید به حکومت رسید و پسر عمویش یزید بن ولید به جنگ او برخاست و او را به قتل رسانید بنو امیه با هم اختلاف کردند و وعده الهی فرارسید و در این زمان بود که دعوت کنندگان به سوی بنی العباس در خراسان برخاستند و مروان بن محمد از جزیره آمد و طالب خلافت بود. ابراهیم بن ولید را از خلافت خلع کرد و گروهی از بنی امیه را به قتل رسانید و حکومتشان سست شد و دولت هاشمی روی کار آمد و نمو کرد و حکومت بنی امیه به کلی زایل شد و زوال نهایی آن به دست ابومسلم خراسانی بود (و عجب این که) او در ابتدای کار فردی بسیار ضعیف، فقیر و مسکین بود و این شاهد خوبی برای گفتار امام علیه السلام است که لشکر او را تشبیه به گفتار کرده است.^۱

این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه ابومسلم و یارانش به گفتار نه به دلیل ضعف و ناتوانی آن‌ها بود؛ آن‌ها مردانی شجاع و نیرومند بودند ولی همچون گفتار تدبیر کافی نداشتند و لذا به آسانی بنی عباس قدرت را از دست آن‌ها گرفتند در حالی که پایه گذار قدرت آن‌ها بودند ولی بنی عباس شیطان صفت و فرصت طلب حکومت را ربودند و ابومسلم را به آسانی کشتند.

در واقع زوال حکومت بنی امیه به دلیل قدرت زیاد لشکر ابومسلم نبود بلکه بخش مهمی از آن به سبب همان اختلافات و جنگ درونی آن‌ها بود که امام علیه السلام در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

مرحوم شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در این زمینه چنین می‌گوید: برخی تاریخ‌نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند که همه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۸۲.

موفقیت‌های قیام سیاه‌جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند که ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند. منصور پاسخ داد که اگر حتی کنیزی را برای این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد.^۱

بنابراین، مفهوم تشبیه امام علیه السلام ممکن است این باشد که به قدری بنی‌امیه بر اثر اختلاف درونی ضعیف می‌شوند که حتی فرد ضعیفی نیز می‌تواند آن‌ها را از پای درآورد تا چه رسد به سردار نیرومندی همچون ابومسلم.

البته در مورد قساوت و خون‌ریزی ابومسلم مطالب زیادی در تواریخ آمده که آن هم در جای خود قابل قبول است.

به هر حال مرحوم سید رضی در ذیل کلام امام علیه السلام چند جمله دارد که با ذکر آن این بحث را پایان می‌دهیم. او می‌گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه‌دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضی: والمرود هنا مفعول من الإرواد وهو الإمهال والإظهار وهذا من أفصح الكلام وأغریه فكأنه لله شبهه المَهلة التي هم فيها بالمضمار الذي يجرون فيه إلى الغاية فإذا بلغوا مُنقطَعها انتقض نظامهم بعدها).^۱

۱. در جلد سوم از همین کتاب، ذیل خطبه ۸۷ بحث مفصلی در مورد ناکامی بنی‌امیه در حکومت و زوال حکومت آن‌ها مطرح کرده‌ایم.

فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ
 هُمْ وَاللَّهِ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوقَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ،
 وَالسِّنْتِهِمُ السَّلَاطِ.

امام علیه السلام در مدح و ستایش انصار چنین فرمود:

به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست‌های
 گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این‌که نیاز مادی به آن نداشتند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر نهج البلاغه ذکر می‌کند این است که زمخشری در
 ربیع‌الابرار آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).
 ولی در نسخهٔ ربیع‌الابرار که ما در دست داریم هیچ تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دیده
 نمی‌شود.

شرح و تفسیر

طایفه پرافتخار انصار

امام عَلَيْهِ السَّلَام در این گفتار فصیحانه مدح بلیغی دربارهٔ انصار (یارانی که اهل مدینه بودند و به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوستند) بیان کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست‌های گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این‌که نیاز مادی به آن نداشتند»؛ (هُمُ وَاللَّهِ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُو، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ، وَالْأَسْنَتِهِمُ السَّلَاطِ).

«فَلُو» (بر وزن حلم) به معنای بچهٔ اسب است. در بعضی از شروح نهج البلاغه این واژه را تفسیر به مهر کرده‌اند که آن هم به معنای بچهٔ اسب است. «سَبَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَبَط» (بر وزن سبد) به معنای شخص سخاوتمند است.

«سِلَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَلِيط» به معنای شخص فصیحی است که منطق کوبنده‌ای دارد.

در این گفتار حکیمانه، امام عَلَيْهِ السَّلَام، هم اشاره به نقش انصار در پیشرفت اسلام کرده و هم دو صفت برجستهٔ آن‌ها را بیان نموده است.

در قسمت اول، کار آن‌ها را تشبیه به پرورش فرزند می‌کند و می‌دانیم که اسلام هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مکه به مدینه هجرت کرد در واقع همچون نهال یا کودکی بود که هنوز پرورش نیافته بود. انصار و یاران مدینه به سرعت به

آن پیوستند و از آن حمایت کردند و در جنگ‌های مختلف دفاع جانانه نمودند تا اسلام پرورش و گسترش یافت و این نهال الهی به ثمر رسید.

به راستی اگر اسلام در مکه می ماند بر حسب ظاهر نور آن خاموش می گشت چراکه بت پرستان مکه تعصب عجیبی به بت‌های خود داشتند، اضافه بر این، سلطه آن‌ها بر کعبه و حرم مکه منافع مادی زیادی برایشان داشت و اسلام این منافع را تهدید می کرد. به همین دلیل با تمام قوا مقابل پیغمبر ﷺ ایستادند و حتی تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و اگر هجرت پیامبر ﷺ به آن صورت پیچیده رخ نمی داد ای بسا به دست آن‌ها به شهادت می رسید.

ولی انصار از همان آغاز کار جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به پیغمبر ﷺ تقدیم نمودند، و پشتیبانی آن‌ها حملات پی در پی بت پرستان مکه را خنثی کرد و سرانجام، اسلام، تمام جزیره العرب را در زیر بال و پر خود قرار داد و این افتخار برای انصار در تاریخ اسلام ثبت شد.

نکته

فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

قرآن مجید کراراً انصار را ستوده است. در آیه ۱۰۰ سوره توبه می خوانیم:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خوشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزر !».

همچنین در آیه ۱۱۷ همین سوره می خوانیم: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ «مسلمانان خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آن‌ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!».

همچنین در آیه ۷۴ سوره انفال آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَاوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ؛ (و آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن‌ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آن‌ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است.».

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده نیز فضایل فراوانی برای طائفه انصار ذکر شده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَنْتِ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» تا آن جا که فرمود: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَيْنِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ تُرْسِي فَاغْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ وَأَعِينُوا مُحْسِنَهُمْ؛ من از میان شما می‌روم و دو چیز گران‌مایه در میان شما می‌گذارم... آگاه باشید که اهل بیت من به منزله چشمان من‌اند که به آن‌ها اعتماد می‌کنم و انصار، سپر من (در برابر دشمنان) هستند. خطاکار آن‌ها را ببخشید و نیکوکار ایشان را یاری کنید»^۱.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَمَا سَلَّتِ السُّيُوفُ وَلَا أُقِيمَتِ الصُّفُوفُ فِي صَلَاةٍ وَلَا زُحُوفٍ وَلَا جَهْرٍ بِأَذَانٍ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّى اسْلَمَ آبْنَاؤُ الْقَيْلَةِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ؛ شمشیرها کشیده نشد و صفوف (پرجمعیت)

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

در نماز و میدان جنگ برپا نگشت و اذان آشکارا گفته نشد و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» از سوی خداوند نازل نگردید تا زمانی که فرزندان قیله^۱ یعنی اوس و خزرج (طائفه انصار) اسلام را پذیرفتند (و آن را یاری کردند)^۲.

در کامل ابن اثیر حدیث مشروحه‌ی که حاکی از فضیلت بزرگ انصار است از ابو سعید خدری نقل شده که خلاصه‌اش چنین است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنائم جنگ حنین را به قریش و قبایل عرب داد و به انصار چیزی عطا نفرمود انصار ناراحت شدند و گفتند: گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قوم و قبیله خود رسیده و ما را فراموش کرده است. سعد بن عبادة که بزرگ انصار بود این مطلب را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جمعیت انصار را نزد من حاضر کن. آن‌ها نزد حضرت حاضر شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را مؤاخذه کرد و فرمود: این چه حرفی است که پشت سر من زدید؟ مگر هنگامی که به سوی شما آمدم گمراه نبودید؟ خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد، فقیر بودید بی نیاز کرد، با هم دشمن بودید شما را با هم متحد نمود. آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: آری، به خدا سوگند همین‌گونه است. فرمود: چرا به من پاسخ نمی‌گویید؟ عرض کردند: چه پاسخی بدهیم؟ فرمود: شما هم می‌توانید بگویید: دیگران تو را تکذیب کردند ما تصدیق کردیم، دست از یاری‌ات برداشتند ما یاری‌ات کردیم تو را ترک کردند ما به تو پناه دادیم. با این حال آیا راضی نیستید مردم (اشاره به قریش و قبایل عرب است) گوسفند و شتر ببرند اما شما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌هایتان بازگردید؟ سپس این جمله را فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست اگر من از مهاجرین نبودم دوست داشتم از انصار باشم، اگر همه مردم مسیری را انتخاب کنند و انصار مسیر دیگری را، من به مسیر انصار خواهم رفت: «اللهم

۱. «قیله» اسم مادر طائفه اوس و خزرج می‌باشد. (بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۵).

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲، ح ۱۷.

ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَأَبْنَاءَ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ؛ خداوند! انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن‌ها را مشمول رحمت قرار ده. این جا بود که انصار به گریه افتادند و آنقدر اشک ریختند که محاسنشان از اشک چشمشان تر شد و عرضه داشتند: همه ما راضی شدیم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سهم ما باشد.^۱

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در دعای چهارم صحیفه سجادیه توصیف بسیار بلیغ و جالبی درباره انصار و فضایل آن‌ها فرموده است.

ولی روشن است که منظور از انصار در این آیات و روایات، افراد ثابت الایمان و خالص و مخلص هستند نه گروهی از منافقین که خود را در صف آن‌ها جای داده بودند و یا آن‌ها که بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر عهد خود با خدا و رسولش باقی نماندند.



۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

الْعَيْنُ وَكَأءُ السَّهِّ.

امام علیه السلام فرمود:

چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است.^۱

مرحوم سید رضی در توضیح این گفتار می‌گوید: «این کلام امام علیه السلام از تشبیهات عجیب است. امام علیه السلام نشیمنگاه را به مشک تشبیه کرده و چشم را به بندی که بر دهانه مشک می‌بندند که هرگاه بند را رها کنند مشک نمی‌تواند آنچه در آن است نگهداری کند، مشهور است که این سخن نخست از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شده ولی جمعی آن از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، این را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویة درباره

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر به آنچه مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف آورده قناعت کرده و می‌گوید: آن مرحوم در ذیل این کلام ذکر کرده است که مبرد آن را در کتاب مقتضب آورده و ما به همین قناعت می‌کنیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

اضافه می‌کنیم این کلام در بسیاری از کتب اهل سنت گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده از جمله: مسند احمد، ج ۴، ص ۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۵.

این استعاره و تشبیه سخن گفته ایم؛ (قال الرضی: وهذه من الاستعارات العجيبة، كأنه يشبه السه بالوعاء، والعين بالوكاء، فإذا أُطلق الوكاء لم ينضب الوعاء وهذا القول في الأشهر الأظهر من كلام النبي صلى الله عليه وسلم وقد رواه قومٌ لأمير المؤمنين عليه السلام وذكر ذلك المبرّد في كتاب «المقتضب» في باب «اللفظ بالحروف». وقد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم: «بمجازات الآثار النبوية»).

شرح و تفسیر

یک تشبیه عجیب

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به نکته‌ای می‌کند که متن آن در واقع یک مسأله فقهی است و پیام آن یک مسأله اجتماعی و سیاسی و اخلاقی. می‌فرماید: «چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است»؛ **«الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّه»**. اشاره به این که هنگامی که انسان به خواب می‌رود بسیار می‌شود که وضوی او بر اثر خروج ریح باطل گردد.

«وِکاء» به معنای نخعی است که دهانه مشک را با آن می‌بندند و «السَّه» به معنای نشیمنگاه است. هنگامی که این نخ محکم باشد چیزی از مشک خارج نمی‌شود ولی زمانی که آن نخ، باز یا شل شود آنچه در مشک است بیرون می‌ریزد و این تعبیر به گفته مرحوم سید رضی از کنایات و تشبیهات عجیب است و منظور امام علیه السلام این است که انسان تا خواب نرفته می‌تواند خود را حفظ کند تا وضوی او باطل نشود اما زمانی که به خواب رفت اعضای او سست می‌شود و نمی‌تواند خود را حفظ کند و ای بسا چیزی از او خارج شود و وضو باطل گردد و در واقع فلسفه بطلان وضو به سبب خواب، ممکن است همین باشد.

در احادیث اهل سنت جمله‌ای در ذیل این حکمت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که این معنا را روشن تر می‌سازد. در کتاب مغنی ابن قدامة از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: **«الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّه فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّ»**^۱.

۱. مغنی ابن قدامة، ج ۱، ص ۱۶۵.

این گفتار پر معنی پیام مهمی در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دارد و به ما می‌گوید. اگر چشمانتان بسته باشد خطاهای زیادی از شما سر می‌زند. کسی که چشم بسته بر سر سفره غذا بنشیند نمی‌تواند خوب و بد و آنچه را برای او نافع یا زیان‌بار است تشخیص دهد.

کسی که چشم بسته در مسائل سیاسی وارد می‌شود ممکن است سرنوشت جامعه‌ای را به خطر بیفکند.

کسی که چشم بسته دوست انتخاب می‌کند ای بسا دوستانی را برگزیند که بلای جان او شوند.

خلاصه هر کس چشم بسته به راهی برود آینده مبهم و یا خطرناکی دارد. چشم در واقع طنابی است که بر دهانه زشتی‌ها و بدی‌ها و ناهنجاری‌ها گره می‌زند.

نویسنده معروف مصری، محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود در شرح این کلام می‌گوید: این سخن در واقع مثالی است برای فایده چشم در حفظ انسان از آنچه از پشت سرش (ناآگاهانه) ممکن است به او برسد و این که فایده چشم تنها این نیست که صاحبش را از آنچه در برابر اوست حفظ کند بلکه باید از آنچه پشت سر اوست نیز آگاه گردد و وی را حفظ کند و این در واقع ارشادی است به وجوب بینا بودن در مواردی که غفلت‌زاست.

و در پایان می‌گوید: آنچه سزاوار سخنی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا از امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه نقل شده، همین است.^۱

البته این سخن نباید بدان معنا باشد که مفهوم اصلی کلام امام علیه السلام یا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد مبطلات وضو نادیده گرفته شود در واقع، کلام، یک مفهوم مطابقی دارد و یک سلسله معانی التزامی.

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

فِي كَلَامٍ لَهُ:
وَوَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ.

امام علیه السلام در کلام خویش فرمود:

یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها چیزی که در این جا نقل می‌کند کلام ابن ابی‌الحدید است که می‌گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از خطبه‌ای طولانی است که امام علیه السلام هنگام خلافتش آن را ایراد فرمود و موقعیت خود را نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و وضع مسلمانان را بعد از آن حضرت بیان کرد. سپس نتیجه‌گیری می‌کند: از کلام ابن ابی‌الحدید استفاده می‌شود که او دسترسی به خطبه‌ای در غیر نهج‌البلاغه پیدا کرده که در آن روز در میان اندیشمندان رواج داشته و این جمله بخشی از آن بوده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

شرح و تفسیر

پیامبر اکرم ﷺ آیین الهی را سامان بخشید

امام علیؑ در این گفتار پرمعنی خویش اشاره به شخصی کرده که نام او را نبرده و از خدمات او تعریف می‌کند می‌فرماید: «یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جادهٔ حق گام برداشت تا آن‌جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشارهٔ زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن‌گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند)»؛ (فی کلامٍ لَهُ: وَ لِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ).

در تفسیر این سخن و این‌که امام علیؑ اشاره به چه کسی نموده نظرات مختلفی در میان شارحان نهج‌البلاغه وجود دارد که می‌توان آن را در سه نظر خلاصه کرد: نخست این‌که منظور، پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که بر مردم حکومت کرد و امور را سامان داد و خود در مسیر صحیح الهی گام برداشت تا زمانی که اسلام سراسر جزیرهٔ العرب را فراگرفت و آرامشی پیدا شد آن‌گونه که شتر هنگامی که به مقصد می‌رسد می‌خوابد و گلوگاه خود را بر زمین می‌نهد.

محمد عبده، دانشمند معروف مصری در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: منظور از والی در این‌جا پیغمبر اکرم ﷺ است که مردم را سرپرستی کرد

و سیاست شریعت را در میان آنها گسترش داد. آنگاه اضافه می‌کند: بعضی گفته‌اند که منظور از این شخص، عمر بن خطاب است.^۱ ولی روشن است که خود او نظریه دوم را نپذیرفته است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود موسوم به فی ظلال نهج البلاغه همین نظریه را تأیید می‌کند و می‌گوید: منظور از والی در این جا رسول خدا ﷺ است همانگونه که در شرح شیخ محمد عبده آمده و معنی کلام امام علیؑ این است که اسلام در زمین مستقر شد و خداوند به برکت پیغمبر اکرم ﷺ آن را بر ادیان دیگر برتری داد.^۲

نظریه دیگر این است که منظور از این شخص، خلیفه دوم می‌باشد که در زمان او اسلام گسترش فراوانی یافت و فتوحات زیادی برای مسلمین رخ داد به گونه‌ای که اسلام قسمت عمده جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر خود قرار داد.

ابن ابی الحدید از طرفداران سرسخت این نظریه است.

آن‌ها برای اثبات این نظریه معتقدند که این جمله بخشی از خطبه‌ای بوده که امام علیؑ ایراد فرموده و بخشی از آن خطبه طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده چنین است:

«فَاخْتَارَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَهُ بِأَرَائِهِمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقَارَبَ وَسَدَدَ حَسْبِ اسْتِطَاعَتِهِ عَلَى ضَعْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ عَلَى عَسْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَخْلَفُوا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ أَمْرَ نَفْسِهِ شَيْئًا غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَادَوْهُ إِلَى أَهْوَائِهِمْ كَمَا يَقُوذُ الْوَلِيدَةُ الْبَعِيرُ الْمَخْطُومُ فَلَمْ يَزُلْ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى حَتَّى نَزَّوْا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ جَاءُوا بِي

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۰.

مَدَبَ الدُّبَا يَرِيدُونَ بِيَعْتِي؛ مسلمانان، بعد از او (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله) به آرای خود مردی را انتخاب کردند که به افکار آن‌ها نزدیک شد و به اندازه توان خود کارها را محکم نمود با این که ضعف و ناتوانی‌هایی نیز داشت سپس بعد از آن‌ها مردی بر آن‌ها حکومت کرد که حق را برپا داشت و در مسیر حق گام برمی داشت تا زمانی که دین گسترش یافت و همچون شتری که به مقصد می‌رسد و آرام می‌گیرد و گلوی خود را بر زمین می‌نهد آرامش در جهان اسلام پیدا شد هر چند او نیز دارای خشونت فراوان و عدم اعتدال در پیمودن راه بود سپس شخص سوم را به خلافت برگزیدند که مالک چیزی از امور خود نبود خاندان او بر او چیره شدند و او را به سوی خواسته‌های نادرست خود سوق دادند همانگونه که بچه‌شتر مهارزده را به هر طرف می‌برند و این وضع همچنان بین او و بین مردم ادامه یافت. گاه از مردم دور می‌شد و گاه به آن‌ها نزدیک می‌گردید تا (مردم به جان آمدند و) او را به قتل رساندند سپس به سراغ من آمدند و همچون سیل خروشان اطراف مرا گرفتند تا با من بیعت کنند»^۱.

البته اگر صحت این خطبه را بپذیریم - هر چند مرحوم علامه امینی آن را شدیداً انکار کرده و از مجعولات می‌شمرد^۲ - مشکل مهمی طبق عقاید شیعه ظاهر نمی‌شود چرا که امام علیه السلام گرچه کارهایی از خلیفه دوم را ستوده اما اعمال دیگری از او را نکوهش کرده و او را به خشونت و عدم اعتدال در پیمودن راه توصیف کرده است. نویسنده کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن نامه‌ای بیان کرده که امام علی علیه السلام در پاسخ سؤالات مردم درباره خلفای پیشین نگاشت و دستور داد هر روز جمعه آن را در نقاط مختلف برای مردم بخوانند و آن نامه بسیار طولانی و مفصل است و جمله مذکور در ضمن آن آمده است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۱۸.

۲. الغدیر، ج ۸، ص ۴۰.

نویسنده این کتاب در پایان این نامه منابع متعددی برای آن ذکر کرده است ولی چنان نیست که تمام آنچه او آورده در یک منبع باشد بلکه ظاهراً قسمت‌های مختلفی از آن در منابع گوناگونی بوده و او آن‌ها را به هم پیوند داده است.^۱

نظریه سوم این که آنچه امام علیه السلام در تمجید از خلیفه اول و دوم ذکر کرده از باب تقیه و ملاحظه حال مردم بوده چرا که گروه زیادی تحت تأثیر تبلیغات پرشور طرفداران خلفای نخستین بودند و مقاومت در مقابل اعتقادات آن‌ها موجب تنش فراوانی می‌شد. امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود مصلحت را در آن دیده که نخست خدمات آن‌ها را بستاید سپس به نقاط ضعف آن‌ها اشاره کند ولی در مورد خلیفه سوم که حتی مردم آن زمان اعتقاد چندانی به او نداشتند و از محبوبیت عامه برخوردار نبود تقیه را کنار گذاشته و با صراحت به اشتباهات او اشاره فرموده است.

ولی با توجه به این که اصالت این خطبه و نامه ثابت نیست تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بعضی از کتب معروف، مانند کشف المحججه سید بن طاووس و المسترشد محمد بن جریر طبری نامه فوق از مرحوم کلینی در کتاب الرسائل نقل شده است (متأسفانه الرسائل، امروز در دست ما نیست و به همین دلیل از دو کتاب فوق نقل کردیم) ولی جمله‌ای که مرحوم سید رضی آورده در آن نامه نیست. بنابراین احتمال دیگری وجود دارد و آن این که نامه مزبور خالی از این جمله بوده و بعداً این جمله را که امیرمؤمنان علی علیه السلام در جای دیگر بیان کرده به آن افزوده‌اند و محتوای نامه دگرگون شده است.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»، تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَذَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيَبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ.

امام علیؑ فرمود:

زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر ﷺ از چنین معامله‌ای نهی فرموده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، جماعتی از علمای برجسته این کلام شریف را قبل از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا. (مصادر

شرح و تفسیر

یک پیشگویی مهم

امام در این گفتار پرمعنا که جنبه پیشگویی زمان آینده را دارد اشاره به زمانی می‌کند که مردم در فشار شدید قرار می‌گیرند و ارزش‌های اسلامی به فراموشی سپرده می‌شود می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چنین معامله‌ای نهی فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُؤَسِّرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ».

«عضوض» از ماده «عضّ» (بر وزن خزّ) در اصل به معنی گازگرفتن با دندان

→ نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷.

اضافه می‌کنیم که این کلام شریف در کتاب صحیفه الامام الرضا عَلَيْهِ السَّلَام که منسوب به آن حضرت است و از اصول اربع مائة به‌شمار آمده از جدش امام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است. (با تفاوت‌هایی).

است، سپس این واژه در مورد مشکلات طاقت فرسا که انسان را شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد اطلاق شده است و «عضوض» صیغهٔ مبالغه از این ماده است و معنی آن در کلام امام علیه السلام زمانی است که بسیار مردم را تحت فشار قرار می‌دهند. «تنهد» از مادهٔ «نهد» (بر وزن مهد) به معنی برآمدن چیزی است و در کلام امام علیه السلام به معنی حاکمیت اشرار است.

امام علیه السلام دربارهٔ مشکلات و مصائب آن زمان به چهار نکتهٔ اساسی اشاره می‌کند: نخست بخل و امساک ثروتمندان را مطرح می‌کند. آن‌ها چنان دربارهٔ اموالشان سختگیر می‌شوند که گویا با دندان گرفته و فشار می‌دهند.

آنگاه می‌فرماید: این برخلاف دستور اسلام است. خداوند در آیات متعددی از قرآن با صراحت دستور به احسان و نیکی داده، از جمله در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۷ به این معنی اشاره فرموده که هرگز مسلمانان نباید احسان و بخشش را فراموش کنند گرچه گاهی در مورد مهریهٔ زنان مطلقه می‌باشد ولی حکمی که در پایان آن آمده عام است و مخاطب آن، همهٔ مسلمانان هستند.

آنگاه به فساد اوضاع سیاسی آن زمان اشاره کرده و سلطهٔ اشرار را بر حکومت اسلامی بیان می‌دارد سلطه‌ای که عامل مهمی برای فساد تمام مسائل اجتماعی است.

و به دنبال آن، انزوای نیکان و به خواری کشیدن آن‌ها را مطرح می‌فرماید. بدیهی است هنگامی که اشرار زمام حکومت را به دست گیرند اختیار به اجبار منزوی می‌شوند و از صحنهٔ جامعه کنار می‌روند.

و دربارهٔ چهارمین مفسدهٔ آن زمان باز به مسائل اقتصادی برمی‌گردد و می‌فرماید: کار به جایی می‌رسد که افراد از روی اضطرار، اموال خود را به ثمن بخش می‌فروشند در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این کار نهی فرموده و در واقع دستور داده است که به این‌گونه افراد کمک کنید تا مجبور نشوند اموال خود را

اینگونه بفروشد. درست است که معامله مضطر مانند معامله مکره نیست، معامله مکره باطل است اما معامله مضطر صحیح است اما اگر متمکنان جامعه وظیفه شناس باشند کار به جایی نمی‌رسد که افراد از روی اضطرار داروندار خود را بفروشند و ضروریات اولیه زندگانی خود را از دست بدهند.

در واقع امام علیه السلام در این پیش‌بینی، از دو فساد اجتماعی آینده خبر می‌دهد: نخست فساد اقتصادی و فاصله شدید طبقاتی که گروهی ثروتمند می‌شوند و برای ثروت‌اندوزی تلاش می‌کنند و اصرار دارند که هیچ‌گونه کمکی به نیازمندان نکنند هر چند همه آن ثروت‌ها را نمی‌توانند مورد استفاده قرار دهند. و فساد دیگر فساد سیاسی جامعه است که گروهی از اشرار زمام امور را به دست گرفته و نیکان و پاکان و صالحان را به حاشیه می‌رانند.

و آنچه امام علیه السلام در این پیشگویی بیان فرموده به زودی در حکومت بنی‌امیه بعد از آن حضرت ظاهر شد. معاویه با یارانش بر بیت‌المال مسلط شدند کاخ‌ها ساختند مجالس عیش و نوش درست کردند و گروه عظیمی از جامعه را به صورت بردگان خود درآوردند.

تفاله‌های زمان جاهلیت و فرزندان آن‌ها را در پست‌های مهم قرار دادند و صحابی راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آن‌ها را خانه‌نشین ساخته و یا اگر اعتراضی می‌کردند یا بیم اعتراضی بود به زندان می‌انداختند و می‌کشتند و خاموش می‌کردند.

این‌ها همان چیزی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که از قرآن چیزی جز خطش و از اسلام چیزی جز نامش باقی نمی‌ماند نامشان مسلمان است ولی از همه دورترند مساجد آن‌ها ظاهراً آباد و پرشکوه اما خالی از نور هدایت است فقهای آن زمان (که وابسته به حاکمان جورند) بدترین فقیهانی هستند که در زیر آسمان وجود

دارد فتنه‌ها از آن‌ها برمی‌خیزد و به سوی آن‌ها بازمی‌گردد»؛ (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْيَهُودُ تَعُودُ^۱).

نکته‌ها

۱. نکوهش شدید از بخل

کمتر چیزی در اسلام به اندازه بخل نکوهش شده است.

در روایتی از امام باقر ع آمده است: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند چهار فرشته همراه آن هستند فرشته‌ای (خطاب به انسان‌ها) ندا می‌دهد: ای صاحب نیکی وظیفه خود را انجام ده و بشارت بر تو باد، و فرشته‌ای صدا می‌زند: ای صاحب بدی خودداری کن و دست نگره دار، و فرشته‌ای (به ثروتمندان) ندا می‌دهد: انفاق کنید تا اموال شما برقرار بماند و به سراغ امساک بروید تا اموالتان تلف شود، و فرشته‌ای آب بر خورشید می‌پاشد و اگر چنین نبود زمین شعله‌ور می‌شد»؛ (إِنَّ الشَّمْسَ لَتَطْلُعُ وَمَعَهَا أَرْبَعَةٌ أَمْلَاكٍ مَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الْخَيْرِ أَتَمَّ وَأَبْشِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الشَّرِّ انزِعْ وَأَقْصِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَآتِ مُمْسِكًا تَلْفًا وَمَلَكٌ يَنْضَحُهَا بِالْمَاءِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ اشْتَعَلَتِ الْأَرْضُ^۲).

ممکن است منظور از پاشیدن آب بر خورشید این باشد که بادهای بخارهایی از دریا برمی‌خیزد و حرارت خورشید را بر زمین تعدیل می‌کند.

اشاره به این است که هر لحظه خداوند می‌تواند بلایی بر سر مردم بفرستد

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۲.

و به خورشیدی که مایه حیات و زندگی انسان‌هاست دستور دهد تمام زمین را شعله‌ور سازد.

اصولاً مواهب و نعمت‌هایی که خداوند در اختیار انسان‌ها گذاشته در بسیاری از موارد بیش از نیاز آن‌هاست به گونه‌ای که می‌توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند بی آن‌که زیانی به زندگی آن‌ها یا فرزندانشان برسد بلکه به عکس، مایه محبت و آرامش در جامعه می‌گردد.

ولی با نهایت تأسف گروهی به دلیل کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری و داشتن بخل، از این کار امتناع می‌ورزند و هیچ‌کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی‌کنند. نه تنها سهیم نمی‌کنند بلکه گاه با نمایش ثروت و قدرت، نمک بر جراحات قلب محرومان می‌پاشند و گویا از این عمل بسیار زشت، لذت هم می‌برند آن چنان‌که در حالات قارون ثروتمند قوم بنی اسرائیل در قرآن مجید در سوره قصص آمده است.

احادیث فراوانی نیز در مذمت بخل وارد شده تا آن‌جا که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الشَّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانُ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و ایمان در یک قلب جمع نمی‌شود (آن‌جا که پای بخل به میان آید ایمان رخت برمی‌بندد)»^۱ و در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام شنید که کسی می‌گوید: «إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ؛ بخیل از ظالم معذورتر است و گناه او کمتر».

امام علیه السلام فرمود: «دروغ‌گفتی، ظالم گاهی توبه می‌کند و استغفار می‌نماید و حق الناس را به صاحبانش می‌پردازد ولی بخیل هنگامی که بر سر بخل آید نه زکات می‌پردازد نه صدقه نه صلّه رحم می‌کند نه پذیرایی از میهمان نه انفاق در راه خدا و نه کارهای نیک (و بر همان حال می‌ماند). و بر بهشت حرام است که بخیل وارد آن شود»؛ «فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ وَيُرِدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۱.

وَالشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَالصَّدَقَةَ وَصَلَةَ الرَّحِمِ وَقَرَى الضَّيْفِ وَالنَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْوَابِ الْبِرِّ وَحَرَامٌ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ.^۱

۲. فرق میان بیع مکروه و مضطر

همه فقها اتفاق نظر دارند که بیع مکروه باطل است و مکروه به کسی می‌گویند که او را به اجبار وادار به فروش چیزی از اموالش کنند یا با تهدید جانی یا مالی یا عرض و آبرو، و قرآن مجید با صراحت می‌گوید: تجارت باید با رضایت طرفین باشد و غیر آن را مصداق اکل مال به باطل شمرده است: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾.^۲

و اما بیع مضطر باطل نیست چراکه منظور از مضطر کسی است که به میل خود اموالش را می‌فروشد ولی ضرورتی در زندگی او پیش آمده که اقدام به فروش اموالش می‌کند مثل این‌که فرزندی دارد که به بیماری سختی مبتلا شده و یا در تجارت ورشکست گردیده و برای حفظ آبروی خود ناچار است خانه‌اش را بفروشد و به طلبکاران دهد. این‌گونه معاملات قطعاً باطل نیست و اگر باطل باشد شخص مضطر از حال اضطرار بیرون نخواهد آمد.

ولی از آن‌جا که مسلمانان باید در مشکلات به یاری هم برخیزند چنین معاملاتی مکروه است به ویژه این‌که در بسیاری از موارد متاع خود را به زیر قیمت می‌فروشند. باید به حکم اخوت اسلامی به چنین افرادی وام دهند یا کمک بلاعوض کنند تا آن‌ها مجبور نشوند ضروریات زندگی خود را بفروشند. به همین دلیل معامله با مضطر، مکروه شمرده شده است.

مرحوم شیخ طوسی در استبصار بعد از نقل این روایت (کلام حکیمانه

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۶۳.

۲. نساء، آیه ۲۹.

امام علیه السلام البته با تفاوتی، از امام صادق علیه السلام این جمله را در ذیل این حدیث آورده است: «اولئك هم شرارُ النَّاسِ؛ کسانی که با مضطربین معامله می‌کنند (و رحم ندارند) بدترین مردم اند».

سپس روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که کسی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرِّبْحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَهُوَ مِنَ الرِّبَا فَقَالَ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا؛ مردم گمان می‌کنند سودبردن از معامله مضطر حرام است و آن نوعی رباخواری است. امام علیه السلام فرمود: آیا احدی را سراغ داری چه غنی باشد یا فقیر که معاملاتش به دلیل ضرورت‌ها نبوده باشد؟ خداوند بیع را حلال شمرده و ربا را حرام».^۱

مرحوم شیخ طوسی روایت نهی را حمل بر اکراه کرده و روایت دوم را حمل بر مضطر.

ولی ظاهراً چنین نیست؛ منظور از مضطر در روایت اول کسی است که به اصطلاح، کارد به استخوانش رسیده و اموال خود را به قیمت نازل می‌فروشد، معامله با چنین کسی مکروه است و باید به جای خریدن اموال آن‌ها به قیمت کم، به آن‌ها کمک کرد.

ولی منظور از مضطر در روایت دوم ضرورت‌های روزانه زندگی است که همه مردم دارند. طبیعی است که هر کسی که چیزی را خرید و فروش می‌کند لابد نیاز به آن دارد و در این‌گونه نیازهای عادی، گرفتن سود عادلانه اشکالی ندارد.

۱. استبصار، ج ۳، ص ۷۱ و ۷۲. بعضی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را انتخاب کرده‌اند.

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ.

امام عليه السلام فرمود:

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می کند
و دشمنی که بهتان می زند و افترا می بندد.^۱

سید رضی در ذیل این کلام می گوید: «این سخن مانند سخن دیگری است که
از امام عليه السلام نقل شده است: دو کس درباره من هلاک شده اند: دوست غلوکننده
و دشمن کینه توز؛ (قال الرضی: وهذا مثل قوله عليه السلام: هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ
و مُبْغِضٌ قَالٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: مانند همین کلام در خطبه ۱۲۵ و در حکمت ۱۱۷ گذشت و منابع آن را
در آن جا بیان کردیم و به نظر می رسد امام عليه السلام این سخن را در چند مورد بیان فرموده است. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷) نامبرده در ذیل حکمت ۱۱۷ می افزاید که این سخن به صورت متواتر از
امیرمؤمنان علی عليه السلام با الفاظ مختلف نقل شده است و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند
ابوعثمان جاحظ در کتاب الحیوان و بیهقی در المحاسن و مرحوم صدوق در امالی است.

شرح و تفسیر

هر دو گروه هلاک می‌شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه از منحرفان اشاره کرده و همه آنها را اهل هلاکت می‌شمرد می‌فرماید: «دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می‌کند و دشمنی که بهتان می‌زند و افترا می‌بندد»؛ (يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ).

و همان‌گونه که سید رضی گفته، شبیه این سخن در حکمت ۱۱۷ گذشت. هنگامی که به تاریخ زندگی پرفرازونشیب این امام بزرگوار مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که درباره کمتر کسی اینگونه افراط و تفریط شده است. گروهی آن حضرت را خدا دانسته‌اند که به غلات معروف شده‌اند.

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در کتاب تصحیح الاعتقاد می‌گوید: غلات که از متظاهرين به اسلام بوده‌اند کسانی بوده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام از فرزندان آن حضرت را به خدایی یا نبوت نسبت می‌دادند و در بیان فضایل آنها از حد گذشته و طریق افراط را پیموده‌اند. این گروه در شمار گمراهان و کافران‌اند حتی امیرمؤمنان علیه السلام فرمان کشتن و سوزاندن آنان را صادر کرد و ائمه طاهرين علیهم السلام نیز در حق آنها به کفر و خروج از اسلام حکم کرده‌اند.^۱

۱. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۱.

غالیان، خود به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که مشاهیر آن‌ها عبارت‌اند از: آل مشعشع، اباحیه، احمدیه، اخیه، ازدریه، اسحاقیه، بکتاشیه، تناسخیه، شلمغانیه و گروه‌های زیاد دیگر.^۱

شرح بیشتر را در این باره در پایان همین بحث در بخش نکته‌ها خواهیم آورد ان شاء الله.

نقطه مقابل غالیان، گروهی هستند که به نواصب یا ناصبی‌ها معروف شدند و آن‌ها کسانی بودند که با آن حضرت عداوت و دشمنی می‌کردند و نمونه آن در زمان آن حضرت، خوارج و گروهی از اهل شام بودند.

و قابل توجه این‌که آن حضرت و امامان بعد از آن حضرت از هر دو گروه تبری جستند و حکم به کفر هر دو کردند.

ابن ابی‌الحدید شرحی در ذیل این گفتار حکیمانه دارد که از جهاتی قابل توجه است. او چنین می‌گوید: کسانی که درباره امام ع (از نظر معنوی و عقیدتی) هلاک می‌شوند افراط‌گران و تفریط‌کنندگان‌اند. اما افراط‌گران همان غلات‌اند و کسانی که قائل به تکفیر بزرگان صحابه و نفاق یا فسق آن‌ها می‌شوند و اما تفریط‌کننده کسی است که آن حضرت را از مقامش پایین می‌آورد یا کینه او را به دل گرفته یا با او به جنگ برخاسته یا عداوتی در درون با او دارد و لذا اصحاب ما (اشاره به کسانی است که با او هم‌عقیده‌اند) اصحاب نجات و خلاص و رستگاری در این مسأله هستند زیرا آن‌ها طریق اعتدال را پیموده‌اند، درباره امام ع می‌گویند که او برترین خلایق در آخرت است و والاترین منزلت را در بهشت دارد و برترین خلق (بعد از پیغمبر اکرم ص) در دنیا است و بیش از همه خصایص برجسته و مزایا و مناقب دارد و هرکس با او دشمنی کند و یا به جنگ با او برخیزد یا کینه او را به دل بگیرد دشمن خداست و همیشه در آتش دوزخ با

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده غلات (با تلخیص).

کفار و منافقین خواهد ماند مگر این که از کسانی باشد که توبه اش ثابت شده باشد و با محبت و علاقه به او، از دنیا رفته باشد.

اما بزرگان و مهاجرین و انصار، آن کسانی که امامت و خلافت را قبل از او بر عهده گرفتند اگر علی علیه السلام را انکار کرده باشند و آن حضرت بر آن‌ها خشمگین شده باشد تا چه رسد به این که شمشیر بر آن‌ها بکشد و آن‌ها را به سوی خویشان دعوت کند، ما آن‌ها را از هالکین می دانیم آنگونه که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن‌ها غضب می کرد؛ زیرا ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي؛ جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من» و نیز ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

سپس ابن ابی الحدید برای این که اعتقادش را به خلفای پیشین توجیه کند چنین می گوید: ولی ما دیده ایم که علی علیه السلام به خلافت آن‌ها رضایت داد و با آن‌ها بیعت کرد و پشت سر آن‌ها نماز خواند و با آن‌ها پیوند ازدواج برقرار کرد و از بیت المال که در دست آن‌ها بود استفاده می کرد. ما هم نباید از آنچه آن حضرت انجام داد تجاوز کنیم آیا نمی بینی هنگامی که آن حضرت از معاویه برائت جست ما هم برائت جستیم و هنگامی که او را لعن کرد ما هم لعن کردیم و هنگامی که به گمراهی کسانی از اهل شام که در میان آن‌ها از بقایای صحابه مانند عمر بن عاص و فرزندش عبدالله و غیر آن‌ها بودند حکم کرد، ما هم حکم به گمراهی آن‌ها کردیم؟ و در پایان می افزاید: خلاصه این که ما میان او و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوتی جز رتبه نبوت قائل نیستیم و غیر از آن تمام فضائلی را که آن حضرت داشت برای علی علیه السلام نیز قائلیم. در عین حال، بزرگان صحابه را که برای ما ثابت نیست علی علیه السلام آن‌ها را نکوهش کرده باشد، نکوهش نمی کنیم.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ص ۲۲۰.

البته توجیهاتی که ابن ابی‌الحدید برای پذیرش خلافت خلفای پیشین ذکر کرده و معتقد است امام علیه السلام درباره آنها هیچ‌گونه طعن و مذمتی نداشته، صحیح نیست زیرا آن حضرت در روایات مختلف از جمله خود نهج‌البلاغه کراراً به صورت صریح یا کنایه از غضب حقش به وسیله آنها نکوهش شدید کرده است.

نکته‌ها

۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟

غلات کسانی هستند که درباره پیشوایان دین، غلو کرده و آنها را برتر از یک انسان بافضیلت دانسته و صفات خدایی برای آنها قائل شده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که قبل از اسلام نیز غلو درباره پیشوایان دینی وجود داشته و بعضی معتقدند که در طول تاریخ همواره در میان افراد نادان بوده است. از جمله مصادیق روشن آن، غلو مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام است که آنها را از خدایان سه‌گانه شمرده‌اند. قرآن مجید شدیداً آنها را از این کار نهی کرده، می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾؛ «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا؛ غیر از حق نگوئید. مسیح - عیسی بن مریم - فقط فرستاده خدا، (و مخلوق) و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید: «(خداوند) سه‌گانه است.» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته

باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است».^۱

در آیه ۱۱۶ سوره مائده و بعضی دیگر از آیات نیز به این معنی اشاره شده است.

در اسلام نیز به نظر می‌رسد که نخستین بار جمعی تصمیم داشتند راه غلو را درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بپمایند که حضرت آنها را نهی کرد و به آنها فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ مرا بالاتر از حقم قرار ندهید زیرا خداوند مرا به‌عنوان بنده خود پذیرفته پیش از آنی که مقام نبوت بدهد».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «رَجُلَانِ لَا تَسْأَلُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبِ سُلْطَانِ عَسُوفٍ غَشُومٍ وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ؛ دو گروه از امت من هستند که هرگز شفاعت من به آنها نمی‌رسد: کسی که با حاکم سختگیر ظالمی همراهی کند و کسی که در دین غلو نماید و از آن فراتر برود».^۳

سپس در عصر امام امیرمؤمنان علی علیه السلام غلو به اوج خود رسید و گروهی رسماً قائل به الوهیت آن حضرت شدند که حکمت مورد بحث و مشابهات آن در نهج البلاغه شاهد گویای آن است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتُكَ وَ مُحِبُّ شِيعَتِكَ وَ عَدُوُّكَ وَ الْغَالِي فِي النَّارِ؛ ای علی! تو و شیعیان و دوستان شیعیان در بهشت خواهید بود اما دشمنان و همچنین کسی که درباره تو غلو کند در آتش دوزخ است».^۴

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. قرب الاسناد، ص ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۴. همان، ص ۲۶۵.

این مسأله همچنان ادامه یافت تا زمان امام صادق علیه السلام که غلات به فریب جوانان پرداختند و آن حضرت در حدیثی فرمود: «اِحْذَرُوا عَلٰی شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَاِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللّٰهِ يُصَغَّرُوْنَ عَظَمَةَ اللّٰهِ وَ يَدْعُوْنَ الرَّبُّوْبِيَّةَ لِعِبَادِ اللّٰهِ؛ مراقب باشید غلات، جوانان شما را نفرینند و فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را کوچک می شمردند و ربوبیت را برای بندگان خدا قائل اند».^۱

به نظر می رسد این صفت زشت از یکی از این دو چیز سرچشمه می گیرد: نخست، نشناختن خداوند و عدم آگاهی از حقیقت آفرینش بشر. کسی که بداند خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود، علمش، قدرتش، وجودش و دیگر صفاتش هرگز حد و پایانی ندارد ولی انسانها هر قدر والامقام باشند از نظر عمر و قدرت و علم و سایر صفات، دارای محدودیت هایی هستند چگونه ممکن است صفات دریا را برای قطره آبی قرار دهد؟ یا نور آفتاب را با نور یک چراغ یکسان بشمرد؟ ولی آنها که از این مسائل غافل اند دست به دامن غلو می زنند و تمام صفات خدا یا بعضی از صفات او را برای بعضی از بندگان قائل می شوند. دیگر این که انسان بر اثر حب ذات افراطی علاقه دارد هر چه متعلق به اوست بسیار مهم باشد تا او نیز بر اثر انتساب به آن کسب اهمیت کند. گاه پدرش را تجلیل می کند و صفاتی که هرگز در او وجود نداشته برای او می شمرد تا خودش که فرزند اوست در سایه این دروغ پردازی ها بزرگ جلوه کند.

این امر در مورد پیشوایان نیز صادق است، سعی می کند پیشوایش را در حد خدایی توصیف کند تا خود نیز که پیرو چنین پیشوایی است از این طریق عظمتی کسب نماید.

گاه مشاهده معجزات و کرامات از اولیای دین نیز سبب می شود که افراد نادان به آن‌ها نسبت خدایی بدهند در حالی که آن‌ها تصریح می کردند که آنچه ما انجام می دهیم به اذن و اراده خداوند است و در واقع از اوست نه از ما.

در فقه اسلامی از جمله گروه‌هایی که محکوم به نجاست شده‌اند غلات می باشند و به عکس آنچه دشمنان شیعه به شیعه نسبت می دهند بزرگان شیعه همه دشمن غلات بوده‌اند و آن‌ها را شدیداً محکوم کرده‌اند.

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از گویندگان کم سواد یا بی سواد برای اظهار فضل یا ابراز علاقه شدید به پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام مطالبی را می گویند که مصداق آشکار غلو است و ما همواره آن‌ها را از این کار برحذر داشته‌ایم تا روشن شود که آنچه آن‌ها می گویند تعلیمات مذهب شیعه نیست. و بر همه بزرگان دین و علمای راستین فرض است که این افراد را نصیحت کنند و اگر نصیحت پذیر نیستند از خود برانند تا کسی تصور نکند شیعیان طرفدار غلوند. در بعضی از روایات آمده است که امام امیرمؤمنان علیه السلام گروهی را که در حق او غلو کردند و هرچه آن‌ها را نصیحت کرد گوش ندادند اعدام فرمود.

البته فضایل امامان علیهم السلام فوق العاده زیاد است همان گونه که در احادیث متعدد از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِيدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو درباره ما پرهیزید و بگویند که ما بندگانی هستیم تحت ربوبیت پروردگار ولی در فضل ما هرچه می خواهید بگویند»^۱.

تصور نشود که غلات فقط در میان بعضی از فرق شیعه که از تعلیمات اهل بیت علیهم السلام دور بودند پیدا شدند در میان اهل سنت نیز غلات کم نبودند از جمله این که به موازات روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فضایل علیه السلام

۱. خصال شیخ صدوق (بنابر نقل میزان الحکمة در ماده غلو).

نقل شده روایاتی درباره خلفای نخستین جعل کرده و آنها را به مقامات فوق العاده ارتقا دادند و جالب این که بعضی از بزرگان اهل سنت حداقل به مجعول بودن بخشی از روایات مذکور تصریح کرده اند.

از آن مهم تر غلو عجیبی است که درباره صحابه از سوی علمای آنها عنوان شده و آن این که همه آنها بدون استثنا عادل بوده اند؛ در حالی که قرآن با صراحت می گوید: گروهی در میان مسلمانان بودند که ظاهراً جزء صحابه محسوب می شدند اما در باطن منافق بودند؛^۱ که در سوره های مختلفی از قرآن درباره آنها بحث شده است. با توجه به این آیات چگونه ممکن است آنها عادل باشند؟ اضافه بر این، قرآن درباره بعضی از آنها با صراحت حکم به فسق کرده، آیا فسق با عدالت سازگار است؟

از طرفی می دانیم که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه در اثر فساد اخلاقی محکوم به حد شدند و حد نیز بر آنها جاری شد و از همه مهم تر این که جمعی در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن زمانی که همه مردم با او بیعت کرده بودند به مبارزه برخاستند و به روی او شمشیر کشیدند و گروهی از مسلمانان را در میدان جمل به کشتن دادند. آیا همه آنها عادل بودند؟

نمونه دیگر از غلو در میان اهل سنت اعتقادی است که گروه کثیری از آنها که در زمره صوفیه هستند درباره مشایخ خود دارند که مصداق اتم غلو است. در این زمینه بحث بسیار است که اگر بیش از این ادامه بدهیم از شیوه بحث های شرح نهج البلاغه خارج خواهیم شد.

۲. ناصبی ها

«ناصبی» از ماده «نصب» در اصل به معنی برپا داشتن چیزی است و از آن جا

۱. رک: توبه، آیه ۱۰۱.

که شخص عداوت خویش را آشکار می‌سازد به او ناصبی گفته‌اند ولی در عرف فقهای اسلام، ناصبی به کسی گفته می‌شود که عداوت و بغض علی علیه السلام را در دل دارد و آن را آشکار می‌سازد.

در کتاب قاموس آمده است: نواصب و اهل نصب کسانی بودند که بغض و عداوت علی علیه السلام را دین خود می‌شمردند، و به آن‌ها ناصبی می‌گفتند چون با آن حضرت عداوت و دشمنی داشتند (و یکی از معانی نصب، عداوت و دشمنی است).

همین معنی در کتاب لسان العرب نیز آمده است.

در واقع ناصبی‌ها در طرف تفریط در مقابل غالیان بوده‌اند گرچه ظهور و بروز شدید آن‌ها در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام بود ولی در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ناصبی‌هایی بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمنی می‌ورزیدند و ظاهراً در میان مسلمین و صحابه بودند. غالباً عداوت خود را مخفی می‌داشتند ولی گاه آشکار می‌ساختند. همانگونه که در سوره منافقین آیات ۷ و ۸ درباره آن‌ها آمده است:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتّٰی يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنَّ الْمُنٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَى الْمَدِيْنَةِ لَيَخْرُجَنَّ الْاَعْزَمُ مِنْهَا الْاَدْلُ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ﴾؛ «آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند. * آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند».

به یک معنا می‌توان گفت که ظهور ناصبی‌ها به صورت آشکار از جنگ جمل شروع شد و سپس در داستان حکمین تشدید گردید و در جنگ نهروان به اوج

خود رسید بعداً نیز به وسیله دارودسته معاویه در شام قوت گرفت و تا آن جا که در تواریخ آمده است هفتاد سال بر منابر - نعوذ بالله - سب و لعن علی علیه السلام می کردند. ولی در حال حاضر در میان مسلمین کمتر کسی پیدا می شود که درباره علی علیه السلام یا امامان اهل بیت علیهم السلام اظهار عداوت کند و یا زبان خود را - نعوذ بالله - به سب و لعن آنان آلوده نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اهل بیت علیهم السلام ناصبی ها در زمره کفار شمرده شده اند بلکه مصداق بدترین کافران محسوب می شوند. مرحوم کلینی در کتاب کافی در احکام آب حمام این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «از غسله آب حمام استفاده نکنید زیرا فرزندان نامشروع از آن استفاده کرده اند و نیز ناصبی ها - دشمنان ما اهل بیت - که بدترین آنها هستند از آن استفاده نموده اند»^۱.

وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ،

التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ.

از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد،

امام علیه السلام فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی گنجد و بدانیم در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر بعد از تمجید و ستایش بلیغی از این کلام مولا علیه السلام که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد می گوید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده (که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته است) و همچنین راغب اصفهانی در کتاب مفردات (در ماده بصر، با تفاوتی) آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷).

شرح و تفسیر

حقیقت توحید و عدل

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بسیار پرمعنا دو اصل مهم دین را به عالی ترین وجهی بیان می کند: «از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی آید و در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید)»؛ (وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ).

توحید در این جا به معنی خداشناسی است و خداشناسی در صورتی کامل می شود که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم بدانیم و از هر چه دیده ایم و شنیده ایم و گفته ایم فراتر بشماریم.

زیرا آنچه در وهم انسان و خیال و قیاس و عقل او می گنجد محدود است و خداوند وجودی است نامحدود از هر جهت و به همین دلیل همواره بزرگان علم عقاید گفته اند که کنه ذات خدا بر هیچ کس حتی بر انبیا و اولیا روشن نیست. آنچه از خداوند می دانیم صفات جلال و جمال اوست و افعال و آثارش که صحنه جهان را پر کرده است.

به همین دلیل در روایات دستور داده شده که در ذات خدا اندیشه نکنید که به

جایی نمی رسید.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند ولی درباره کنه ذات او نه، زیرا سخن درباره ذات خدا جز بر حیرت صاحبش نمی افزاید»^۱.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ؛ کسی که درباره ذات خدا اندیشه کند که چگونه است؟ گمراه می شود»^۲.
و در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «قُلْ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر درباره ذات خداوند بپرهیزید و اگر خواستید به عظمت او نگاه کنید به آفرینش عظیم او بنگرید»^۳.

حتی در موضوع یگانگی خداوند، در روایات و همچنین در کلمات بزرگان آمده است که توحید به معنی یگانگی او، به معنی توحید عددی نیست که بگوئیم خداوند یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که هیچ چیز مثل او نمی باشد (لیس کمثله شیء) و در سوره توحید نیز می خوانیم: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

ابن ابی الحدید در این زمینه اشعار جالبی دارد می گوید:

غَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا	فِيكَ يَا أَعْجُوبَةَ الْكَوْنِ
وَبَلَبَلَتِ الْعُقُولَا	أَنْتَ حَايِرَتَ ذَوِي اللَّبِّ
فِيكَ شِبْرًا فِرًّا مِيلَا	كُلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي
لَا يَهْدِي السَّبِيلَا	نَاكِصًا يَخْبِطُ فِي عَمِيَاءَ

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان.

در تو ای اعجوبه جهان هستی! (ای خدای بزر!) فکر، خسته و وامانده شد.
 تو صاحبان عقل و اندیشه را حیران ساخته‌ای و خرده‌ها را به هم ریخته‌ای.
 هر زمان فکر من یک و جب به تو نزدیک می‌شود یک میل فرار می‌کند (و از
 عظمت ذاتت در وحشتی شدید فرو می‌رود).

آری، به عقب برمی‌گردد و در تاریکی غرق می‌شود و راهی به سوی جلو پیدا
 نمی‌کند.^۱

و به گفته شاعر توانای فارسی‌زبان (سنایی غزنوی):

توان وصف تو گفتن که تو در وصف نگنجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و جزایی^۲

این کلام حکیمانه انسان را به یاد حدیث معروفی می‌اندازد که مرحوم علامه
 مجلسی در بحارالانوار از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «كُلُّ مَا مَيِّزْتُ مَوْهَ
 بَأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ آنچه با وهم و گمان
 خود در دقیق‌ترین معانی (درباره خدا) فکر می‌کنید همانند خودتان مخلوق
 و ساخته شده است و به سوی شما بازمی‌گردد (و ذات واجب الوجود، برتر از آن
 است که مخلوق کسی باشد)».^۳

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»؛ «همه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲. در شرح خطبه ۱ و ۹۱ نهج البلاغه بحث مشروعی در این زمینه آمده است.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

چیز به سوی پروردگارت پایان می‌گیرد».^۱ از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ فَإِذَا انْتَهَىٰ الْكَلَامُ إِلَىٰ اللَّهِ فَأَمْسِكُوا؛ خداوند متعال می‌فرماید: ان الی ربک المنتهی یعنی هنگامی که سخن به خداوند (وکنه ذات او) رسید توقف کنید و چیزی نگویند».^۲

و اما جمله دوم که امام علیه السلام می‌فرماید: «حقیقت عدل (عدالت خداوند) آن است که او را متهم نسازی» اشاره به این است که کسی عقیده کامل به عدالت خداوند دارد که همه کارهای او را بر وفق حکمت و عدالت بدانند. تقسیم نعمت‌ها در میان بندگان، وجود حوادث دردناک در زندگی، هجوم آفات و بلاها در مواقع خاص به فرد یا گروهی؛ آری، او همه این‌ها را از سوی خداوند می‌داند و او را متهم به ظلم و بی‌عدالتی نمی‌کند و مشکل را در نقصان علم و آگاهی خود از مصالح و مفاسد امروز و آینده می‌شمرد. می‌گوید: دلیلی ندارد که این‌ها ظالمانه باشد چراکه خداوند نه نیاز به کسی دارد و نه کاری برخلاف حکمت انجام می‌دهد.

این مطلب در علم کلام و عقاید در بحث عدل الهی تحت عنوان «فلسفه آفات و بلاها» به طور مشروح آمده است و ما آن را در کتاب پیام قرآن در بحث عدل الهی به صورت مشروح آورده‌ایم.

و به طور خلاصه امور بسیاری وجود دارد که ما آن را شرّ و آفت می‌نامیم در حالی که در پشت آن مصلحتی نهفته است و در واقع خیر و برکت است و بسیار می‌شود که شرور و آفات نتیجه اعمال خود ماست و گاه کیفر الهی برای پاک

۱. نجم، آیه ۴۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

کردن ما، و گاه هشدار است برای زدودن آثار غفلت و گاه سوء تفاهم‌هایی است که با دقت زایل می‌شود و ...

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه سخنی دارد که با ذکر آن این بحث را که بسیار عمیق و گسترده است پایان می‌دهیم.

او می‌گوید: این سخن از کلمات جامع و مانع آن حضرت (صلوات الله علیه و سلامه) می‌باشد که در عین اختصار و فشردگی، اساس تمام بحث‌هایی است که طرفداران عدل و توحید از مسلمین، آن را گفته‌اند و نوشته‌اند.

سپس می‌افزاید: صاحب طراز (امیریحیی علوی زیدی) می‌گوید: این دو جمله تمام آنچه را علوم توحید با همه وسعتش و علوم حکیمانه با تمام گستردگی‌اش با لطیف‌ترین و فشرده‌ترین عبارات بیان کرد و اگر در کلام امیرمؤمنان در باب توحید و عدل جز این دو جمله نبود در فضل و مقام آن حضرت و دارا بودن دقیق‌ترین نکات بلاغت کافی بود تا چه رسد به سایر حکمت‌های دینی آن حضرت و آداب درخشان علمیه؛ و ما به لطایف کلام آن حضرت اشاراتی داشتیم و آنچه را خداوند از اسرار علوم آن حضرت به ما روزی داده بود در شرح کتاب نهج‌البلاغه آوردیم و آن کتابی است جامع تمام صفات پسندیده و خصال نیکو درباره دین و دنیا.^۱

و چه غافل‌اند کسانی که در باب خداشناسی، او را دارای جسم و اعضا می‌دانند یا می‌گویند که در آخرت با همین چشم، به صورت حسی دیده می‌شود و همچنین کسانی که منکر عدالت او هستند اجبار بندگان و سپس مجازات آن‌ها را برای اعمالشان درباره خدا جایز می‌شمرند و انحرافات فراوانی به دنبال دورافتادن از چشمه فیض اهل بیت علیهم السلام دامنگیر آن‌ها شده است. و ما افتخار می‌کنیم که به عنوان پیروان آن مکتب، اصل عدل را یکی از اصول پنج‌گانه دین خود می‌شمریم.

۱. مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷.

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام علیه السلام فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز خیری ندارد

همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این گفتار حکیمانه عین چیزی است که در حکمت ۱۸۲ آمده و مرحوم خطیب در ذیل آن، مدارک آن را بیان کرده در این جا می‌گوید: اضافه می‌کنیم که زمخشری نیز آن را در باب سکوت کتاب ربیع‌الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸).

شرح و تفسیر

حق گفتار صحیح

امام علیه السلام در این گفتار نورانی موارد سکوت و سخن گفتن را به صورت جالب و موجزی بیان کرده، می‌فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز خیری ندارد همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

همان‌گونه که در مصادر ذکر شد این کلام شریف یک‌بار دیگر در نهج‌البلاغه در حکمت ۱۸۲ بدون کمترین تغییری آمده است و این نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی گاه بر اثر فاصله زمانی در گردآوری خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار حکمت‌آمیز فراموش می‌کرده که آن را قبلاً ذکر نموده لذا آن را بار دیگر در ضمن کلمات آن حضرت آورده است.

به هر حال منظور امام علیه السلام از واژه «حکم» در این جا قضاوت و داوری در میان مردم نیست آن‌گونه که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند زیرا امام علیه السلام آن را در نقطه مقابل جهل قرار داده و می‌دانیم که نقطه مقابل جهل، علم و دانش و حکمت است.

و اگر به موارد استعمال «حکم» در قرآن مجید و روایات مراجعه کنیم خواهیم دید که «حکم» گاهی به معنای فرمان نبوت و رسالت، گاه به معنای قضاوت، گاه به معنی عقل و خرد و گاه به معنی علم و دانش آمده است.

و معنی اصلی «حکم» به گونه‌ای که ارباب لغت گفته‌اند همان منع کردن به منظور اصلاح است به همین دلیل به لگام حیوان «حَکَمَ» (بر وزن صدف) گفته می‌شود. سپس این واژه به هرچیزی که بازدارنده است اطلاق شده، مانند علم و دانش و عقل و خرد و حتی قضاوت که جلوی اختلافات را می‌گیرد.

در ذیل حکمت ۱۸۲ بیان کردیم که در مورد برتری سکوت و سخن گفتن در میان دانشمندان گفت‌وگوست: بعضی سکوت را ترجیح می‌دهند زیرا خطرات و آفات زبان را بسیار می‌دانند و در واقع نیز همین‌طور است چراکه گناهان کبیره فراوانی (حدود سی گناه کبیره) با زبان انجام می‌شود.

از سوی دیگر، بدون سخن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عدالت و فصل خصومت امکان‌پذیر نیست.

از این رو امام علیه السلام بیان دیگری می‌فرماید که موارد برتری سکوت و برتری سخن گفتن را در آن مشخص کرده است؛ آن‌جا که گفتار حکیمانه مفید و سودمند، راهنما و هدایت‌کننده است باید سخن گفت و آن‌جا که گفتار از سر جهل است، غیبت است، تهمت، افتراء، دروغ، سخن‌چینی، مطالب بیهوده و لغو است سکوت ترجیح دارد و البته گاه پیدا کردن مصادیق این دو کمی مشکل است، هوای نفس می‌گوید: این گفتار حکیمانه است، بگو؛ ولیکن شرع و عقل می‌گویند: سخنی است بیهوده یا فسادانگیز، مگو؛ و در این‌گونه موارد اگر انسان بر هوای نفس چیره نشود چه بسا سخنان ناپسند را خوب و پسندیده پندارد و به سراغ آن برود و این همان چیزی است که به عنوان تسویلات نفس و تزئینات شیطان معروف است.

به همین دلیل هنگامی که از امام سجاده علیه السلام سؤال کردند که سکوت بهتر است یا کلام؟ فرمود: «هرکدام آفتی دارد. اگر کلام، خالی از آفت باشد از سکوت بهتر است.»

و هنگامی که پرسیدند: به چه دلیل؟ امام علیه السلام دو دلیل جالب بیان کرد: نخست فرمود: «لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند متعال انبیا و اولیا را به سکوت کردن مبعوث نکرد بلکه آن‌ها را به سخن گفتن مبعوث نمود».

دیگر این‌که: «شما هنگامی که می‌خواهید فضیلت سکوت را بیان کنید از کلام استفاده می‌کنید ولی هرگز برای بیان فضیلت کلام از سکوت نمی‌توان استفاده کرد»؛ (إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ).^۱ کوتاه سخن این‌که چگونه ممکن است خداوند نعمت بیان را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایش بعد از نعمت آفرینش انسان در قرآن بیان کند، ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ و با این حال او را دعوت به سکوت نماید؟ چرا از این نعمت بزرگ الهی که امتیاز انسان نسبت به تمام جانداران است برای گفتن ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، برای شکر نعمت‌هایش، برای تعلیم و تربیت خلق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم استفاده نشود؟

و نیز چگونه ممکن است خداوند و اولیایش اجازه دهند که از این موهبت بی‌نظیر در راه دروغ و تهمت و سخنان رکیک و اعانت ظالم و ظلم به بی‌گناهان بهره‌گیری شود؟

بنابراین همان‌گونه که امام علیه السلام در گفتار بسیار حکیمانه مورد بحث فرموده، نه سکوت از بیان حق، خوب است و نه سخن گفتن با جهل.

فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ
 اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

امام علیه السلام در دعایی که برای درخواست باران کرده، عرضه می‌دارد:
 خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن
 نه به وسیله ابرهای سرکش (و خطر آفرین).^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این دعای پرمعنا می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آنها شیر دوشید و بر آنها سوار شد»؛ (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك انه علیه السلام شبه السحاب

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این دعای پرمعنا و زیبا ذکر کرده نه‌ایه ابن اثیر در ماده «زلل» می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۹).

ذوات الرُّعودِ وَالبوارقِ وَالرِّياحِ وَالصَّواعقِ بِالْإِبِلِ الصَّعَابِ الَّتِي تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا
 وَتَقْصُ بِرُكبانِها وَشَبَّهَ السَّحَابَ خالِيَةً مِنْ تِلْكَ الرِّوائِعِ بِالْإِبِلِ الذُّلِّلِ الَّتِي تُحْتَلَبُ
 طَيْعَةً وَتُقْتَعَدُ مُسْمِحَةً).

شرح و تفسیر

باران‌های مفید

باران یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است که در قرآن مجید بارها به‌عنوان نعمت و همچنین به‌عنوان آیتی از آیات حق به آن اشاره شده است این نعمت الهی گاهی خالی از ضایعات است، ابرها نرم‌نرم می‌بارند بی آن‌که طوفان و صاعقه و گردبادی همراه داشته باشد. امام علیه السلام در کلام خود آن‌ها را ابرهای رام و تسلیم شمرده، و گاه با طوفان‌ها و صواعق و گردبادها همراه است که در عین باریدن، ضایعات فراوانی همراه دارد. آتش صاعقه انسان‌ها و خانه‌هایی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و گردباد و طوفان سبب ویرانی خانه‌ها و امارت‌ها و ریشه‌کن شدن درختان می‌شود.

به همین دلیل امام علیه السلام در دعای باران خود عرضه می‌دارد: «خداوندا! به‌وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به‌وسیله ابرهای سرکش»؛ (فِي دُعَاءِ اسْتِسْقَى بِهِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا).

جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این کلام امام علیه السلام را طور دیگری تفسیر کرده‌اند گفته‌اند: منظور از ابرهای رام و تسلیم، ابرهای باران‌زا و منظور از ابرهای سرکش، ابرهای بدون باران و پرسر و صداست.

و ظاهراً مرحوم سید رضی نیز در شرح زیبایی که برای این کلام نوشته و بعداً آن را تفسیر خواهیم کرد کلام امام علیه السلام را همین‌گونه تفسیر کرده است.

در حالی که جمله «أسقنا» (ما را سیراب کن) به هر دو گروه از ابرها اشاره می‌کند. امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «ما را با ابرهای رام سیراب کن نه با ابرهای سرکش». یعنی آن‌ها هم سیراب می‌کنند ولی توأم با آسیب‌های مختلفی هستند. شبیه این سخن چیزی است که در دعای باران از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است؛ در این دعا حضرت بارانی را تقاضا می‌کند که مایه برکت نهرها، رویش درختان، ارزان شدن ارزاق، پرنشاط شدن انسان‌ها و حیوان‌ها و پرورش زراعت‌ها و پرشیر شدن پستان حیوانات گردد نه بارانی که ضرر و زیان رساند و مشکلات گوناگون و پی‌درپی بیافریند.^۱

نکته‌ها

۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران)

در دستورات اسلامی وارد شده است که هرگاه باران تأخیر بیفتد و مردم در زحمت قرار گیرند رو به درگاه خدا آورند و بعد از سه روز روزه بی‌درپی به‌طور گروهی به خارج شهر بروند و در زیر آسمان نماز باران را که آداب خاصی دارد به‌جا آورند. از گناهان خود توبه کنند و خدا را به اسماء حسنائش بخوانند و دعا کنند تا باران رحمت الهی نازل گردد.

بارها و بارها تجربه شده است - و ما خود نیز تجربه کردیم که خود داستان مفصلی دارد - که باران رحمت الهی به فاصله کمی بعد از نماز استسقاء باریده است. بسیاری از آداب آن مانند نماز عید است و در روایات آمده که اگر روز دوشنبه انجام شود بهتر است. مؤذنان پیشاپیش امام به‌سوی خارج شهر حرکت می‌کنند و نماز بدون اذان و اقامه خوانده می‌شود یکصد بار رو به قبله تکبیر می‌گویند و یکصد بار رو به طرف راست، تسبیح و یکصد بار رو به طرف چپ ذکر «لا اله الا

۱. رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۶، ابواب صلاة الاستسقاء، باب ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

الله» و یکصد بار رو به مردم «الحمد لله» می‌گویند و امام بعد از نماز خطبه می‌خواند و مردم را در آن خطبه به دوری از گناهان و قیام به واجبات دعوت می‌کند.^۱

در خطبه ۱۱۵ و همچنین در خطبه ۱۴۳ که پیش‌تر ذکر کردیم تعبیرات بسیار زیبا و پرمعنا و گویایی درباره نماز باران و چگونگی تقاضای این رحمت الهی از خداوند آمده است که به خوبی نشان می‌دهد امام علیه السلام در هر صحنه‌ای وارد بشود حق آن را به عالی‌ترین وجهی ادا می‌کند.

در این جا مناسب است از نماز باران باشکوهی یاد کنیم که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عصر مأمون به جا آورد و مایه حیرت مأمون و اطرافیانش شد. جریان از این قرار است: هنگامی که مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود ساخت در آن سال باران نبارید، اطرافیان مأمون و آن‌ها که با امام علیه السلام دشمنی داشتند گفتند: ببینید، هنگامی که علی بن موسی الرضا آمد و ولیعهد ما شد باران از ما قطع گردید. این سخن به گوش مأمون رسید و بر او سخت آمد به امام علیه السلام عرضه داشت: آیا می‌شود دعایی کنی تا مردم از باران بهره‌مند شوند؟ امام علیه السلام فرمود: آری. مأمون عرض کرد: کی انجام می‌دهی (آن روز، جمعه بود) فرمود: روز دوشنبه این کار را انجام می‌دهم زیرا شب گذشته پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که امیرمؤمنان علی علیه السلام با او بود به من فرمود: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش و در آن روز نماز باران را در بیابان بخوان و بدان که خداوند باران را بر این مردم خواهد فرستاد و آن‌ها را از فضیلت و کرامتی که نزد پروردگارت داری باخبر خواهد ساخت (البته این احتمال نیز بعید نیست که یکی از مقدمات نماز باران گرفتن سه روز روزه است و امام علیه السلام می‌خواستند روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند).

۱. آداب نماز استسقاء را می‌توانید در جلد پنجم وسائل الشیعه، صفحه ۱۶۲-۱۶۹ مطالعه نمایید.

روز دوشنبه فرا رسید، آن حضرت به بیابان رفتند و جمعیت زیادی همراه ایشان از شهر خارج شدند، سپس امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و عرضه داشت: «خدایا، پروردگارا! تو حق ما اهل بیت را عظیم داشتی و بر همین اساس مردم به ما توسل جسته‌اند، همان‌گونه که تو امر کردی آنان امید به فضل تو دارند و منتظر احسان تو، تو نیز بارانی نافع و فراگیر، بارانی بدون تأخیر و خالی از ضرر بر آنان فرو فرست، بارانی که پس از رسیدن آنان به خانه‌هایشان آغاز گردد».^۱

راوی این خبر می‌گوید: به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث ساخت سوگند که پس از دعای آن حضرت مشاهده کردیم ابرهای متراکم در آسمان ظاهر شدند و رعد و برق شدیدی پدید آمد و مردم با سرعت به سوی خانه‌هایشان به راه افتادند گویی از باران شدیدی فاصله می‌گرفتند.

امام علیه السلام خطاب به آنان فرمود: این ابر مربوط به شما نیست مربوط به فلان منطقه است. ابرها عبور کردند و گذشتند، ابر دیگری ظاهر شد فرمود: این ابر نیز مربوط به شما نیست و مربوط به فلان منطقه است؛ ده بار ابرها آمدند و رفتند. هنگامی که ابر یازدهم ظاهر شد امام علیه السلام فرمود: این مال شماست، شکر خدا را به جا آورید و بدانید که این ابر نمی‌بارد تا وارد خانه‌هایتان شوید هنگامی که به خانه‌ها رسیدند باران دانه‌درشتی شروع به باریدن کرد به گونه‌ای که تمام ظرف‌ها و استخرها و بیابان‌ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می‌کردند: «هینئاً لولد رسول الله کراماته؛ این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارا باد».^۲

۱. احتمال دارد که امام علیه السلام این دعا را بعد از نماز استسقاء به جا آورده و نیز محتمل است که حتی بدون نماز استسقاء این دعای پر معنی را خوانده و به سبب آن، بارانی پربرکت باریده است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۰.

۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که یکی از عوامل خشکسالی و کمی باران، گناهانی است که مردم مرتکب می‌شوند و به سبب آن از این رحمت واسعة الهی محروم می‌گردند.

در سوره نوح در ماجرای گفت‌وگوی این پیغمبر بزرگ الهی با مردم آن زمان می‌خوانیم که آن حضرت می‌فرماید: از گناهان خود استغفار کنید تا باران‌های پربرکت نازل گردد: «**اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا**».

و در آیه ۱۳۰ سوره اعراف می‌خوانیم: «**وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ**»؛ «ما آل فرعون را به خشکسالی و زیان‌های مالی گرفتار ساختیم شاید از راه نادرست خود بازگردند».

در ذیل خطبه ۱۱۵ این حدیث را از امام صادق علیه السلام آوردیم که می‌فرماید: «**إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَا ظَهَرَتْ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتْ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خُفِرَتِ الدِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ**؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می‌شود: هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله‌ها آشکار می‌گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مر و میر در چهارپایان می‌افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی‌ایستد و هنگامی که پیمان‌ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می‌شوند».^۱

هنگامی که امام صادق علیه السلام فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل می‌شنود می‌فرماید: «**فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَخْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ**

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۱، ح ۱۳.

الأَرْضُ بَرَكَتُهَا؛ به دلیل این گونه قضاوت‌ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس می‌کند و زمین برکت خود را منع می‌نماید.^۱

* * *

سخن در این زمینه بسیار است و در این جا با ذکر کلام سید رضی که در ذیل این گفتار حکیمانه آمده و شرح لغات آن، این بحث را به پایان می‌بریم. او چنین می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آن‌ها شیر دوشید و بر آن‌ها سوار شد». (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك أنه علیه السلام شبه السحاب ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالابل الصعاب التي تقمص برحاليها وتقص بركبانيها وشبه السحاب خالية من تلك الروائع بالابل الذلل التي تحتلب طبعه وتقتعد مسمحةً). «رعود» جمع «رعد» و «بوارق» جمع «برق» و «صواعق» جمع «صاعقه» می‌باشد.

«تقمص» از ماده «قمص» (بر وزن شمس) به معنی سرکش شدن شتر است به گونه‌ای که پاهای جلو را بلند کند و پاهای عقب را بر زمین بکوبد و سوار خود را بر زمین بیفکند.

«تقص» از ماده «وقص» (بر وزن نقص) به معنی پرتاب کردن شخص سوار بر زمین آمده است.

«روائع» جمع «روعه» به معنی چیز وحشت‌انگیز است و در بعضی از نسخ «زوابع» آمده که جمع «زوبعه» به معنی گردباد است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

«طیعة» به معنی مطیع و فرمانبردار است.

«تقتعد» از ماده «قعود» به معنی نشستن و «مسمحة» از ماده «سماح» به معنی رام است و در مجموع اشاره به شترانی است که به هنگام دوشیدن شیر هیچ‌گونه ناآرامی و نافرمانی ای نمی‌کنند.

وَقِيلَ لَهُ ﷺ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ!
يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

به حضرت عرض کردند: چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می‌کردید.

امام ﷺ در پاسخ فرمود:

خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم.

(منظور امام ﷺ رحلت پیغمبر اکرم ﷺ بود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب برای این گفتار پرمعنی مدرکی غیر از نهج البلاغه ذکر نکرده است. اضافه می‌کنیم که مرحوم سید رضی آن را در کتاب خصائص الائمه (ص ۱۲۵) نیز آورده است.

شرح و تفسیر

ما به سوگ پیامبر نشستیم

شک نیست که خضاب کردن و زدن رنگ مناسب به موهای سفید در هنگام کهنسالی یا میانسالی، هم از نظر عرف عقلا کار مطلوبی است و هم در شریعت اسلام بر آن تأکید شده است همان‌گونه که بعداً به صورت مشروح‌تر بیان خواهیم کرد. به همین دلیل سؤال کننده هنگامی که امام علیه السلام را با محاسن سفید شده و بدون خضاب دید سؤال برای او پیش آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می‌کردید؟» (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْئَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خضاب و رنگ‌بستن زینت است ولی ما عزاداریم (منظور امام علیه السلام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است)»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

ظاهر نسخه صبحی صالح که ما آن را متن کلام خود قرار داده‌ایم این است که جمله «يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» جزء کلام سید رضی است نه کلام امام علیه السلام در حالی که ظاهر نسخه ابن ابی الحدید که بعضی آن را ترجیح داده‌اند این است که آن جمله جزء کلام خود امام علیه السلام است (نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

در این صورت تفسیرهای دیگری نمی‌توان برای این مصیبت ذکر کرد زیرا خود امام علیه السلام آن را تفسیر فرموده است که منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

ولی بنابر این که این تفسیر جزء کلام سید رضی باشد بعضی آن را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند که منظور، مصیبت سقیفه و پیامدهای آن در عصر عثمان و سپس در دوران حکومت امام علیه السلام نظیر جنگ‌های جمل و صفین و مانند آن است که دائماً امام علیه السلام با نهایت تأسف درگیر آثار مصیبت‌بار آن بود.^۱

البته اگر منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد آن نیز بعید به نظر نمی‌رسد زیرا مصیبت به اندازه‌ای سنگین بود که آثارش تا پایان عمر بر قلب امام علیه السلام سنگینی می‌کرد همان‌گونه که در حالات امام حسین علیه السلام هنگام دفن برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام می‌خوانیم که بر سر قبر او چنین بیان کرد:

«أَدَهْنُ رَأْسِي أُمَّ أَطِيبُ مَحَاسِنِي وَرَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

آیا موهای سرم را روغن بزنم یا محاسنم را خوشبو سازم در حالی که سر تو در زیر خاک پنهان شده و تو غارت زده‌ای (تمام حقوق را دشمنان غارت کردند)؟»^۲

و در حالات امام سجاد علیه السلام نیز می‌خوانیم که بعد از شهادت پدرش حضرت امام حسین علیه السلام تا پایان عمر همواره عزادار بود با این که حدود ۴۰ سال طول کشید.

علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که طبق آنچه در احادیث معروف آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زمانی فرامی‌رسد که محاسن تو را با خون سرت خضاب می‌کنند»؛ امام علیه السلام پیوسته آن زمان را انتظار می‌کشید تا شربت شهادت بنوشد و از شرّ اشراَر آسوده شود.^۳

به خصوص این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خَضَبَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۵۳۹ (این بخش از منهاج به وسیله مرحوم آیت الله کمرهای نگاشته شده است).

۲. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی علیه السلام و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۶۰ (با کمی تفاوت).

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۰۴ ماده «خضب».

وَلَمْ يَمْنَعْ عَلِيًّا عليه السلام إِلَّا قَوْلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله تُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله خضاب کرد ولی آنچه علی عليه السلام را از این کار بازداشت کلام پیامبر صلى الله عليه وآله بود که فرمود: روی محاسنت از خون فرقت خضاب خواهد شد.^۱

نکته‌ها

۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام

در آموزه‌های اسلامی تأکید شده است که مسلمانان، پاکیزه و مرتب باشند و از زینت‌های معقول و دور از اسراف و تبذیر بهره بگیرند و به تعبیر دیگر، اسلام پیروانش را زیبا می‌پسندد.

در قرآن مجید به مسلمانان دستور داده شده هنگامی که به مسجد که کانون مهم عبادت است می‌روند لباس مزین بپوشند و زینت داشته باشند ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾؛ «ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید».^۲

و از آن‌جا که ممکن است بعضی از افراد نادان و سطحی‌نگر از این دستور تعجب کنند در آیه بعد از آن می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾؛ «بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را، تحریم کرده است؟».

این زینت ممکن است معنی وسیعی داشته باشد که هم زینت‌های جسمانی را شامل شود و هم زینت‌های معنوی را.

در همین باره روایات متعددی درباره خضاب و رنگ کردن مو برای مردان

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۵.

۲. اعراف، آیه ۳۱.

وزنان وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار یک باب تحت عنوان «الْخِضَابُ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ» آورده و در آن ۱۶ روایت از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذکر نموده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: «أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَالنِّسَاءُ وَالسَّوَأُ وَالْحِنَاءُ؛ چهار چیز است که از سنت پیامبران است: عطر و داشتن همسر و مسواک و رنگ کردن موهای سفید با حنا».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اخْتَضِبُوا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يُجَلِّي الْبَصَرَ وَيُنْبِتُ الشَّعْرَ وَيُطَيِّبُ الرِّيحَ وَيُسَكِّنُ الزَّوْجَةَ؛ با حنا موهای سفید خود را رنگ کنید که بر نورانیت چشم می افزاید و موها را تقویت می کند و بوی انسان را خوش می سازد و به همسران آرامش می دهد».^۲

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْخِضَابِ ذَاتَ بَعْلِ وَغَيْرِ ذَاتِ بَعْلِ؛ پیغمبر اکرم زنان را به خضاب کردن دستور داد هم زنان شوهردار را و هم زنان بدون شوهر».^۳

به همین دلیل هنگامی که سؤال کننده موهای مبارک حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را بدون خضاب دید پرسید که چرا خضاب نکرده اید؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ معناداری به او داد و فرمود: ما عزاداریم.

۲. خضاب در اشعار شعرا

شعرای عرب و عجم در اشعار خود از زوایای مختلف به این امر نگاه کرده و اشعار نابی سروده اند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۲.

یکی از شعرای عرب (به نام ابن الرومی) می‌گوید:

لَمْ أَخْضِبِ الشَّيْبَ لِلْغَوَانِي أُبْغِي بِهِ عِنْدَهُمْ وَدَادَا
لَكِنْ خِضَابِي عَلَى شَبَابِي لَبِستُ مِنْ بَعْدِهِ حِدَادَا

من محاسن سفید خود را برای جلب توجه زیبارویان و محبت آن‌ها خضاب نکردم بلکه خضاب من برای مر جوانی است.

شاعر معروف دیگری به نام ابوتمام می‌گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الْمَشِيبُ طَغَى عَلَيْنَا وَأُودَى بِالْبَشَاشَةِ وَالشَّبَابِ
فَإِنِّي لَسْتُ أَدْفَعُهُ بِشَيْءٍ يَكُونُ عَلَيْهِ أَثْقَلُ مِنْ خِضَابِ
أَرَدْتُ بَأَنَّ ذَاكَ وَذَا عَذَابٍ فَسَلَطْتُ الْعَذَابَ عَلَى الْعَذَابِ

اگر پیری بر ما طغیان کرد و شادی و جوانی را از ما گرفت

من هم او را به چیزی که سنگین‌تر از خضاب باشد از خود دور نمی‌کنم درست است که هم پیری و هم خضاب کردن مشکلاتی دارد ولی من تصمیم گرفتم مشکل خضاب را بر مشکل پیری مسلط کنم.

شاعر فارسی‌زبان (کسائی مروزی) از زاویه‌ای دیگر به این موضوع نگاه کرده

و چنین می‌سراید:

از خضاب من و از موی سیه کردن من

گر همی رنج خوری بیش مخور رنج مبر

غرضم زان نه جوانی است، بترسم که ز من

خرد پیران جویند و نیابند اثر

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ
الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما
خویشتن داری می‌کند، این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته‌ای از
فرشتگان خدا شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: اکثر نسخه‌های نهج البلاغه این گفتار حکمت‌آمیز را ذکر نکرده‌اند ولی در
شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده و شاید بتوانم در آینده به آن بازگردم (و مدارکی را برای آن گردآوری
کنم) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰) هر چند ظاهراً موفق به این کار نشد.

شرح و تفسیر

همسان شهیدان

امام علیه السلام در کلام کوتاهی مقایسه‌ای میان مجاهد شهید و فرد عقیف و پاکدامن کرده و عقیف را کمتر از مجاهد شهید نمی‌شمرد، می‌فرماید: «مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن‌داری می‌کند. این فرد عقیف و خویشتن‌دار نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود»؛ «مَا الْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ».

می‌دانیم که مقام شهیدان در اسلام بسیار والاست و مطابق حدیث معروف نبوی که در کتاب شریف کافی آمده است: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ والاتر از هر کار نیکی کار نیک دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا می‌رسد که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست».

قرآن مجید و روایات، درباره شهیدان راه خدا و مقام والای آن‌ها سخن بسیار گفته‌اند.

با این حال، امام علیه السلام مسأله عفت و پاکدامنی و چشم‌پوشی از گناه را به هنگامی که انگیزه‌های شدید آن در وجود انسان زنده می‌شود کمتر از شهادت در راه خدا ندانسته است و این نشان می‌دهد که اسلام برای مسائل اخلاقی مخصوصاً عفت نفس به ویژه در مقابل انگیزه‌های شدید جنسی چه اندازه اهمیت قائل است.

امام علیه السلام در تأیید این مطلب و تأکید بر آن، در پایان این سخن، عقیف و پاکدامن را همچون فرشته‌ای از فرشتگان خدا می‌شمرد و می‌فرماید: چنین کسی نزدیک است به مقام فرشتگان مقرب الهی برسد. بخشی از مقاماتی که بسیاری از اولیا و انبیا پیدا کرده‌اند مرهون عفت نفس آن‌ها بوده است.

حضرت یوسف علیه السلام گرچه به دلیل عفت و پاکدامنی سال‌ها در زندان به سر برد و رنج‌های فراوانی تحمل کرد اما علاوه بر مقامات معنوی و اخروی، در دنیا سربلند و سرفراز شد و عزیز مصر، آن کشور پهناور و بزرگ گشت. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ؛ کسی که از چهارچیز خود را حفظ کند وارد بهشت می‌شود، دنیاپرستی، هواپرستی، شهوت شکم و شهوت جنسی».^۱

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَا عَبْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ هیچ عبادت الهی‌ای برتر از این نیست که انسان در مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی عقیف و پاک بماند».^۲

و در نقطه مقابل عفت و پاکدامنی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ؛ بیشترین چیزی که امت مرا گرفتار آتش دوزخ می‌کند دو چیز است: شکم و شهوت جنسی».

و اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره و ظلم‌ها و ستم‌ها و خونریزی‌ها علاقه به این دو چیز است.

در دنیای امروز به خوبی می‌بینیم که شهوت مال و شهوت جنسی انگیزه

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۷۰، ح ۷.

بسیاری از حوادث دردناک می‌باشد و پرونده‌های جنایات در سایه آن‌ها رقم می‌خورد و به همین دلیل جهان‌خواران برای فریب و خرید وجدان‌ها از این دو عامل استفاده می‌کنند و بسیاری از افراد ظاهراً سالمی که در این دو دام گرفتار می‌شوند.

همان‌گونه که در بحث سند این کلام حکیمانه گفتیم، کمتر کسی از شارحان نهج‌البلاغه این جمله بسیار پرمعنا را جزء کلمات قصار آن حضرت شمرده است و معلوم می‌شود در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه وجود نداشته با این که کلامی است بسیار گران‌بها.

القَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیه السلام فرمود:

قناعت ثروتی است پایان ناپذیر.^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. (قال الرضی: وقد روی بعضهم هذا الکلام لرسول الله صلی الله علیه و آله).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت آمیز می گوید: عین این جمله در حکمت ۵۷ و ۳۴۹ آمده است و قبلاً به مصادر دیگر این کلام اشاره کرده ایم. (منظورش چیزی است که در ذیل حکمت ۳۴۹ آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).

شرح و تفسیر

گنج پایان‌ناپذیر!

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره قناعت اشاره کرده، می‌فرماید: «قناعت ثروتی است پایان‌ناپذیر»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ). مال و ثروت، مهم‌ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته‌های ضروری و رفاهی خود می‌رسد و حتی وسیله‌ای است برای رسیدن هوس‌بازان به هوس‌هایشان.

اما این مال و ثروت هر قدر زیاد باشد باز هم پایان‌پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می‌برند ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت‌باری گرفتار می‌شوند و حتی اگر انسان ثروتش را در راه‌های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می‌روند.

در این جا امام علیه السلام ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می‌کند که هرگز پایان نمی‌گیرد و آن، روح قناعت است.

افراد قانع زندگی ساده و بی‌تکلف خود را به راحتی می‌توانند تأمین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب‌وکار ساده نیز امکان‌پذیر است در حالی که زندگی‌های پرزرق‌وبرق روز به

روز گسترده تر و پرهزینه تر می شود و حدّ توقفی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده اند هرچه به دست آورند آن ها را راضی نمی کند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی اند.

مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «قناعت» دارد که احادیث زیادی در ذیل آن آورده از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ أَنْ تَطْمَحَ بَصْرَكَ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَكَفَى بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَاذْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّتُهُ الشَّعِيرَ وَحَلْوَاهُ التَّمْرَ وَوَقُودُهُ السَّعْفَ إِذَا وَجَدَهُ؛ از این که چشم به کسانی که (از نظر ثروت) از تو برترند بدوزی پرهیز؛ (برای اثبات حقانیت این سخن،) آنچه خداوند به پیغمبرش خطاب کرده کافی است، فرموده که اموال و اولاد فراوان آن ها (کافران) تو را در شگفتی فرو نبرد و نیز فرموده که چشمان خود را به نعمت های مادی ای که به گروه هایی از آن ها داده ایم میفکن، این ها شکوفه های زندگی دنیاست (هدف این است که آن ها را با آن بیازماییم). و اگر وسوسه ای در دل تو درباره این امر واقع شد به یاد زندگی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باش، غذای آن حضرت از نان جو و حلوائی آن حضرت خرما و وسیله آتش افروختنش شاخه درختان نخل بود»^۱.

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر زیبایی درباره حیات طیبه (در آیه شریفه **﴿فَلْيُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾**) کرده، می فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است».

چرا زندگی آن ها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از نوسان قیمت ها و نه مشکلات حفظ اموال و ثروت ها.

و این حیات طیبه بر اثر ایمان و عمل صالح پیدا می شود همان گونه که در آیه شریفه مذکور آمد: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾.^۱

ایمان به خدا و اعتماد به وعده های او زرق و برق دنیا را در نظر انسان کوچک و بی ارزش می کند عمل صالح، انسان را از تمام فعالیت های اقتصادی نامشروع باز می دارد و نتیجه این ها همان قناعت است.

حرص و ولع و سیری ناپذیری بلای بزرگی است که بر سر کسانی که قناعت را ترک گفته اند نازل می شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ كَأَنْ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَيْءٌ يَكْفِيهِ؛ کسی که از دنیا به آنچه برای زندگی او ضرورت دارد راضی شود کمترین زندگی، او را کفایت می کند و کسی که به آن راضی نشود هیچ چیز در دنیا برای او کافی نیست».^۲

و به گفته شاعر فارسی زبان:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور
مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام حکیمانه می گوید: «بعضی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند»؛ (قال الرضی: وقد روی بعضهم هذا الکلام لرسول الله صلی الله علیه و آله).

۱. نحل، آیه ۹۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۱.

لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ
طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاكِ:
اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَأَحْذَرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ،
وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

امام علیؑ این سخن را به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس کرد در ضمن یک سخن طولانی فرمود و او را از گرفتن خراج و مالیات قبل از زمان به دست آمدن محصول نهی فرمود. عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این سخن را آمدی در غررالحکم در حرف الف با تفاوتی آورده و این تفاوت نشان می دهد که از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).
اضافه می کنیم که فتال نیشابوری (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب روضة الواعظین این کلام حکیمانه را در ضمن کلام مشروح تری از امیرمؤمنان علیؑ آورده و کاملاً روشن است که آن را منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است.

شرح و تفسیر

هرگز مردم را تحت فشار قرار مده

از سخن بعضی از شارحان نهج البلاغه استفاده می شود که والیانی که از طرف خلفا به منطقه فارس می رفتند گاه اصرار داشتند که خراج را قبل از موعد یعنی قبل از به دست آمدن محصول کشاورزی و باغداری از مردم بگیرند و علت آن این بود که توجه نداشتند که برای گرفتن خراج باید سال شمسی را در نظر گرفت زیرا فرا رسیدن زمان محصول، مطابق سال شمسی است نه سال قمری. اما آن‌ها سال قمری را معیار قرار می دادند و مردم را در فشار شدید گرفتار می ساختند به گونه ای که مردم مجبور بودند محصولات خود را به صورت پیش فروش به قیمت نازلی بفروشند و مال الخراج را بپردازند و همین، سبب نارضایی شدید مردم می شد.

به همین دلیل هنگامی که امام علیه السلام می خواست زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و مناطق اطراف آن بفرستد توصیه مفصلی به او فرمود و او را از مقدم داشتن خراج بر زمان به دست آمدن محصول نهی کرد و فرمود: «عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری پرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند»؛ (لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسٍ وَ أَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاةٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ أَحْذِرِ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يُعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ).

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نخست به زیاد دستور عدالت می‌دهد سپس آثار شوم تخلف آن را بیان می‌فرماید. نخست بر عدالت تأکید می‌ورزد عدالتی که زمین و آسمان به سبب آن برپاست، عدالتی که مایه آرامش و آسایش و نظم امور است و آنگاه از خشونت و سختگیری و ظلم و تعدی (در گرفتن خراج و یا غیر آن) که نقطه مقابل عدالت است نهی می‌کند و می‌فرماید: ترک عدالت سبب می‌شود که مردم مزارع و باغ‌های خود را رها کنند و از آن منطقه به جای دیگری بروند و در نتیجه منطقه به ویرانه‌ای تبدیل گردد و سخت‌گیری گاه سبب می‌شود که بمانند و بر حاکم و والی بشورند و دست به اسلحه ببرند که آن هم سبب ویرانی کشور اسلام می‌شود.

نکته‌ها

۱. چرا امام علیه السلام زیاد را به این منصب گماشت؟

همان‌گونه که در ذیل نامه ۴۴ نیز گفته‌ایم زیاد در آغاز از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ‌های آن حضرت با معاویه شرکت کرد و حتی قبل از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه با آن حضرت بود ولی چیزی نگذشت که معاویه او را فریب داد و به سوی خود برد و سرانجام به یکی از مدافعان سرسخت بنی‌امیه مبدل شد.

بنابراین در زندگی او دو دوران مشخص وجود دارد: دوران اول، دوران سلامت فکر و ایمان به مقام ولایت علی علیه السلام و افتخار در خدمت بنی‌هاشم و اهل بیت علیهم السلام بودن است.

در همین دوران معاویه بارها برای او نامه نوشت یا پیکی فرستاد تا او را به سوی خود برود ولی موفق نشد.

دوران دوم: مدتی بعد از صلح امام حسن علیه السلام در حالی که او همچنان والی

فارس بود و اجازه نمی داد آن منطقه در سیطره معاویه قرار گیرد، تا این که معاویه او را فریب داد و گفت: تو فرزند آن مرد چوپان نیستی، تو فرزند پدر من، ابوسفیانی بنابراین به تو زیاد بن ابی سفیان می گویم و هرچه بخواهی نزد من برای تو وجود دارد. زیاد، گرفتار هوای نفس شد و فرزند ابوسفیان و برادری معاویه و رسیدن به قدرت های عظیم اجتماعی را بر اعتقاد باطنی خود به امیرمؤمنان علی علیه السلام ترجیح داد و به معاویه پیوست و به صورت عنصری خطرناک برای اهل بیت علیهم السلام درآمد و می دانیم که فرزندش عبیدالله بن زیاد در ماجرای شهادت شهیدان کربلا چه نقش خطرناکی داشت.

اگر می بینیم امام علیه السلام در این جا او را جانشین ابن عباس در حکومت فارس و اطراف و نواحی آن می کند مربوط به دوران نخست زندگی اوست. او مردی بسیار هوشیار و شجاع و سخنور و بی باک بود و در هر دو دوران زندگی اش از این استعداد خود بهره گرفت. دوران اول در خدمت علی علیه السلام و دوران دوم در خدمت معاویه و در واقع در خدمت هوای نفس و شیطان.^۱

۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟

بعضی معتقدند که مجهول بودن پدرش سبب این تعبیر شد و بعضی می گویند که چون پدرش برده و چوپانی بود که هیچ موقعیت اجتماعی ای نداشت مایل نبود او را به نام پدرش خطاب کنند.

مادرش نیز کنیز حارث بن کله، طبیب معروف عرب بود، که به نام او نیز هرگز افتخار نمی کرد.

گرچه معاویه سرانجام اصرار داشت که او را فرزند نامشروع ابوسفیان بداند

۱. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنقیح المقام علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری ذیل خطبه ۴۴ مراجعه کنید.

و برادر خویش بشمارد ولی همان‌گونه که در نامه ۴۴ گذشت امیر مؤمنان علیه السلام شدیداً این سخن را انکار می‌کند و می‌فرماید: «در زمان عمر بن خطاب، ابوسفیان سخنی بدون اندیشه و فکر یا بر اثر تحریک شیطان گفت (منظور این است که زیاد را فرزند نامشروع خود خواند ولی این سخن کاملاً بی پایه بود) سخنی که نه با آن، نَسَب ثابت می‌شود و نه استحقاق میراث را همراه دارد؛ (وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزْعَةٍ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَنْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ).

و به این ترتیب او را فرزند مشروع پدرش دانست و از وسوسه‌های معاویه که او را برادر خود می‌خواند برحذر داشت. هرچند همان‌گونه که گفتیم وسوسه‌ها بعد از دوران علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام کار خود را کرد و زیاد را برای همیشه گمراه و بدبخت نمود و عجب این‌که خود او نیز طبق بعضی از روایات به این گمراهی اعتراف کرد و درباره گذشته خود تأسف خورد ولی چه سود؟ چنان در دام معاویه و هوای نفس بود که راهی برای بازگشت پیدا نمی‌کرد.^۱

۳. عدالت و سختگیری و خشونت

واژه عدالت از چیزهایی است که همه عاشق آن‌اند و نخستین شرط نظام جامعه اسلامی شمرده می‌شود ولی کمتر کسی از حکمرانان و زمامداران تاریخ توانسته‌اند آن را اجرا کنند جز انبیا و اوصیا که همواره در خط عدالت اجتماعی گام برمی‌داشتند هرچند همیشه با موانعی روبرو بودند.

با این‌که همه، آثار شوم ظلم و بی‌عدالتی را می‌دانند ولی از آن‌جا که رسیدن به جاه و مقام و شهوات و ثروت‌ها از طریق عدالت کمتر میسر می‌شود رو به ظلم

۱. در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایت بسیار مشروحی در بحار الانوار نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است. (بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۱).

و جور آورده و مطامع خود را گاهی با صراحت و گاهی حتی به نام عدالت پیگیری می‌کنند.

نکته‌ای که امام علیه السلام درباره نتیجه ترک عدالت بیان کرده بسیار قابل توجه است. می‌فرماید: عسف (سختگیری و خشونت) سبب کوچ کردن مردم از منطقه و ویران شدن آبادی‌هاست و حیف (ظلم و بی‌عدالتی) سبب شورش مردم و قیام‌های مسلحانه است. گرچه این دو واژه قریب‌الافق هستند ولی تفاوت روشنی دارند که به آن اشاره شد.

بعضی از ارباب لغت (مانند راغب در مفردات) که اصرار به ریشه‌یابی لغات دارند می‌گویند: اصل حیف به معنای انحراف در حکم و تمایل به یکی از دو جانب افراط و تفریط است که مصداق ظلم و بی‌عدالتی است.

و ابن منظور در لسان‌العرب در تفسیر واژه عسف چنین می‌گوید: «وَالْعَسْفُ فِي الْأَصْلِ: أَنْ يَأْخُذَ الْمُسَافِرُ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ وَلَا جَادَّةٍ وَلَا عَلَمٍ فَيُنْقَلُ إِلَى الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ؛ عسف در اصل این است که مسافر بدون در نظر گرفتن راه و جاده روشن و نشانه‌ها در مسیر خود اقدام به سفر کند (که مایه گمراهی و بدبختی او خواهد شد) سپس این واژه در معنای ظلم و جور استعمال شده است.»

بعضی نیز اشاره به یکی دیگر از مصادیق آن کرده‌اند و آن، تمایل به فرد یا گروهی و تبعیض در مورد آنهاست و آن نیز از مصادیق ظلم است.

تاریخ زندگی بشر در ادوار مختلف شاهد بسیار خوبی بر گفته امام علیه السلام است. بسیاری از انقلاب‌ها از جمله انقلاب کمونیستی در شرق اروپا و شرق آسیا از ظلم حاکمان جور برخاست؛ هنگامی که توده‌های مردم کارد به استخوانشان رسید دست به اسلحه بردند و خروشیدند و حکومت را ریشه کن ساختند.

در بسیاری از کشورها هنگامی که جور سلاطین و زمامداران از حد گذشت مردم زمین‌ها را رها کرده و به نقطه‌های امن کوچ کردند؛ کاری که نتیجه‌اش ویرانی آن منطقه بود.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم که بعد از توصیه های متعدد به رعایت اعتدال در دعوت مردم به سوی اسلام و عبادات می فرماید: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فَارْغَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ أَيَا نَمِي دَانِي كَه حَكُومَتِ بَنِي أَمِيه بَا شَمَشِيرِ وَ سَخْتَكِيرِي وَ ظَلَمِ وَ سْتَمِ بُوَدِ وَ اِمَامَتِ مَا بَا مَدَارَا وَ تَأَلِيفِ قُلُوبِ وَ وِقَارِ تَقِيه وَ خُوشِ رِفْتَارِي وَ وِرَعِ وَ جِهَدِ وَ تَلَاشِ اسْتِ. بِنَابِرَايِنِ مَرْدَمِ رَا بَه دِينِ خُودِ وَ أَنْجِهَ بَه أَنْ اِعْتِقَادِ دَارِيدِ اَز اَيْنِ طَرِيقِ دَعْوَتِ كُنِيد.»^۱

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیؑ فرمود:

بدترین و خطرناک‌ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن،
آن را کوچک بشمرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه نیز از روایات تکراری مرحوم سید رضی است زیرا عین آن با تفاوت بسیار کمی در حکمت ۳۴۸ گذشت. در آن جا بدین صورت بود: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ». مرحوم خطیب در ذیل همان حکمت آن را از زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار و ابن قاسم در روضة الاخیار نقل کرده است و در این جا چیزی بر آن نمی‌افزاید.

اضافه می‌کنیم: در غررالحکم نیز با تفاوتی به این صورت آمده است: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ». (غررالحکم، ح ۳۵۷۰).

شرح و تفسیر

از گناهی که کوچک می‌شمردی بترس!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در باب سنجش گناهان اشاره کرده، می‌فرماید: «بدترین و خطرناک‌ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ).

بعضی معتقدند که گناهان را نباید به صغیره و کبیره تقسیم کرد؛ همه گناهان نسبت به مقام شامخ الهی کبیره است زیرا هر قدر شخصی که معصیتش می‌شود بزرگتر باشد معصیت، بزرگتر خواهد بود و چون خداوند از هر چیزی بزرگتر و بالاتر است هر معصیتی در پیشگاهش عظیم است.

البته این سخن از یک نظر صحیح است ولی از یک نظر می‌توان میان گناهان تفاوت گذاشت. گاهی ذات گناهان با هم متفاوت است؛ تفاوتی که مثلاً در میان سیلی زدن به یک شخص بی‌گناه یا کشتن او می‌باشد و تفاوتی که میان زنای با غیر محارم و زنای با محارم است.

و گاه تفاوت به سبب اصرار یا ندامت و استغفار است. ممکن است کسی گناه کبیره‌ای انجام دهد ولی فوراً پشیمان شود و به درگاه خدا توبه کند این گناه نسبت به گناه کسی که صغیره‌ای را انجام می‌دهد و اصرار بر آن دارد کوچک‌تر محسوب می‌شود و گاهی این تفاوت به سبب نیت گناهکار است گاهی گناهکار گناه را با ترس و وحشت و اضطراب انجام می‌دهد و گاه با بی‌اعتنایی و کوچک شمردن گناه. به یقین دومی از اولی بزرگتر است هر چند خود گناه هیچ تفاوتی نکند.

این از یک نظر، از نظر دیگر گناهی که انسان درباره آن بی‌اعتناست به آسانی دامن او را می‌گیرد و به او ضربه می‌زند ولی گناهی که در نظر او عظیم و خطرناک است کمتر به آن گرفتار می‌شود. درست مثل این که انسان، دشمنی را کوچک بشمرد، از چنین دشمنی ممکن است به آسانی غافل شود و ضربه بخورد ولی از دشمنی که او را بزرگ و خطرناک می‌شمرد در امان بماند.

در روایات اسلامی این مسأله نیز به صورت گسترده آمده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب جهاد نفس، بابی تحت عنوان «وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب» ذکر کرده و در آن باب، چهارده روایت از معصومین علیهم‌السلام در همین زمینه آورده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم که فرمود: «لَا تُحَقِّرُوا شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ وَإِنْ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَلَا تَسْتَكْبِرُوا شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا كَبِيرَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَ مَعَ الْإِصْرَارِ؛ چیزی از کار بد را کوچک نشمرید هرچند در نظر شما کوچک باشد و چیزی از کار نیک را بزرگ نشمرید هرچند در نظر شما بزرگ و فراوان باشد زیرا هیچ گناه کبیره‌ای با استغفار باقی نمی‌ماند و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار بر آن بخشوده نخواهد شد».^۱

از سویی دیگر هنگامی که انسان درباره گناهی بی‌اعتنا باشد، آن گناه تکرار می‌شود و روی هم انباشته می‌گردد و تبدیل به گناهی بسیار عظیم می‌شود. همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِباً وَإِنَّهَا لَتَجْتَمِعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَ؛ از گناهان کوچک برحذر باشید زیرا از سوی خدا درباره آن مطالبه می‌شود و آن‌ها روی هم انباشته می‌گردد تا انسان را هلاک کند».^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۶، ح ۸.

۲. همان، ص ۲۴۷، ح ۱۱.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «وَمِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِيَتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از جمله گناهایی که هرگز بخشوده نمی شود گناهی است که کسی که آن را انجام می دهد (هنگامی که به او بگویند: چرا چنین می کنی؟) بگوید: (این که گناه مهمی نیست) کاش من با همین یک گناه مؤاخذه می شدم».^۱

در روایتی از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم: «بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ إِنَّ صِغَارَ الْخَطَايَا وَمُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّقُهَا لَكُمْ وَيُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ فَتَكْتُمُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ حق را به شما می گویم که گناهان کوچک و حقیر از دامهای شیطان است. آن را در نظر شما حقیر می شمرد و در چشم شما کوچک می نماید تا روی هم انباشته شود و وجود شما را احاطه کند (بر حذر باشید)».^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱.

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ
عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند از افراد جاهل پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که
قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام دیدم: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهْلِ عَهْدًا بَطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهْلِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ» (و همان‌گونه که می‌بینیم این کلام به آنچه در نهج‌البلاغه آمده کاملاً شبیه است هر چند از جهاتی متفاوت می‌باشد).

در اوایل جلد ۸۸ بحار الانوار نیز روایات متعددی به این مضمون دیده می‌شود. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

ولی به نظر می‌رسد که جلد ۸۸ صحیح نباشد بلکه صحیح، جلد ۲، صفحه ۶۴ است که مرحوم علامه مجلسی در آن باب، هشتاد و چهار حدیث ذکر کرده که قسمت مهمی از آن‌ها همین معنا را تعقیب می‌کند.

شرح و تفسیر

مسئولیت سنگین دانشمندان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته بسیار مهمی در مورد فراگیری علوم اشاره کرده، می فرماید: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آنها علم بیاموزند.» (مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا).

در بسیاری از کشورها در دنیای امروز تحصیل علم در حد قابل ملاحظه‌ای اجباری است و چنانچه فرزندی متولد شود و مثلاً به سن شش سالگی برسد و نام او برای فراگرفتن علم در هیچ مدرسه‌ای نوشته نشده باشد پدر و مادر او مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت.

این کار در دنیای ما که توجه خاصی به علوم در آن می شود چیز عجیبی نیست. مهم آن است که حدود چهارده قرن پیش، اسلام نه تنها فراگیری علم را فریضه شمرده بلکه بالاتر از آن، تعلیم دادن را بر دانشمندان واجب کرده است و منطق عقل نیز همین را ایجاب می کند. چگونه ممکن است بر افراد نادان فراگرفتن علم واجب باشد اما بر دانشمندان تعلیم دادن واجب نباشد؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به دو پیمان الهی می کند: پیمانی که در

درجه اول است پیمانی است که از دانشمندان گرفته که علم خود را کتمان نکنند و در اختیار مردم بگذارند، و پیمانی که از افراد جاهل گرفته که به دنبال تحصیل علم بروند. و اگر این دو پیمان در جامعه انسانی لباس عمل به خود بیوشد، جهل و نادانی ریشه کن خواهد شد.

همان‌گونه که در سند این کلام حکیمانه اشاره شد، در احادیث اسلامی مطالب بسیاری در همین زمینه وارد شده است، از جمله همان حدیث امام صادق علیه السلام که از جدش علی علیه السلام نقل کرده و این مطلب را به طور مشروح تری بیان می‌کند. می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ؛ خداوند از جاهلان پیمانی برای طلب علم نگرفت تا این‌که از عالمان پیمان بذل علم گرفت زیرا علم، قبل از جهل است (و تا عالمی که علمش را در اختیار بگذارد وجود نداشته باشد مکلف ساختن جاهلان به تحصیل علم مفهومی ندارد)»^۱.

درباره همین گفتار حکیمانه حدیث جالبی از حسن بن عماره نقل شده که می‌گوید: روزی نزد «زهری» رفتم - بعد از آن‌که نقل حدیث برای مردم را ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده‌ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی‌دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی‌کنم؟! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می‌کنم، گفت: تو حدیث بگو! گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می‌فرمود: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این‌که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند!» هنگامی که این حدیث تکان‌دهنده را برای او خواندم،

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۴.

سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم. و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد!^۱

همین مطلب را که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده در حکمت ۳۷۲ با تعبیر دیگری فرموده است آن جا که قوام دین و دنیا را بر چهار اصل، استوار می‌شمارد و اصل اول و دوم را این قرار می‌دهد: «عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و غیر عالمی که از فراگیری علم سرباز نزند».

در آیات و روایات متعددی شدیداً از کتمان علم نهی شده است که مفهومی این است که عالم باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد و به افراد ناآگاه اطلاع دهد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كَاتِمُ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ؛ عالمی که علم خود را مکتوم دارد همه چیز، او را لعنت می‌کنند حتی ماهیان دریا و مرغان هوا».^۲

نکته

آموزش کدام علم واجب است؟

این سؤال در ذیل کلام امام علیه السلام مطرح می‌شود که خداوند برای تعلیم کدام علم از علما پیمان گرفته پیش از آن که از جاهلان فراگرفتن آن را پیمان گرفته باشد؟ شک نیست که علوم اعتقادی و واجبات و محرمات و اخلاق اسلامی نخستین علمی است که پیمان تعلیم آن از عالمان و پیمان فراگیری آن از جاهلان گرفته شده است.

۱. تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه ۱۸۷. سورة آل عمران؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۰؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۳۶۷.

۲. کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمة، باب التحذیر من کتمان العلم).

اما علوم دیگر که قوام جامعه و نظام اجتماع بر آن استوار است مانند علم طب و علوم مربوط به صنایع و کشاورزی و دامداری و سیاست و تدبیر مُدُن و علوم مربوط به جنگ و مبارزه با دشمنان، از علمی است که فقها تصریح کرده‌اند که فراگرفتن آن واجب کفایی است و اگر من به الکفایة (به مقدار کافی) نباشد واجب عینی می‌گردد. بنابراین در هر دو صورت لازم است عالمان این علوم به تعلیم گروهی از ناآگاهان پردازند تا جامعه اسلامی از این جهت فقیر و ناتوان نگردد و نظام دین و دنیا به هم نریزد.

در عصر ما، کشورهای صنعتی بزرگ به سبب نیاز دیگران به صنایع آنها، خواسته‌ها و افکار و فرهنگ خویش را به آنها تحمیل می‌کنند و سعی در اسارت دیگران از طریق پیشرفت‌های علمی خود دارند، به همین دلیل بر مسلمانان لازم است که در میدان این علوم سبقت جویند و لااقل خود را به دیگران برسانند تا از قید اسارت آنان رهایی یابند.

شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی)
خود را به زحمت افکنی.^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وامی‌دارد مایه شر است. به همین دلیل او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِّلْمَشَقَّةِ، وَهُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابوحیان توحیدی در الصدیق والصدّاقه نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

شرح و تفسیر

دوستان پرتکلف

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده که دوستان خوب و بد را از هم جدا می‌کند. می‌فرماید: «بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی»؛ (شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهُ). مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف و اذیت می‌دارد مایه شر است. بنابراین او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

اصولاً زندگی پرتکلف و پردردسر، همیشه مایه بدبختی و اضطراب و ناراحتی است بنابراین اگر دوستانی پیدا شوند که توقع زیادی در پذیرایی یا کمک‌رسانی دارند و انسان مجبور شود به خاطر آن‌ها خود را به زحمت بیفکند، دوستان بدی هستند.

دوست باصفا کسی است که پذیرایی ساده را به جان و دل می‌پذیرد و سعی می‌کند دوست خود را در آرامش و آسایش قرار دهد اما اگر توقعات زیادی داشت که به سبب آن، دوستش مجبور بود برای کمک به او یا پذیرایی از او خود را به زحمت بیفکند و گاه حتی وسایل منزل خود را برای این کار بفروشد چنین دوست خودخواهی لایق دوستی نیست.

اولیاء الله و پیروان آنها همیشه این دستور را در نظر داشتند و در برابر دوستان خود بی تکلف بودند، به سادگی از آنها پذیرایی می کردند و با آنها انس می گرفتند.

به عکس، کسانی در گذشته و به خصوص امروز بوده و هستند که اگر دوستان پذیرایی سنگین و پرخرجی از آنها نکند آن را دلیل بر اهانت می دانند و از او فاصله می گیرند، در پشت سر گله می کنند و در پیش او گاه اظهار می دارند. در مجموع، تکلف در پذیرایی از دوستان، عیوب زیادی دارد که به چهار عیب آن به خصوص می توان اشاره کرد:

نخست این که سبب می شود دوستان، کمتر یکدیگر را ملاقات کنند زیرا تشریفات پردردسر به آسانی قابل تکرار نیست. دوم این که طرف مقابل ممکن است توانایی پذیرایی به آن شکل را نداشته باشد و سبب شرمندگی او در آینده شود.

سوم این که از ساده زیستی که مورد تأکید اسلام است دور می شوند. چهارم این که اینگونه پذیرایی ها غالباً توأم با خودنمایی و ریاکاری است که با روح تعلیمات اسلامی سازگار نیست.

البته تکلف گرچه غالباً در نحوه پذیرایی هاست ولی ممکن است آداب دیگر را نیز شامل شود مانند چگونگی تعارف ها و جلوس در مقابل یکدیگر و سایر اموری که در دیدار دوستان انجام می شود.

ابن ابی الحدید در این جا به داستانی تاریخی اشاره می کند که از جهاتی قابل توجه است. می گوید: از حسن بن سهل (وزیر مأمون) نقل شده که گفت: روزی نزد مأمون رفتم و با سؤالی که قابل پیش بینی نبود مواجه شدم. به من گفت: مروّت (شخصیت) یعنی چه؟ در پاسخ گفتم: منظور خلیفه را نمی فهمم تا جواب مناسبی عرض کنم. گفت: نزد عمرو بن مسعده برو و از وی سؤال کن.

می‌گوید: من به سراغ عمر و رفتم، اوضاع خانه او به هم ریخته و مشغول بنایی بود. روی آجری نشسته و مراقب کارگران بود. به او گفتم: مأمون دستور داده تا درباره معنای مروت از تو سؤال کنم. صدا زد آجری آوردند و به من گفت: روی آن بنشین. در همان حال، سخنانی گفت که مقصود من در میان آن‌ها وجود نداشت. من از این‌که مورد احترام واقع نشدم و مقدار زیادی حرف‌های نامناسب شنیدم عصبانی شدم و به خود می‌پیچیدم. هنگام غذا خوردن که شد خدمتکاری آمد و دو قرص نان و مقداری خورش ساده و یک ظرف آب با خود آورد. کمی از آن تناول کردم و در حالی که از چنین برخورد اهانت‌آمیزی ناراحت بودم با وی خداحافظی کردم، ولی به من گفت: هر روز دوست داشتی می‌توانی نزد من بیایی. من چیزی در این باره به مأمون نگفتم. فکر کردم اکنون که رسماً از طرف او دعوت شدم یک روز پیش او بروم و رفتار او را بینم و بعد با مأمون ملاقات کنم. آن روز که نزد او رفتم برخلاف انتظار با استقبال بسیار خوب او روبرو شدم. مرا در آغوش کشید و پیشانی مرا بوسید و پشت سر من به راه افتاد و در محل پذیرایی مرا در جای خوبی نشاند و در برابر من نشست و با سخنان سنجیده‌ای با من گفت‌وگو کرد. هنگام پذیرایی، ظرف‌های پر از میوه و غذاهای گوناگون آوردند و در سفره چیدند و پذیرایی‌اش از من بسیار جالب بود. هنگامی که می‌خواستم خداحافظی کنم دستور داد هدایای فراوانی به من دادند و مرکبی را با هدایای فراوان آماده ساخت و غلامانی را همراه من فرستاد. بسیار تعجب کردم هنگامی که شنیدم همه آن‌ها را به من بخشیده است. در موقع خداحافظی گفت: اگر برادرت به دیدنت آمد به خاطر او خود را به زحمت نینداز و به آنچه در خانه وجود دارد کفایت کن اما اگر کسی را دعوت کردی از چیزی در خدمت به او فروگذار مکن همان‌گونه که من در این دو جلسه با تو رفتار کردم. سپس این جمله را افزود: معنای مروت همین است.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴۹.

البته عمرو بن مسعده در جلسه دوم مرتکب تکلف شده و مصداق کلام امام علیه السلام نیست ولی شاید هدف او این بوده است که کمبودها و اهانت‌های ظاهری جلسه اول را بدین وسیله جبران کند و از دل میهمان خود بیرون سازد. مرحوم علامه شوشتری در شرح این عبارت، حدیثی از ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار نقل می‌کند که این بحث را با آن حدیث پایان می‌دهیم. می‌گوید: مردی علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد. امام علیه السلام فرمود: «نَأْتِيكَ عَلِيٌّ أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَلَا تَدَّخِرَ عِنَّا مَا عِنْدَكَ وَكَانَ يَقُولُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛ مَا دَعَوْتَ تُوْرَا اجَابَت مِي كْنِيْم وَنَزْد تُو خَوَاهِيْم اَمْد بَه شَرْط اِيْن كَه بْرَاي چيزي كَه نَزْد تُو نِيْسْت تَكْلَف نَكْنِي وَاز اَنْچَه نَزْد تُوْسْت دَرِيغ نُوْرزِي» و می‌فرمود: «بدترین دوستان، دوستی است که برای او خود را به تکلف و مشقت بیندازی».^۱

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که مؤمن، برادر با ایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد اسباب جدایی از او را فراهم کرده است.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرمنده ساخت و «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛ (قال الرضی: یقال: حَشْمُهُ وَأَحْشَمُهُ إِذَا أَعْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَظْنَةُ مُفَارَقَتِهِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب به‌عنوان منبع دیگری برای کلام فوق ذکر می‌کند چیزی است که در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی (از علمای قرن پنجم) آمده است. می‌گوید: علی علیه السلام فرمود: «شر الاخوان من یحتشم منه یتکلف له» (و با توجه به تفاوتی که بین نقل راغب اصفهانی و آنچه در نهج البلاغه آمده وجود دارد و روشن می‌شود که او منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۲).

شرح و تفسیر

اسباب جدایی دوستان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از عوامل مهم جدایی از دوست اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد مقدمه جدایی از او را فراهم کرده است»؛ (إِذَا اخْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ).

مرحوم سید رضی ذیل این حکمت، احشام و حشمت را چنین تفسیر می‌کند، می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرمنده ساخت یا «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست»؛ (قال الرضی: یقال: حَشْمُهُ وَأَحْشَمُهُ إِذَا أَعْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ اخْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَطْنَةٌ مُفَارَقَتِهِ).

آنچه سید رضی گفته، یکی از تفسیرهای کلام حکیمانه امام علیه السلام است، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند که بر اساس مفهوم دیگری است که برای حشمت گفته‌اند و آن این که «حشمت» به معنی حفظ خودخواهی و تشخیص در برابر دیگران و برتری جویی در مقابل دوستان است و این تعبیر در مورد حشمت پادشاهان و امرا گفته شده که در پشت پرده‌های کاخ‌ها خود را مستور می‌دارند و دربان‌ها بر درهای آن می‌گمارند به گونه‌ای که مراجعه‌کنندگان نه قدرت مراجعه به آن‌ها را دارند و نه گفت‌وگویی با آن‌ها، مگر در موارد نادر آن

هم با شرایط سنگین خاص. همین معنی ممکن است در مورد دوستان به صورت ساده‌تری انجام گیرد. به هر حال حجابی میان انسان و سایرین می‌شود و یکی از اسباب جدایی از دوستان است.^۱

بنابراین برای گفتار حکیمانه مورد بحث سه تفسیر به نظر می‌رسد و ممکن است همه آن‌ها در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد. نخست، خشمگین ساختن دوستان، دوم، شرمنده نمودن آن‌ها و سوم، برتری‌جویی و تکبر در برابر آن‌ها. هر کدام از این امور سه‌گانه برای جدا شدن دوستان از انسان کافی است البته ممکن است انجام یک مرتبه و دو مرتبه این کارها تأثیرگذار نباشد ولی به یقین اگر تکرار شود سبب جدایی از دوستان خواهد شد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ احْتَشَمَ أَخَاهُ حُرْمَتٌ وَصَلَتُهُ وَمِنْ اغْتَمَّهُ سَقَطَتْ حُرْمَتُهُ؛ کسی که برادر مسلمانش را عصبانی یا شرمنده سازد دوستی با او حرام است و کسی که برادر مسلمانش را اندوهگین نماید احترامش از بین می‌رود».^۲

و در کتاب دعائم الاسلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُقَرِّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَنْ احْتَشَمَ أَنْ يُقَرِّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ برجسته‌ترین اخلاق پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیارت دوستان برای خداست و بر کسی که به زیارت او می‌روند لازم است آنچه را نزد او میسر است برای پذیرایی از دوستش بیاورد هر چند یک جرعه آب باشد، و کسی که از این کار خودداری کند

۱. شرح مرحوم کمره‌ای بر نهج البلاغه (منهاج البراعه)، ج ۲۱، ص ۵۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴.

و آنچه را میسر است برای پذیرایی دوستش نبرد پیوسته در خشم و غضب الهی در آن روز و شب خواهد بود»^۱.

از این حدیث شریف معنی چهارمی برای احتشام استفاده می شود و آن خودداری کردن و بی اعتنایی نمودن است.

نکته

شرایط دوستی

می دانیم که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر شمرده که این بالاترین رابطه و پیوند عاطفی در میان دو انسان است و به همه مسلمین سفارش کرده که با یکدیگر همچون دو برادر صمیمی رفتار کنند، و برای آن‌ها حقوق متقابل فراوانی ذکر شده که اگر جمع آوری شود خود یک کتاب خواهد شد.

به یقین به دست آوردن این چنین دوستان گرچه زیاد مشکل نیست ولی نگهداری آن‌ها آسان نمی باشد.

دوستان را به هنگام گرفتاری‌ها و مشکلات و پشت کردن دنیا به انسان می توان شناخت.

در حدیثی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده است می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در بصره بود کسی از میان مجلس برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ؛ برادران حقیقی را به ما معرفی کن».

امام علیه السلام فرمود: «الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثَّقَةِ وَإِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَأَمَّا إِخْوَانُ الثَّقَةِ فَهُمْ الْكُفُّ وَالْجَنَاحُ وَالْأَهْلُ وَالْمَالُ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَخِيكَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ فَأَبْدُلْ لَهُ مَالَكَ وَبَدِّنْكَ وَصَافٍ مَنْ صَافَاهُ وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَآكُتْمٌ سِرَّهُ وَعَيْبُهُ وَأَظْهَرٌ مِنْهُ الْحَسَنُ وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ وَأَمَّا إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَإِنَّكَ

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳۴۱.

تُصِيبُ لَذَّتِكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ
وَابْذُلْ لَهُمْ مَا بَدَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَةِ اللِّسَانِ؛ برادران دینی دو
دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. اما برادران واقعی مورد اعتماد:
آن‌ها به منزله دست و بال و اهل و مال انسان‌اند. بنابراین هرگاه به برادرت اطمینان
پیدا کردی از بذل مال و تن خود درباره او دریغ مدار، با دوستانش دوست باش
و با دشمنانش دشمن، اسرار و عیب او را پوشیده دار و صفات نیکش را آشکار
کن و بدان ای سؤال‌کننده که آن‌ها از گوگرد سرخ^۱ کمترند. و اما برادران ظاهری:
می‌توانی لذت همشینی با آن‌ها را داشته باشی. این مقدار را از آن‌ها قطع مکن
و بیش از این از درون آن‌ها چیزی نخواه. تا زمانی که با تو خوشرو
و خوش‌زبان‌اند با آن‌ها خوشرو و خوش‌زبان باش»^۲.

این کلام را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام ادامه می‌دهیم؛ می‌فرماید:
«برادران (دوستان دینی) سه دسته‌اند؛ گروهی همچون غذایی هستند که انسان
همیشه به آن‌ها نیاز دارد و آن‌ها گروهی هستند که دارای عقل و درایت‌اند. دوم
گروهی هستند که همانند درداند و آن‌ها گروه احمق و نادان‌اند و سومی گروهی
هستند که همچون دوا (به‌هنگام بروز بیماری) می‌باشند و آن‌ها اشخاص فهیمه
هوشیارند»^۳.

شک نیست که برای حفظ اخوت با دوستان واقعی باید تلاش و کوشش
فراوان کرد. از جمله دوست را نه شرم‌نده بسازیم نه خشمگین و نه در برابر او
برای خود جاه و جلالی قائل باشیم که امام علیه السلام در کلام مورد بحث به آن اشاره
فرموده است.

۱. گوگرد سرخ ضرب‌المثلی است برای کمبود چیزی.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۸، ح ۱۰۷.

در روایات اسلامی آسیب‌های متعددی برای صداقت و دوستی ذکر شده است که باید برای حفظ دوستی از آن پرهیز کرد از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است به فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدَعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَدِيقٍ صَفْحًا؛ مبدا سوء ظن بر تو غلبه کند که هیچ دوستی را برای تو باقی نمی‌گذارد»^۱ و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ يَصْفُو لَكَ وَدُّ أَخِيكَ فَلَا تُمَارِئَهُ وَلَا تُمَارِيَنَّهُ وَلَا تُبَاهِيَنَّهُ وَلَا تُشَارَنَّهُ؛ اگر می‌خواهی محبت برادر مسلمانان برای تو صاف شود مزاح (افراطی) با او نداشته باش و ستیزه‌جویی و جر و بحث با او مکن و به او فخر مفروش و خصومت مورز»^۲.

در احادیث دیگری دربارهٔ حسد و گوش دادن به سخنان سخن‌چینان هشدار داده شده که این‌ها نیز دوستان را از انسان جدا می‌سازد.^۳

سخن پایانی مرحوم سید رضی: هنگامی که سید رضی رضی الله عنه به پایان کلمات قصار می‌رسد چنین می‌گوید: «وهذا حين انتهاء الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه، وتقريب ما بعد من أقطاره. وتقرر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد، واستلحاق الوارد، وما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض، ويقع إلينا بعد الشدو، وما توفيقنا إلا بالله عليه توكلنا، وهو حسبنا ونعم الوكيل. وذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة، و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل، والهادي إلى خير السبل، وآله الطاهرين، وأصحابه نجوم اليقين؛ این زمان پایان چیزی است

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۹.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۲۹۱، ح ۲.

۳. میزان الحکمة، فصل «ما یفسد الصداقة» ماده صدق.

که از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیدیم. در حالی که خداوند سبحان را برای توفیق جمع‌آوری آن بعد از آن‌که پراکنده بود و از منابع مختلف، آن را به هم پیوستیم سپاس می‌گوییم و همان‌گونه که از آغاز شرط کردیم صفحات سفیدی را در آخر هر باب از ابواب گذاشتیم تا اگر چیزی از دست رفته باشد بر آن بیفزاییم و سخنان جدیدی از آن حضرت را به آن ملحق سازیم و اگر تفسیری برای بعضی از کلمات پیچیده آن حضرت برای ما آشکار شد بر آن بیفزاییم و توفیق ما تنها به ذات پاک پروردگار است، بر او توکل کردیم و او برای یاری ما کافی است و بهترین و کیل ماست و پایان این سخنان در ماه رجب سنه چهارصد هجری بود. درود خداوند بر سید و مولای ما محمد؛ خاتم پیغمبران و هادی به سوی بهترین راه‌ها و همچنین بر خاندان پاک و یاران باوفایش باد که ستارگان ایمان و یقین‌اند».



خداوند! پروردگارا! با تمام وجود تو را شکر می‌کنیم که بعد از ۲۰ سال تلاش و کوشش، توفیق تکمیل این شرح بر کلمات بسیار مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام را به ما دادی. کاری که از روز ۱۳ رجب سال ۱۴۱۳ آغاز شد و درست در روز ۱۳ ماه رجب، میلاد مبارک آن حضرت در سال ۱۴۳۳، پایان گرفت.

در این لحظه دوستان از شادمانی در پوست خود نمی‌گنجند که توانستند خدمت ناچیزی را به پیشگاه آن فخر عالم بشریت ارائه دهند و علاقه‌مندان و عاشقان مکتبش را شاد سازند. مژده‌ای که اگر جان بر آن بیفشانیم رواست چراکه مایه افتخار و آرامش روح ماست.

حقیقت این است که نهج البلاغه کتابی است بی‌نظیر، آفتابی است بی‌غروب، ستاره‌ای است درخشان بر تارک قرون و اعصار، پیامی است روح‌پرور و ندایی است آسمانی که از عمق جان بزرگ مرد جهان بشریت برخاسته و به همین دلیل

بر عمق جان‌ها می‌نشیند و تا انسان در گلستان این کلمات روح پرور سیر نکند و از گل‌هایش نچیند از بوی آن سرمست نمی‌شود.

پروردگارا! تو را شکر می‌گوییم که ما را قرین این افتخار ساختی و علی‌رغم مشکلات فراوان زندگی که هر کسی را دربر گرفته این موفقیت را از ما دریغ نداشتی.

بارالها! تو را به عظمت این معلم بزرگ جهان انسانیت و کلمات دلنشین و انسان‌پرور آسمانی‌اش سوگند می‌دهیم که توفیق عمل به آن را به همه ما و تمام مسلمین جهان مرحمت کنی و ما را از آن بهره‌مند سازی. امیدواریم دسته‌جمعی در حضور آن حضرت در بهشت جاویدان از جمال پرورش بهره‌مند شویم و امیدواریم که حتی غیر مسلمانان حق‌طلب از آن بهره‌مند شوند آن‌گونه که توفیق را نصیب گروه بیدادگری کردی که عهدنامه او به مالک اشتر را به‌عنوان سندی نورانی در آیین کشورداری در سازمان ملل به زبان‌های مختلف منتشر ساختند و شعاع آن کلمات نورانی در آن فضای ظلمانی درخشید.

در این جا از همه دوستان دانشمند و پرتلاش و پراستقامت که در این بیست سال کمک کردند صمیمانه تشکر می‌کنم و اجر جزیل آن‌ها را از خداوند بزرگ می‌طلبم.

قم - ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۳۳

پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)

از دیگر آثار پربار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) که بعد از فراغت از «تفسیر نمونه» و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان حوزه علمیه قم که نامشان در آغاز کتاب آمده، تدوین شده است، شرح جامع و روانی بر نهج البلاغه است؛ برای آگاهی بیشتر، گزارشی فشرده درباره این اثر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

۱. اهداف اصلی

انگیزه‌های تدوین این کتاب در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: نخست، جامعیت کتاب ارزشمند و گران‌سنگ نهج البلاغه برای هدایت جامعه بشری، و دیگری، غربت و مظلومیت این کتاب که میان مسلمانان، حتی شیعیان آن حضرت کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم در صفحات نخستین جلد اول درباره انگیزه اصلی تألیف این کتاب چنین می‌گوید:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام»، «عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسان‌ها»، «بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس» و «مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه‌ای سالم، پاک و سربلند» است.

معظم‌له در همین صفحات به آشنایی بیشتر خود با نهج‌البلاغه در «زندان ستم‌شاهی» در سال ۴۲ اشاره می‌کند و اینکه در آن مدتی که زندانی بوده فرصت خوبی برای مطالعه دقیق‌تر این کتاب برای وی فراهم شده است، آنگاه می‌نویسد: «آن ایام متوجه شدم که نهج‌البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم؛ خود را با دریایی از علم و دانش روبه‌رو دیدم که با مهم‌ترین مسائل زندگی انسان در تمام ابعاد معنوی و مادی سر و کار دارد، دریایی موج و خروشان، که گوهرهایش را همراه امواجش به ساحل می‌پاشد و ساحل‌نشینان خود را غرق در انواع مواهب معنوی و مادی می‌کند، ولی غواصان تلاشگر سهم بیشتری دارند.

آن روز فهمیدم چقدر محروم‌اند کسانی که با داشتن چنین گنجینه گرانبهایی از آن بی‌خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه را خود دارند، از بیگانه تمنا می‌کنند!».

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می‌کند که نبودن شرح جامع و به‌روز برای نهج‌البلاغه است و می‌نویسد: «در طول تاریخ اسلام، شروح متعددی بر نهج‌البلاغه نوشته شده، و علمای عالی‌قدری چه در گذشته و چه در عصر ما برای تبیین و تفسیر و کشف گنجینه‌های آن کوشیده‌اند و خدمات پرارزشی انجام داده‌اند، ولی انصاف این است که نهج‌البلاغه هنوز دست نخورده است، هنوز مظلوم است هنوز تلاش‌های بسیار فراوان دیگری را می‌طلبد.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که عصر مشکلات پیچیده جوامع انسانی، عصر ظهور مکتب‌های مختلف فکری، و عصر تهاجم بر اعتقادات و اخلاق و تقوا و فضیلت از سوی دنیاپرستان و جهان‌خواران است، تا راه را برای رسیدن به منافع آلوده و نامشروعشان هموار سازند. آری، در این عصر، نهج‌البلاغه می‌تواند گره‌های سخت و دشوار زندگی انسان‌ها را به خوبی بگشاید و به همین دلیل باید امروز تلاش و کوشش بیشتری به صورت گروهی برای کاربردی ساختن حقایق و دقایق نهج‌البلاغه صورت پذیرد».

معظم‌له در بخش دیگر از همین کتاب، پس از گزارشی از شروح نهج‌البلاغه می‌نویسد: «ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که باید گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج‌البلاغه به غَوَاصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را خارج سازند و نیازهای این عصر و زمان، و اعصار و ازمنه آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج‌البلاغه همچون ابعاد وجود علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی‌توان به همه آن دست یافت».

۲. ویژگی‌های این شرح

این کتاب ارزشمند با آن انگیزه‌هایی که بیان شد و اینکه در صدد ارائه شرح جامع‌تر و تازه‌ای بر نهج‌البلاغه است، امتیازات و ویژگی‌هایی دارد که در ۲۰ عنوان خلاصه می‌شود:

۱. این شرح توسط نویسنده‌ای توانا با کوله‌باری از دانش و تجربه نویسنده‌گی و پس از نوشتن ده‌ها جلد کتاب - با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم - به نگارش درآمده است. آیت الله العظمی مکارم شیرازی پس از تدوین کتب مختلف مخصوصاً تدوین «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» و تجربه کار جمعی، به نگارش این کتاب روی آورده است و این، امتیاز مهمی است. ایشان در مقدمه پیام امام علیه السلام در همین باره می‌نویسد: «... بعد از توفیقی که در «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» بحمدالله نصیب این حقیر و جمعی از یاران باوفا شد و سبب حرکت جدیدی در کارهای قرآنی و نفوذ بیشتر قرآن و تفسیر در مجامع علمی بلکه غالب خانه‌ها گردید، گروهی از اهل فضل گفتند که اکنون «نوبت نهج‌البلاغه فرارسیده است» و باید کاری مشابه تفسیر نمونه روی آن انجام گردد، بلکه با استفاده از تجربیات گذشته، کاری پخته‌تر و جالب‌تر صورت گیرد».

شخصیتی به شرح و تفسیر این کتاب گران سنگ همّت گماشت که خود در جهان اسلام شناخته شده و در مقام افتاء و مرجعیت شیعیان است. کسی که هزاران تن، از خرمن دانش او بهره گرفته‌اند و شاگردان فراوانی را در عرصه عقاید، فقه، اصول، تفسیر و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است. به ویژه آنکه پیش از این، دو تن از دانشمندان و فضلالی حوزه علمیه قم یعنی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجعفر امامی و حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه زیر نظر معظم‌له نوشته و آن را منتشر ساخته بودند. همه این دانش و تجربه و قلم در خدمت شرح گسترده‌ای بر نهج البلاغه قرار گرفت. روشن است که ره‌آورد آن، شرح خوبی بر نهج البلاغه خواهد بود.

۲. از دیگر ویژگی‌های این شرح، تدوین آن به صورت گروهی است. این استاد که به کار گروهی و جمعی اعتقادی کامل دارد و معتقد است که کار جمعی، هم به اتقان کار می‌افزاید، هم از خستگی‌ها می‌کاهد، چرا که هر کسی گوشه‌ای از کار را به عهده می‌گیرد و هم سبب رشد و پرورش نیروهای مستعد می‌گردد، در تدوین این کتاب نیز دو تن از یاران گذشته و همکاران تفسیر نمونه و چند تن از یاران تازه‌نفس را به کمک گرفت. همه این اعضا از فضلا و دانشمندان بوده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس مشغول‌اند. حضور فعال این گروه، نشاطی تازه و رونقی نو به جلسه تدوین شرح نهج البلاغه بخشید و در طول نگارش این شرح، بر تجربه آنان نیز افزوده شد و هر چه پیش رفتند، پختگی و اتقان کار نیز افزایش یافت.

۳. نوشتن کتاب با قلمی روان و قابل استفاده برای عموم مردم، از دیگر ویژگی‌های این شرح است. این شرح به گونه‌ای نوشته شده که علاوه بر دانشمندان و فرهیختگان، همه علاقمندان به فهم نهج البلاغه بتوانند از آن استفاده

نمایند. بحمدالله سادگی و روانی قلم هرگز از اتقان و دقت کار نکاسته است؛ یعنی دقت را در کنار روان بودن، جامعیت را در عین قابل فهم بودن و ژرفایی را همراه با سادگی گرد آورده است.

۴. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. برخلاف غالب شروح که تنها بخش‌های مورد نظر خویش را مورد توجه قرار داده و از فرازهایی که برای آنها جلب نظر نمی‌کرده، به سرعت گذشته‌اند، نویسندگان این شرح، در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

۵. از دیگر ویژگی‌های این شرح، توجه خاص به پیوند جمله‌ها و بخش‌های یک خطبه و یا نامه و به طور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان‌گونه که در قرآن کریم، میان آیات، پیوند منطقی برقرار است، نهج البلاغه نیز که رشحاتی از کلمات الهی دارد و از امامی فصیح و بلیغ صادر شده، به یقین با پیوندی منطقی همراه است. کشف این پیوندها در هر فراز و فصل و تعقیب اهداف مرتبط با یکدیگر در این کلمات زیبا از دیگر ویژگی‌های این شرح است. چیزی که در بسیاری از شروح، مورد توجه قرار نگرفته و هر جمله جداگانه تفسیر شده است.

۶. در این شرح به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه‌ها و نامه‌ها توجه خاص شده است. بر این اساس، همه بحث‌ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته و از پرداختن به مطالب حاشیه‌ای و غیر ضروری پرهیز شده است. گاهی در برخی از شرح‌ها دیده شده که مطلبی فرعی از امام علیه السلام مورد توجه نویسنده محترم قرار گرفته و در صفحات زیادی به شرح آن پرداخته به گونه‌ای که از مطلب اصلی که روح حاکم بر آن کلمات می‌باشد، دور شده است. اما سعی نویسندگان پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر این بوده که روح کلی حاکم بر کلام حضرت را نادیده نگیرند و بیشتر به شرح و تفسیر آن توجه کنند.

۷. در فرازهای کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام واژه‌های مشابه، فراوان دیده می‌شود، برخی از شارحان محترم بدون حلّ این واژه‌ها آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند؛ در حالی که در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیسی بودن گذاشته شده، به این معنی که هر واژه و هر جمله‌ای معنای خاصّ خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله‌ای پیام تازه‌ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.

۸. تلاش برای حلّ مشکلات کلمات، جمله‌ها و فرازهای پیچیده از دیگر امتیازات این شرح است؛ برخی از شارحان گاه بدون تفسیر کلمات و جمله‌های آن حضرت، فقط به مباحث استطرادی گاه تاریخی گاه ادبی پرداخته و عنایتی به حلّ نهایی جمله‌ها و عبارات نکرده‌اند؛ اما در این شرح (پیام امام علیه السلام) تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حلّ کرده و برای فهم مقصود امام علیه السلام از بیان این تعبیرات، تلاش نمایند و آن را برای خوانندگان با بیان ساده بنویسند.

۹. در هر خطبه، نامه و یا کلمه حکمت‌آمیز، به اسناد آن - در غیر نهج البلاغه - توجه شده و از کتاب‌هایی که درباره اسناد نهج البلاغه نگارش یافته بهره گرفته شده است. هر چند بلندای محتوا و فصاحت و بلاغت نهج البلاغه آن را از ذکر سند بی‌نیاز می‌سازد زیرا معلوم است که چنین کلماتی از غیر امامی آگاه، صادر نمی‌شود؛ اما با این حال، برای رفع پاره‌ای از شبهات، دانشمندان - همچون سید عبدالزهرهء خطیب با نوشتن کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» - در پی آن برآمده‌اند که کلمات حضرت را به کتاب‌های قبل از دوران سید رضی مستند سازند و روشن نمایند که غالب این سخنان نورانی، غیر از نهج البلاغه مصادر دیگری نیز دارد. در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام به این نکته نیز توجه خاص گردیده و در پاورقی هر خطبه، نامه و کلام قصار به آن پرداخته شده و از کتاب مذکور و دیگر کتب در این باره استفاده شده است.

۱۰. نکته مهم دیگر، تفسیر لغات مشکل نهج البلاغه به صورت روان و ساده و با ریشه‌یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.

۱۱. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد، در پایان هر فراز، تحت عنوان «نکته‌ها» بیان می‌شود؛ مثلاً اگر یک‌جا امیرمؤمنان علیه السلام جمله‌ای درباره «طلحه» و یا «زبیر» بیان فرموده، در بحث نکته‌ها به شخصیت و زندگی‌نامه آنها پرداخته شده است و یا اگر حضرت، خودش را نخستین کسی معرفی می‌کند که اسلام آورده، در بخش نکته‌ها ادله روشن دیگری برای این مطلب و دفع شبهات آمده است، و همچنین هنگامی که آن حضرت مطلبی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» بیان داشته، اهمیت و ابعاد دیگر این دو فریضه، در نکته‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱۲. از امتیازات دیگر این شرح، توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت است. کلمات امیرمؤمنان علیه السلام منشأ و حیانی دارد و در بسیاری از موارد، شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است؛ از این‌رو، تا جایی که ممکن است، فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استناد قرار می‌گیرد.

۱۳. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث، تحت عنوان «خطبه (یا نامه) در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.

۱۴. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز، از دیگر امتیازات این شرح است. در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح، «به‌روز» و «کاربردی» عرضه گردد. چرا که کلمات آن حضرت هر چند در واقعه‌ای خاص و ماجرای ویژه صادر شده، اما انتخاب کلمات و جمله‌ها توسط آن امام بزرگوار برای بیان آن واقعه و تحلیل آن،

فرازمانی، فرا مکانی و فرا شخصی است. آن حضرت به گونه‌ای به تحلیل آن قضایا می‌پردازد و گاه قواعدی عام و جملاتی بنیادین بیان می‌کند که در تمام عصرها و برای همه نسل‌ها قابل استفاده است. تحلیل این بیان‌ها و تطبیق آن بر مشکلات عصر حاضر و پندآموزی از آن برای حل مشکلات، از دیگر امتیازات این شرح است.

۱۵. قلم منصفانه و به دور از تعصب و توهین، امتیاز دیگر این شرح است. استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پایبندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه، هرگز از خط اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده‌اند. به اعتقاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی بیان استدلال و منطق قوی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، نیازی به تندی و توهین ندارد؛ می‌توان از حقانیت شیعه دفاع کرد، در عین حال از دایره منطق خارج نشد و مؤدبانه و متین نوشت.

۱۶. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواضع حسّاس و تأثیرگذار - با نگاه به تاریخ و عصر بیان این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات (تا جایی که ممکن بوده) مورد توجه بوده است. به یقین، دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت، سرنوشت‌ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد. مثلاً هنگامی که آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (نامه ۶) هرگز نمی‌خواهد نقش نص را در امامت نادیده بگیرد؛ بلکه در مقام استدلال در برابر معاویه از این کلمات استفاده می‌کند؛ چرا که مخاطب این نامه حضرت، معاویه پس از امتناع از بیعت است؛ توجه به زمان تدوین این نامه و مخاطب آن، رافع برخی از شبهات است.

۱۷. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارحان محترم، در نگارش این شرح مورد عنایت خاص بوده است.

۱۸. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه، نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی علیهم السلام، روشنی و جذابیت خاصی بر آن افزوده است.

۱۹. برخلاف بعضی از شارحان عزیز که هر قدر به آخر نهج البلاغه نزدیک تر شده اند انگیزه شان در ادای حق مطلب، کاهش یافته و به اختصار از آن گذشته اند، این شرح هر چه به آخر نزدیک تر می شود پربارتر می گردد.

۲۰. با وجود این همه تلاش، نویسندگان این شرح، پرونده ها را برای تجدید نظرها و تکمیل های آیندگان باز نگه داشته و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال می کنند.

۳. شیوه نگارش

شیوه نگارش این شرح بدین صورت است که قسمت هایی از کلمات حضرت میان اعضای نویسنده تقسیم می شد و هر یک، بخش مربوط به خود را با توجه به شروح مهم نهج البلاغه تدوین می کرد و در جلسه مشترک که هر روز صبح (غیر از جمعه ها) ساعت ۷-۸ با حضور حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی تشکیل می شد، می خواند؛ این نوشته ها پس از قرائت در جلسه، در اختیار استاد قرار می گرفت. معظم له نخست مواضع مبهم را مشخص می کردند، سپس با مطالعاتی که از قبل داشتند، شروع به املا نموده و جملات هر فراز را شرح می دادند و یکی از اعضای جلسه املا می نوشت.^۱ در این میان، دوستان حاضر نیز اگر نکته ای به خاطرشان می رسید، بیان می کردند و معظم له آنها را نیز مورد توجه قرار می داد.

۱. سال ها برخی از دوستان، املا استاد را در ورقه های مخصوص می نوشتند ولی از سال ۱۳۸۵ یکی از دوستان جلسه، فی المجلس املا استاد را با رایانه همراه، تایپ می کرد و همین، سبب سرعت کار گردید.

گاهی برای تعمیق و تکمیل بحث نیاز به مطالعه و دقت بیشتری بود بنابراین، نویسنده آن فراز، آن را کامل تر کرده و در جلسه بعد ارائه می داد که گاه در لابه لای شرح و گاه تحت عنوان نکته ها نوشته می شد.

پس از آنکه یک جلد، کامل می گردید، نوشته ها به ویراستار سپرده می شد و پس از ویرایش، بار دیگر در اختیار استاد قرار می گرفت و ایشان تیرهای مناسب را برای شرح و تفسیر و نکته ها انتخاب کرده و یک بار دیگر ترجمه های متن نهج البلاغه را نیز مورد بازبینی قرار می دادند. جلد کامل شده پس از غلط گیری نهایی، برای چاپ به ناشر سپرده می شود.

۴. ره آوردها

این تلاش ستر که از سال ۱۳۷۱ آغاز شد و در سال ۱۳۹۱ به پایان رسید، مورد استقبال دانش پژوهان معارف علوی قرار گرفت. اکنون هر محقق و مدرس برای تحقیق و تدریس نهج البلاغه به این شرح جامع نیازمند است. خطبای زبردست؛ پژوهشگران معارف اسلامی و تاریخ اسلام و استادان حوزه و دانشگاه از این کتاب بهره می گیرند، هرچند برخی از پژوهشگران و اندیشمندان هنوز از این اثر قویم اطلاع کافی ندارند، که امیدواریم با آگاهی بخشی، این کتاب زندگی ساز، در سیر مطالعاتی همه حقیقت جویان قرار گیرد.

جامعیت و اثربخشی این شرح موجب شده است که در سال ۱۳۸۲ به عنوان کتاب سال ولایت معرفی شود و از آن تجلیل گردد. همچنین مجلداتی چند از این شرح به زبان عربی چاپ و منتشر شده و در بعضی از مؤسسات آموزشی نیز به صورت کتاب درسی درآمده است.

۵. معرفی همکاران

اعضایی که حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی آنان را برای همکاری

دعوت نمودند، هشت نفر بودند که دو تن از آن‌ها، پس از چند سال، به دلیل اشتغالات دیگر، موفق به همراهی نشدند. همچنین دو تن از یاران پرتلاش نیز به دیار باقی شتافتند و در این سال‌ها یک تن نیز به این جمع افزوده شد. مجموعه همکاران گذشته و حال بر اساس حروف الفبا عبارت‌اند از، حجج اسلام والمسلمین آقایان:

۱. محمدرضا آشتیانی ۲. مرحوم محمد جعفر امامی علیه السلام ۳. محمد احسانی فر
۴. محمد جواد ارسطا ۵. مرحوم ابراهیم بهادری علیه السلام ۶. عبدالمهدی توکل
۷. مهدی حسینیان قمی ۸. سعید داودی ۹. احمد قدسی.

یادآور می‌شود که آقای مهدی حسینیان در تدوین یک جلد با این مجموعه همکاری داشته و آقای محمد احسانی فر در تدوین سه جلد. مرحوم آقای ابراهیم بهادری تا جلد هفتم همکاری فعالی داشتند. ایشان در تابستان ۱۳۸۴ به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم آقای محمد جعفر امامی تا بخشی از جلد دهم همکاری مستمر و تأثیرگذاری با این مجموعه داشتند که ایشان نیز در تابستان ۱۳۸۷ به لقای حق پیوستند (رحمة الله علیهما رحمة واسعة). جناب آقای سید عبدالمهدی توکل (که علاوه بر همکاری علمی، زحمت تایپ را نیز در جلسه به عهده داشتند) از جلد نهم به این مجموعه پیوستند. چند نفر از این نویسندگان، از استادان برجسته حوزه علمیه قم بوده و برخی از آن‌ها، علاوه بر حوزه از استادان مراکز دانشگاهی نیز هستند.

امیدواریم همه این تلاش‌ها، در مسیر غربت‌زدایی از این کتاب مهم و فاخر، مؤثر بوده، سیل تشنگان فهم کلمات علی علیه السلام را سیراب نماید و برای نویسندگان این اثر ذخیره یوم المعاد گردد.

آمین یا رب العالمین

سعید داودی

(از همکاران علمی پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم با ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی
۲. الاتقان في علوم القرآن، جلال الدين، السيوطي (م ۹۱۱ ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
۳. اثبات الوصية، مسعودی، علی بن حسین (۳۴۶ ق)، موسسه انصاریان، قم - ایران، ۱۴۲۶ ق.
۴. الاحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی (م ۵۸۸ ق)، نشر مرتضی، مشهد - ایران، ۱۴۰۳ ق، چاپ اول.
۵. احقاق الحق وازهاق الباطل، تستری، قاضی نور الله (م ۱۰۱۹ ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم - ایران، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۶. اخبار الدولة العباسية، مجهول (۳ ق)، دار الطليعة، بيروت - لبنان، ۱۳۹۱ ق.
۷. اخبار الطوال، الدينوري، ابو حنيفه احمد بن داود (م ۲۸۲ ق)، منشورات الرضى، قم - ایران، ۱۳۶۸ ش.
۸. الاخبار الموفقيات، زبير بن بكار (م ۲۵۶ ق)، عالم الكتب، بيروت - لبنان، ۱۴۱۶ ق، چاپ دوم.
۹. اختصاص، مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳ ق)، گنگره شيخ مفید، قم - ایران، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. اختيار المصباح الكبير، ابن باقی، مجد الدين علی بن الحسين (قرن ۷ هجرى)، مكتبة العلامة المجلسی ره، قم - ایران، ۱۴۳۲ ق.
۱۱. اختيار مصباح السالكين، ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (م قرن ۷)، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد - ایران، ۱۳۶۶ ش، چاپ اول.
۱۲. اخلاق اسلامی در نهج البلاغة، مکارم، ناصر، مدرسة الامام علی بن ابی طالب عليه السلام، قم - ایران، ۱۴۲۸ ق، چاپ سوم.

١٣. ادب الدنيا والدين، ماوردي، على بن محمد (م ٤٥٠ ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت - لبنان، ١٩٨٦ م.
١٤. الادب المفرد، بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت - لبنان ١٤٠٦ ق، چاپ اول.
١٥. الاربعون حديثا، بهايى، محمد بن حسين (م ١٠٣١ ق)، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران ١٤٣١ ق، چاپ سوم.
١٦. الاربعين فى اصول الدين، رازى، فخر الدين (م ٦٠٦ ق)، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره - مصر ١٩٦٨ م، چاپ اول.
١٧. ارشاد القلوب الى الصواب، ديلمى، حسن بن محمد (م ٨٤١ ق)، الشريف الرضى، قم - ايران ١٤١٢ ق، چاپ اول.
١٨. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م ٤١٣ ق)، كنگره شيخ مفيد، قم - ايران ١٤١٣ ق.
١٩. الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله (م ٤٦٣ ق)، دار الجيل، بيروت - لبنان ١٤١٢ ق چاپ اول.
٢٠. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م ٦٣٠ ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان ١٤٠٩ ق.
٢١. اسعاف الراغبين، صبان، محمد على (م ١٢٠٦ ق)، المطبعة الوهبية، مصر ١٢٩٠ ق.
٢٢. اسماء المغتالين من الاشراف فى الجاهلية والاسلام، ابن، محمد بن حبيب (م ٢٤٥ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ١٤٢٢ ق، چاپ اول.
٢٣. اشعار الشعراء الستة الجاهلين، الشنتمري، يوسف بن سليمان (م ٤٧٦ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ١٤٢٢ ق، چاپ اول.
٢٤. الاصابة، العسقلانى، احمد بن على (م ٨٥٢ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ١٤١٥ ق، چاپ اول.
٢٥. الاصول العامة للفقهاء المقارن، حكيم، محمد تقى بن محمد سعيد (م ١٤٢٣ ق)، مجمع جهانى اهل بيت علیهم السلام، قم - ايران، ١٤١٨ ق، چاپ دوم.

۲۶. اعجاز القرآن، أبو بكر الباقلازي محمد بن الطيب (م ۴۰۳ ق)، دار المعارف، قاهره - مصر ۱۹۹۷ م.
۲۷. الإعجاز و الإيجاز، ثعالبی، عبد الملك بن محمد (م ۴۲۹ ق)، مكتبة القرآن، قاهره - مصر، بی تا.
۲۸. الأعلام، زرکلی، خیر الدین بن محمود (م ۳۹۶ ق)، دار العلم للملايين، بیروت - لبنان ۱۹۸۹ م، چاپ هشتم.
۲۹. اعلام الدین فی صفات مؤمنین، دیلمی، حسن بن محمد (م ۸۴۱ ق)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۳۰. اعلام النبوه، الماوردی، علی بن لبن محمد (م ۴۵۰ ق)، دار ومکتبه الهلال، بیروت - لبنان ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۳۱. اعلام نهج البلاغه، سرخسی، علی بن ناصر (م قرن ۶)، انتشارات عطارد، تهران - ایران ۱۳۰۷ ش، چاپ اول.
۳۲. اعیان الشیعه، سید محسن، امین (م ۱۳۷۱ ش)، دار التعارف، بیروت - لبنان.
۳۳. الاغانی، اصفهانی، ابی الفرج (م ۳۵۶ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.
۳۴. الام، شافعی، محمد بن ادريس (م ۲۰۴ ق)، دار المعرفة، بیروت - لبنان ۱۳۹۳ ق، چاپ دوم.
۳۵. امالی، طوسی، محمد بن الحسن (م ۴۶۰ ق)، دار الثقافه، قم - ایران ۱۴۱۴ ق.
۳۶. امالی، القالی، ابو علی اسماعیل بن القاسم (م ۴۹۹ ق)، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت - لبنان ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.
۳۷. امالی، ابن بابویه، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق)، کتابچی، تهران - ایران ۱۳۷۶ ش، چاپ ششم.
۳۸. امالی، مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳ ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران ۱۴۱۳ ق.
۳۹. امالی الزجاجی، الزجاجی، أبو القاسم عبد الرحمن بن اسحاق (م ۳۴۰ ق)، دار الجیل، بیروت - لبنان ۱۴۰۷ ق، چاپ دوم.
۴۰. امالی غرر الفوائد و درر القلائد، علم الهدی، علی بن حسین (م ۴۳۶ ق)، دار الفكر العربی، قاهره - مصر ۱۹۹۸ م، چاپ اول.
۴۱. الامام علی بن ابی طالب، عبد الفتاح عبد المقصور (م ۱۹۹۳ م)، منشورات مکتبه العرفان، بیروت - لبنان، بی تا، کتابخانه آقای مرعشی.

٤٢. الامام علی صوت العدالة الانسانية، جرداق، جورج سمعان (م ٢٠١٤م)، دار الفكر العربي، بيروت - لبنان، بی تا. کتابخانه آقای مرعشی.
٤٣. الامامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری، عبدالله مسلم (م ٢٧٦ق)، دارالأضواء ١٤١٠ق، چاپ اول.
٤٤. الامتاع و المؤمنة، أبو حیان التوحیدی، علي بن محمد بن العباس (م ٤٠٠ق)، المكتبة العنصرية، بيروت - لبنان ١٤٢٠ق، چاپ اول.
٤٥. الاموال، الهروی، أبو عبید قاسم بن سلام (م ٢٢٤ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان ١٤٠٨ق، چاپ دوم.
٤٦. أنساب الأشراف، بلاذری، احمد بن یحیی (م ٢٧٩ق)، ج ١: دار المعارف، مصر ١٩٥٩م، ج ٢: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان ١٣٩٤ق، چاپ اول، ج ٣: دار التعارف، بيروت - لبنان ١٣٩٧ق، چاپ اول، ج ٤: جمعية المستشرقین الألمانية، بيروت - لبنان ١٣٩٨ق، ج ٥: جمعية المستشرقین الألمانية، بيروت - لبنان ١٤٠٠ق، ج ٦-١٣: دار الفكر، بيروت - لبنان ١٤١٧ق، چاپ اول.
٤٧. انسان موجود ناشناخته، الکسیس کارل (م ١٩٤٤م)، ترجمه عنایت، انتشارات امیر بهادر، تهران - ایران ١٣٧٨ ش، چاپ هشتم.
٤٨. انوار الاصول، مکارم، ناصر، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران ١٤٢٨ق، چاپ دوم.
٤٩. انوار التنزیل و أسرار التأویل، بیضاوی، عبدالله بن عمر (م قرن ٧)، دار الاحیاء التراث العربی، بيروت - لبنان ١٤١٨ق، چاپ اول.
٥٠. انوار الفقاهة، نجفی، کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر (م ١٢٦٢ق)، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف - عراق ١٤٢٢ق، چاپ اول.
٥١. الاوائل، ابو هلال عسکری، محمد بن عبدالله (م ٣٩٥ق)، دار البشیر، طنطا - مصر ١٤٠٧ق، چاپ اول.
٥٢. ایمان أبی طالب (الحجة علی الذاهب الی کفر أبی طالب)، الموسوی، فخار بن معد (م ٣٠٠ق)، دار السيد الشهداء للنشر، قم - ایران، ١٤١٠ق، چاپ اول.
٥٣. آیات ولایت در قرآن، مکارم، ناصر، نسل جوان، قم - ایران ١٣٨٦ ش، چاپ سوم.

۵۴. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م ۱۱۰ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ق، چاپ دوم.
۵۵. بحث و بررسی درباره داروینیسیم و آخرین فرضیه های تکامل، مکارم شیرازی، ناصر، دار العلم، قم - ایران ۱۳۴۸ش.
۵۶. بحر العلوم، سمرقندی، نصر بن محمد (م قرن ۴)، دار الفکر، بیروت - لبنان، چاپ اول.
۵۷. البحر المحيط فی التفسیر، ابوحیان، محمد بن یوسف (م قرن ۸)، دار الفکر، بیروت - لبنان ۱۴۲۰ق، چاپ اول.
۵۸. بحوث فی الملل والنحل، سبحانی، جعفر، موسسه الامام صادق علیه السلام، قم - ایران ۱۴۲۷ق، چاپ دوم.
۵۹. البدء و التاریخ، مقدسی، مطهر بن طاهر (م ۵۰۷ق)، مکتبه الثقافة الدینیة، قاهره - مصر، بی تا.
۶۰. البدایة و النهایة، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ق، چاپ اول.
۶۱. البرهان فی التفسیر القران، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (م ۱۱۰۷ق)، مؤسسه بعثه، قم - ایران ۱۳۷۴ش، چاپ اول.
۶۲. بشارة المصطفی، الطبری، محمد بن أبی القاسم (م ۵۲۵ق)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم - ایران ۱۴۲۰ق، چاپ اول.
۶۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، صفار، محمد بن الحسن (م ۲۹۰ق)، مکتبه ایت الله مرعشی النجفی، قم - ایران ۱۴۰۴ق.
۶۴. البصائر و الذخائر، أبو حیان التوحیدی، علی بن محمد بن العباس (م ۴۰۰ق)، دار صادر، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ق، چاپ اول.
۶۵. البلدان، الهمذانی، احمد بن محمد (م ۳۴۰ق)، عالم الکتب، بیروت - لبنان ۱۴۱۶ق.
۶۶. بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، آلوسی، محمود بن عبد الله (م ۱۲۷۰ق)، مطبعة الرحمانیة، مصر ۱۳۴۳ق، چاپ دوم.
۶۷. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، شوشتری، محمد تقی (م ۱۳۷۴ش)، انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران ۱۳۷۶ش، چاپ اول.

۶۸. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، شوشتری، محمد تقی (م ۱۴۱۶ق)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران - ایران ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۶۹. البیان فی تفسیر القرآن، خوئی، سید ابو القاسم (م قرن ۱۵)، مؤسسه احیاء آثار الامام خوئی، قم - ایران ۱۳۸۶ ش، چاپ اول.
۷۰. البیان والتبیین، جاحظ، عمر بن بحر (م ۲۵۵ق)، دار المکتبه الهلال، بیروت - لبنان ۲۰۰۲ م، چاپ اول.
۷۱. پژوهش های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، شعرانی، ابوالحسن (م ۱۳۹۳ق)، بوستان کتاب، قم - ایران ۱۳۸۶ ش.
۷۲. پیام قرآن، مکارم، ناصر، دار الکتب الاسلامیه، تهران - ایران ۱۳۸۶ ش، چاپ نهم.
۷۳. پیدایش مذاهب، مکارم، ناصر، مدرسہ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، ۱۳۸۴ ش، چاپ اول.
۷۴. التاج الجامع لصول فی جامع الاحادیث الرسول، منصور علی ناصف، دار الجیل، بیروت - لبنان.
۷۵. تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (م ۱۲۰۵ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ۱۴۱۴ق، چاپ اول.
۷۶. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م ۸۰۸ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ق، چ دوم.
۷۷. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ق)، دار الکتب العربی، بیروت - لبنان ۱۴۱۳ق، چ دوم.
۷۸. تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین (م ۹۱۱ق)، مطابع معتوق اخوان، بیروت - لبنان، بی تا.
۷۹. تاریخ المدینة المنورة، نمیری، عمر بن شبه (م ۲۶۲ق)، دار الفکر، قم - ایران ۱۴۱۰ق.
۸۰. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ۴۶۳ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۱۷ق، چاپ اول.
۸۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت (م ۱۹۸۱م) - ترجمه: احمد آرام (م ۱۳۷۷ش)، اقبال، تهران - ایران ۱۳۳۷ش.

۸۲. تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون (م ۱۹۳۱م)، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، انتشارات افراسیاب، تهران - ایران، ۱۳۸۷ش، چاپ اول.
۸۳. تاریخ عمومی (تاریخ قرون وسطی)، البر ماله (م ۱۹۱۵م)، ژول ازاک (م ۱۹۶۳م)، ترجمه عبد الحسین، هژیر، انتشارات علمی، تهران - ایران ۱۳۶۲ش، کتابخانه آقای مرعشی.
۸۴. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، هبة الله بن عبد الله الشافعی (م ۵۷۱ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ۱۴۱۵ق.
۸۵. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م بعد ۲۹۲ق)، دار صادر، بیروت - لبنان و مؤسسه و نشر فرهنگ أهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، بی تا.
۸۶. تاریخ الأمم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ق، چاپ چهارم.
۸۷. تاسیس الشیعة لعلوم الاسلام، صدر، سید حسن (م ۱۳۵۴ق)، مرکز النشر والطباعة العراقية المحدودة، بغداد - عراق، بی تا، چاپ اول.
۸۸. التبیان فی التفسیر القرآن، طوسی، محمد بن حسن (م قرن ۵)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، بی تا، چاپ اول.
۸۹. تتمه المنتهی فی وقایع ایام خلفا، قمی، عباس (م ۱۳۵۹ق)، کتابخانه مرکزی، تهران - ایران ۱۳۲۵ش.
۹۰. تجارب الامم، مسکویه الرازی، احمد بن محمد (م ۴۲۱ق)، دار سروش، تهران - ایران ۱۳۷۹ش، چاپ دوم.
۹۱. تجرید الاعتقاد، نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر (م ۱۲۰۹ق)، سید مرتضی، قم - ایران، ۱۳۸۴، چاپ اول.
۹۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م قرن ۴)، جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۴۰۴ق.
۹۳. تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، قمی، شیخ عباس بن محمد رضا (م ۱۳۵۹ق)، دار الکتب الاسلامیة، تهران - ایران، ۱۳۶۹ق.
۹۴. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، حسن (م ۱۴۲۶ق)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران ۱۳۶۸ش، چاپ اول.

۹۵. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، فریدالدین (م ۶۲۷ق)، مطبعة لیدن، لیدن - هلند ۱۹۰۵م، چاپ اول.
۹۶. تذکرة الحفاظ، الذهبی، شمس الدین (م ۷۴۸ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، بی تا.
۹۷. التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، محمد بن حسن (م ۳۰۹ق)، دار صادر، بیروت - لبنان ۱۹۹۶م، چاپ اول.
۹۸. تذکرة الخواص من الامة فی ذکر خصائص الائمة، سبط بن جوزی، یوسف بن قز اوغلی (م ۶۵۴ق)، منشورات الشریف الرضی، قم - ایران ۱۴۱۸ق، چاپ اول.
۹۹. ترجمه و تفسیر نهج البلاغة، جعفری، محمد تقی (م ۱۳۷۷ش)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران - ایران ۱۳۶۸ش.
۱۰۰. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (م ۵۵۰ق)، دفتر تبلیغات، قم - ایران ۱۳۶۶ش، چاپ اول.
۱۰۱. التغازی، مبرد، محمد بن یزید (م ۲۸۵ق)، نهضة مصر، قاهره - مصر، بی تا.
۱۰۲. التعجب من اغلاط العامه فی مساله الامامة، کراجی، محمد بن علی (م ۴۴۹ق)، دار الغدير، قم - ایران ۱۴۲۱ق، چاپ اول.
۱۰۳. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م قرن ۸)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۱۹ق، چاپ اول.
۱۰۴. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام (م ۲۶۰ق)، مدرسه الإمام المهدي (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم - ایران ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۱۰۵. تفسیر نمونه، مکارم، ناصر، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران ۱۳۷۴ش، چاپ اول.
۱۰۶. التفسیر والمفسرون، ذهبی، محمد حسین (م ۱۳۹۷ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، بی تا.
۱۰۷. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم (م قرن ۳)، دار الکتب، قم - ایران ۱۴۰۴ق، چاپ سوم.
۱۰۸. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود (م ۳۲۰ق)، المطبعة العلمیة، تهران - ایران، ۱۳۸۰ق، چاپ اول.

۱۰۹. تفسیر المحيط الأعظم والبحر الخضم، أملى سید حیدر (م قرن ۸)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران - ایران ۱۴۲۲ ق، چاپ سوم.
۱۱۰. تفسیر بر رأی و هرج و مرج ادبی، مکارم شیرازی، ناصر، نسل جوان، قم - ایران، بی تا.
۱۱۱. تکملة عروة الوثقى، یزدی، سید محمد کاظم (م ۱۳۳۷ ق)، کتاب فروشی داوری، قم - ایران ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۱۱۲. تلخیص الشافی، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، انتشارات المحبین، قم - ایران ۱۳۸۲ ش، چاپ اول.
۱۱۳. تمام نهج البلاغة، موسوی، سید صادق، مؤسسه امام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران - ایران ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۱۱۴. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبد الله (م ۱۳۱۱ ش)، مطبعة المرتضوية، نجف اشرف - عراق، بی تا.
۱۱۵. التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق)، جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۳۹۸ ق، چاپ اول.
۱۱۶. توضیح نهج البلاغة، حسینی شیرازی، سید محمد (م ۱۳۸۰ ش)، دار تراث الشیعة، تهران - ایران، بی تا.
۱۱۷. توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن (م ۱۳۸۹ ق)، خیام، قم - ایران ۱۴۰۱ ق، چاپ اول.
۱۱۸. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن الحسن (م ۴۶۰ ق)، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.
۱۱۹. تهذیب اللغة، ازهری، محمد بن احمد (م ۳۷۰ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۲۱ ق، چاپ اول.
۱۲۰. ثم اهدیت (محققه)، تیجانی، محمد، مرکز الأبحاث العقائدية، قم - ایران ۱۴۲۹ ق.
۱۲۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابویه، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق)، دار الشریف الرضی للنشر، قم - ایران ۱۴۰۶ ق، چاپ دوم.
۱۲۲. جامع الاخبار شعیری، شعیری، محمد بن محمد (م قرن ۶)، مطبعة حیدریة، نجف - عراق، بی تا، چاپ اول.

١٢٣. جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری ابو جعفر، محمد بن جریر (م قرن ٤)، دار المعرفه، بیروت - لبنان ١٤١٢ ق، چاپ اول.
١٢٤. جامع السعادات، نراقی، محمد مهدی (م ١٢٠٩ ق)، اعلمی، بیروت - لبنان، بی تا، چاپ چهارم.
١٢٥. الجامع الصحیح، القشیری النیسابوری، مسلم بن الحجاج (م ٢٦١ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان.
١٢٦. الجامع الصغیر، سیوطی، جلال الدین (م ٩١١ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ١٤٠١ ق، چاپ اول.
١٢٧. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، محمد بن احمد (م قرن ٧)، ناصر خسرو، تهران - ایران ١٣٦٣ ش، چاپ اول.
١٢٨. الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، مفید، محمد بن محمد (م ٤١٣ ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران ١٤١٣ ق، چاپ اول.
١٢٩. جواهر الکلام فی شرح الشرائع الاسلام، نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن (م ١٢٦٦ ق)، دار احیاء تراث العربی، بیروت - لبنان، ١٤٠٤ ق، چاپ هفتم.
١٣٠. جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، دمشق، محمد بن احمد (م ٨٧١ ق)، مجمع احیاء الثقافه الإسلامیه، قم - ایران ١٤١٥ ق، چاپ اول.
١٣١. الجوهره فی نسب الامام علی وآله علیهم السلام، البری، محمد بن ابی بکر (م ٧ ق)، مؤسسہ الأعلّم للمطبوعات، بیروت - لبنان و مکتبه النوری، دمشق - سوریه، ١٤٠٢ ق، چاپ اول.
١٣٢. حالات و سخنان ابو سعید ابو الخیر، شفیعی کدکنی، محمد رضا، انتشارات سخن، تهران - ایران، بی تا، کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام (خیابان هنرستان).
١٣٣. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، بیهقی، قطب الدین محمد بن حسین (م قرن ٦)، بنیاد نهج البلاغه - عطار، قم - ایران ١٣٧٥ ش، چاپ اول.
١٣٤. حدیث نحن معاشر الانبیاء، مفید، محمد بن محمد (م ٤١٣ ق)، دارالمفید، بیروت - لبنان ١٤١٤ ق، چاپ دوم.
١٣٥. حسین نفس مطمئنہ، عالمی دامغانی، محمد علی، انتشارات هاد، تهران - ایران ١٣٩١ ش.

۱۳۶. حلیة الاولیاء وطبقات الأصفیاء، الاصبهانی، عبد الله بن احمد (م ۴۳۰ ق)، السعادة، قاهره - مصر ۱۳۹۴ ق.
۱۳۷. حیاة الحیوان الکبری، دیمری، کمال الدین (م ۸۰۸ ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۲۶ ق، چاپ اول.
۱۳۸. خدارا چگونه بشناسیم، مکارم شیرازی، ناصر، محمدی، تهران - ایران ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.
۱۳۹. الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله (م ۵۷۳ ق)، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم - ایران، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۱۴۰. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق)، جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.
۱۴۱. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، نسائی، عبد الرحمن (م ۳۰۳ ق)، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران - ایران، بی تا.
۱۴۲. داستان باستان، نوری همدانی، حسین، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم - ایران ۳۶۳ ش.
۱۴۳. دایره المعارف فقه مقارن، مکارم شیرازی، ناصر، مدرسه الامام علی بن ابی طالب عليه السلام، قم - ایران ۱۴۲۷ ق، چاپ اول.
۱۴۴. دائرة المعارف فريد وجدی، وجدی، محمد فريد بن مصطفى (م ۱۳۳۳ ق)، بیروت - لبنان، دارالمعرفة ۱۹۷۱ ق، کتابخانه آقای مرعشی.
۱۴۵. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (م قرن ۱۰)، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، قم - ایران ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.
۱۴۶. دستور معالم الحكم، القطاعي، محمد بن سلامة (م ۴۵۴ ق)، مکتبه المفید، قم - ایران، بی تا.
۱۴۷. دعائم الاسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (م ۳۶۳ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران ۱۳۸۵ ش، چاپ دوم.
۱۴۸. الدعوات (سلوة الحزین)، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله (م ۵۷۳ ق)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم - ایران ۱۴۰۷ ق، چاپ اول.

۱۴۹. دلائل الامامه، طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم (م قرن ۵)، بعثت، قم - ایران ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۱۵۰. دلائل النبوة، بیهقی، احمد بن الحسین (م ۴۵۸ ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۰۵ ق، چاپ اول.
۱۵۱. ده گفتار (تقوا)، مطهری، مرتضی (م ۱۳۵۸ ش)، انتشارات صدرا، تهران - ایران، بی تا.
۱۵۲. دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، میبیدی، حسین بن معین الدین (م ۹۱۱ ق)، دار نداء الإسلام للنشر، قم - ایران ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۱۵۳. دیوان پروین اعتصامی، پروین اعتصامی، رخشنده بنت یوسف (م ۱۳۲۰ ش)، نشر کتاب پارسه، تهران - ایران ۱۳۹۲ ش، چاپ سوم.
۱۵۴. دیوان جامی، جامی، عبد الرحمن (م ۸۹۸ ق)، انتشارات حسین محمودی، بی تا.
۱۵۵. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، حبیب خراسانی، حبیب الله بن هاشم (م ۱۳۲۷ ق)، انتشارات زوار، تهران - ایران ۱۳۸۴ ش، چاپ هفتم.
۱۵۶. دیوان حافظ، حافظ، شمس الدین محمد بن بهاء الدین (م ۷۹۲ ق)، نشر جمهوری، تهران - ایران ۱۳۷۹ ش، تصحیح غنی وقاسمی.
۱۵۷. دیوان صائب تبریزی، صائب، محمد علی (م ۱۶۷۶ م)، انتشارات بنیاد، تهران - ایران ۱۳۶۸ ش.
۱۵۸. دیوان فروغی بسطامی، بسطامی، میرزا عباس (م ۲۷۴ ق)، روزنه، تهران - ایران ۱۳۷۶ ش.
۱۵۹. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، نظامی، الیاس بن یوسف (م ۶۰۸ ق)، فروغی، تهران - ایران ۱۳۸۰ ش.
۱۶۰. دیوان ملک الشعراء بهار، صبوری، محمد تقی (م ۱۳۳۰ ش)، انتشارات نگاه، تهران - ایران ۱۳۸۷ ش.
۱۶۱. دیوان هاتف اصفهانی، هاتف اصفهانی، سید احمد (م ۱۱۹۸ ق)، ابن سینا ۱۳۴۷ ش.
۱۶۲. ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، سبزواری، محمد باقر (م ۱۰۹۰ ق)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران ۱۲۴۷ ق.
۱۶۳. الذریعة، آقا بزرگ طهرانی (م ۱۳۸۹ ق)، دار الاضواء، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ ق.

۱۶۴. راهنمای حرمین شریفین، غفاری، ابراهیم (م)، انتشارات ولایت، مشهد - ایران ۱۳۷۷ ش، چ دوم.
۱۶۵. ربا و بانکداری اسلامی، مکارم شیرازی، ناصر، مدرسه الامام علی ابن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
۱۶۶. ربیع الابرار و نصوص الأخیار، زمخشری، محمود بن عمر (م ۵۳۸ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۱۶۷. رجال نجاشی، نجاشی، احمد بن علی (م ۴۵۰ ق)، مؤسسه جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۳۶۵ ش، چاپ ششم.
۱۶۸. رسائل الجاحظ، الرسائل السياسية، جاحظ، ابو عثمان (م ۲۵۵ ق)، دار و مکتبه الهلال، بیروت - لبنان ۲۰۰۲ م، چاپ دوم.
۱۶۹. الرسائل الفقهیه، الخاجوئی، محمد اسماعیل بن الحسین بن محمد رضا (م ۱۱۷۳ ق)، دار الکتب الإسلامی، قم - ایران ۱۴۱۱ ق، چ اول.
۱۷۰. روح البیان، حقی، بروسوی اسماعیل (م قرن ۱۲)، دار الفکر، بیروت - لبنان، بی تا، چاپ اول.
۱۷۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سید محمود (م ۱۳)، دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول.
۱۷۲. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (م ۱۰۷۰ ق)، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم - ایران ۱۴۰۶ ق، چاپ دوم.
۱۷۳. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمد (م ۵۰۸ ق)، انتشارات رضی، قم - ایران ۱۳۷۵ ش، چاپ اول.
۱۷۴. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب، مدرس، میرزا محمد علی (م ۳۷۳ ق)، چاپخانه شفق، ۱۳۶۹، چاپ دوم.
۱۷۵. الرياض النضرة فی مناقب العشرة، محب طبری، احمد (م ۶۹۴ ق)، دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان، بی تا.
۱۷۶. زاد المعاد، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م ۱۱۱۰ ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان ۱۴۲۳ ق، چاپ اول.

١٧٧. الزوولوجی الحدیث، ملکی قزوینی، محمد کاظم بن محمد صادق (م)، مطبعة النعمان، نجف - عراق ١٩٥٧ م، چاپ اول.
١٧٨. الزهد، کوفی اهواری، حسین بن سعید (م قرن ٣)، المطبعة العلمية، قم - ایران ١٤٠٢ ق، چاپ دوم.
١٧٩. زهره علیها السلام برترین بانوی جهان، مکارم شیرازی، ناصر، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، چاپ اول.
١٨٠. زهرة الآداب وثمر الالباب، قیروانی، ابراهیم بن علی (م ٤٥٣ ق)، دارالکتب العلمية، بیروت - لبنان ١٤١٩ ق، چاپ اول.
١٨١. السبعة من السلف من الصحاح الستة.
١٨٢. سخنان منظوم ابو سعید ابو الخیر، انتشارات کتاب خانه شمس، تهران - ایران ١٣٣٤ ش.
١٨٣. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادريس، محمد بن احمد (م ٥٩٨)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ١٤١٠ ق، چاپ دوم.
١٨٤. سفينة البحار، قمی، عباس (م ١٣٥٩ ش)، اسوه، قم - ایران ١٤١٤ ق، چاپ اول.
١٨٥. السقیفه وفدک، جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز (م ٣٢٣ ق)، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران - ایران، بی تا.
١٨٦. سنن ابن ماجه، القزوینی ابن ماجه، محمد بن یزید (م ٢٧٣ ق)، دار الفکر للطباعة، بیروت - لبنان، بی تا.
١٨٧. سنن ابی داود، سجستانی، سلیمان بن الأشعث (م ٢٧٥ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ١٤١٠ ق، چاپ اول.
١٨٨. سنن الدارمی، الدارمی، عبد الله الرحمن (م ٢٥٥ ق)، مطبعة الاعتدال - دار احیاء السنة النبویة، دمشق - سوریه ١٣٤٩ ق.
١٨٩. سنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین (م ٤٥٨ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان، بی تا.
١٩٠. سنن ترمذی وهو جامع الصحیح، الترمذی، محمد بن عیسی (م ٢٧٩ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ١٤٠٣ ق، چاپ سوم.
١٩١. سنن نسائی، النسائی، احمد بن شعیب (م ٣٠٣ ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان ١٣٤٨ ق، چاپ اول.

۱۹۲. سیر تمدن، رالف لین تون (م ۱۹۵۳ م)، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ایران ۱۳۷۸ ش، چاپ سوم.
۱۹۳. السيرة النبوية، ابن هشام (م ۲۱۸ ق)، دار المعرفه، بيروت - لبنان، بی تا.
۱۹۴. سیره پیشوایان، پیشوایی، مهدی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، ۱۳۷۲ ش، چاپ اول.
۱۹۵. سیری در نهج البلاغة، مطهری، مرتضی (م ۱۳۵۸ ش)، انتشارات صدرا، تهران - ایران ۱۳۷۹ ش، چاپ بیست و دوم.
۱۹۶. السيرة النبوية، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴ ق)، دار المعرفه، بيروت - لبنان ۱۳۹۶ ق.
۱۹۷. شاهنامه نادری، طوسی (فردوسی ثانی)، محمد علی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۳۹ ش.
۱۹۸. شذرات الذهب، الحنبلی، ابن عماد (م ۱۰۸۹ ق)، دار ابن کثیر، دمشق - سوریه، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۱۹۹. شرح احقاق الحق، المرعشی، شهاب الدین (م ۱۴۱۱ ق)، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، بی تا.
۲۰۰. شرح اصول الکافی صدرا، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م ۱۰۵۰ ق)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران - ایران ۱۳۸۳ ش، چاپ اول.
۲۰۱. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (م ۳۶۳ ق)، جامعه مدرسین، قم - ایران، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۲۰۲. شرح شهاب الاخبار، قضاعی، محمد بن سلامة (م ۴۵۴ ق)، مزکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ایران ۱۳۶۱ ق، چاپ اول.
۲۰۳. شرح مائة كلمة، بحرانی، میثم بن علی (م قرن ۷)، دفتر انتشارات اسلامی، قم - ایران ۱۳۴۸ ش، دانشنامه علوی.
۲۰۴. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، عبد الحمید بن هبة الله (م ۶۵۶ ق)، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم - ایران ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.
۲۰۵. شرح نهج البلاغة، البحرانی، میثم بن علی (م قرن ۷)، دفتر نشر کتاب ۱۳۶۲ ش، دانشنامه علوی.

٢٠٦. شرح نهج البلاغة، عبده، محمد (م ١٣٢٣ق)، مطبعة الاستقامة، قاهره - مصر، بی تا.
دانشنامه علوی
٢٠٧. شرح نهج البلاغة، موسوی، سید عباس، دار الرسول الاكرم، بیروت - لبنان ١٣٧٦ ش،
دانشنامه علوی.
٢٠٨. شرح نهج البلاغه، قزوینی حائری، محمد کاظم، مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق،
١٣٣٧، دانشنامه علوی.
٢٠٩. الشعر والشعراء ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ق)، دار الحديث، قاهرة - مصر
١٤٢٣ق، چاپ اول.
٢١٠. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (م ٤٩٠ق)، مؤسسه الطبع
و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مجمع احیاء الثقافة الإسلامية، تهران -
ایران ١٤١١ق، چاپ اول.
٢١١. شیخ المضیرة ابوهریره، ابوریه، محمود (م ١٩٧٠م)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت -
لبنان ١٩٩٣م.
٢١٢. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، القلقشندی، احمد بن علی (م ٨٢١ق)، دارالکتب العلمیة،
بیروت - لبنان.
٢١٣. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، جوهری، اسماعیل بن حماد (م ٣٩٣ق)، دار العلم
للملایین، بیروت - لبنان ١٣٧٦ق، چاپ اول.
٢١٤. صحیح بخاری، البخاری، محمد بن اسماعیل (م ٢٥٦ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان،
١٤٠١ق.
٢١٥. الصحیفة العلویة و التحفة المرتضویة، سماهیجی، عبدالله بن صالح (م ١١٣٥ق)، انتشارات
اسلامی، تهران - ایران ١٣٩٦ق، چاپ سوم.
٢١٦. صحیفة الإمام الرضا علیه السلام، علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام (م ٢٠٣ق)، کنگره جهانی امام
رضا علیه السلام، مشهد - ایران ١٤٠٦ق، چاپ اول.
٢١٧. الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، عاملی نباطی، علی بن یونس (م ٨٧٧ق)، المکتب
الحیدریة، نجف اشرف - عراق ١٣٨٤ق، چاپ اول.

۲۱۸. صفات الشيعة، ابن بابويه، محمد بن علی (م ۳۸۱ق)، علمی، تهران - ایران ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.
۲۱۹. صناعتین، أبو هلال عسکری، محمد بن عبدالله (م ۳۵۹ق)، مكتبة عنصرية، بيروت - لبنان ۱۴۱۹ق، چاپ اول.
۲۲۰. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، الهيثمي المكي، احمد بن حجر (م ۹۷۴ق)، مكتبة القاهرة، قاهره - مصر، ۱۳۸۵ق، چاپ دوم.
۲۲۱. الطبقات الكبرى، الهاشمي البصري، محمد بن سعد (م ۲۳۰ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ۱۴۱۰ق، چاپ اول.
۲۲۲. الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز، اليمنى، يحيى بن حمزة (م ۷۴۹ق)، مكتبة العصرية، بيروت - لبنان ۱۴۲۹ق، چاپ اول.
۲۲۳. عارف و صوفی چه می گویند؟، تهرانی، جواد (م ۱۳۶۸ ش)، نشر افاق، تهران - ایران ۱۳۹۰ ش.
۲۲۴. عبقات الأنوار في امامة الأئمة الأطهار، مير سيد حامد حسين (م ۱۳۰۶ق)، کتابخانه امير المؤمنين، اصفهان - ایران ۱۳۶۶ ش، چاپ دوم.
۲۲۵. العبقريات الاسلامية، العقاد، عباس محمود (م ۱۹۶۴م)، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان ۱۹۷۱م، جلد دوم، چاپ اول.
۲۲۶. العبقريات الاسلامية، عقاد، عباس محمود (م ۱۹۶۴م)، دار الكتاب اللبناني، بيروت - لبنان، ۱۹۸۶م، جلد چهارم، چاپ سوم.
۲۲۷. عبقرية الشريف الرضي، زكي مبارك (م قرن ۱۴)، دار الجليل، بيروت - لبنان ۱۳۶۷ق، دانشنامه علوی.
۲۲۸. العثمانية، الجاحظ، عمرو بن بحر (م ۲۵۵ق)، مكتبة الجاحظ، قاهرة - مصر، بی تا.
۲۲۹. العدد القويّة لدفع المخاوف اليومية، حلي، رضی الدين علی بن يوسف بن المطهر (برادر علامه حلی) (م ۷۰۳ق)، کتابخانه آية الله مرعشي نجفی، قم - ایران ۱۴۰۸ق، چاپ اول.
۲۳۰. عذر تقصير به پیشگاه محمد و قرآن، جان دانپورت - ترجمه: غلامرضا سعیدی (۱۳۶۷ش)، انتشارات اقبال، تهران - ایران ۱۳۳۴ ش.

٢٣١. العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد (م ٣٢٨ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ١٤٠٤ ق، چاپ اول.
٢٣٢. علل الشرائع، ابن بابويه، محمد بن علی (م ٣٨١ق)، انتشارات داوری، قم - ایران ١٣٨٥ ش، چاپ اول.
٢٣٣. علی ابن ابی طالب علیه السلام بقیه النبوة و خاتم الخلافة، الخطیب عبد الکریم (م)، دار المعرفة، بیروت - لبنان ١٩٧٥ م، چاپ دوم.
٢٣٤. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، ابن بطریق، یحیی بن حسن (م ٦٠٠ق)، جامعة المدرسين، قم - ایران ١٤٠٧ ق، چاپ اول.
٢٣٥. عوالي اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین (زندۀ در ٩٠١ق)، نشر سید الشهداء، قم - ایران، ١٤٠٥ ق، چاپ اول.
٢٣٦. عین الادب والسیاسة وزیر الحسب الریاسة، ابن هذیل، علی بن عبد الرحمن (م قرن ٨)، دار الكتب العلمية، بیروت - لبنان، بی تا.
٢٣٧. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابن بابويه، محمد بن علی (م ٣٨١ق)، نشر جهان، تهران - ایران ١٣٧٨ ق، چاپ اول.
٢٣٨. عیون الاخبار، ابن قتیبہ دینوری، عبد الله بن مسلم (م ٣٧٦ق)، دار الكتب العلمية، بیروت - لبنان ١٤٢٤ ق، چاپ سوم.
٢٣٩. عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، علی بن محمد (م قرن ٦)، دار الحدیث، قم - ایران ١٣٧٦ ش، چاپ اول.
٢٤٠. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد (م ٢٨٣ق)، انجمن آثار ملی، تهران - ایران ١٣٩٥ ق، چاپ اول.
٢٤١. الغدیر فی الكتاب والسنة و الأدب، امینی، عبد الحسین احمد (م ١٣٩٢ق)، دار الكتاب، بیروت - لبنان ١٣٩٧ ق، چاپ چهارم.
٢٤٢. غریب الحدیث، ابن قتیبہ الدینوری، عبدالله مسلم (م ٢٧٦ق)، دار الكتب العلمية، بیروت - لبنان ١٤٠٨ ق، چاپ اول.
٢٤٣. الغریب المصنف، ابو عبید، قاسم بن سلام (م ٢٢٤ق)، الموسسه الوطنیه للترجمه و التحقیق و الدراسات بیت الحکمه، تونس، ١٩٩٠ م، چاپ اول.

۲۴۴. الغريبين في القرآن والحديث، ابو عبیده هروی، احمد بن محمد (م ۴۰۱ ق)، المكتبه العصريه، بيروت - لبنان ۱۹۹۹ م، چاپ اول.
۲۴۵. الغيبه للنعماني، ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم (م ۳۶۰ ق)، نشر صدوق، تهران - ايران ۱۳۹۷ ق، چاپ اول.
۲۴۶. الفائق في غريب الحديث، زمخشري، محمود بن عمر (م ۵۸۳ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.
۲۴۷. فتح الباري شرح صحيح البخاري، العسقلاني، احمد بن علي (م ۸۵۲ ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان ۱۳۷۹ ق.
۲۴۸. فتح القدير، شوکانی، محمد بن علي (م ۲۵۰ ق)، عالم الكتب، بی تا.
۲۴۹. الفتن، نعميم بن حماد (م ۲۸۸ ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان ۱۴۱۴ ق.
۲۵۰. الفتنة الكبرى (علي عليه السلام وبنوه)، طه، حسين علي (م ۹۷۳ م)، مؤسسة هنداوي، قاهرة - مصر ۲۰۱۳ م.
۲۵۱. الفتنة ووقعة الجمل، الاسدي، سيف بن عمر (م ۲۰۰ ق)، دار النفائس، بيروت - لبنان ۱۴۱۳ ق، چاپ هفتم.
۲۵۲. الفتوح، كوفي، أحمد بن اعثم (م ۳۱۴ ق)، دار الأضواء، بيروت - لبنان ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۲۵۳. فتوح البلدان، بلاذري، احمد بن يحيى (م ۲۷۹ ق)، مكتبة النهضة المصرية، قاهره - مصر ۱۹۵۶ م.
۲۵۴. الفخرى، ابن الطفطقي، محمد بن علي (م ۷۰۹ ق)، دار القلم العربي، بيروت - لبنان ۱۴۱۸ ق، چاپ اول.
۲۵۵. فدك: هدى الملة الى أن فدك نحلة، موسوى حائرى قزوینی، محمد حسن (م ۱۳۳۹ ق) (ترجمه علم الهدی، سيد احمد (م ۱۳۲۳ ش))، نشر حسينيه عماد زاده، اصفهان - ايران ۱۳۵۹ ش.
۲۵۶. فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين و الأئمة من ذريتهم عليهم السلام، شافعي، ابراهيم بن سعد (م ۷۳۰ ق)، مؤسسة المحمود، بيروت - لبنان ۱۴۰۰ ق، چاپ اول.
۲۵۷. فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم، ابن طاووس، علي بن موسى (م ۶۶۴ ق)، دار الذخائر، قم - ايران ۱۳۶۸ ق، چاپ اول.

۲۵۸. فروغ ابدیت، سبحانی تبریزی، جعفر، دار التبلیغ اسلامی، قن - ایران، بی تا، چاپ دوم.
۲۵۹. فروغ ولایت، سبحانی تبریزی، جعفر، مجمع جهانی اهل بیت، قم - ایران ۱۴۲۹ ق.
۲۶۰. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، عبد اللهی خروش، حسین، موسسه مطبوعاتی مطهر ۱۳۶۲ ش، چ اول.
۲۶۱. فرهنگ لغت عمید، عمید، حسن (م ۱۳۵۸ ش)، راه رشد، تهران - ایران ۱۳۸۹ ش، چاپ اول.
۲۶۲. فرهنگ معین، معین، محمد (م ۱۳۵۰ ش)، انتشارات امیرکبیر، تهران - ایران ۱۳۵۰ ش، چاپ اول.
۲۶۳. فرهنگنامه، برتا موریس پارکر، شرکت سهامی خاص کتابهای جیبی و انتشارات امیرکبیر با همکاری انتشارات فرانکلین، تهران - ایران، ۱۳۴۶ ش، چاپ اول.
۲۶۴. الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳ ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۲۶۵. الفصول المهمة في معرفة الأئمة، المالکی، علی بن محمد (ابن صباغ) (م ۸۵۵ ق)، دار الحدیث، قم - ایران ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.
۲۶۶. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، حسینی فیروزآبادی، مرتضی (م ۴۱۰ ق)، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، ۱۴۲۸ ق.
۲۶۷. فضائل الصحابة، الشیبانی، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، موسسه الرساله، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ ق، چاپ اول.
۲۶۸. فضائل، ابن شاذان قمی، شاذان بن جبرئیل (م ۶۰۰ ق)، رضی، قم - ایران ۱۳۶۳ ش، چاپ دوم.
۲۶۹. فقه السنه، سید سابق، دار الكتاب العربي، بیروت - لبنان، بی تا.
۲۷۰. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول، طوسی، محمد بن الحسن (م ۴۶۰ ق)، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم - ایران ۱۴۲۰ ق، چاپ اول.
۲۷۱. فی ظلال نهج البلاغه، مغنیه، محمد جواد، دار العلم ملایین، بیروت - لبنان ۱۳۵۸ ق، چاپ سوم.
۲۷۲. قاموس کتاب مقدس، جیمز هاگس، انتشارات اساطیر، تهران - ایران ۱۳۷۷ ش.

۲۷۳. قرب الاسناد، حمیری، عبد الله بن جعفر (م نیمه دوم قرن ۳)، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم - ایران ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۲۷۴. القواعد الفقهية، مکارم شیرازی، ناصر، مدرسة الامام امير المؤمنين علیهم السلام، قم - ایران ۱۴۱۱ ق، چاپ سوم.
۲۷۵. قوت القلوب في معاملة المحبوب، ابوطالب مکی، محمد بن علی (م ۳۸۶ ق)، دار الکتب العلمية، بیروت - لبنان ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.
۲۷۶. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ ق)، دار الکتب الاسلامیة، تهران - ایران ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.
۲۷۷. الکافیة فی ابطال توبه الخاطئة، مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳ ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۲۷۸. کامل البهائی فی السقیفة، طبری، عماد الدین (م قرن ۷)، المكتبة الحیدریة ۱۴۲۶ ق، چاپ اول.
۲۷۹. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، علی بن ابی الکریم (م ۶۳۰ ق)، دار صادر - دار بیروت، بیروت - لبنان ۱۳۸۵ ق.
۲۸۰. کتاب التوحید واثبات صفات الرب عز وجل، السلمی، اسحاق بن خزیمة، مكتبة الرشد، ریاض - عربستان ۱۴۱۴ ق، چاپ پنجم.
۲۸۱. کتاب العین، فراهیدی، خلیل بن احمد (م ۱۷۵ ق)، نشر هجرت، قم - ایران ۱۴۰۹ ق، چاپ دوم.
۲۸۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی، هلالی، سلیم بن قیس (م ۷۶ ق)، الهادی، قم - ایران ۱۴۰۵ ق، چاپ اول.
۲۸۳. کتابنامه نهج البلاغة، استادی، رضا، بنیاد نهج البلاغه، تهران - ایران ۱۳۵۹ ش، دانشنامه علوی.
۲۸۴. الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود (م قرن ۶)، دار الکتب العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۷ ق، چاپ سوم.
۲۸۵. کشف ابوهریره، شرف الدین الموسوی، عبد الحسین (م ۱۳۷۷ ق)، موسسه انصاریان، قم - ایران.

۲۸۶. کشف الخفاء، العجلونی، اسماعیل بن محمد (م ۱۶۲ ق)، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ ق، چاپ سوم.
۲۸۷. کشف الریبة، شهید ثانی، زین الدین بن علی (م ۹۶۶ ق)، دارالمرتضوی للنشر، تهران - ایران ۱۳۹۰ ق، چاپ سوم.
۲۸۸. کشف الغمه فی معرفة الائمة، اربلی، علی بن عیسی (م ۶۹۲ ق)، بنی هاشمی، تبریز - ایران ۱۳۸۱ ق، چاپ اول.
۲۸۹. کشف المحجه لثمره المهجة، ابن طاووس، علی بن موسی (م ۶۶۴ ق)، بوستان کتاب، قم - ایران ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم.
۲۹۰. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات، سبحانی، جعفر، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران ۱۳۸۲ ش، چاپ دوم.
۲۹۱. الکشف و البیان عن التفسیر القرآن، ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م قرن ۵)، دار احیاء تراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.
۲۹۲. الکشکول بهائی، شیخ بهائی، محمد بن حسین (م ۱۰۳۰ ق)، صبح پیروزی، قم - ایران، ۱۳۸۸، چاپ اول.
۲۹۳. کفایة الطالب فی علی بن ابی طالب علیه السلام، شافعی، محمد بن یوسف (م ۶۵۸ ق)، دار احیاء تراث اهل بیت علیهم السلام، تهران - ایران ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
۲۹۴. کلیات دیوان سنائی غزنوی، سنائی غزنوی، مجدود بن آدم (م ۵۲۵ ق)، نشر ابن سینا، تهران - ایران ۱۳۴۱ ش.
۲۹۵. کلیات دیوان شهریار، شهریار، محمد حسین (م ۱۳۶۷ ش)، نگارستان کتاب، تهران - ایران ۱۳۸۸ ش، چاپ سی و هفتم.
۲۹۶. کلیات دیوان شیخ بهائی، شیخ بهائی، محمد بن حسین (م ۱۰۳۱ ق)، نشر چکامه، تهران - ایران ۱۳۷۳ ش، چاپ اول.
۲۹۷. کلیات سعدی، سعدی، مصطلح بن عبد الله (م ۶۹۱ ق)، انتشارات هرمس، تهران - ایران ۱۳۸۵ ش، چاپ اول.
۲۹۸. کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق)، اسلامیة، تهران - ایران ۱۳۹۵ ق، چاپ دوم.

۲۹۹. کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی، محمد بن محمد رضا (م قرن ۱۲)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران - ایران ۱۳۸۶ ش، چاپ اول.
۳۰۰. کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، علی بن حسام الدین (م ۹۷۵ ق)، مؤسسه الرسالة، بیروت - لبنان ۱۴۰۹ ق.
۳۰۱. کنز الفوائد، کراجی، محمد بن علی (م ۴۴۹ ق)، دار الذخائر، قم - ایران ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۳۰۲. کنز النصایح (دیوان اشعار شمس آسمان معقول و منقول)، ابیوردی، شیخ علی (م ۳۵۷ ق)، انتشارات کتابفروشی احمدی، شیراز - ایران ۱۳۲۵ ش.
۳۰۳. الکنی و الألقاب، قمی، عباس (م ۱۳۵۹ ق)، مکتبه الصدر، تهران - ایران ۱۳۶۸ ش.
۳۰۴. الکامل في اللغة و الأدب، المبرد، محمد بن یزید (م ۲۸۵ ق)، دار الفكر العربي، قاهره - مصر ۱۴۱۷ ق، چاپ سوم.
۳۰۵. گفتار فلسفی، جوان از منظر عقل و احساسات، محمد تقی فلسفی (م ۱۳۷۷ ش)، هیئت نشر معارف اسلامی، چ سیزدهم ۱۳۴۴ ش، کتابخانه آقای مرعشی.
۳۰۶. لباب التأویل فی معانی التنزیل، بغدادی، علی بن محمد (م قرن ۸)، دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان ۱۴۱۵ ق، چاپ اول.
۳۰۷. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم (۷۱۱ ق)، دار الفكر - دار صادر، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ ق، چاپ سوم.
۳۰۸. لغت نامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر (م ۱۳۳۴ ش)، روزبه، تهران - ایران ۱۳۷۳ ش.
۳۰۹. لهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی (م ۶۶۴ ق)، انوار الهدی، قم - ایران، ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.
۳۱۰. مثنوی معنوی، بلخی، جلال الدین محمد (م ۶۷۲ ق)، امیر کبیر، تهران - ایران ۱۳۳۶ ش.
۳۱۱. المجتبی، ابن درید، محمد بن الحسن (م ۳۲۱ ق)، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدرآباد - هند ۱۹۶۳ م، چ سوم.
۳۱۲. مجمع الامثال، نیشابوری مدائنی، احمد بن محمد (م ۵۱۸ ق)، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد - ایران ۱۳۶۶ ش.
۳۱۳. مجمع البحرين، طریحی، فخر الدین بن محمد (م ۱۰۸۷ ق)، مرتضوی، تهران - ایران ۱۳۷۵ ش، چاپ سوم.

٣١٤. مجمع البيان، طبرسی، فضل بن حسن (م قرن ٦)، انتشارات ناصر خسرو، تهران - ایران، ١٣٧٢ ش، چاپ سوم.
٣١٥. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهيثمي، علي بن ابي بكر (م ٨٠٧ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان ١٤٠٨ ق.
٣١٦. مجموعة ورام، ورام بن ابي فراس، مسعود بن عيسى (م ٦٠٥ ق)، مكتبة فقيه، قم - ایران، ١٤١٠ ق، چاپ اول.
٣١٧. المحاسن، برقي، احمد بن محمد (٢٧٤ ق يا ٢٨٠ ق)، دار الكتب الاسلاميه، قم - ایران، ١٣٧١ ق، چاپ دوم.
٣١٨. المحاسن والمساوي، البيهقي، ابراهيم بن محمد (م ٣٢٠ ق)، دار المعارف، قاهره - مصر، بی تا.
٣١٩. محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، الاصفهاني، محمد بن المفضل (م ٥٠٢ ق)، دار القلم، بيروت - لبنان ١٤٢٠ ق.
٣٢٠. المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء، فيض كاشاني، محمد بن مرتضى (١٠٩١ ق)، انتشارات الاسلامی، قم - ایران، بی تا، چاپ دوم.
٣٢١. المحصول في علم أصول الفقه، الرازي، فخر الدين (م ٦٠٦ ق)، موسسه الرساله، بيروت - لبنان ١٤١٢ ق، چاپ دوم.
٣٢٢. مختصر البصائر، حلي، حسن بن سليمان (م قرن ٨)، موسسه النشر الاسلامی، قم - ایران، ١٤٢١ ق، چاپ اول.
٣٢٣. مرصد الاطلاع على اسماء الامكنة والبقاع، الحنبلي، صفی الدين، ابن شمائل (م ٧٣٩ ق)، دار الجبيل، بيروت - لبنان ١٤١٢ ق، چاپ اول.
٣٢٤. مرآة الاسلام، طه، حسين على (م ٩٧٣ م)، موسسة هنداوای، قاهره - مصر ٢٠١٣ م.
٣٢٥. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م ١١١٠ ق)، دار الكتب الاسلاميه، تهران - ایران، ١٤٠٤ ق، چاپ دوم.
٣٢٦. مروج الذهب، مسعودی، علی بن حسين (م ٣٤٦ ق)، دار الهجرة، قم - ایران ١٤٠٩ ق، چاپ دوم.

۳۲۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی (م ۱۳۲۰ ق)، موسسه آل البيت عليه السلام، قم - ایران، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۳۲۸. مستدرک سفینه البحار، نمازی شاهرودی، علی (م ۱۴۰۵ ق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۴۱۸ ق.
۳۲۹. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله (م ۴۰۵ ق).
۳۳۰. مستدرک نهج البلاغة، کاشف الغطاء، هادی (م قرن ۱۴)، مکتبه الاندلس، بیروت - لبنان، بی تا، دانشنامه علوی.
۳۳۱. مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی شاهرودی، علی (م ۱۴۰۵ ق)، چاپ خانه شفق، تهران - ایران ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۳۳۲. المسترشد فی امامة علي بن أبي طالب عليه السلام، طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم (م ۳۶۲ ق)، کوشانپور، قم - ایران، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول.
۳۳۳. المستصفی فی علم الاصول، الغزالی، محمد بن محمد (م ۵۰۵ ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۱۷ ق.
۳۳۴. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، شهید ثانی، زین الدین بن علی (م ۹۶۶ ق)، بصیرتی، قم - ایران، بی تا، چاپ اول.
۳۳۵. مسند احمد، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، دار صادر، بیروت - لبنان، بی تا.
۳۳۶. مسند البزاز البحر الزخار، البزاز، احمد بن عمرو (م ۲۹۲ ق)، مکتبه العلوم والحکم، مدینة - سعودیة، ۲۰۰۹ م، چاپ اول.
۳۳۷. مسند الحمیدی، الحمیدی، عبد الله بن الزبیر (م ۲۱۹ ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۳۳۸. مشکاة الناس لزمانهم، یعقوبی، احمد بن اسحاق (م ۲۸۴ ق)، دار الکتب الجدید، بیروت - لبنان ۱۹۸۰ م، چاپ دوم.
۳۳۹. مشکاة الانوار فی غرر الأخبار، طبرسی، علی بن حسن (م ۶۰۰ ق)، مکتبه الحیدریة، نجف - عراق ۱۳۸۵ ق، چاپ دوم.
۳۴۰. مصادر نهج البلاغة و مسانیده، حسینی خطیب، سید عبد الزهراء (م ۴۱۳ ق)، دار الزهراء، بیروت - لبنان ۱۹۸۷ م، چاپ چهارم.

٣٤١. مصباح المتعهد وسلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن (م ٤٦٠ ق)، موسسه فقه الشیعة، بیروت - لبنان ١٤١١ ق، چاپ اول.
٣٤٢. مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، فیومی، احمد بن محمد (م ٧٧٠ ق)، موسسه دار الهجرة، قم - ایران ١٤١٤ ق، چاپ دوم.
٣٤٣. مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، آملی، میرزا محمد تقی (م ١٣٩١ ق)، مؤلف، تهران - ایران، چاپ اول.
٣٤٤. المصنف، الصنعانی، عبد الرزاق بن همام (م ٢١١ ق)، منشورات المجلس العلمی، هند.
٣٤٥. المصنف، ابن ابی شیبة، ابراهیم بن عثمان (م ٢٣٥ ق)، دار الفكر، بیروت - لبنان ١٤٠٩ ق، چاپ اول.
٣٤٦. مطالب السؤل مناقب آل الرسول، الشافعی، محمد بن طلحة (م ٦٥٢ ق)، دار البلاغ، بیروت - لبنان ١٤١٢ ق.
٣٤٧. معارج نهج البلاغة، بیهقی فرید، علی بن یزید (م قرن ٦)، کتاب خانه ایت الله مرعشی نجفی، قم - ایران ١٣٦٧ ش، چاپ اول.
٣٤٨. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، موسسه فرهنگي آرایه، تهران - ایران ١٣٨٥ ش، چاپ چهارم.
٣٤٩. معانی الاخبار، ابن بابویه، محمد علی (م ٣٨١ ق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ١٤٠٣ ق، چاپ اول.
٣٥٠. معجم الادباء، الحموی، یاقوت (م ٦٢٦ ق)، دار الفكر، بیروت - لبنان ١٤٠٠ ق، چاپ دوم.
٣٥١. المعجم الاوسط، الطبرانی، سلیمان بن احمد (م ٣٦٠ ق)، دار الحرمین، قاهرة - مصر ١٤١٥ ق.
٣٥٢. معجم البلدان، یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (م ٦٢٦ ق)، دار صادر، بیروت - لبنان ١٩٩٥ م، چاپ دوم.
٣٥٣. المعجم الزوولوجی الحدیث، ملکی، محمد کاظم (م ١٩٠٠ م)، ج ٤: مطبعة الآداب، ج ٦: مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق، ١٩٥٨ م، ج دوم.
٣٥٤. المعجم الكبير، طبرانی، سلیمان بن أحمد (م ٣٦٠ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، چاپ دوم.

۳۵۵. المعجم المطبوعات العربية، سرکيس، يوسف اليان (م ۱۳۵۱ ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم - ايران ۱۴۱۰ ق.
۳۵۶. المعجم الوسيط، جمعی از مولفين، دار الدعوة، الاسكندرية - مصر، بی تا.
۳۵۷. المعجم رجال الحديث، خوئی، ابو القاسم بن علی اكبر (م ۱۴۱۳ ق)، مركز نشر الثقافة الاسلامية في العالم، قم - ايران ۱۳۷۲ ش، چاپ پنجم.
۳۵۸. معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، احمد بن فارس (م ۳۹۵ ق)، مكتب الاعلام الاسلامي، قم - ايران ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.
۳۵۹. المعمرون والوصايا، سجستاني، سهل بن محمد (م ۲۴۸ ق)، دار احياء الكتب العربية، قاهره - مصر ۱۹۶۱ م، دفتر تبليغات.
۳۶۰. المعيار والموازنة، أبي جعفر الإسكافي، محمد بن عبد الله (م ۲۲۰ ق) ۱۴۰۲ ق، چاپ اول.
۳۶۱. المغنى، ابن قدامه، احمد بن محمد (م ۶۲۰ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، بی تا.
۳۶۲. مغنى اللبيب، ابن هشام انصاری، احمد ابن عبد الله (م ۷۶۱ ق)، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم - ايران، ۱۴۰۴ ق.
۳۶۳. مفاتيح الغيب، قونوی، محمد بن اسحاق (م ۶۷۳ ق)، انتشارات مولی، تهران - ايران ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
۳۶۴. مفاتيح نوین، مكارم شیرازی، ناصر، مدرسة الامام علی ابن ابی طالب عليه السلام، قم - ايران ۱۳۹۰ ش، چاپ بیست و نهم.
۳۶۵. مفتاح السعادة في شرح نهج البلاغة، تقوی قاینی، محمد تقی، مكتبة المصطفوی، تهران - ايران، بی تا، دانشنامه علوی .
۳۶۶. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسين بن محمد (م ۵۰۲ ق)، دار القلم، بيروت - دمشق ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۳۶۷. مقاتل الطالبیین، اصفهانی، ابی الفرج علی بن الحسين (م ۲۵۶ ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان، بی تا.
۳۶۸. مقتل الحسين عليه السلام، مكرم، عبد الرزاق (م ۳۹۱ ق)، دار الكتاب الإسلامي، بيروت - لبنان، ۱۳۹۹ ق، چاپ پنجم.

٣٦٩. المقنعه، مفید، محمد بن محمد (م ٤١٣ ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران ١٤١٣ ق، چاپ اول.

٣٧٠. مکاتیب الائمة علیہم السلام، احمدی میانجی، علی (م ٤٢١ ق)، دار الحدیث، قم - ایران ١٤٢٦ ق، چاپ اول.

٣٧١. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل (م قرن ٦)، الشریف الرضی، قم - ایران ١٤١٢ ق، چاپ چهارم.

٣٧٢. ملل و نحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م ٥٤٨ ق)، الشریف الرضی، قم - ایران ١٣٦٤ ش، چاپ سوم.

٣٧٣. من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی (م ٣٨١ ق)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم - ایران ١٤١٣ ق، چاپ دوم.

٣٧٤. منافع الحيوان، المراغی، محمود بن ابراهیم (م قرن ٧)، بنیاد دکتر افشار، تهران - ایران ١٣٨٨ ش، چاپ اول.

٣٧٥. المناقب، خوارزمی، الموفق بن احمد (م ٥٦٨ ق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ١٤١٤ ق، چاپ دوم.

٣٧٦. مناقب آل ابی طالب علیہم السلام، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م ٥٨٨ ق)، نشر علامه، قم - ایران ١٣٧٩ ق، چاپ اول.

٣٧٧. مناقب علي بن أبي طالب علیہ السلام، ابن مغزلی، علی بن محمد (م ٤٨٣ ق)، انتشارات سبیط النبی صلی الله علیه و آله، قم - ایران ١٤٢٦ ق، چاپ اول.

٣٧٨. مناقب مرتضوی، کشفی ترمذی، محمد صالح (م ١٠٦٠ ق)، انتشارات روزنه، تهران - ایران ١٣٨٠ ش.

٣٧٩. مناهج الاخيار فی شرح الاستبصار، علوی عاملی، احمد بن زین العابدین (م ١٠٥٧ ق)، موسسه اسماعیلیان، قم - ایران ١٣٩٩ ق، چاپ اول.

٣٨٠. المنتخب من ذیل المذیل من تاریخ الصحابة والتابعی، الطبری، محمد بن جریر (م ٣١٠ ق)، مؤسسة الأعلمی، بیروت - لبنان، ١٣٥٨ ق.

٣٨١. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی (م ٥٩٧ ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان ١٤١٢ ق، چاپ اول.

۳۸۲. منتهی الآمال، قمی، عباس (م ۱۲۵۴ ق)، مبین اندیشه، تهران - ایران ۱۳۹۰ ش.
۳۸۳. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، خوئی هاشمی، میرزا حبیب الله (م ۱۴۱۳ ق)، مکتبه الاسلامیة، تهران - ایران ۱۳۵۸ ش، چاپ چهارم.
۳۸۴. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله (م ۵۷۳ ق)، کتاب خانه ایت الله مرعشی النجفی، قم - ایران ۱۳۶۴ ش.
۳۸۵. منهاج الکرامة فی معرفة الإمامة، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (م ۷۶۲ ق)، موسسة عاشورا، مشهد - ایران ۱۳۷۹ ش، چاپ اول.
۳۸۶. موتمر علماء بغداد فی الإمامة والخلافة، مقاتل بن عطیة (م ۵۰۵ ق)، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران ۱۳۷۷ ش، چاپ اول.
۳۸۷. الموسوعة الفقهیة الكويتیة، جمعی از مولفین، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامیة، کویت ۱۴۲۷ ق.
۳۸۸. موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الكتاب و السنّة والتاریخ، ری شهری، محمد، دار الحدیث، قم - ایران ۱۴۲۵ ق، چاپ دوم.
۳۸۹. موسوعه آیت الله خوئی، خوئی، سید ابو القاسم موسوی (م ۱۴۱۳ ق)، موسسه احیاء آثار الامام خوئی، قم - ایران ۱۴۱۸ ق، چاپ اول.
۳۹۰. موطأ، مالک بن انس (م ۱۷۹ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۶ ق.
۳۹۱. مهج الدعوات منهج العبادات، ابن طاووس، علی بن موسی (م ۶۶۴ ق)، دار الذخائر، قم - ایران ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۳۹۲. المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف، طبرسی، فضل بن حسن (م ۵۴۸ ق)، مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد - ایران ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۳۹۳. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ذهبی، احمد بن عثمان (م ۷۴۸ ق)، دار المعرفة، بیروت - لبنان ۱۳۸۲ ق، چاپ اول.
۳۹۴. میزان الحکمة، ری شهری، محمد، دار الحدیث، قم - ایران، چاپ اول.
۳۹۵. نزهة الابصار و محاسن الآثار، طبری، علی بن مهدی (م ۳۶۰ ق)، مجمع عالمی تقریب مذاهب اسلامی، تهران - ایران، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول.

٣٩٦. نزهه الناظر تنبيه الخواطر، حلوانی، حسین بن محمد (م قرن ٥)، مدرسة الامام مهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم - ایران، ١٤٠٨ ق، چاپ اول.
٣٩٧. النص والاجتهاد، شرف الدين موسوی، عبد الحسين (م ١٣٧٧ ق)، سيد الشهداء علیه السلام، قم - ایران ١٤٠٤ ق، چاپ اول.
٣٩٨. نظرات في القرآن الكريم، الغزالی، محمد (م ١٤١٧ ق)، دار النهضة، القاهرة - مصر ٢٠٠٥ م، چاپ ششم.
٣٩٩. نظرية عدالة الصحابة والمرجعية السياسية في الإسلام، يعقوب، احمد حسين (م ١٤٢٨ ق)، انصاريان، قم - ایران ١٤١٣ ق.
٤٠٠. نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، صوّاف، محمد محمود (م ١٩٩٢ م)، ترجمه هشترودى، سيد جواد)، انتشارات فراهانی، تهران - ایران ١٣٨٨ ش، چاپ اول.
٤٠١. نقض العثمانية، اسكافي، ابو جعفر (م ٢٢٠ ق)، مكتبة ايت الله مرعشى، قم - ایران ١٣٨٣-١٣٧٨ ش، كلام.
٤٠٢. نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار صلی الله علیه و آله، شبلنجی، مؤمن بن حسن (م قرن ١٣)، رضی، قم - ایران، بی تا.
٤٠٣. نور الثقليين، العروس الحویزی، عبد على بن جمعة (م ١١١٢ ق)، موسسه مطبوعاتی اسماعيليان، قم - ایران ١٤١٥ ق، چاپ چهارم.
٤٠٤. نهاية الأرب في فنون الأدب، نویری، احمد بن عبد الوهاب (م ٧٣٣ ق)، وزارة الثقافة والارشاد القومي المؤسسة المصرية، القاهرة - مصر، بی تا.
٤٠٥. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ابن اثير جزرى، مبارك بن محمد (م ٦٠٦ ق)، موسسه مطبوعاتی اسماعيليان، قم - ایران ١٣٦٧ ش، چاپ چهارم.
٤٠٦. نهج البلاغه صبحی صالح، شريف الرضي، محمد بن حسين (م ٤٠٦ ق)، هجرت، قم - ایران ١٤١٤ ق.
٤٠٧. نهج الحق وكشف الصدق علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر (م ٧٦٢ ق)، دار الكتاب اللبنانی، بيروت - لبنان ١٩٨٢ م، چاپ اول.
٤٠٨. نیل الاوطار، شوکانی، محمد بن علی (م ١٢٥٥ ق)، دار الجیل، بيروت - لبنان ١٩٧٣ م.

۴۰۹. الوافی، فیض کاشانی، محمد بن محسن شاه مرتضی (م ۱۰۹۱ ق)، کتاب خانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان - ایران، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۴۱۰. الوافی بالوفیات، الصفدی (م ۷۶۴ ق)، دار احیاء التراث، بیروت - لبنان ۱۴۲۰ ق.
۴۱۱. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، الحر العاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ ق، چاپ پنجم.
۴۱۲. وفيات الاعیان وأنباء أبناء الزمان، ابن خلکان (م ۶۸۱ ق)، دار الثقافة، بیروت - لبنان، بی تا.
۴۱۳. وقعة صفین، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ ق)، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، قم - ایران، ۱۴۰۴ ق.
۴۱۴. وقعة صفین، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ ق)، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، قم - ایران، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
۴۱۵. یادنامه علامه شریف رضی، جمعی از مولفین، نشر روشنگر، تهران - ایران ۱۳۶۶ ش، چاپ اول.
۴۱۶. ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (م ۱۲۹۴ ق)، دار الأسوة، تهران - ایران ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
۴۱۷. الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامرة المؤمنین، ابن طاووس، علی بن موسی (م ۶۶۴ ق)، دار الکتب، قم - ایران ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.